

۱۵ خرداد؛ نقطه عطف پیداری اسلامی و گذار از جنبش‌های غربی به جنبش‌های اسلامی

دکتر مظفر نامدار^۱

۱۵ خرداد و آغاز عصر روشنگری و تجدید حیات ایران

می‌گویند تاریخ چالش‌پذیر است و تاریخ زمان حال نیز چالش‌پذیرترین نوع آن است. در سال ۱۳۴۰ وقتی امام خمینی (س) به صورت جدی و جانانه وارد حوزه سیاست و مبارزه با رژیم پهلوی و پشتوانه‌های داخلی و خارجی آن شد، اکثر گروه‌ها و جریان‌های سیاسی، اسلام و روحانیت را تأثیرگذار جدی در حوزه دگرگونی‌های اجتماعی نمی‌دانستند. اما دیری نپایید که در کمتر از دو دهه، اساسی‌ترین دستاورد اندیشه شیعه در دوران معاصر در تأملات سیاسی و رویکرد تاریخی معمار کبیر انقلاب اسلامی و پایه‌گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی (س)، رقم خورد.

امام خمینی با برخورداری از بینش تاریخی عمیق، تمامی مجاهدت‌های نظری علمای شیعه از دوران غیبت تا عصر حاضر را به رشته تدوین کشید و در دوران سلطه غرب بر عرصه اندیشه، اجتماع و نظم اجتماعی، طرح جدید و تفسیر نوینی را از نسبت انسان با

۱. سردبیر و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی





طبیعت، جامعه و نظم سیاسی ارایه کرد.

امام خمینی با پشتوانه‌ای از دانش وسیع در شریعت، نفوذ کلام، عمق فهم سیاسی، قدرت بالای انطباق شریعت با مقتضیات زمان، شجاعت و روحیه سازش‌ناپذیری و از همه مهم‌تر عرفانی لطیف و مردم‌گرا، در مدت کوتاهی هسته‌های اساسی تحولی بنیادی را بر شالوده باورها و سنت‌های تردیدناپذیر معارف اسلامی، تأسیس کرد و با این رویکرد، باب علم در حوزه نظریه‌های انقلاب و مدل نظام‌های سیاسی را که ده‌ها سال، زیر سلطه تغییرناپذیر فلسفه سیاسی غرب دست و پا می‌زد، مجدداً مفتوح ساخت.

نهضت امام خمینی وقتی در ایران آغاز شد که مردم از دو واژه نه تنها گریزان و سرخورده بودند بلکه نفرت داشتند: یکی واژه حزب و دیگری واژه روشنفکر. این دو واژه در حافظه تاریخی ملت ایران تداعی تفرقه، تقلید، وابستگی، عمه استبداد و استعمار، خیانت، مقابله با اعتقادات، فرنگی‌مآبی، سرسپردگی به بیگانه، لاپالی‌گری، فساد اعتقادی و اخلاقی، بی‌بندوباری و تحقیر فرهنگ ملی را داشت.

ملت ایران دلایل مستند و مستحکمی برای نفرت از این دو واژه داشتند؛ زیرا سال‌ها بود که با اثرات ویرانگر این دو واژه در سرنوشت خود زندگی می‌کردند. در هیچ دوره‌ای از تاریخ، ملت ایران چنین شرایط ناگوار و دشواری را تجربه نکرده بودند. به تعبیر حضرت امام:

مردم به تنگ آمده بودند، منتظر این بودند که یک صدایی بلند بشود، دنبالش بروند. در ۱۵ خرداد، جلوی ۱۵ خرداد یک چنین صدایی بلند شد... مردم به یک حالی در آمدند که دیگر برایشان زندگی یک چیزی نبود که خیلی دنبالش بروند. زندگی این بود که با اشرار باید زندگی کنند. زندگی با اشرار یک زندگی صحیحی نیست. زندگی که پدر فرزندش را می‌بیند که گرفتار است، فرزند پدرش را می‌بیند که گرفتار است، زن شوهرش را می‌بیند گرفتار هست و هکذا؛ یک زندگی سختی برای مردم شده بود، دنبال این بودند که یک جرقه‌ای بلند بشود و تحریک کنند، ۱۵ خرداد آن جرقه‌ای که قبلش پیدا شد و ۱۵ خرداد را به وجود آورد.^۱

با وجودی که ایران بارها مورد هجوم قبایل بیگانه قرار گرفته بود و یا پادشاهان و حاکمان نالایقی بر آن حکومت کرده بودند و با وجودی که سابقه حمله مغول و اقوام

۱. صحیفه/امام، ج ۱۱، ص ۴۵۷.

ویرانگر دیگر در تاریخ دور و نزدیک ایران وجود دارد و مردم ایران لطمات جبران ناپذیری را از این تهاجمات متحمل شدند ولی آشفته‌گی درونی و بیرونی، سردرگمی، بدبختی‌های فراگیر و ناامیدی که در دوران حکومت پهلوی بر ایران حاکم شد در هیچ دوره‌ای سابقه ندارد. این دوره محصول کسانی بود که به نام تجدد و ترقی و پیشرفت چنین سرنوشت شومی را برای مردم رقم زدند و به همین اعتبار عملکرد آنها اعتماد و اطمینان به این مفاهیم را در میان مردم از بین برد.

هر جا که آگاهی مردم فقط اندکی از محدوده‌های محلی فراتر می‌رفت افکار و اندیشه‌های آمیخته با زهر این عدم اعتماد و اطمینان بیشتر خودش را نشان می‌داد و دلهره این که در پس هر برنامه، طرح و قراردادی که توسط دولت و رژیم منعقد می‌شود باید منتظر عواقب شومی بود، شرایط شکننده‌ای را بر جامعه حاکم کرده بود. نظم و نظامی که اینها برای مردم می‌خواستند با نظم و نظام مورد علاقه مردم تفاوت زیادی داشت. غرب‌گرایان پشتیبان رژیم پهلوی و احزاب چپ و راست وابسته به آنها خواهان شکل‌گیری روابطی بودند که با استقلال، پیشرفت، امنیت، تمامیت ارضی، عزت و سربلندی ایران و باورها و اعتقادات ملی و اسلامی سازگاری نداشت. این روابط عموماً بر تقلید از غرب، خارج کردن باورها و اعتقادات اسلامی مردم از حوزه عمومی، تعطیلی عقل و اطاعت محض از حکومت قرار داشت. چنین نظم و نظامی از درون آرمان‌ها و نیازهای جامعه ایرانی بر نمی‌خاست. از همین رو نه تنها طبیعی نبود بلکه به ضرب زور، استبداد، گرفتار کردن مردم، اعمال خشونت حکومت و از همه بدتر بر اساس روش‌ها و برنامه‌های اربابان آنها در غرب به مردم تحمیل می‌گردید. چنین نظامی هیچ‌گاه برای ملت ایران دلپذیر و خوشایند نبود و چون بر سیاست‌تقلب، زور و استبداد مبتنی بود از سر باور و ایمان شکل نمی‌گرفت و هیچ‌گاه در این دو بیست سال اخیر برای کشور ما پر خیر و برکت نبود. بنابراین تعجبی ندارد که مردم در این دوران از واژه‌های غرب، روشنفکر، حزب و امثال اینها دل‌خوشی نداشته باشند.

نظم و ترتیبی که شاه و احزاب و جریان‌های حامی رژیم مشروطه سلطنتی در دنیای سیاست مطالبه‌گر آن بودند نظمی بود که به جامعه تحمیل گردید؛ نه مردم خواستار چنین نظم و نظامی بودند و نه این نظم و نظام در خدمت مردم بود. به تعبیر امام این نظم بر غرور و اقتدار ابرقدرتی امریکا استوار بود؛ بنابراین در ایران اسلامی این نظم و نظام آشوبناک و ویرانگر نشان می‌داد، زیرا از طریق دیکتاتورهای به‌ظاهر مدرن و مترقی با جدیدترین سلاح‌های روز اعمال می‌گردید. آشوبناکی و ویرانگری نهضت مشروطیت





و نهضت ملی شدن صنعت نفت و متعاقب آن به روی کار آوردن دو دیکتاتور حقیر از طریق کودتا بهترین بستر برای مطالعه نظمی بود که گروه‌ها و احزاب لیبرال و سوسیال قرار بود بر ملت ایران تحمیل کنند... سیاست در بستر چنین نظمی سایه ترسناکی بود که بر سر ملت ایران سنگینی می‌کرد. سیاستی که ناقض اساسی‌ترین اقتضای دفاع از تمامیت ارضی، استقلال و آزادی مردم و بی‌بهره از آن بود.

سیاست در آستانه نهضت ۱۵ خرداد در ایران مثل صدای گوش خراش و آزاردهنده‌ای بود که در گوش مردم می‌کوبیدند و فریاد مردم را بلند کرده بودند ولی کسانی که این صدای گوش خراش را به راه انداخته بودند ریاکارانه آن را موسیقی می‌نامیدند. نظم مدرنی که به ملت ایران تحمیل کردند چنان مهممه و جنجالی به پا کرد که مردم را نسبت به نواهای ظریف‌تر و ملایم‌تر جهان به کلی ناشنوا ساخته بود.

دشوارترین فصل نهضت ۱۵ خرداد مقابله با این جنجال‌های دروغین و حيله‌ها و مقدس‌مآبی‌های پشت این جنجال‌ها بود. امام خمینی درک عمیق و دقیقی از این شرایط داشت و می‌دانست دشوارترین بخش مقابله با رژیم پهلوی مقابله با گلوله و تفنگ و مسلسل نیست؛ مقابله با جنجال‌های تبلیغاتی رژیم شاه است.

در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می‌نمود. بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی گلوله حيله و مقدس‌مآبی و تحجر بود؛ گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید.^۱

عجیب نیست در زمانی که انقلاب سفید شاهانه و تقسیم اراضی ویرانگر امریکایی بالاترین غرور و نخوت را برای رژیم به وجود آورد و امریکا در فضای چنین غروری به دنبال تصویب کاپیتولاسیون و گرفتن امتیاز حق توحش از ملت ایران بود، نهضت بزرگ امام خمینی این فخر و غرور جاهلانه را به چالش کشید و مردم جانانه از رهبر خود حمایت کردند.

ملی‌گرایی و باستان‌گرایی که دوروی سکه ارتجاع روشنفکری و استبداد برای خرید باورهای اسلام‌خواهی ملت ایران بودند در طول حاکمیت شوم خود، هم انگیزه و هم امکان سلطه جهان‌گستر و ستیزه‌های خونبار استعمارگران را به درون ایران منتقل کرده و هم در کنار انگلوفیل‌ها (سرسپردگان انگلیس در حکومت ایران) و روسوفیل‌ها

(سرسپردگان روسیه در حکومت ایران) پای آلمانوفیل‌ها (سرسپردگان آلمان در حکومت ایران) و بعد هم پای امریکوفیل‌ها (سرسپردگان امریکا در حکومت ایران) را بر سر سفره نعمت بی‌کران خداوندی به ملت ایران باز کردند.

حضور امپریالیسم و جنگ در ایران چنان بالا گرفت که درست در اوج شعارهای سنگین استبداد ناسیونالیستی و باستان‌گرا ملت به آستانه خودکشی جهانی رسید. حکومت پارلمانی که میراث نهضت خونبار ملت ایران در استبداد قاجاری بود و مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های مهم را نوید می‌داد، به پوسته ظاهری در دست استبدادی به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری تبدیل شد و سرنوشت مردم به دست خانواده‌های قدرت و ثروت افتاد. نوسازی سطحی و بی‌ریشه نه تنها به فقر و استثمار خاتمه نداد بلکه استمرار فقر و نیازمندی را در فرآیند نوسازی آمرانه موجه نشان داد و تقسیم بی‌خاصیت اراضی در حد اقتصاد معیشتی به نام اصلاحات ارضی به خورد مردم داده شد در حالی که بین اصلاحات ارضی با تقسیم اراضی فاصله زیادی وجود داشت. مونتاژ تولید و مصرف کالاها به لحاظ فنی ظاهراً عقلانی نشان می‌داد اما از لحاظ اخلاقی و منافع ملی و زیرساخت‌های اقتصادی جاهلانه‌ترین اقدام بود. سوادآموزی مدرن در زیر سایه‌های سنگین تر که‌های باریک معلمین نظام آموزشی جدید به فریب خوردن اکثریت مردم از اقلیت حکومت‌گر نه تنها پایان نداد بلکه خود فریبی را جایگزین کرد و نظام آموزشی جدید وظیفه تعلیم شهروندان مطیع، سر به زیر و قانع را به عهده گرفت.

سردرگمی و آشفتگی فکری، فرهنگی، اخلاقی و سیاسی از بیرون به درون آدمیان مخصوصاً جوانان منتقل شد و کنترل اجتماعی حکومت از طریق کمیته‌های مجازات، سازمان امنیت، پلیس و ژاندارمری مؤثرتر و کارآمدتر از گذشته گردید زیرا خود را مجهز به دستگاه عظیم کنترل نفس از طریق ایجاد رعب و وحشت کرده بود. دادگستری جدید رضاخانی از ابتدا معلوم بود که دادی نخواهد گستراند و با خود عدالتی به ارمغان نخواهد آورد. عامل خودسر و معلوم بی‌عدالتی جای خود را به بیدادگران مجهول و جاهل و عمله‌های آنها داد و حکومت قانون که قرار بود با جنبش مشروطیت جای حکومت مردان را بگیرد فقط حاکمان را تغییر داد و نامردان را جایگزین مردان کرد. شبه‌روشنفکران غرب‌گرا بی‌شرمانه نام این استبداد را دیکتاتوری مطلقه مدرن گذاشتند و به ملت ایران تبریک گفتند که گام بلندی در فرآیند تحول تاریخی خود به سمت مدرنیته برداشته‌اند و دیکتاتوری به مراتب آرمانی‌تر از دیکتاتوری گذشته را پذیرفته‌اند!

در کشاکش چنین فضای مصیبت‌بار و پراز نیرنگ و فریب، نهضت امام خمینی در سال





۴۱ هیمنه و هیبت استبداد و استعمار و عمله‌های آنها را به چالش کشید. امام از پس مطالعه عمیق و دقیق جنبش‌های گذشته دریافته بود که سقوط شاهان به تنهایی، به قدرت رسیدن مردم و مجلس را به ارمغان نمی‌آورد. از نظر امام جنبش‌های اجتماعی‌ای درست بود که ظرفیت‌های بزرگی برای آزادی و استقلال در خود داشتند اما به همان میزان دارای ظرفیت‌های بزرگتری برای استبداد جدید نیز بودند. امام تجربه ناموفق نهضت مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت را در پشت سر خود می‌دید و استبداد شکل گرفته از درون این دو جنبش را در نظر داشت. افول شاهان و شریک شدن دسته‌ها و گروه‌ها و احزاب به نام ملت در حکومت نه تنها برای ملت ایران آزادی و استقلال به ارمغان نیاورد بلکه استبدادی به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری بر ایران حاکم کرد.

استبداد سناتورها در کنار استبداد پادشاه شرایطی به مراتب خوفناک‌تر از شبیح شاهان بدون سناتور و بدون قانون در ایران ایجاد کرد. این استبداد که شبه‌روشنفکران پهلوی آن را دولت مطلقه مدرن نامیدند با پارلمان، سناتور و قانون! مردم را به زنجیر کشیدند و بی‌آنکه مردم بدانند آنها را با همان قوانینی که تصور می‌شد خودشان از طریق نمایندگانشان وضع کرده‌اند وحشی‌صفت، عقب‌مانده و استبدادزده و خردگریز معرفی کردند.

امام خمینی با قیام در مقابل لایحه کاپیتولاسیون که نوعی پرداخت بهای زندگی در میان مردم وحشی به امریکاییان بود و تصویب این لایحه توسط سناتورها و نمایندگان پامال کردن عزت و عظمت مردم ایران بود، تمام هیمنه و غرور استبداد مطلقه مدرن و استعمار حامی آن را شکست.

دیکتاتوری مطلقه که آرمان شبه‌روشنفکران عصر قاجاری و پهلوی بود هیولای اجتماعی شروری بود که توماس هابز انگلیسی در کتاب *لویاتان* آن را به درستی ترسیم کرده بود. دولت مطلقه مدرن اژدهایی بود که به ظاهر به دست مردم تأسیس و تغذیه می‌شد و رشد می‌کرد؛ اما وقتی هیولایی مهیب گردید از کنترل خارج شد و همه چیز را به زیر سلطه خود درآورد. نظام مشروطه سلطنتی که بر جنبش عدالتخانه ملت ایران حاکم شد چنین هیولایی را در ایران متولد و بر سرنوشت مردم حاکم کرد. امام خمینی از ابتدا سیاست‌های نهضت خود را بر کوبیدن اژدهای دولت مطلقه گذاشت؛ اژدهایی که پیوسته توسط احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی ضرورت وجود آن مورد تردید قرار نمی‌گرفت. منتهی گرفتار این توهم بودند که می‌توانند این اژدها را کنترل کنند.

امام خمینی از اساس معتقد بود که چنین نظامی با چنین دولت و پادشاهی ویرانگر، غیر عقلانی و نانسازی است. شاهان حریصانه منابع سرشار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشور را می‌بلعند و سپس مقادیر انبوهی از پس مانده‌های بلعیده شده‌ها را در قالب محصولات بی‌بنیاد، مصرفی و بی‌ارزش به عنوان تجدد به خورد مردم می‌دهند. امام می‌دانست آنچه شبه‌روشنفکران عصر پهلوی با تکیه بر آن استبداد مطلقه مدرن پهلوی را توجیه می‌کنند نظم دولت مستبد و توتالیتری است که تکیه بر زندان و نظم ارتش و ژاندارمری دارد. چنین نظامی معلوم بود ناپایدار است لذا امام در آغاز نهضت خود به جای کوبیدن حاشیه‌های انحرافی این نظم به ارکان آن که شخص پادشاه و پستوانه‌های استعماری آن بود، حمله کرد.

دقیقاً ماهیت متفاوت نهضت امام با جریان‌هایی که داعیه مبارزه داشتند را باید در همین جا جست‌وجو کرد. اغلب جریان‌های سیاسی و گروه‌هایی که خود را مخالف شاه می‌دانستند معتقد بودند که این نظم را می‌توان از طریق حرکت‌های چریکی مسلحانه از هم پاشید. امام معتقد بود که حرکت مسلحانه که توسط چند جوان احساساتی به تقلید از جنگ‌های چریکی در امریکای لاتین پایه‌ریزی می‌شود چون فاقد پشتوانه حمایت مردم و مبانی فرهنگ اعتقادی جامعه است نه تنها دردی از جامعه درمان نخواهد کرد بلکه بهانه کافی به شاه برای سرکوب نهضت مردم و وصل کردن آن به خارج از کشور را خواهد داد.

اگرچه عده‌ای در آن دوران چنین دیدگاهی را برنتابیدند و نهضت امام خمینی را چون از الگوی مبارزه مسلحانه پیروی نمی‌کرد نهضتی ارتجاعی و فاقد علم مبارزه مدرن خواندند اما در کمتر از یک دهه وقتی اغلب جریان‌های مدعی مبارزه مسلحانه به انحراف، تسویه حساب‌های درون‌گروهی، انشعاب‌های عقیدتی عجیب و غریب و از همه بدتر به محل نفوذ سازمان امنیت کشور (ساواک) برای شناسایی و شکار جوانان مبارز و مؤمن تبدیل شدند و از هم پاشیدند، عمق درک امام از انحرافی بودن مبارزه مسلحانه برای شکست رژیم شاه بیشتر نمایان شد.

از نظر امام، انقلاب صرفاً جابه‌جایی قدرت از طریق ساقط شدن یک حکومت و جایگزینی حکومت دیگر نبود که بتوان این جایگزینی را با اسلحه، زور و جنبش‌های مسلحانه شبیه آنچه در شوروی، چین، کوبا یا سایر کشورهای امریکای لاتین در جریان بود، توجیه کرد. انقلاب و دگرگونی انقلابی در منظر امام دگرگونی در جان و روان باورهای جامعه بود. چنین انقلابی با تغییر بخشی از نهادهای سیاسی و پابرجا ماندن





مناسبات رژیم کهنه به سرانجام نمی‌رسید.

امام از اساس به دنبال انقلابی بود که دارای سه رکن اصلی باشد:

۱. اسلامی باشد و هیچ ایدئولوژی دیگری را حمایت نکند.

۲. نهضت هیچ وابستگی به خارج نداشته باشد و بر مردم ایران تکیه کند.

۳. تغییراتی اساسی در همه ابعاد جامعه ایرانی ایجاد کند.^۱

بعدها این آرمان امام در مهمترین شعار انقلاب اسلامی تجلی می‌کند. شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی در حقیقت تبیین تام و تمام آرمان‌های نهضت امام خمینی بود. سقوط شاه، برچیده شدن نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی شعار اصلی امام از سال ۱۳۴۲ بود.

بدیهی بود که در پس چنین آرمان‌های بلندی تأیید گروه‌ها و جریان‌هایی که هم در انگیزه مبارزه، هم در روش مبارزه و هم در خاستگاه مبارزه سر در جریان بیگانگان داشتند، جایی نباشد. شاید یکی از دلایل اصلی عدم تأیید گروه‌ها و احزابی که داعیه مبارزه مسلحانه یا مبارزه پارلمانی با رژیم شاه را داشتند، همین بود. اغلب این گروه‌ها و جریان‌ها چشم به ایدئولوژی‌های غربی و حمایت امریکا، اروپا و شوروی در آن دوران داشتند و معتقد بودند تا ابرقدرت‌های سیاسی و ایدئولوژیک از یک جنبشی در جهان سوم حمایت نکند امکان پیروزی وجود ندارد. بنابراین هر یک از این گروه‌ها تلاش می‌کردند خود را به یک سرچشمه خارجی که عموماً امریکا و شوروی بودند وصل نمایند.

اما امام از جنبه ایدئولوژی مبارزه و از جنبه روش مبارزه و همچنین در اعتقادات و باورهای تاریخی خود نه تنها اعتقادی به این عوامل نداشت بلکه مصیبت اصلی ملت ایران را همین عوامل می‌دانست. امام در تبیین خاستگاه اصلی نهضت خود می‌فرماید:

من در طول مدتی که با رژیم منحوس پهلوی مقابله می‌کردم تکلیفم خیلی روشن بود. تشخیص داده بودیم که آن رژیم، رژیمی است که برخلاف مصالح اسلام و مسلمین مشغول کار هست و کشور ما را به سوی امریکا سوق داده است و منافع این کشور را در جیب دو ابرقدرت کرده است و تنمه‌ای اگر باقی مانده در جیب خود و بستگان خود در بانک‌های خارج از کشور ریخته است.^۲

۱. نقل به مضمون: صحیفه/امام، ج ۵، ص ۱۷۲.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۴۴۸.

انقلاب در معنای واقعی از نظر امام هیچ‌گاه نمی‌توانست با زور و اسلحه و تشکیل گروه‌های مسلحانه و ایدئولوژی‌هایی که هیچ نسبتی با باورها و اعتقادات مردم نداشت به دست آید. انقلاب باید در ذهن و کردار و رفتار آدمیان پا بگیرد تا از این طریق انقلاب در جان جامعه نفوذ کند. امام چنین انقلابی را جز از طریق تجدد و تجدید عهد با اسلام ممکن و مقبول نمی‌دانست.

۱۵ خرداد، تجدد توحیدی و حکومت عقل

امام خمینی در ۱۵ خرداد ۴۲ دین، تفکر دینی و حکومت دینی را احیا و اثبات کرد که پروژه تجدد در تفکر توحیدی، نه تنها در تضاد با ایمان متدینین و لازمه اندیشه غیر دینی نیست، بلکه امری «طبیعی» و «تاریخی» است. در اندیشه دینی امام خمینی نوگرایی و تجدد، صرفاً در تکنیک و ابزار متجلی نمی‌گردد. همه عرصه هستی، اجتماع و انسان را در برمی‌گیرد. چنین تجددی تا در عمق جان انسان نفوذ نکند، تحول در عالم و آدم ایجاد نخواهد شد. از دیدگاه امام، نطفه تجدد توحیدی ابتدا با تفکر منعقد می‌گردد. تفکر در عالم هستی، تفکر در تمتع از این عالم، در استفاده از لذایذ و تفکر در فلسفه هستی و از همه مهم‌تر، تفکر در نظم اجتماعی. تفکر تکنیکی و ابزاری، تفکر تمتع و بهره‌گیری است؛ تفکری است جهشی و غیر طبیعی و فاقد هویت. امام خمینی در این رابطه می‌فرماید:

در چنین تفکری انسان به افق حیوانی نزدیک می‌شود، یعنی می‌خورد و لذت می‌برد بدون اینکه تفکر کند که از چه راهی باید باشد. حیوان دیگر، فکر این نیست که حلال است یا حرام است. فکر این نیست که امت در گرفتاری هستند یا نیستند. آنهایی که بدون این تفکر و بدون قانون تمتع می‌کنند و می‌خورند اینها اکلشان اکل حیوانی است.^۱

در حقیقت امام خمینی تمتع و استخدام بدون نظم و قانون از نظام هستی را نوعی تمتع حیوانی می‌داند و در استناد به ابطال چنین تفکر و تمتعی به روایتی از معصوم اشاره می‌فرمایند:

در روایتی است که از برای کافر هفت تا معاء است و از برای مؤمن معاء واحد است... مؤمن یک معاء بیشتر ندارد و آن معاء قانون است: شکمش را، سایر لذایذش را، تطبیق می‌کند با قانون اسلام؛ تخلف از قانون

۱. همان، ج ۲، ص ۳۶۱.





اسلام نمی‌کند. اما آن کسی که مؤمن نیست، از راه شهوت می‌خورد بدون اینکه تطبیق با قانون بکند، این یک معاء؛ از راه غضب می‌خورد بدون اینکه تطبیق بکند با قانون، این هم یک معاء؛ از روی هوای نفس می‌خورد این هم یک معاء؛ مزدوج است بین هوای نفس و لذت شهوت، بین هوای نفس و غضب، بین غضب و هوای نفس، این هم سه تا؛ این شش تا مزدوج است از هر سه - هوای نفس و غضب و شهوت مزدوج شد و از راه اینها اکل کرد، این هفت تا؛ هفت معاء دارد. مؤمن بیش از یک معاء ندارد، و آن معائن از راه قانون است.^۱

همان‌طور که در این روایت مطرح می‌شود از منظر امام، انسان کافر هفت معاء دارد و انسان مؤمن یک معاء. معاء مؤمن، معاء قانون است. حکمش و سایر لذایذ و تمتعانش تطبیق می‌کند با قانون الهی که قانون نظم هستی است؛ اما آنکه مؤمن نیست از هفت طریق تصرف می‌کند در عالم هستی و نام این تصرف را تجدد می‌گذارد.

۱. تصرف از راه شهوت؛

۲. تصرف از راه غضب؛

۳. تصرف از راه هوای نفس؛

۴. تصرف مزدوج بین هوای نفس، لذت و شهوت؛

۵. تصرف بین هوای نفس و غضب؛

۶. تصرف بین غضب و هوای نفس؛

۷. تصرف بین هوای نفس، غضب و شهوت.

در اندیشه امام حکومتی که تصرفش و تمتعش از یک راه است و آن راه نیز راه قانون خداست، این حکومت، حکومت عقل است؛ زیرا همه قوا تحت هدایت و حاکمیت عقل قرار می‌گیرد و حکومت عقل نیز حکومت عدل و ایمان است، چون اصول و قواعد آن هم تابع عقل و هم تابع شرع است.^۲

تصرف تکنیکی همان تصرفی است که امروزه به نام نفسانیات مدرن غرب با آن سروکار داریم. این تصرف نفسانی یا نفسانیات مدرن از طریق سه قوه، گستره خود را بر حیات بشری تحمیل کرده است: ۱. قوه شهوت ۲. قوه غضب ۳. قوه عقل. شهوت در نفسانیات مدرن غرب، اراده معطوف به انحطاط اخلاقی است و همان چیزی است که بشر غربی

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۶۲.

و تمدن مدرن به عنوان فقدان ارزش‌های معنوی از آن صحبت می‌کند؛ غضب اراده معطوف به استعمار و استکبار و سلطه‌طلبی جهانی است و همان خصلتی است که سیاست‌های برتری‌طلبی و خوی تجاوزگری مدرنیته را توجیه می‌کند؛ و عقل نیز اراده معطوف به نظم و اقتدار غربی است و این نظم و اقتدار همان چیزی است که امروزه در عقلانیت ابزاری و تفکر تکنیکی خلاصه می‌شود. این عقلانیت ابزاری، بدون توجه به قاعده و قانون حاکم بر نظام هستی، همه چیز را در استخدام نفسانیات مدرن بشری درآورده است.

امام خمینی در مقام متفکر دوران گذار از نفسانیات مدرن به تجدد و نوگرایی اسلامی، ابتدا اراده معطوف به قانون الهی را که اراده مبتنی بر عقل و خرد انسانی، نه «عقل ابزاری» است، شاخصه جامعه توحیدی ایده‌آل خود ترسیم می‌کند. ثانیاً این اراده را به عنوان پدیده‌ای جهانی، سرنوشت آینده بشر امروز می‌بیند.

این پدیده جهانی است. در حقیقت بشر امروز دارد به دوران جدایی مادیت از معنویت پایان می‌دهد. در همه جا مادیت جای خود را در اعتلای معنوی انسان دارد باز می‌یابد. مادیت که معنی آن در تحصیل قدرت مادی به هر وسیله و از هر راه خلاصه می‌شد کار بشریت را مواجه با بن‌بست ساخته است. اینک زمان آن است که فعالیت‌های مادی، آمادگی برای اعتلای معنوی انسان تلقی شود و همین تلقی است که بشریت امروز و فردا را به مذهب باز می‌گرداند. اسلام دینی است که با تنظیم فعالیت‌های مادی، راه را به اعتلای معنوی انسان می‌گشاید.^۱

با این تفسیر مفهوم جدیدی از ترقی، تجدد و نوگرایی مطرح می‌شود که در آن نه دسترسی به ابزار و تکنیک، نه متورم شدن دانش و نه مقتدر شدن انسان برای سیطره بر دیگران بلکه رشد و تعالی انسان مورد نظر است.

«ترقی واقعی همین است که رشد خود انسان هدف فعالیت‌های مادی گردد و اسلام دین این ترقی است.»^۲ امام خمینی برخلاف پایه‌گذاران و پیروان تفکر مدرن و مدرنیته، در پایه‌ریزی این تجدد، نه تنها بستر طبیعی و تاریخی آن را در هم نریخت، بلکه پروژه تجدد خود را در دل سنت‌های پایدار الهی به اجرا درآورد. رمز موضوعیت و تاریخت تفکر جدید امام در همین مسئله نهفته است. امام هیچ‌گاه سنت را فدای پروژه تجدد

۱. همان، ج ۴، ص ۳۶۰-۳۵۹.

۲. همان، ص ۳۶۰.



نکرد. او می‌دانست که پروژه تجدید نیاز به بستر تاریخی دارد؛ زیرا تحول و تجدید امری طبیعی، تاریخی و الهی است و امر طبیعی، تاریخی و الهی نمی‌تواند فاقد هویت و ریشه باشد.

سنت، میراث بدیهی، امور طبیعی و الهی است و این «سنت‌باوری» همان بستر تاریخی‌ای بود که امام با تکیه به آن، پروژه تجدید خود را تدوین کرد و به اجرا درآورد. شاید رمز پیامبرگونه بودن احیاگری امام در همین «سنت‌باوری» نهفته باشد. در طول تاریخ بشر، همیشه نظم جدید و روح تجدید و تحول توسط انبیای الهی بر جامعه دمیده می‌شد. این انبیای الهی بودند که در طرح رسالت خود روح جدید را در جامعه بشری می‌دمیدند. اما تاریخ گواه صادقی است که انبیا هیچ‌گاه این روح جدید و تحول نوین را خارج از سنت‌های پایدار جامعه مطرح نکردند. انبیا قوانین جدید الهی را همیشه در دل سنت‌های جامعه می‌کاشتند و شاید رمز امضایی بودن بیشتر احکام اجتماعی ادیان الهی همین باشد. انبیا با دمیدن روح جدید هیچ‌گاه سنت‌های حاکم بر نظم هستی را متزلزل نکردند؛ آنها روح جدید و نظم را در دل سنت قرار می‌دادند تا پایدار بمانند و رمز جاودانی ماندن ادیان الهی نیز در همین است.

اما بشر مدرن از ابتدا در مقابل این سنت‌ها قرار گرفت و به دنبال این بود که نظم جدید خود را بر ویرانه‌های سنت‌های طبیعی، تاریخی و الهی پایدار نماید. بر اساس همین تفکر، بشر جدید هم در مقابل سنت‌های جاودان نظام هستی ایستاد و نظم بدون اقتدار در طبیعت را ترویج کرد و ابتدا با حذف خدای خالق خود به جای او نشست و سپس با تسری این تفکر در نظام اجتماعی «خدای شارع» را نیز از ساحت حیات اجتماعی خارج کرد. برای چنین انسانی دیگر مفاهیمی چون آزادی، عدالت، برابری، برادری دارای پشتوانه طبیعی و تاریخی نیست. حتی تفکر نیز روح انسانی خود را از دست می‌دهد و استخدام متفکرانه و قانونی در نظم هستی و اجتماعی جای خود را به تصرف فراقانونی، حیوانی و ابزارگرایانه می‌دهد.

این درست همان تحولی بود که در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ به تعبیر امام راحل، مبدأ عظیمی در تاریخ ایران گردید و مفتاح نجات اسلام و عدالت به دست آمد و نطفه مقاومت ملی منعقد شد و با تربیت و روشنگری روشنگران، رو به رشد و تکامل نهاد.^۱ در اندیشه امام نطفه عصر روشنگری ایران و جهان اسلام با ۱۵ خرداد بسته می‌شود. ما باید شکل‌گیری این انقلاب بزرگ را در بستر آغازین انقلاب اسلامی یعنی نهضت

پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ بازخوانی نماییم. این بازخوانی از آن جهت برای ما اهمیت دارد که پانزده خرداد از نظر امام نقطه عزیمت انقلاب اسلامی و حلقه واسط بین رخدادها و جنبش‌های قبل و بعد می‌باشد. از پانزده خرداد به بعد در بنیاد جنبش‌های اجتماعی ایران برای رسیدن به آزادی و استقلال دگرگونی‌هایی ایجاد شد که این دگرگونی‌ها نقش بی‌نظیر فکر و اندیشه امام را در برآمدن عصر بیداری جدید اسلامی نشان می‌دهد. در اینجا به بخشی از این دگرگونی‌ها اشاره می‌شود.

۱. پانزده خرداد و دگرگونی در نظریه‌های جنبش اجتماعی

اولین دستاورد نهضت امام خمینی در پانزده خرداد، تردید در نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی بود. امام خمینی با طرح انقلاب اسلامی، عملاً دین و اندیشه دینی را که صدها سال از حیطه حیات اجتماعی بشر خارج کرده بودند، وارد حیات جمعی بشر کرد. تا قبل از انقلاب اسلامی بخش اعظمی از تئوری‌ها و نظریه‌های مربوط به انقلاب و جنبش‌های اجتماعی تحت سلطه گرایش‌های چپ مدرنیته قرار داشت.

دین در این گرایش به عنوان افیون توده‌ها، عامل تخدیر افکار آزادی‌طلبانه و عدالت‌خواهانه انسان‌ها القامی شد و بروز هر گونه تحول اجتماعی در ساحت تفکر دینی، امری محال تلقی می‌گردید.

نهضت عظیم پانزده خرداد که بر اساس باورها و ارزش‌های دینی شکل گرفت و هیچ اندیشه یا ایدئولوژی دیگری در بروز آن دخالت نداشت، در واقع تفکر «دین‌افیونی» را عملاً متزلزل کرد و با این اقدام نه تنها نظریه چپ انقلابی را به عنوان نظریه مطلق دگرگونی‌های اجتماعی ابطال کرد، بلکه قداست ایدئولوژی چپ را نیز به عنوان ایدئولوژی مقدس انقلابی زیر سؤال برد و اسطوره‌های چپ انقلاب را متزلزل ساخت.

امام خمینی نه تنها اسطوره چپ انقلابی را ابطال کرد، بلکه رخنه عظیمی نیز در مدل مارکسیستی، لنینیستی و مائوئیستی سیر تحولات اجتماعی ایجاد کرد؛ مدلی که نزدیک به دو قرن توان نیروهای مؤمن انقلابی را در دنیا منفعل ساخته بود و از این نیروها بسان کارگزار استعمار سرخ در کشورهای آبه‌ستن انقلاب و دگرگونی اجتماعی سوءاستفاده می‌کرد.

همان طوری که گفته شد در این دوران اغلب گروه‌های سیاسی تنها راه مبارزه با رژیم ستم‌شاهی را پیروی از الگوی مبارزه مسلحانه که شکلی از مبارزه در قالب جریان‌های کمونیستی و مارکسیستی بود می‌دانستند و معتقد بودند که جز از این طریق راه دیگری برای مقابله با رژیم شاه وجود ندارد. حتی بعضی از جریان‌هایی که به ظاهر دم از اسلام





می‌زدند برای اینکه از قافله مبارزه علمی و علم انقلاب عقب نمانند تغییر ایدئولوژی داده و یکسره خود را مارکسیست و مشی خود را مبارزه مسلحانه اعلام کردند. مجتبی طالقانی فرزند آیت‌الله طالقانی که یکی از عناصر مارکسیست شده سازمان مجاهدین خلق ایران بود که در شعارها و نوشته‌ها ابتدا پیوسته از آیات و روایات اسلامی استفاده می‌کردند، در نامه‌ای به پدرش دلایل تغییر ایدئولوژی و مارکسیست شدن خود را این‌گونه توجیه می‌کند:

هنگام ورود من به سازمان، جریان مبارزه ایدئولوژیک سراسری در داخل سازمان شروع شده و در حال توسعه بود. این جریان مبارزه ایدئولوژیک بر عکس شایعات فرصت طلبان مبارزه‌ای بین مارکسیست‌ها و مذهبی‌ها نبود بلکه ناشی از جهت‌گیری صحیحی بود که سازمان به سوی منافع زحمتکش‌ترین طبقات خلق نموده و در نتیجه می‌خواست صادقانه نواقضش را حل کند... مذهب به هیچ‌وجه و واقعاً به هیچ‌وجه نمی‌توانست کوچک‌ترین مشکل سیاسی استراتژیک و ایدئولوژیکی ما را حل کند.^۱

در چنین شرایطی که اغلب جریان‌های مدعی مبارزه تاب تحمل هجوم اندیشه‌های چپ را در القای مبارزه مسلحانه به عنوان تنها علم مبارزه نداشتند، امام در بستر دستاوردهای نهضت پانزده خرداد روش مبارزه مسلحانه را بیهوده و چیزی جز از بین بردن انرژی و امکانات و اتلاف وقت نمی‌دید و به هیچ‌وجه جواز مشروعیت مبارزه مسلحانه را صادر نکرد.

بعدها اغلب جریان‌های مسلحانه و در رأس همه آنها سازمان چریک‌های فدایی غرب (نه خلق) به بیهوده بودن این روش پی بردند و بخشی از این جریان از روش مبارزه مسلحانه انتقادهای شدید کردند ولی امام از ابتدا می‌دانست که انقلاب نیاز به آگاهی مردم دارد نه اسلحه گروه‌ها و جریان‌هایی که خود را رهبر مردم می‌خوانند ولی جایی در میان مردم ندارند.

بعدها دیدیم که بازه نهایی این رخنه عظیم در مدل چپ انقلابی، چیزی جز سقوط بزرگ‌ترین پایگاه فکری اندیشه چپ مدرنیته، یعنی «شوروی» در دهه پایانی قرن بیستم نبود. اندیشه چپ مدرنیته با این سقوط توانایی خود را برای ایجاد تحول اساسی در

۱. حمید احمدی حاجی کلایی، جریان‌شناسی چپ در ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۳۱۶.



ساحت بشری از دست داد و برای همیشه در موزه تاریخ جای گرفت. امام خمینی با تبیین خصیصه‌های انقلاب اسلامی عملاً اثبات کرد که منطق حاکم بر نظریه انقلاب دینی، منطقی درونی و مختص به خود است و تحت تأثیر هیچ کدام از مدل‌های جنبش‌های انقلابی اندیشه مدرن نیست.

شک نباید کرد که انقلاب اسلامی ایران از همه انقلاب‌ها جداست. هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزه انقلاب و قیام.^۱ اولین و مهم‌ترین خصیصه این دگرگونی جدید حاکمیت عقلانیت اسلامی بر فرضیه‌ها و نظریه‌های این دگرگونی بود. امام خمینی با تسری این عقلانیت در بینش‌ها و گرایش‌های مردم انقلابی ایران، در همان ابتدای راه اثبات نمود که مسیر انقلاب اسلامی مسیری سنت‌شکن و متجدد در حیطه تحولات اجتماعی است.

دومین خصلت این نهضت بزرگ، خصلت تجددطلبی و نوگرایی دینی آن بود. تجلی این نوگرایی و تجددطلبی دینی در عدم پیروی نهضت امام خمینی از یکی از بینش‌ها و گرایش‌های اندیشه مدرن در مفهوم چپ و راست آن است. افتخار امام خمینی به عنوان متفکر دوران گذار این است که اعلام نماید نهضت ایران نهضتی است بدون وابستگی به خارج.

مفهوم خارج در اندیشه امام همان سنت‌های به‌ظاهر ابطال‌ناپذیر گرایش‌های چپ و راست مدرنیته است که در این دوران در روح و روان آمریکا و اروپا به عنوان نماینده جناح راست و شوروی به عنوان نماینده جناح چپ حلول کرده و مفهومی به نام استکبار جهانی را شکل داده بود. امام خمینی از همان ابتدای راه انقلاب اسلامی اعلام کرد که انقلاب ایران وابسته به جبهه‌های اندیشه مدرنیته نیست:

اولین و مهم‌ترین خصیصه این نهضت، اینکه اسلامی است و با شعارها و اهداف اسلامی که مبین خواسته‌های مستضعفین است همراه می‌باشد. دومین خصیصه آن این است که نهضتی است بدون وابستگی به خارج.^۲

خصلت سوم نهضت اسلامی نیز خصلتی استثنایی و منحصر به فرد است. در مدل‌های مدرنیته برای انقلاب که عمدتاً در تفکرات جناح چپ مطرح است انقلاب خواستار تغییرات اساسی در همه ابعاد جامعه نیست. آنچه در این مدل‌ها مطرح است صرفاً در

۱. صحیفه/امام، ج ۲۲، ص ۱۷۶.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۳.



مفهوم جابه‌جایی قدرت در طبقه‌ای اجتماعی تعریف‌شدنی است. جلوه‌های متعدد تفکر انقلابی مارکسیسم چیزی نمی‌شد جز تبیین جابه‌جایی طبقه کارگر یا کشاورز و دهقان در یک جامعه آستان انقلاب. از طرف دیگر در این تفکر، انقلاب خاستگاه تفکر انقلابی در همه قشرهای یک جامعه نیست؛ همان طوری که نظم جدید انقلابی بیشتر در مناسبات تولیدی متجلی می‌گردد، یعنی انقلاب برای این به وقوع می‌پیوندد که تعادل به هم خورده جامعه را مجدداً برقرار سازد که ناشی از تضاد بین رشد ابزار تولید و روابط تولیدی است.

امام خمینی هیچ ارزش و بهایی برای چنین تفکری به نام تفکر انقلابی قائل نیست. در اندیشه امام شناخت رهبران این تفکر از انسان و جامعه انسانی مثل شناخت از یک کارگاه بزرگ صنعتی و اداره کردن آن است.

در دنیای امروز که گفته می‌شود دنیای صنعت است، رهبران فکری می‌خواهند جامعه بشری را نظیر یک کارگاه بزرگ صنعتی اداره کنند. در حالی که جامعه‌ها از انسان تشکیل شده است که دارای بعد معنوی و روح عرفانی است.^۱

چگونه می‌توان باور کرد که با چنین دیدی از انسان بتوان انقلاب پایداری در روح و روان و نظم اجتماعی بشر ایجاد کرد. بنابراین امام خمینی برای پرهیز از ضایعات تفکر مدرنیته در حوزه تحول انقلابی، خصلت سوم انقلاب را خصلتی فراگیر و همه‌جانبه اعلام می‌کند:

یکی دیگر از خصایص این نهضت این است که خواستار تغییراتی اساسی در همه ابعاد جامعه ایرانی است که عبارت است از سقوط شاه، برچیده شدن نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی.^۲

یعنی تغییر در تمامی ابعاد نظم موجود و ایجاد نظم جدید همراه با تعریف، معانی و مفاهیم جدید که این نظم جدید در اندیشه امام چیزی نیست جز استقرار حکومت اسلامی. امام خمینی در اینجا تفکیک ظریفی را بین سقوط شاه به عنوان پاسدار حکومت مدرن و حافظ نظم مدرنیته و برچیده شدن نظم شاهنشاهی به عنوان مظهر مدرنیته انجام می‌دهد که این تفکیک در شناخت عمیق‌تر تفکرات انقلابی امام بسیار اهمیت دارد.

۱. همان، ج ۵، ص ۴۱۰.

۲. همان، ص ۱۷۲.

در جامعه آستان انقلاب ایران، بسیاری از گروه‌ها بودند که به دلایل مختلفی تصور می‌کردند که با رفتن شاه عملاً نظم جدید برقرار می‌شود و انقلاب به نتیجه می‌رسد. امام خمینی با تفکیک بین سقوط شاه و نظم شاهنشاهی، ساده‌نگری این تفکرات را بر ملا ساخت. نقش شاه در مقام مجری گرایش و نظامی خاص یک چیزی بود و نظم شاهنشاهی چیزی دیگر. امام با درک عمیق سیاسی خود می‌دانست که با رفتن عنصری به نام شاه، هیچ تحول اساسی نمی‌توان در کشور ایجاد کرد، مگر اینکه آن نظم سیاسی و اجتماعی در هم شکسته شود که در بستر آن نظم، فردی به نام شاه به مثابه سمبل اراده، اقتدار و هویت ملی ملتی معرفی می‌شود و آنگاه نظم جدیدی جایگزین می‌گردد. بر همین اساس امام بر پایه هر دو تفکر تاخت و نظم انقلابی را در اضمحلال شاه به عنوان سمبل جامعه استبدادی و نظم شاهی را به عنوان بستر تاریخی آن جامعه می‌دانست.

مفهوم انقلاب به عنوان یک دگرگونی بنیادی در اندیشه‌های امام، چیزی جز این نبود. انقلاب، یعنی از بین بردن نظم کهنه و ایجاد نظم جدید؛ یعنی دمیدن روح جدید در جان فرسوده و کهنه و خسته جامعه. در مدل تفکر سیاسی امام برای هر دو مرحله، فرضیه‌ها و نظریه‌های مشخصی وجود داشت و ما دیدیم که چگونه امام به عنوان متفکر دوران گذار تمامی این فرضیه‌ها و نظریه‌ها را در ارکان نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران و در بستر جامعه انقلابی آن به آزمون گذاشت و این اولین اختلالی بود که امام در نظم ابطال‌ناپذیر تفکر مدرن و مدرنیته ایجاد کرد.

۲. پانزده خرداد و تردید در اشکال حکومت‌های حزبی

عصبیت مدرن در مفهوم جامعه مدنی و در حوزه مدل حکومت‌ها دو چهره دارد: یک چهره در اشکال حکومت دموکراسی و چهره دوم در ماهیت حکومت دموکراسی متجلی می‌گردد. در اشکال حکومت دموکراسی، مدل حزبی به عنوان نمونه فرداعلای مدرنیته القامی گردد. در این نمونه فرداعلی، همه اشکال دموکراسی، اعم از مشروطه، جمهوری، سوسیالیستی و غیره اراده عمومی را در هسته‌ها و کندوهای حزبی به اسارت می‌کشند و خواسته‌ها و اهداف احزاب به مثابه تجلی اراده عمومی بر جامعه تحمیل می‌شود.

احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ به عنوان حلقه واسطه بین مردم و قدرت سیاسی اعمال سلیقه کرده و نقش بنیادینی را در حفظ نظم سیاسی و سلطه بر اراده عمومی در مدل‌های دموکراسی ایفا می‌کنند. این مدل به‌ظاهر ابطال‌ناپذیر که نزدیک به سه قرن بر حیات بشری سلطه افکنده، به عنوان مدل پایان دنیا و ارمغان نهایی بشر در عرصه





حکومت اعلام گردیده است. عصبیت اندیشه مدرن در بسط و توسعه این مدل خود داستان‌های شنیدنی و عبرت‌آموزی دارد که ذکر آن در این مقال ضرورتی ندارد. امام خمینی بعد از نهضت پانزده خرداد با طرح حکومت اسلامی، در ابطال ناپذیری این محصول مدرن نیز تردید ایجاد کرد. ساختار شکنی امام در اشکال مدل جمهوری اندیشه مدرن نیز استبداد شکنی تردیدناپذیری بود. امام در مدل جمهوری اسلامی، سلطه مطلقه حکومت حزبی را در هم می‌شکند و مردم را به عنوان انسان‌های عاقل و بالغ که در احقاق حقوق و مشارکت و در تعیین سرنوشت خود نیاز به قییم‌های حزبی و گروهی ندارند بر سرنوشت خود حاکم می‌کند. ولایت حزبی که ولایت رقابت، کسب اقتدار و حفظ قدرت سیاسی است، عملاً در مدل حکومت جمهوری اسلامی مردود اعلام می‌شود و رقابت‌های اقتدار طلبانه احزاب جای خود را به تعامل آزادانه اندیشه‌های مردمی می‌دهد.

امام خمینی در طرح نظریه حکومت اسلامی دلایل عدم اقبال به مدل فرد اعلای مدرنیته را به پیشینه سیاه تاریخی وجود احزاب سیاسی و خیانت آنها در ایران ارجاع می‌دهد و از این جنبه اقتدار احزاب سیاسی در ارکان حکومت مردمی را مخل امنیت و وحدت ملی می‌داند:

حالا باز همان قضا یا را می‌خواهند پیش بیاورند. باز دانشگاهی‌ها را از مدارس قدیم جدا کنند، حزب‌ها پیش بیاورند و گروه‌های فراوان که همه با هم مختلف باشند و مع‌الاسف ملتفت نیستیم. عمق مسائل را نمی‌توانیم درک کنیم که در ظرف یک سال کمتر، دویست تا گروه در یک مملکت پیدا شد و دویست تا حزب اظهار وجود کردند. این یعنی چه؟ این چه بوده؟ چیست این طور می‌شود؟ دویست تا گروه در اینجا پیدا بشود. هر چه گروه‌ها هم زیادتر بشود اختلافات زیادتر می‌شود. اصل حزب‌بازی را به نظر من، که در صدر مشروطیت حزب را در ایران درست کردند، حزب‌بازی را برای همین درست کردند که نگذارند این ملت با هم آشتی کند. برای اینکه حزب را می‌دیدند که اینجا بنای اینها این است که وقتی این حزب شد حزب عدالت و آن حزب شد حزب دموکرات که در صدر مشروطه بوده اینها با هم دشمن‌اند. این برای آن می‌زند، این برای او می‌زند.^۱



بنابراین در مدل حکومت مطلوب امام، برخلاف نظر بعضی‌ها که وجود احزاب و گروه‌های سیاسی را نشانه رشد و توسعه سیاسی قلمداد می‌کنند، امام خمینی وجود این احزاب را که اراده همه آنها معطوف به قدرت است و در این اقتدارطلبی از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند، نه تنها منشأ رشد سیاسی نمی‌دانند، بلکه به عنوان شاخصه سطحی‌نگری و تشتت ملی می‌بینند و ایجاد احزاب و گروه‌های سیاسی را نشان از ظهور دست‌های خیانتکار برای ایجاد تفرقه در نظم سیاسی تلقی می‌کنند:

... دست‌های خیانتکار، گروه‌های مختلف درست نکند. گروه‌های مختلف اسباب تفرقه می‌شود؛ رشد سیاسی نیست. در صدر مشروطیت هم با ایجاد گروه‌های مختلف نگذاشتند که مشروطه به ثمر خودش برسد.^۱

نگاه تاریخی امام به پدیده‌های سیاسی شاید رمز حقیقی خردورزی امام در شناخت معضلات اساسی جامعه و هدایت مردم برای حل این معضلات می‌باشد. این نگاه تاریخی رمز نوگرایی و تجدیدطلبی دینی امام در فهم عناصر اجتماعی دین و ساماندهی این عناصر برای حل مشکل اجتماعی نیز است. امام احزاب سیاسی و حکومت‌های حزبی را نیز از ورای این نگاه تاریخی مورد ارزیابی قرار می‌دهد. در این ارزیابی تاریخی، احزاب سیاسی به دلیل ماهیت اقتدارطلبی هیچ‌گاه منشأ تحول شایان توجهی در جامعه ایران نبودند. امام معضل‌آفرینی احزاب سیاسی و اختلال آنها در جنبش مشروطه را بهترین دلیل تاریخی برای اثبات مدعای خود می‌دانند:

احزابی که در ایران پیدا می‌شود و جمعیت‌هایی که در این طرف‌ها پیدا می‌شود، اینها «کل یلعن صاحبه» همه مخالفانند با هم؛ آنها هم همین را می‌خواهند که از راه زیاد شدن احزاب، زیاد شدن اختلاف درست کنند. این راه، راه احزاب که از آن راه پیش می‌آید. در قضایای دیگر هم همین حرف‌ها را پیش می‌آورند. این زبانش چیست؛ آن زبانش چیست؛ این باید چه جور باشد؛ آن باید چه جور باشد. تمام اینها نقشه است. این غائله‌هایی که یکی بعد از دیگری پیش می‌آورند، این یک نقشه‌هایی است که طرح‌ریزی شده و به دست خود ماها انجام می‌گیرد که بین خود ماها را از هم جدا کنند.^۲

۱. همان، ج ۷، ص ۱۳۳.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۵۰۵.



یکی دیگر از مسائل مهمی که امام خمینی در ابطال نظریه حکومت حزبی از آن استفاده می‌کنند، ناکارآمدی این نوع حکومت در جامعه ایران است:

... این حزب‌های مختلف هیچ وقت از آنها کار نمی‌آید جز اینکه یکی تشتتی ایجاد بکنند و یک اختلافی ایجاد بکنند و موجب تشتت و اختلاف بشوند، کاری از اینها نمی‌آید.^۱

بنابراین، ملاحظه می‌شود که در مدل حکومت جمهوری اسلامی امام، سرنوشت مردم تحت تأثیر رقابت‌های اقتدارگرایانه احزاب سیاسی نیست. مردم بدون واسطه و با آزادی تمام به هر فرد، گروه یا حزب یا دسته‌ای که در جهت وحدت ملی و حفظ منافع ملی و تحکیم ارکان نظام اسلامی گرایش و کوشش دارند رأی می‌دهند.

در مدل حکومت جمهوری اسلامی این طور نیست که تشکیل گروه‌ها و احزاب یا انجمن‌ها و سازمان‌ها برای فعالیت‌های سیاسی مورد مخالفت امام قرار گرفته باشد، بلکه مدل حکومت‌های حزبی مردود اعلام شده است. امام خمینی با عمق بینش سیاسی خود به خوبی درک کرد که در مدل حکومت حزبی نه تنها شعارهای اساسی دموکراسی و لیبرالیسم معنا ندارد که همان شعار تفکیک و تعادل قوا است، بلکه عملاً استبداد در چهره گروه و حزب سیاسی تجلی می‌کند و نوعی حکومت‌لیگارشسی سازمانی و حزبی بر جامعه حاکم می‌شود، زیرا کدام اندیشمند آگاهی هست که متوجه نشود در حکومت‌های حزبی وقتی یک حزب بیشترین آرا را در کسب کرسی‌های پارلمان به دست آورد، این حزب نه تنها قدرت مطلق در پارلمان را به دست دارد، بلکه رئیس قوه مجریه و ارکان این قوه را نیز تعیین می‌کند. بدیهی است که وقتی حزبی، هم خود قوه مقننه را در دست داشته باشد و قانونگذار باشد و هم خود مجری باشد، اوضاع حقوق مردم در چنین نظامی چگونه خواهد بود و به راستی تفکیک و تعادل قوا که زیباترین و محکم‌ترین دستاورد تفکر مدرن برای جلوگیری از استبداد تلقی می‌شود، در چنین حکومتی چه معنایی دارد؟!

امام خمینی با عمق بینش سیاسی خود اسیر عوام‌فریبی‌های چنین حکومتی نمی‌گردد. لذا در طرح مدل حکومت جمهوری اسلامی کاری می‌کند که این نظم مردمی از آفت‌های اقتدارگرایانه و استبدادطلب نظام‌های حزبی به دور باشد و «حکومت حزبی» جای خود را به «حکومت مردمی» می‌دهد.

مدل حکومت «جمهوری مردمی» امام خمینی دومین رخنه را در سنت ابطال‌ناپذیر

۱. همان، ج ۷، ص ۲۶۷.

تفکر سیاسی مدرنیته ایجاد می کند؛ لذا ملاحظه می شود که مدرنیته به محض طرح جمهوری اسلامی تمام تلاش خود را برای شکست این مدل جدید جمهوری به کار می گیرد و برای همسان سازی جهانی در نظم نوین تک قطبی، مدرن ها با عصیبت زایدالوصفی از طریق ریزه خواران اندیشه مدرن در درون جمهوری اسلامی ایران نظریه حکومت مردمی را با طرح جمهوری قدیمی و ارتجاعی حزبی به چالش می کشند.

۳. پانزده خرداد و تردید در ماهیت و حقانیت سلطه اراده اکثریت

عصیبت مدرن در ماهیت حکومت دموکراتیک و جامعه مدنی تجلی در سلطه اراده اکثریت به عنوان منشأ حق و حقانیت دارد. در این عصیبت، منشأیت حق نه برخاسته از ارزش های اخلاقی ازلی و ابدی، نه برخاسته از باورهای دینی و نه تحت تأثیر عقل انسانی است، بلکه حق و حقانیت در آنجایی قرار دارد که اراده اکثریت بدان تعلق گیرد. فهم اراده اکثریت در شناخت دقیق ماهیت حکومت مدرن بسیار اهمیت دارد.

اراده اکثریت در مفهوم اندیشه مدرن، به منزله نصف به علاوه یک از اتباع یک جامعه نیست؛ همان طور که به منزله نصف به علاوه یک همه کسانی هم نیست که در حیات اجتماعی حق رأی دارند؛ بلکه اراده اکثریت در مفهوم مدرن، عبارت است از نصف به علاوه یک همه کسانی که به هر دلیل منشأ چیزی به نام قرارداد اجتماعی می گردند. جان لاک در تبیین مفهوم اکثریت می نویسد:

کسانی که از وضع طبیعی خارج می شوند و جامعه ای تشکیل می دهند باید بدانند که از هر حقی که برای غایات اجتماع ضروری باشد باید بگذرند و آن را به دست اکثریت جامعه بسپارند، مگر قبلاً بر سر تعداد، که از اکثریت نصف به علاوه یک بیشتر باشد، آشکار توافق کرده باشند.^۱ در اینجا لاک مفهوم عرفی اکثریت را نصف به علاوه یک تلقی می کند، مگر آنکه اراده اجتماعی قبلاً رقم دیگری را برای مفهوم اکثریت مبنای قرار داده باشد.

لاک در جای دیگری در تبیین اراده اکثریت می نویسد:

جامعه تنها زمانی به صورت پیکری واحد در می آید که اراده و تصمیم اکثریت افراد بر آن حاکم باشد، زیرا تنها چیزی که جامعه را به عمل و حرکت وامی دارد رضایت افراد آن است و لازم است جامعه ای که به صورت پیکر واحدی درآمده است به سویی حرکت کند و لزوماً بدان سو حرکت خواهد کرد که نیرویی عظیم تر آن را می راند و آن نیروی عظیم تر

۱. و.ت. جونز، *خدوندان/اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۲۱.





همانا رضایت اکثریت است.^۱

ژان ژاک روسو نیز در تبیین حقانیت اراده عمومی که تجلی در همان مفهوم اکثریت نصف به علاوه یک را دارد، می نویسد:

اراده عام همیشه بر حق است و همیشه رو به سوی خیر عموم دارد. اراده عام همیشه پایدار، تغییرناپذیر و ناب است.^۲

بنابراین، ملاحظه می شود که مفهوم حقانیت اراده عمومی و تجلی اراده عمومی در اکثریت نصف به علاوه یک برای درک اندیشه مدرنیته در حوزه نظم سیاسی چقدر اهمیت دارد. حق در چنین تفکری که «فهم عصری»، اکثریت نصف به علاوه یک است، چیزی جز ملعبه دست گروه‌ها و افراد کم‌مایه یا میان‌مایه شدن نیست، اما فهم دقیق عصر نیز در مفهوم عقلانیت مدرن بسیار مهم است؛ زیرا ماهیت و جایگاه دو مقوله مهم دیگر، یعنی «حق» و «اراده اکثریت» را نیز مشخص می‌سازد.

عصر در مفهوم عقلانیت مدرن عبارت از آن چیزی است که اکثریت نصف به علاوه یک می‌فهمند؛ یعنی این‌گونه نیست که این اراده، عصر و زمان را درک می‌کند، بلکه هر چه بگوید متعلق به عصر و زمان است. هر چه آنها نپذیرند به عصر نیز تعلق ندارد. بنابراین، ملاحظه می‌شود که حق در تفکر مدرن چیزی جز پیروی از مد زمان نیست. در این تفکر عصری بودن به منزله عصر و زمان را درک کردن نیست؛ بلکه عادات یا مدهای هر عصر را پذیرفتن است. به زبان عصر حرف زدن، ادا در آوردن و اندیشه کردن است.

مد و عادت هر عصر که منشأ حقانیت، حقیقت و حق است، همان خواست اکثریت نصف به علاوه یک است. در چنین تفکری حکم حقیقی و واقعی نیز تجلی در اراده فهم اکثریت نصف به علاوه یک دارد. همین که این نصف تحقق یافت و اراده آنها به حکمی تعلق گرفت، آن اراده به منزله حق تلقی می‌شود.

در تفکر مدرن، عینیت اکثریت نیز داستان عجیبی دارد. اگر در جامعه‌ای نصف همه آنهایی که در تحقق اراده عمومی مشارکت می‌کنند در یک طرف باشند و نصف دیگر در طرف دیگر، هیچ کدام منشأ حق، حقیقت و حکم واقعی نخواهند بود؛ چراکه هر طرف بالسویه است و در اراده بالسویه حقیقتی نهفته نیست. اما اگر به هر دلیلی از هر طرف یک نفر به طرف دیگر کشانده شود، یا از دایره اراده عمومی خارج گردد، آن نصف به علاوه یک تحقق می‌یابد و حق و حقیقت تجلی عینی پیدا می‌کند. لذا ملاحظه می‌شود که در

۱. همان، ص ۸۳۰.

۲. همان، ص ۹۵۶-۹۵۵.

چنین تفکری هیچ منطق و خرد عینی و حقیقی حاکم نیست؛ حتی تجلی اراده اکثریت در آن یک نفر منحل می‌گردد. او به هر طرف کشیده شود، هویت و ماهیت جدیدی به آن «نصف» خواهد داد.

بنابراین، به نظر می‌رسد که اراده بالسویه (نصف در نصف) به منزله صفرهایی هستند که اگر هزاران از این صفر را در یک طرف و هزاران دیگر را در طرف دیگر قرار دهیم تا زمانی که آن یک در کنار آنها قرار نگیرد، هویت عینی پیدانمی‌کند و چیزی به نام حق و حقانیت تحقق نمی‌یابد. در اینجا مشخص می‌شود که چرا فردیت و انانیت فردی در ماهیت عددی و سیطره کمی اندیشه مدرن خودنمایی می‌کند، اما داستان اکثریت عددی در همین جا به اتمام نمی‌رسد.

تفکر مدرن در فرآیند سقوط عقلی و نزول ماهوی خود در دوران اخیر حتی در ماهیت حقیقی این «منشأیت کمی» دچار تردید می‌گردد و در یک حرکت نزولی و ارتجاعی اعلام می‌کند که اساساً فهمیدن حکم واقعی، حتی به شیوه «حقانیت اکثریت عددی» نیز مورد تردید است؛ زیرا فهم حکم واقعی در این جهان اساساً محال است. تفکر مدرن راهی ندارد، مگر اینکه به حکم ظاهری فردی عمل کند. سرانجام در این نزول «اظلالی» تمام اراده اکثریت عددی برای منشأیت حق و شناخت حقیقت در همان مفهوم «یک» متجلی می‌شود و مدرن‌ها اعلام می‌کنند که بشر هیچ‌گاه به توفیق شناخت حکم واقعی نائل نخواهد آمد.

ما در این جامعه مکلف‌ایم که به فهم خود عمل کنیم، جوجه‌ها را آخر پاییز بشماریم، یعنی وقتی که تاریخ تمام شد آن موقع می‌فهمیم که حکم واقعی کدام بوده است، یعنی امروزه اگر بنده به شما بگویم که کدام حکم واقعی است این رأی من است شما هم اگر بفرمایید کدام حکم واقعی است رأی شماست و اشکال هم ندارد.^۱

بنابراین، ملاحظه می‌شود که اراده عمومی به عنوان منشأیت حق و حقیقت چگونه در اندیشه مدرن‌نیت تبدیل به حقانیت اراده فردی می‌گردد. امام خمینی (س) با طرح جمهوری اسلامی در این سنت ابطال‌ناپذیر حکومت مدرن نیز اختلال می‌کند. در اندیشه سیاسی امام اراده اکثریت، منشأیت حق، حقیقت و حقانیت خود را از دست می‌دهد و صرفاً به عنوان یکی از راه‌های کشف حقیقت و تحقق عینی حکومت حق، مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱. عبدالکریم سروش، فربه‌تراز/ایدئولوژی، تهران، صراط، ۱۳۷۲، ص ۶۸.





امام خمینی با وارد کردن پای عقلانیت اسلامی به حیطة حیات اجتماعی و نظم سیاسی همه دستاوردهای مدرنیته را در حوزه معرفت سیاسی به چالش می کشد و ولایت خردگریز اکثریت عددی انسان های کم مایه یا میان مایه را به ولایت دین مبدل می سازد و حقانیت و حیانی خارج از نفسانیات بشری را جایگزین حقانیت اراده اکثریت عددی می کند.

مدل حکومت امام خمینی و عقلانیت حاکم بر این مدل، نه مدل افلاطونی است و نه مدل ارسطویی؛ همان طور که بنیادهای مدل جمهوری اسلامی هم تحت تأثیر منطق هابز، لاک و منتسکیو نیست. برای درک مدل جمهوری اسلامی باید منطق درونی حاکم بر این مدل را شناسایی کرد. چقدر عوامانه خواهد بود که مدل حکومت های مدرنیته را سنگ محک شناخت و درک جمهوری اسلامی قرار دهیم. بدیهی است که آن قالب در این منطق نمی گنجد.

در منطق مدل حکومت مدرنیته نسبتی بین دین و دولت وجود ندارد؛ در حالی که در منطق مدل حکومت امام خمینی این حرف ها که دین از سیاست جداست و امثال این حرف ها در منطق اسلام نیست و فعالیت سیاسی یکی از وظایف مذهبی مسلمانان است. در اندیشه امام خمینی مدل جمهوری اسلامی در هیچ جای دنیا نظیر ندارد؛ تا بر اساس آن نظیر بتوان منطق درونی حکومت اسلامی را باز شناسی کرد.

«آنچه را که ما با نام جمهوری اسلامی خواستار آن هستیم فعلاً در هیچ جای جهان نظیرش را نمی بینیم.»^۱ در مدل حکومت جمهوری اسلامی نه تنها منطق مدل جمهوری مدرنیته وجود ندارد، بلکه حتی شکل حکومت مطلوب امام خمینی نیز نسبتی با مدل مدرنیته ندارد.

اسلام، بنیانگذار حکومتی است که در آن نه شیوه استبداد حاکم است که آرا و تمایلات نفسانی یک تن را بر سراسر جامعه تحمیل کند و نه شیوه مشروطه و جمهوری که متکی بر قوانینی باشد که گروهی از جامعه برای تمامی آن وضع می کنند، بلکه حکومت اسلامی نظامی است ملهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه ها از قانون الهی مدد می گیرد و هیچ یک از زمامداران و سرپرستان امور جامعه را حق استبداد رأی نیست.^۲

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۳۸.

۲. امام خمینی (ره)، شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه بحث ولایت فقیه کتاب البیع امام خمینی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۲۱-۲۰.

ملاحظه می‌شود که منطق حاکم بر مدل جمهوری اسلامی در اندیشه امام خمینی هیچ شباهتی به جلوه‌های متعدد نظام مدرنیته ندارد.

رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، رژیم عادلانه‌ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی‌هایی که در غرب هست مشابه باشد، اما آن دموکراسی‌ای که ما می‌خواهیم به وجود آوریم در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل‌تر از دموکراسی غرب است.^۱ بنابراین، امام خمینی با ارایه مدل جمهوری اسلامی سومین اختلال را در اندیشه مدرنیته ایجاد کرد. تا این مرحله امام خمینی برای گذار از جامعه مدنی به جامعه دینی، سه پایه اساسی جامعه مدنی در اندیشه مدرنیته را در حوزه سیاست به چالش کشید. ابتدا امام با طرح نظریه انقلاب دینی در مدل تئوری‌های انقلاب اندیشه مدرن اختلال ایجاد کرد؛ سپس در مرحله اثباتی انقلاب، با ارایه مدل حکومت جمهوری اسلامی هم مدل حکومت حزبی و هم حقانیت اکثریت عددی حاکم بر منطق دموکراسی‌های اندیشه مدرن را به چالش کشید که اساس جامعه مدنی است.

هر چند عظمت بنای رفیعی را که امام خمینی در نظم سیاسی جدید تأسیس کرد، نمی‌توان نادیده گرفت، اما این معمار کبیر برای ترسیم جامعه مترقی و متجدد دینی راه درازی در پیش داشت. او باید بنیادهای حاکم بر این جامعه جدید را که بر خرابه‌های جامعه مدنی مشروطه پایه‌ریزی می‌کرد، به گونه‌ای استوار می‌نمود که هم انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی به عنوان دو اصل ابطال‌ناپذیر مورد تردید قرار نگیرند و هم نظم سیاسی برخاسته از مدل جمهوری اسلامی توانایی ایجاد نظام سیاسی مقبول و باثباتی را داشته باشد.

مدرنیته به دلیل ضربات سنگین این‌دگرگونی و تحول جدید بیکار نمی‌نشست. نظم نوین نشئت گرفته از تفکر دینی امام خمینی، سنت ابطال‌ناپذیر تفکر مدرن را که چهارصد سال بر اندیشه بشری حکومت می‌کرد، در هم شکست و امام خمینی در بیداد استبداد مطلقه اندیشه مدرن اعلام کرد:

آن که ملت ما می‌خواهد جمهوری اسلامی است نه جمهوری فقط، نه جمهوری دموکراتیک، نه جمهوری دموکراتیک اسلامی. جمهوری اسلامی آنچه که من از شما ملت ایران می‌خواهم این است که بیدار

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۱۴.





باشید... کلمه دموکراتیک را از آن نترسید، یا حذفش را نترسید. این فرم غربی است؛ ما فرم‌های غربی را نمی‌پذیریم.^۱

«ملت ما خون داده است تا جمهوری اسلامی وجود پیدا کند نه جمهوری دموکراتیک؛ یعنی جمهوری غربی، یعنی بی‌بند و باری غرب.»^۲ امام خمینی با این شعار عملاً در مقابل همه دستاوردهای تمدن جدید غرب در حیطه اندیشه سیاسی و دگرگونی اجتماعی ایستاد؛ لذا برای پایداری خود نیاز به اندیشه مدون و منطقی قوی و غنی داشت. وظیفه دوم امام خمینی به عنوان متفکر دوران گذار، پس از شکستن سد استبداد اندیشه مدرن و گشودن باب علم، تدوین نظریه تجدد دینی بود. آیا امام به خوبی از وظیفه این امر مهم برآمد؟ ما در این بخش تلاش خواهیم کرد که میراث تفکر امام در تدوین نظریه تجدد دینی را مورد ارزیابی قرار دهیم. در این بخش امام باید دست به کار عظیمی می‌زد. او باید ابتدا نظریه تضاد دین و دولت را ابطال و پس از ابطال این نظریه، عناصر اساسی در مدل نظم سیاسی جدید را مبتنی بر باورهای دینی ترسیم می‌کرد و پس از ترسیم این عناصر اساسی، کیفیت آشتی دادن این عناصر را در نظام سیاسی باثباتی تبیین می‌نمود و در نهایت، کیفیت گذار از جامعه مدنی مبتنی بر تفکرات مدرنیته را به جامعه دینی مبتنی بر باورهای «وحنیانی» به خوبی تشریح می‌کرد. همه اینها تلاش‌های میمون و مبارکی است که ما در این بخش از آن صحبت به میان خواهیم آورد.

۴. پانزده خرداد و تردید در نظریه «تضاد دین و دولت»

امام خمینی به عنوان متفکر دوران گذار به حکومت‌های دینی، پس از در هم کوبیدن نظم قدیم باید نظم جدیدی را بر ویرانه‌های مشروطیت پایه‌ریزی می‌کرد. این نظم جدید بی‌تردید از مرحله در هم کوبیدن نظم قدیم، هم به مراتب اهمیت بیشتری و هم نیاز به طرح مدون و منسجم و کارآمدی داشت. امام خمینی کارآمدی این نظم جدید را با توجه به ماهیت جامعه سیاسی ایران در اندیشه‌ها و باورهای دینی جست‌وجو می‌کرد؛ زیرا هم این باورها و ارزش‌ها را ضامن حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی این کشور می‌دانست و هم در مقام مجتهد و فقیه دین‌شناس و دین‌باور، معتقد بود که کمال و جامعیت و ثبات باورهای دینی توانایی کافی برای اداره جامعه سیاسی را دارد. امام بر اساس همین اعتقادات راسخ بود که ارکان اندیشه اسلامی را وارد زندگی

۱. همان، ج ۶، ص ۲۷۶.

۲. همان، ص ۳۶۲.



اجتماعی و نظم سیاسی جامعه کرد و با طرح حکومت اسلامی، عملاً یکی دیگر از دستاوردهای اندیشه مدرن را در حوزه دولت و قدرت سیاسی به چالش کشید. نظریه تضاد دین و دولت با تأسیس حکومت جمهوری اسلامی ابطال گردید.

امام خمینی با بازشناسی جایگاه سیاست در شریعت و به تصویر کشیدن نظام آزادمنشانه و عادلانه برای سعادت بشری در پرتو قواعد و قوانین الهی که در چهره فقه تجلی می‌کرد، عملاً خط بطلان بر باورهایی کشید که القامی کردند: «سامان‌بخشی و مشکل‌زدایی و فراغت‌آفرینی فقه، مخصوص جوامعی ساده و تحول و تشعب‌نیافته بود که روابطی ساده و حاجاتی اندک، آدمیان را به یکدیگر پیوند می‌داد و طبیعت در برابر سلطه‌گری و طبیعت‌گشایی آدمیان خنده می‌زد.»^۱ حکومت به عنوان فلسفه عملی تمامی فقه در اندیشه امام خمینی تجلی کرد و در این تجلی اثبات شد؛ همان طوری که اندیشه مدرن نتوانست در مقابل اقتدار عارفانه نظریه انقلاب دینی مقابله کند و در تقابل با عظمت نظری و شعور عملی انقلابیون مذهبی سر تسلیم فرود آورد، در برخورد با مدل حکومت جمهوری اسلامی که مبتنی بر قواعد فقهی و در حقیقت جنبه عملی و اجرایی فقه در برخورد با تمامی مشکلات و معضلات جامعه دینی است نیز سرش به سنگ خواهد خورد.

حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.^۲ امام با طرح این مسئله که هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم، معتقد است که با جنبه عینی و عملی بخشیدن به فقه و اجتهاد و ایجاد قدرت^۳ برخورد با معضلات اجتماعی در مسلمانان، به راحتی خواهیم توانست که بستر جامعه را برای کارآمدی حکومت فقهی فراهم سازیم.

امام همه وحشت اندیشه مدرن را در همین مسئله می‌بیند که حکومت اسلامی بتواند این جنبه عملی و عینی فقه در اداره جامعه را فراهم کند. در اندیشه امام، فقه شیعه ذاتاً استعداد پذیرش این مسئولیت سنگین را دارد، زیرا در احکام مقدس اسلام بیش از امور

۱. عبدالکریم سروش، *قصه/ریاب معرفت*، تهران، صراط، ۱۳۷۳، ص ۵۴.

۲. *صحیفه امام*، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

۳. همان.



عبادی در امور سیاسی و اجتماعی بحث شده است... و در یک کلمه، مبارزه و فعالیت‌های سیاسی بخش مهمی از مسئولیت‌های مذهبی و حقوق دینی مردم است.^۱

ذات سیاست‌پذیری دین اسلام آنقدر بدیهی است که حتی بسیاری از متفکران غربی نیز در تحقیقات وسیع خود به این حقیقت اعتراف دارند. اما همه تعجب امام از ناحیه عالمان کم‌مایه‌ای بود که تحت تأثیر القائنات یا سطحی‌نگری خود مانند رهبانیون مسیحی رابطه بین دین و دنیا را انکار می‌کردند. برنارد لوئیس پیرامون ماهیت ذاتی سیاست‌پذیری اسلام می‌نویسد:

وقتی ما در جهان غرب، تربیت‌شده در سنت غربی، کلمات اسلام و اسلامی را به کار می‌بریم، به طور طبیعی دچار اشتباه می‌شویم و می‌پنداریم که دین برای مسلمانان همان معنای رایج در غرب و حتی قرون وسطی را دارد... در اسلام سنتی، میان دستگاه دینی و دولت تمایزی نبود. در جهان مسیحیت وجود دو قدرت به بنیانگذار آن بر می‌گردد. کسی که به پیروان خویش دستور داد تا کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا واگذارند. در سرتاسر تاریخ جهان مسیحیت همواره دو قدرت وجود داشته است. خدا و قیصر که در این جهان با امور مقدس و امور مربوط به دولت یا به تعبیر جدید کلیسا و دولت تجلی یافته‌اند... در اسلام قبل از غرب‌گرایی مسلمین دو قدرت وجود نداشت، بلکه تنها یک قدرت بود و در نتیجه مسئله جدایی نمی‌توانست طرح شود، تمایز بین دستگاه کلیسا و دولت که عمیقاً در جهان مسیحیت ریشه دارد، در اسلام وجود نداشت.^۲

امام خمینی در بنیاد تفکر اسلامی خود، شدیداً به شعار تضاد دین و دولت می‌تازد و معتقد است:

شعار سیاست از دین جداست، از تبلیغات استعماری است که می‌خواهند ملت‌های مسلمان را از دخالت در سرنوشت خویش باز دارند.^۳

امام خمینی عناصر ذاتی استعداد فقه شیعه را در اداره امور جامعه، در تحول‌پذیری

۱. نقل به مضمون: صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۴۸-۴۴۷.

۲. برنارد لوئیس، زبان سیاسی اسلام، ترجمه غلامرضا بهروز لک، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۲۶-۲۷.

۳. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸۸.

فقه می‌داند و این تحول‌پذیری را نقطه اتصال سیاست و شریعت و ابطال تضاد این دو مفهوم می‌بیند.

آنچه گفته شد بخش کوچکی از دستاوردهای عظیم نهضت پانزده خرداد بود که در انقلاب اسلامی متجلی شد و دستاوردهای گران‌قدری در بیداری اسلامی و آغاز عصر روشنگری جهان اسلام به ارمغان آورد.

اکنون در جهان اسلام جنبش‌های رهایی‌بخش بسیاری راه بیداری اسلامی را در پیش گرفته‌اند و ملت‌های دیگر نیز در خارج از جهان اسلام خود را برای نبرد با نظم ازهم‌گسیخته و ویرانگر موجود آماده می‌سازند. جهان آستان دگرگونی‌های جدیدی است. بی‌تردید با افزایش جنبش‌های بیداری، جریان‌های سلطه‌گر حاکم نیز صفوف خود را فشرده‌تر خواهند کرد و ماشین‌های فشار و سرکوب را با سرعت سرسام‌آوری به حرکت خواهند آورد.

از آنجایی که انقلاب اسلامی روح این جهان بی‌روح و کانون توجه جنبش‌های بیداری در جهان است، بی‌تردید قسمت اعظم دلارهای سرمایه‌گذاری شده در برنامه مبارزه با جنبش‌های بیداری، مصرفی جز این ندارد که به طور مستقیم و غیر مستقیم به مبارزه علیه انقلاب اسلامی، خرید افکار ضد انقلابیون و غنی‌تر کردن دیوان‌سالاری و بوروکراسی ضد انقلابی به کار رود. در این حال سیاست‌بازان قاره آمریکا و اروپا نیز با علم کردن دیوانقلاب تلاش می‌کنند جنبش‌های بیداری جهانی را به «بهار منطقه‌ای» تبدیل نمایند. اکنون انواع و اقسام جنگ‌ها علیه انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی در حال تدارک است: جنگ احتیاطی، جنگ مخصوص، جنگ محلی، جنگ محدود، جنگ عملیات مدنی - نظامی، نافرمانی مدنی، انتظار مسلحانه مخالفین، جنگ موضع‌گیری، جنگ جنبشی و اخیراً هم جنگ نرم.

مخالفان انقلاب اسلامی و جنبش‌های بیداری با ایجاد این جنگ‌ها اهداف زیر را دنبال می‌کنند:

۱. حفظ و توسعه نیروهای ضد انقلاب و مزدور
 ۲. متفرق کردن نیروهای مردم
 ۳. برپا کردن یک عقبه مستحکم ضد انقلابی در محل منازعه
 ۴. دنبال کردن تمام شکل‌های مقابله با بیداری مردم
- هر یک از این اهداف از جنبه ضد انقلاب می‌تواند تعیین‌کننده باشد. ایجاد این امکانات و موقعیت‌ها به ضد انقلاب‌ها امکان خواهد داد که مناسب‌ترین شرایط را برای مقابله با





بیداری اسلامی و جنبش‌های بیداری فراهم سازند.
اکنون وظیفه همه آنهايي که دل به انقلاب اسلامی سپرده‌اند این است که یاد و مرام
و منطق نهضت ۱۵ خرداد و رهبر آن را فراراه مبارزه با ضد انقلاب پیچیده دوران کنونی
سازند. امام به درستی این راه و منطق را روشن ساخته است:

مردم ایران هیچ نداشتند، از مدرسه فیضیه شروع شد و وقتی مردم
دیدند که اختلافی نیست، مجتمع شدند و با نیروی ایمان پیروز
گردیدند. مردم ایران که سلاح نداشتند، آنها با مشت گره کرده و فریاد بر
دشمن پیروز شدند. اینقدر فریاد کشیدند که دشمن تا بن دندان مسلح
را شکست دادند.^۱

انقلاب اسلامی چهار رکن بزرگ دارد:

۱. اسلام و روحانیت ۲. حمایت مردمی ۳. ایمان ۴. وحدت
تازمانی که این انقلاب متکی به این چهار رکن باشد، یاد و راه و منطق خمینی کبیر
پاینده و جاودان خواهد ماند.

۱. همان، ج ۱۸، ص ۱۳۶.



پیداری اسلامی

قدرت نرم انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر بیداری اسلامی در جهان

دکتر حمید حاذق نیکرو

مقدمه

فروپاشی نظام چندهزار ساله شاهنشاهی در ایران در پرتو شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، منجر به برهم خوردن معادلات ابرقدرت‌ها در جهان شد. به نوعی قدرت‌های استکباری با چالش بسیار مهمی مواجه شدند. پیروزی انقلاب اسلامی در دهه‌های پایانی قرن بیستم، نویدبخش جان‌ها و دل‌های آزاده در سراسر جهان گردید و موجب ایجاد امید و تحرک در قشر عظیمی از ملل به‌جان آمده از ستم جباران و ظالمان عالم شد. انقلابی که در بطن خود با رویکرد ایجابی، استقلال‌طلبی و هویت‌یابی دینی، یکتاپرستی جهانی بر پایه دینی برتر و عالم‌گیر را نوید داد و در رویکرد سلبی خود واگرایی را در اردوگاه غرب و به دنبال آن، حذف نظام دوقطبی و در ادامه تک‌قطبی تعریف‌شده در نظام بین‌الملل را به ارمغان آورد. انقلاب اسلامی باز در رویکرد ایجابی خود موجب تولید و تقویت قدرت نرم اسلام و در رویکرد سلبی آن موجب زوال و کم‌اثر شدن قدرت نرم دول سلطه‌طلب عالم یعنی امریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق در صحنه بین‌الملل گردید. انقلاب اسلامی با توجه به ماهیت





انقلاب اسلامی با توجه به ماهیت فرهنگی و نرم خود پس از پیروزی، پیامدهای مختلفی را در بین مراکز استراتژیک، علمی، آموزشی، پژوهشی، تحقیقاتی و بالطبع در بین نخبگان و اندیشمندان و همچنین عامه مردم دنیا ایجاد نمود. این پیامدها به تناسب کشورها، مردم و نخبگان متفاوت بود. برخی آن را طلیعه رحمت الهی و مایه امید و الگوی مبارزه با ظلم و استکبار دانستند. این طیف از مخاطبان، اندیشمندان آزاده، مستقل، مبارز به ویژه در جهان اسلام را شکل می‌داد و بر اساس همین دیدگاه نیز به توجه و اظهار نظر پرداختند و در ادامه نیز به ترویج و حمایت از انقلاب اسلامی مبادرت کردند.

فرهنگی و نرم خود پس از پیروزی، پیامدهای مختلفی را در بین مراکز استراتژیک، علمی، آموزشی، پژوهشی، تحقیقاتی و بالطبع در بین نخبگان و اندیشمندان و همچنین عامه مردم دنیا ایجاد نمود. این پیامدها به تناسب کشورها، مردم و نخبگان متفاوت بود. برخی آن را طلیعه رحمت الهی و مایه امید و الگوی مبارزه با ظلم و استکبار دانستند. این طیف از مخاطبان، اندیشمندان آزاده، مستقل، مبارز به ویژه در جهان اسلام را شکل می‌داد و بر اساس همین دیدگاه نیز به توجه و اظهار نظر پرداختند و در ادامه نیز به ترویج و حمایت از انقلاب اسلامی مبادرت کردند. این توجه و تبلیغ تأثیر بسزایی در مخاطبان دانشجویی و عامه مردم در کشورهای مختلف به ویژه جهان اسلام گذاشت. مسئله ما در این مقاله بررسی و تبیین ابعادی از قدرت نرم انقلاب اسلامی است که به نوعی تأثیر

آن موجب تحرک، تشدید و تقویت بیداری در جهان و به ویژه بیداری اسلامی در جهان اسلام گردیده است. برای رسیدن به حداقل پاسخ‌ها مبادرت به بیان تأثیرات و پیامدها در سطوح مختلف جوامع منطقه‌ای و جهانی از منظر و دیدگاه نخبگان و اندیشمندان غربی و شرقی، مسلمان و غیر مسلمان خواهیم نمود. در ادامه ضمن ارایه کلیاتی در خصوص کلیدواژه‌های به کار گرفته شده در عنوان همچون انقلاب اسلامی، قدرت نرم و بیداری اسلامی، به درج نظریات پرداخته و سپس ابعادی از قدرت نرم انقلاب اسلامی و منابع مرتبط با بیداری اسلامی را بر خواهیم شمرد.

قدرت نرم انقلاب اسلامی در نگاه اندیشمندان

۱. جان فوران

اظهار نظر برخی از اندیشمندان در باب انقلاب و تأثیراتش بسیار مهم به شمار می‌رود زیرا این نوع از دیدگاه‌ها برای توجه دادن حکومت و سازمان‌های مختلف

به موضوع انقلاب ایران و تأثیرات آن بر منافع دول سلطه طلب محسوب می شود. از جمله این صاحب نظران، جان فوران (John Foran) ایران شناس امریکایی که خود جزو انقلاب شناسان نیز محسوب می شود، می باشد که دارای آثار متعددی در زمینه نظریه های انقلاب و ایران است که در اینجا بخشی از مقاله^۱ او جهت ورود به این بخش درج می شود. او در خصوص تأثیر انقلاب این گونه می نویسد:

حوادث دراماتیک سال های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ در ایران و طوفانی که در نتیجه آن برخاست، امواج تکان دهنده ای را متوجه ایالات متحده امریکا، سیاست سازان بین الملل و نیز محافل آکادمیک و دانشگاهی نمود که تا به امروز نیز ادامه دارد؛ آنچه که به علاوه به طور مستقیم یا غیر مستقیم زندگی میلیون ها انسان را در سراسر جهان تحت تأثیر قرار داد؛ قبل از ۱۹۷۸ ایران جایگاهی قابل توجه را در افکار عمومی، رسانه های گروهی یا مراکز تحقیقاتی آکادمیک به خود اختصاص نمی داد. البته این کشور موضوع منافع قابل توجه کمپانی های چندملیتی نفتی، کارخانه های اسلحه سازی و محافل رده بالای سیاسی ایالات متحده امریکا بوده، ولی روابط اقتصادی و استراتژیک گسترده با این کشور تا حد زیادی از انظار عمومی دور نگه داشته می شد. آنچه که با این نقطه نظر تقریباً اجتماعی حمایت می شد که ایران یک هم پیمان بسیار استوار باثباتی است که هیچ امر هشدار دهنده ای در آینده قابل پیش بینی در آن مشاهده نمی شود.^۲

در بیان جان فوران تأثیر گذاری به عنوان امواج تکان دهنده نه تنها برای سیاستمداران و محافل دانشگاهی بلکه بر زندگی میلیون ها انسان در سراسر دنیا مطرح شده است که در نوع خود کم نظیر تلقی می شود.

۲. جان ال. اسپوزیتو

از جمله نویسندگان غربی می توان به جان ال. اسپوزیتو اشاره نمود که کتابش تحت عنوان *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن* در ایران ترجمه و منتشر شده است. اگر چه این کتاب در حمایت یا تأیید انقلاب اسلامی نوشته نشده است، بلکه یک بررسی علمی طرفدارانه از غرب نگاشته شده اما برخی از واقعیت ها را در خصوص تأثیر انقلاب بیان

1. John Foran (Ed.), *A Century of Revolution Social Movement in Iran*, London, VCL press, Introduction.

۲. منوچهر محمدی، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۴۴.





نموده است. او در بخش پایانی کتاب خود به تأثیرات کلی انقلاب در مناطق مختلف پرداخته که درج بخشی از دیدگاه‌های نویسنده خالی از لطف نخواهد بود. او بیشتر به الگوگیری نخبگان از انقلاب توجه نموده است:

از فردای پیروزی انقلاب، بسیاری از دانشجویان مسلمان، بدون توجه به وابستگی‌های فرقه‌ای خود، ایران را به چشم سرمشق خود دیدند. بدین ترتیب دانشجویان سنی «الجماعه الاسلامیه» در دانشگاه قاهره اعلام کردند انقلاب مردم ایران... شایسته بررسی عمیق است تا از آن درس بگیریم، انگیزه کسب کنیم و از این سرمشق بهره‌مند شویم. در حقیقت، هم نخبگان و هم عموم مردم این انقلاب را به ندرت یک پیروزی شیعی می‌شمردند. بسیاری از مسلمانان، آن را غلبه اسلام بر نیروهای اهریمنی و پیروزی جهان سوم بر امپریالیسم امریکا می‌دانستند.^۱

اسپوزیتو در ادامه مبحث مرتبط خود، بازتاب جهانی انقلاب اسلامی را به چهار شکل دسته‌بندی و ارائه می‌نماید که هر شکل آن از دیدگاه خاص او بیان می‌شود:

بازتاب جهانی انقلاب ایران چهار شکل داشته است. نخست، در دو کشور (لبنان و بحرین) دخالت ایران ملموس و چشمگیر بوده است؛ دوم، در تعداد بیشتری از کشورها، الگوی ایران و تشویق‌های این کشور جریان‌های سیاسی-اسلامی پیشین را تقویت کرده و شتاب بیشتری بخشیده است (مصر، تونس، نیجریه، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، پاکستان و فیلیپین)؛ سوم، ایران نقش عام‌تری در برانگیختن ایدئولوژی و تفکر سیاسی-اسلامی ایفا کرده است. (مصر، سودان، مالزی و اندونزی)؛ چهارم، الگو و فعالیت‌های ایران دلیل و بهانه لازم را فراهم آورده است تا بعضی حکومت‌ها (عراق، مصر، تونس و اندونزی) جنبش‌های اسلام‌گرای مخالف را مهار و سرکوب کنند.^۲

در نظر بیان شده اسپوزیتو، توجه بیشتر به الگوپردازی انقلاب و تأثیر زیربنایی در حوزه تفکر و ایدئولوژی مدنظر قرار گرفته است. او در ادامه به بحث وحدت‌بخش بودن انقلاب یا اینکه این انقلاب مورد توجه همه قشرها از مذاهب مختلف در بین مسلمانان قرار

۱. جان. ال. اسپوزیتو، *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، تهران، باز، ۱۳۸۸، ص ۳۲۷.
۲. همان، ص ۳۳۱.

گرفته و عامل شتاب بخش برای انقلابیون دیگر کشورها محسوب شده است، می پردازد:

و چهارچوب فرهنگی و نرم آن است که اکثر صاحب نظرانی که اظهار نظر کرده اند به نوعی به آن اشاره نموده و این ویژگی انقلاب اسلامی را با اهمیت بر شمرده اند

در بیشتر کشورهای اسلامی، تأثیر ایران انقلابی غیر مستقیم بوده و ایران عمدتاً نقش الگو را داشته است، نه مداخله گر مستقیم. این نکته به ویژه در دوره

آغازین پس از انقلاب صادق بود که سنی و شیعه در سراسر جهان اسلام، شهادت و ایمان انقلابیون را می ستودند و ایران با بنیادگرایی و احیاگری اسلامی مترادف شمرده می شد. الگوی ایران برای فعالان مسلمان محلی عامل شتاب دهنده ای بود و آنان می دیدند که نگرانی های آنان، اینک نه منحصر به فرد است و نه لاینحل. شورش های سیاسی خودجوشی در مکان های مختلفی همچون عربستان سعودی، پاکستان، کویت و بحرین روی داد. نمایندگانی از سازمان های اسلامی خاورمیانه و جنوب و جنوب شرقی آسیا بلافاصله پس از انقلاب به تهران سفر کردند.^۱

۳. جان.دی. استمپل

انقلاب اسلامی در عصر فراموشی خدا، دین و معنویت، ظهوری طوفانده بر پایه توحید و دینی برتر پایه عرصه افکار و قلوب میلیون ها انسان خسته و وامانده از عدل، معنویت و دین، گذاشت و ظهور مذهب را نوید بخشید. مصداق این نگاه، نوشته وابسته سیاسی سفارت امریکا در ایران در جریان انقلاب اسلامی آقای جان.دی. استمپل در کتابی که تحت عنوان *درون انقلاب/ایران*، که در دهه ۷۰ ترجمه و چاپ شده می باشد او بررسی خود را چنین تحریر نموده است:

از نظر تاریخی، مهم ترین پیامد انقلاب ممکن است اثبات ظهور مذهب به عنوان یک نیروی مهم سیاسی باشد. با در هم آمیختن ایدئولوژی حکومت الهی و قدرت انبوه مردم بر مبنای درست، شق دیگری از انقلاب ارایه می شود که مارکسیسم و دیگر نمونه ها را تکامل می بخشد. این طریقی است که قدرتی دیگر مبتنی بر توجیهی متفاوت جانشین قدرت و مشروعیت شاه و یا هر رهبر غیر مذهبی دیگر می شود، و از نظر





موضوعی هدف خود را بدون توسل به خشونت به انجام می‌رساند. در این حالت بنیادگرایان اثبات کردند که حتی یک نیروی مسلح قدرتمند می‌تواند از درون متلاشی شود. مهم‌ترین عامل مضطرب‌کننده در مورد جنبش اسلامی (امام) خمینی (ره)، دکترین جنبش نیست، بلکه بسیج مؤثر آن بود که گروه‌های مختلف اجتماعی را برای حمایت از یک حکومت اسلامی در یک سازمان سیاسی متشکل کرد. برتری روحانیت، آنچنان که (امام) خمینی ادعا کرد، نشان ضمنی به مبارزه طلبیدن دولت‌های غیر مذهبی در همه جا است. اگر این پدیده به موجودیت و مقاصد خود ادامه دهد، روش دیرین غربی بر جدایی حکومت و کلیسا تغییر خواهد کرد.^۱

۴. هنری کسینجر

هنری کسینجر استراتژیست معروف و مؤثر امریکا تأثیر انقلاب اسلامی را بیشتر در جهان اسلام و آن هم به دنبال پیروزی ملت ایران در هشت سال دفاع مقدس می‌داند؛ هر چند او گسترش انقلاب در جهان را گسترش رادیکالیسم اسلامی می‌نامد اما نمی‌تواند این تأثیرات را نادیده بگیرد. دیدگاه او که در کتاب *درون/انقلاب/ایران* نوشته استمپل قید شده چنین است:

پیروزی ایران در جنگ [جنگ تحمیلی عراق علیه ایران] عقاید رادیکالیسم اسلامی را از جنوب شرقی آسیا تا سواحل اقیانوس اطلس گسترش خواهد داد.^۲

آنچه را که نمی‌توان در خصوص انقلاب اسلامی نادیده گرفت، بعد و چهارچوب فرهنگی و نرم آن است که اکثر صاحب‌نظرانی که اظهار نظر کرده‌اند به نوعی به آن اشاره نموده و این ویژگی انقلاب اسلامی را با اهمیت بر شمرده‌اند.

۵. احمد بن بلا

احمد بن بلا از رهبران و رئیس‌جمهور پس از استقلال الجزایر، انقلاب اسلامی را یک انقلاب فرهنگی و با تأثیر فرهنگی در خارج از ایران می‌داند او معتقد است:

آنچه برای من در مورد انقلاب ایران مهم است، این است که برای نخستین بار انقلابی با طرح فرهنگی تولد یافته است و قبل از هر چیزی

۱. جان دی استمپل، *درون/انقلاب/ایران*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، رسا، ۱۳۷۸، ص ۴۳۶-۴۳۵.
۲. همان، ص ۱۱۵.

در کلام دوست و دشمن عظمت انقلاب و تفاوت آن با سایر انقلاب‌ها، تحركات سياسى، اجتماعى، اعتقادى و فرهنگى در دنيا كاملاً مشهود است. اين تفاوت نشانگر خصوصيات و ويژگى‌هاى منحصر به فرد انقلاب اسلامى است. اين ويژگى‌ها نشئت گرفته از شاخص‌ها و مؤلفه‌هاى چون اسلامى بودن، فرهنگى بودن، مردمى بودن و ضد ظلم و استكبار و سلطه بودن مى‌باشد

يك انقلاب فرهنگى است و بازتاب اين انقلاب در خارج از ايران نيز در همين زمينه و از اين نقطه نظر قابل مطالعه و جالب توجه است. انقلاب اسلامى ايران در قلب‌ها جاى دارد؛ به ويژه در قلب جوانان دنياى عرب در الجزاير، تونس، مغرب، سوريه و...^۱

آنچه در ديدگاه بن بلا قابل اهميت است، نگاه عميق ايشان به نوع تأثير گذارى انقلاب اسلامى است كه در دو محور اساسى قابل تأمل است.

ابتدا تأثير پذيرى قلبى؛ كه اينگونه تاثيرات ماندگارى طولانى داشته و مخاطب را در مسير مبارزه پايدارتر مى‌نمايد و محور دوم تاثير پذيرى جوانان است كه آن هم به دليل ويژگى‌هاى جوانان از اهميت بالايى برخوردار است. حبيب شطى دبير اسبق كنفرانس اسلامى، بعد ديگر از ابعاد نرم و فرهنگى انقلاب اسلامى را مورد توجه قرار داده و آن را اينگونه بيان نموده است:

انقلاب ايران به همه نشان داد كه اسلام چقدر قدرتمند است و اينكه ايمان مى‌تواند به مسلمين كمك كند تا به حكومت دلخواه خود برسند... ما مى‌خواهيم جامعه جديدي بر مبناي اصول اسلامى بسازيم و اميدواريم انقلاب اسلامى ايران مدل و الگوى ما قرار گيرد.^۲

نگاه به آنچه در ذيل عنوان انقلاب اسلامى در نگاه انديشمندان كه ذره‌اى از هزاران اظهار نظر در خصوص انقلاب اسلامى مى‌باشد، نشان دهنده عظمت، اقتدار استثنايى و يگانه بودن انقلاب اسلامى بعد از ظهور اسلام ناب محمدى (ص) مى‌باشد. در كلام دوست و دشمن عظمت انقلاب و تفاوت آن با ساير انقلاب‌ها، تحركات سياسى، اجتماعى، اعتقادى و فرهنگى در دنيا كاملاً مشهود است. اين تفاوت نشانگر خصوصيات و ويژگى‌هاى منحصر به فرد انقلاب اسلامى است. اين ويژگى‌ها نشئت گرفته از شاخص‌ها و مؤلفه‌هاى چون اسلامى بودن، فرهنگى بودن، مردمى بودن و ضد ظلم و

۱. همان، ص ۹۹-۹۸.
۲. همان، ص ۱۰۱-۱۰۰.





استکبار و سلطه بودن می‌باشد. این شاخص‌ها برای انسان به ستوه آمده از ستمگری ستم‌پیشگان انسان‌نما و وازده از دنیای مدرن وابسته به تراست و کارتل‌های چپاولگر، خسته از بی‌عدالتی، ریا و نفاق حاکم بر شئون زندگی و دل‌زده از سبک زندگی ماشینی بی‌روح و احساس، دارای جذابیت و امیدآفرین و نشاط‌برانگیز است که نیاز به تحمیل آن با قدرت نظامی یا تطمیع اقتصادی نیست بلکه مبتنی بر جذابیت، پذیرش قلبی و داوطلبانه و از طریق همکاری خودخواسته است و این همان راز قدرت نرم است؛ قدرتی که در اسلام ناب موج می‌زند و انقلاب اسلامی سرشار از آن می‌باشد؛ که اگر به درستی ترویج و معرفی و عمل شود ذهن و قلبی از آن روی گردان نخواهد بود.

مفهوم قدرت نرم

قدرت واژه‌ای شناخته‌شده در بین گروه‌های مختلف مخاطبان از نخبه تا عامه مردم می‌باشد که هر کدام به تناسب دیدگاه‌ها، گرایش‌ها و محیط‌های درونی و پیرامونی خود آن را فهم نموده و از آن تلقی خاص خود را دارند. بر همین اساس تعاریف فراوان علمی در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و... ارائه شده دارد. جوزف نای قدرت را این‌گونه بیان نموده است:

قدرت، یعنی توانایی تأثیرگذاری در رفتار دیگران به گونه‌ای که موجب اتفاق افتادن آن چیزی که می‌خواهیم شود. بنابراین به طور خاص تر قدرت، قابلیت نفوذ در رفتار دیگران به منظور حصول نتایج دلخواه می‌باشد.^۱

اما این مقاله با مفهوم عام یا خاص قدرت کاری نداشته بلکه به دنبال تبیین و برشماری ابعادی از قدرت نرم انقلاب اسلامی که تأثیرش بر بیداری اسلامی مشهود و معلوم است، می‌باشد. بنابراین برای ورود به این بحث نیاز به آرایه مفاهیم و کلیاتی در خصوص قدرت نرم می‌باشد. انبوهی از واژه‌ها با مرور زمان و فعل و انفعالات سیاسی، اجتماعی و دگرگونی‌های تاریخی در کشورهای مختلف در ادبیات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... ورود یافته و افزوده می‌شود که با به کارگیری و تکرار آن به موضوع و کلیدواژه‌های متداول تبدیل می‌گردد. در حالی که عمل مرتبط با این کلیدواژه‌ها و مفاهیم مطرح‌شده، پدیده جدید نبوده بلکه در عمل در دوران‌های مختلف بشری ساری و جاری بکارگیری آن

۱. جوزف نای، قدرت نرم/ ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل، ترجمه سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۷، ص ۳۸.

متداول بوده است و فقط تفاوتش در عدم استعمال آن عمل با این مفاهیم یا واژه‌ها و لغات بوده است. قدرت نرم هم از این مقوله مستثنی نیست.

شناسایی جنبه‌های نرم قدرت، امر جدیدی نیست. با این حال، امروزه با مفاهیم جدیدی روبه‌رو هستیم که با واگویی کردن واقعیت‌های دیرین، به دلیل بهره‌گیری از فضای سیاسی یا گفتمانی مساعد، خود را به عنوان کشف‌هایی نوظهور معرفی کرده‌اند.

قدرت نرم بر قابلیت شکل دادن به علایق دیگران تکیه دارد؛ به بیان دیگر، قدرت نرم توانایی تغییر داوطلبانه اولویت‌هاست. شما می‌توانید به منظور تغییر اولویت‌های حریف، به جای توسل به زور یا پاداش، این اولویت‌ها را محدود کنید؛ بدین صورت که آنها را طوری بچینید که برخی آرزوهایش، غیر واقعی‌تر از آن به نظر آید که قابل پیگیری باشد. اگر او بدون هیچ تهدید صریح یا انجام معامله‌ای متقاعد شود که با اهدافتان همراه گردد، یعنی اگر رفتار او به وسیله یک جذابیت قابل مشاهده اما غیر محسوس تعیین شود آنگاه باید گفت که قدرت نرم محقق شده است.

آنچه در بحث قدرت نرم مهم است دو محور اصلی است. نخست بکارگیری قدرت نرم در سیاست خارجی است که می‌تواند حریف و عامه مردم را در دیگر کشورها تحت تأثیر قرار دهد. دوم منابع قدرت نرم است که مهمترین آن فرهنگ به شمار می‌رود؛ که جوزف نای مهمترین منابع قدرت را فرهنگ - دسته‌ای از ارزش‌ها و اعمال که به یک جامعه معنا می‌بخشد - کشور اعمال‌کننده دانسته و دیگر منابع را شامل ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی می‌داند. اما اگر ما وزنه اصلی انقلاب اسلامی را فرهنگی بدانیم که این‌گونه هست، آنگاه نیاز است فرهنگ را از بیان شخصیت‌های انقلاب تعریف نموده و منابع قدرت نرم انقلاب اسلامی را متناسب با آن تعاریف ارایه نماییم. حضرت امام خامنه‌ای فرهنگ را مایه حیات، فراگیر، درونی و بیرونی، سیاسی، هویت‌بخش و شناسنامه یک ملت معرفی نموده‌اند:

فرهنگ مثل آب و هواست؛ فرهنگ، یعنی همین رسوم و آداب که بر

قدرت نرم بر قابلیت شکل دادن به علایق دیگران تکیه دارد؛ به بیان دیگر، قدرت نرم توانایی تغییر داوطلبانه اولویت‌هاست. شما می‌توانید به منظور تغییر اولویت‌های حریف، به جای توسل به زور یا پاداش، این اولویت‌ها را محدود کنید؛ بدین صورت که آنها را طوری بچینید که برخی آرزوهایش، غیر واقعی‌تر از آن به نظر آید که قابل پیگیری باشد. اگر او بدون هیچ تهدید صریح یا انجام معامله‌ای متقاعد شود که با اهدافتان همراه گردد، یعنی اگر رفتار او به وسیله یک جذابیت قابل مشاهده اما غیر محسوس تعیین شود آنگاه باید گفت که قدرت نرم محقق شده است.

آنچه در بحث قدرت نرم مهم است دو محور اصلی است. نخست بکارگیری قدرت نرم در سیاست خارجی است که می‌تواند حریف و عامه مردم را در دیگر کشورها تحت تأثیر قرار دهد. دوم منابع قدرت نرم است که مهمترین آن فرهنگ به شمار می‌رود؛ که جوزف نای مهمترین منابع قدرت را فرهنگ - دسته‌ای از ارزش‌ها و اعمال که به یک جامعه معنا می‌بخشد - کشور اعمال‌کننده دانسته و دیگر منابع را شامل ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی می‌داند. اما اگر ما وزنه اصلی انقلاب اسلامی را فرهنگی بدانیم که این‌گونه هست، آنگاه نیاز است فرهنگ را از بیان شخصیت‌های انقلاب تعریف نموده و منابع قدرت نرم انقلاب اسلامی را متناسب با آن تعاریف ارایه نماییم. حضرت امام خامنه‌ای فرهنگ را مایه حیات، فراگیر، درونی و بیرونی، سیاسی، هویت‌بخش و شناسنامه یک ملت معرفی نموده‌اند:

فرهنگ مثل آب و هواست؛ فرهنگ، یعنی همین رسوم و آداب که بر





بیداری اسلامی زنده شدن دوباره در پرتو اسلام اصیل و تجدید حیات اسلام معنا می‌دهد که در پناه آن، استقلال، عدالت و همه آموزه‌ها و ارزش‌های متعالی الهی، بار دیگر زنده می‌شود یا حیات می‌یابد. بیداری یا احیاءگری اسلامی نوعی اصلاح‌گری دینی است، البته نه آن اصلاح دینی اتفاق‌افتاده در غرب. به سخنی دیگر، بیداری اسلامی مهجوریت‌زدایی از دین یا بازپیرایی و واخوانی گزاره‌ها و آموزه‌های اسلامی از اجمال و ابهاماتی است که بر سیمای دین نشسته است

زندگی من و شما حاکم است.^۱ فرهنگ، یعنی باورها و اعتقادات ما و چیزهایی که زندگی شخصی و اجتماعی و داخل خانه و محیط کسب یک جامعه با آنها روبه‌روست.^۲ با توجه به تعاریف آورده شده می‌توان گفت قدرت نرم انقلاب اسلامی، نشئت گرفته از فرهنگ شامل اعتقادات، باورها، تفکرات، ایمان، ذهنیات، اندیشه و ذخیره‌های فکری و ذهنی ملت ایران که مبتنی بر اسلام ناب محمدی (ص) است می‌باشد و این مؤلفه‌ها موجب پذیرش و تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر نخبگان و آحاد مردم در سراسر دنیا به ویژه در جهان اسلام گردید که بیش از یک دهه است از آن به عنوان بیداری اسلامی یاد می‌شود.

مفهوم بیداری اسلامی

بیداری به معنای حیات و زندگی است و نیز به معنای فعال شدن هوش (آگاهی) به کار می‌رود و اسلامی به مفهوم تبعیت و پیروی از آموزه‌های برترین دین الهی است؛ در نتیجه، بیداری اسلامی به معنی حیات برتر (برین) یا تلاش برای دستیابی به آن است... به بیان دیگر، بیداری اسلامی زنده شدن دوباره در پرتو اسلام اصیل و تجدید حیات اسلام معنا می‌دهد که در پناه آن، استقلال، عدالت و همه آموزه‌ها و ارزش‌های متعالی الهی، بار دیگر زنده می‌شود یا حیات می‌یابد. بیداری یا احیاءگری اسلامی نوعی اصلاح‌گری دینی است، البته نه آن اصلاح دینی اتفاق‌افتاده در غرب. به سخنی دیگر، بیداری اسلامی مهجوریت‌زدایی از دین یا بازپیرایی و واخوانی گزاره‌ها و آموزه‌های اسلامی از اجمال و ابهاماتی است که بر سیمای دین نشسته است.^۳ درباره تعریف بیداری اسلامی در بین اندیشمندان و پژوهشگران، وفاق وجود ندارد.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در نماز جمعه تهران، ۱۳۶۹/۱/۱۰، فرهنگ و عرصه‌های فرهنگی، تهران، مؤسسه قدر ولایت، ۱۳۸۸، ص ۲۵.
۲. همان.

3. <http://tooba.net/Magazines/Show/60/9-2>

آنچه در تعابیر بعضی از نوشته‌ها می‌توان یافت این است که از آن به اصلاح دینی و احیاگری تعبیر شده است که در عربی به الصحوه الاسلامیه، البعث الاسلامی، التیار الاسلامی والحر که الاسلامیه نام برده می‌شود. از بیداری اسلامی به پدیده‌ای اجتماعی تعبیر می‌کنند که به معنای بازگشت بیداری و هوشیاری امت اسلامی است تا به خودباوری برسد و به دین و کرامت و استقلال سیاسی، اقتصادی و فکری خود مباحث کرده و در راستای ایفای نقش طبیعی خود به عنوان بهترین امت برای مردم تلاش کند. به تعبیر دیگر می‌توان منظور از بیداری اسلامی را مجموعه‌ای از باورهای دینی دانست که در دوره کنونی در میان مسلمانان عالم شیوع پیدا کرده است.

حال با توجه به مطالب پیش گفته، برخی از ابعاد قدرت نرم انقلاب اسلامی را که به نوعی در بیداری اسلامی تأثیر داشته برشماری می‌شود و متناسب با آن مستنداتی ارائه می‌گردد.

قدرت نرم، رهبری امام خمینی و تأثیر آن بر بیداری اسلامی

فرهنگ هویتی در کشورهای خاورمیانه، دین مبین اسلام است؛ اما تلاش‌های فرهنگی و سیاسی دشمنان اسلام در طول یک قرن و نیم گذشته در این راستا بود که «اسلام را به کلی از عرصه زندگی جامعه بیرون رانده و با طرح نظریه جدایی دین از سیاست، دینداری را فقط پرداختن به عبادت و اعمال شخصی قلمداد کنند و با حذف اسلام از صحنه سیاست جهان، کشورهای اسلامی را عرصه غارت‌گری‌ها و تاخت‌و‌تازهای سیاسی و نظامی خود نمایند.»^۱ از منظر بزرگان، امام خمینی (ره) با توجه به ابعاد ویژه شخصیتی در بین رهبران جهان، چه دینی و چه غیر دینی بی‌نظیر است و دارای خصوصیتی است که در بین انسان‌ها کم‌نظیر است. «امام خمینی، شخصیتی آنچنان بزرگ بود که در میان بزرگان و رهبران جهان و تاریخ، به جز انبیا و اولیای معصومین (علیهم‌السلام)، به دشواری می‌توان کسی را با این ابعاد و این خصوصیات تصور کرد.»^۲ این خصوصیات او را به رهبری استثنایی و کم‌نظیر در عصر جاهلیت مدرن و برهوت الحاد و بی‌دینی به قدرتی الهی، تبدیل نمود و توانست با کلام نافذ خود، تدبیر و درایت تحول عظیم فکری و هویتی را در دنیای اسلام به وجود آورد. او به امامی تبدیل شد که هر انسان مسلمانی آرزو دارد مطیع او باشد چون او «نام‌آور بزرگ دوران معاصر یعنی امام روح‌الله خمینی...

۱. پیام مقام معظم رهبری به ملت ایران به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷/۱۱/۲۱.

۲. پیام مقام معظم رهبری به ملت شریف ایران در تجلیل از امام امت، ۱۳۶۸/۳/۱۸.





دانشمندی پارسا و خردمندی پرهیزگار و حکیمی سیاستمدار و مؤمنی نواندیش و عارفی شجاع و هوشمند و فرمانروایی عادل و مجاهدی فداکار بود.»^۱ این مشخصات را هر انسان وارسته‌ای داشته باشد، انسان‌ها بدون هیچ اجبار و ترغیبی جذب او می‌شوند؛ وجود برکت‌بار امام توانست جان‌های لبریز از کینه و نفرت به ظلم و بی‌عدالتی و به ستوه آمده از فساد و بی‌بند و باری را به سوی وجود اقدس الهی سوق داده و دین برتر خداوند را در بین آنان هویتی دوباره ببخشد و ایران اسلامی را در منظر دیگر مسلمانان به یک الگوی عملی شایسته تبدیل کند.

... در حقیقت امام بزرگوار ما در این نهضت عظیمی که در کشورمان و در جهان اسلام به وجود آوردند، دو پرچم را بلند کردند و برافراشته نگاه داشتند: یک پرچم عبارت است از پرچم احیاء اسلام؛ به عرصه آوردن این قدرت عظیم و لایتناهی. پرچم دوم، پرچم عزت و سربلندی ایران و ایرانی. این دو تا پرچم برافراشته به دست قدرتمند امام بزرگوار ماست. پرچم اول که در حقیقت یک بعد از دعوت امام و نهضت امام است، مربوط به امت بزرگ اسلامی است. پرچم دوم هم اگرچه که مربوط به ملت ایران است، مربوط به ایران و ایرانی است، اما چون یک تجربه عملی از تحرک حیات بخش اسلام است، برای امت اسلامی امیدآفرین و حرکت‌ساز است. چون این نهضت بزرگ در ایران تجربه عملی بیداری اسلام و تحقق اسلام بود، بنابراین اگرچه که به طور مستقیم مربوط به ایران و ایرانی است، اما نتیجه آن باز برای امت اسلام دارای ارزش و اهمیت است.^۲

در باب قدرت نرم امام و جذابیت رهبری ایشان می‌توان ده‌ها و بلکه صدها کتاب و اثر تصویری تولید کرد، اما متأسفانه اقدامات در خوری به سرانجام نرسیده است تا دنیای به ستوه آمده از خلأ معنویت را به سوی آرمان‌های الهی او رهنمون نماید. میزان تأثیر امام بر دیگران چنان بی‌نظیر بوده که در برخی موارد برای دیگران باور کردنی نیست. وقتی یک دیدار با امام، چنان تأثیری بر خبرنگار امریکایی آن هم غیر مسلمان می‌گذارد، دیگر تکلیف مسلمین روشن است. روبین وود زورث ملاقات خود با امام در جماران را چنین توصیف نموده است:

۱. پیام مقام معظم رهبری به مناسبت یکصدمین سال میلاد مبارک امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸/۶/۳۱.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸/۳/۱۴.

«امام خمینی، شخصیتی آنچنان بزرگ بود که در میان بزرگان و رهبران جهان و تاریخ، به جز انبیا و اولیای معصومین (علیهم السلام)، به دشواری می‌توان کسی را با این ابعاد و این خصوصیات تصور کرد.» این خصوصیات، او را به رهبری استثنایی و کم‌نظیر در عصر جاهلیت مدرن و برهوت الحاد و بی‌دینی به قدرتی الهی، تبدیل نمود و توانست با کلام نافذ خود، تدبیر و درایت تحول عظیم فکری و هویتی را در دنیای اسلام به وجود آورد

زمانی که امام خمینی از در وارد می‌شد احساس می‌کردم که از لابه‌لای آن گردبادی از نیروی معنوی وزیدن گرفت. گویا در ورای آن عباى قهوه‌ای، عمامه مشکی و ریش سفید روح زندگی جریان داشت؛ به طوری که همه بینندگان را محو تماشای خود کرد. در آن هنگام حس کردم که

با حضور او همه ما کوچک شده‌ایم و گویا در سالن کسی جز او باقی نمانده است. آری؛ او بارقه‌ای از نور بود که در قلب و روح همه حضار رسوخ کرده بود. او تمام معیارهایی را که گمان می‌کردم می‌توانند مرا در تعریف و ارزیابی شخصیت و مقامش یاری کنند در هم شکست. او با حضور خود آنقدر در ما تأثیر گذارد که احساس کردم تمام روح و جسمم را فرا گرفته است!

زمانی که بر روی صندلی خود نشست احساس کردم که نیرویی از وجودش ساطع می‌شود؛ نیرویی بسان یک گردباد که اگر با دقت نگاه می‌کردی درمی‌یافتی که نوعی آرامش مطلق در درون آن نهفته است چراکه (امام) خمینی (ره) بسیار جدی و استوار و مسلط بود... من تاکنون هیچ یک از مردان بزرگ برتر از این مرد و یا نظیر او را ندیده‌ام... کمترین چیزی که می‌توانم بگویم این است که گویا او یکی از انبیای گذشته است و یا اینکه او موسای اسلام است و آمده تا فرعون کافر را از سرزمین خود براند.^۱

شجاعت، اخلاص، عرفان و مجاهدت امام عرصه‌های فکری، ذهنی، احساسی و رفتاری مخاطبان در عالم را در نور دیده و به هر کرانه‌ای که رسید چون نسیم دلنشین، گوارای وجود انسان عصر مدرن‌نسیم شد. بستری را فراهم کرد تا انسان‌هایی که

۱. میر احمد رضا حاجتی، عصر/امام خمینی (ره)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳، ص ۲۵-۲۴.





بررسی وضعیت هر یک از کشورهای مسلمان پیش از پیروزی انقلاب در ایران، از بی‌هویتی و سرخوردگی حکایت دارد. نگاهی کوتاه اما از سر تأمل به روزشمار تحركات، حوادث و خیزش‌ها تا موفقیت و پیروزی‌ها در جهان اسلام این گفته را به اثبات می‌رساند که همه این اقدامات نتیجه تحول مسلمانان با تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی و قدرت نرم آن صورت پذیرفته است

در انتظار مجاهدت بودند برخیزند و دل به دریای حادثه بسپارند و پا در میدان ایمان گذاشته و جان خود را مهیای ایثار نمایند و آن شد که باید می‌شد؛ یعنی شروع انتفاضه فلسطین در سطوح و دوره‌های مختلف، شکل‌گیری جنبش‌های اسلامی در لبنان، عراق، افغانستان، بحرین و کشورهای حوزه خلیج فارس، آفریقا، آسیای میانه، خاور دور، امریکای لاتین و... و اکنون سقوط پی‌درپی دیکتاتورها و وابستگان به قدرت‌های نامشروع

جهانی؛ در تونس، مصر، لیبی، یمن و انشاءالله در بحرین و عربستان و... چون هدف امام خمینی بیداری بشریت در مقابل ستم بود و اولویت برایش مسلمانان محسوب می‌شد. «بیداری اسلامی، آن وجه اول از حرکت عظیم امام بزرگوار ما بود.»^۱ و امام عزیزی که دو دهه قبل با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا به سوی جایگاه ابدی سفر کرد، کنون نظاره‌گر محصول و ثمره گران‌بهای مجاهدت خود در راه خداست. دعای خیر او جوانان جهان اسلام را به بیداری رساند و پیام‌ها و تدابیر و منویات او موجب رشد و بالندگی کشور و جهان اسلام شد و این نسیم دلنواز همچنان در وزیدن است چون خامنه‌ای، خمینی دیگر است؛ حال دشمنان بشریت و غافلان از عظمت اسلام و ایران اسلامی چه بخواهند و چه نخواهند این راهی است که آغاز شده و در حرکت است. تا انشاءالله «و نریدان نم‌ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین»^۲ محقق گردد.

قدرت نرم انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر هویت یابی مسلمانان

اسلام ناب که در آن دیانت از سیاست جدا نیست، اسلامی است که مانعی عظیم بر سر راه ستم‌پیشگان، غارت‌گران، ظالمان، زرپرستان، منافقان و تزویرگران عالم از زمان خاتم (ص) تاکنون به شمار می‌رفته، صاحبانش را بر آن داشته تا برای به دست آوردن منافع نامشروع، هویت اصلی اسلام را از مسلمانان بگیرند و اسلامی از نوع امریکایی،

۱. بیانات مقام معظم رهبری در بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸/۳/۱۴.

۲. قرآن کریم، ۵/۲۸.

اسلام مرفهین بی درد، اسلام سرمایه‌داری و اسلام مرتجعین را به آنان غالب کنند. در اینکه جوامع مسلمان، هویت واقعی خود را از دست داده بودند شکی نیست؛ و همچنین نظام‌های سلطه‌گر دست از سر مسلمین به جهت هویت و فرهنگ غنی بر نداشته و بر نخواهند داشت نیز تردیدی نیست. اما در نبرد بین حق و باطل، حق به دلیل تغییرناپذیری اراده و سنت الهی، پیروز این صحنه خواهد بود. رهبر معظم انقلاب اسلامی در بخشی از بیانات خود اشاره به بازیابی هویت اسلامی دارند که نشانگر تأثیر انقلاب اسلامی در این بازیابی که منجر به بیداری اسلامی گردید می‌باشد.

... بعد از آنی که در طول سال‌های متمادی کوشش شده بود که هویت اسلامی خرد شود، له شود، وقتی این انقلاب به وجود آمد، وقتی قامت برافراشته امام بزرگوار ما در منظر مردم مسلمان عالم پدیدار شد، همه احساس کردند که یک هویتی، یک شخصیتی، یک اصالتی پیدا کرده‌اند. همین موجب شد که در شرق و غرب دنیای اسلام نشانه‌های بیداری مسلمانان پدیدار بشود؛ ملت فلسطین بعد از ده‌ها سال ناکامی جان گرفت؛ جوانان کشورهای عربی که بعد از شکست در سه جنگ که دولت‌هایشان با رژیم صهیونیستی داشتند و دلمرده و مأیوس بودند، دوباره روحیه گرفتند.^۱

بررسی وضعیت هر یک از کشورهای مسلمان پیش از پیروزی انقلاب در ایران، از بی‌هویتی و سرخوردگی حکایت دارد. نگاهی کوتاه اما از سر تأمل به روز شمار تحولات، حوادث و خیزش‌ها تا موفقیت و پیروزی‌ها در جهان اسلام این گفته را به اثبات می‌رساند که همه این اقدامات نتیجه تحول مسلمانان با تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی و قدرت نرم آن صورت پذیرفته است.

آنچه را اصلاح‌گران، تجدیدگرایان، متجددها و بیدارگرایان اسلامی از قرن ۱۹ میلادی تا زمان آغاز نهضت در ایران صرفاً به عنوان یک آرمان تبلیغ می‌کردند، امام خمینی (ره) در صحنه عمل پیاده و دوران جدید «رنسانس» را آغاز کرد. تلاش‌های چندین دهه‌ای استعمارگران، چنان برنامه‌های مذهب‌زدایی را پیش برده بود که حضور و بروز اسلام، آن هم به مثابه نیروی بالقوه فرهنگی و اجتماعی در صحنه جوامع، در باور کمتر کسی می‌گنجید که آنچنان از نظر سیاسی احیا گردد که چنین ابعاد

۱. بیانات مقام معظم رهبری در بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره)، ۱۴/۳/۱۳۸۸.



مستحکم و فراگیری یابد.^۱

قدرت مردمی بودن انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر تحولات جهان اسلام

مردم در هر کشوری می‌توانند تکیه‌گاه مناسبی برای حاکمیت و نظام مستقر محسوب شوند. این نگاه یک جنبه از قدرت و اهمیت مردم محسوب می‌شود؛ چون حکومت‌ها با تکیه بر قدرت مردم و کسب همراهی مردم ضمن اینکه اهداف و طرح‌های حاکمیت را پیش می‌برند، می‌توانند در مواقع ضروری و لزوم و حساس، نهایت بهره را از مردم و حضور و همراهی آنان ببرند. این موقعیت‌ها و ضرورت‌ها همان اتفاقات مهم و حوادثی است که تحت عناوینی چون، جنگ، بحران، شورش و اغتشاش، کودتا و یا بروز حوادث طبیعی در جوامع و کشورهای مختلف ظهور و بروز می‌یابند. دوره‌ها و تجربیات تاریخی به خوبی نشان داده که هر جا مردم در کنار حاکمان و حکومت‌ها و دولت‌ها بوده‌اند آنها توانسته‌اند جان سالم از معرکه‌ها، یورش‌ها و حوادث به در ببرند. به دلیل همین توانمندی، پتانسیل و قدرت است که همه حاکمان عالم در صدد ننگ داشتن مردم در کنار حکومت‌ها هستند و برای تحقق این امر سعی و تلاش فراوانی نیز می‌کنند. آنان برای همراه کردن مردم از شیوه‌های مختلف اقناعی و القا بهره می‌برند. وقتی مردم همراه باشند مشکلات حکومت‌ها کمتر خواهد بود. همراهی مردم البته شرایط خاص خود را دارد و آن نفوذ بر قلب‌هاست. این مهم نیز در صورتی تحقق خواهد یافت که مردم احساس کنند حکومت و حاکمان از خود آنان هستند و برای تعالی کشور و تحقق اهداف مردم گام برمی‌دارند و در برخورد با آحاد مردم صادق بوده و در جهت نیازها و مطالبات مردم قدم برمی‌دارند. آنگاه این همراهی محقق شده و ادامه یافته و در سختی‌ها حاکمیت را تنها نخواهند گذاشت. اما از نگاه دیگر هم می‌توان همراه ساختن مردم با حاکمان را تبیین نمود و آن اینکه در تعداد زیادی از کشورها، حاکمانشان با استفاده از روش‌های امنیتی، پلیسی و خشونت‌آمیز یا تطمیع گروه‌هایی، مردم را در کنار حکومت ننگ می‌دارند که البته این همراهی فقط استفاده‌اش مبتنی بر عدم ایجاد مشکل و دردسر برای حاکمان فایده داشته نه برای همراهی و کمک در مواقع ضرورت و حساس؛ که اگر ارتباط دولت‌ها با مردم ارتباط قلبی و صادقانه نباشد چه بسا نه تنها آنها را در جنگ‌ها و بحران‌ها تنها خواهند گذاشت بلکه به نوعی از این فرصت برای براندازی و تغییر و تحول استفاده خواهند نمود. نمونه بارز تاریخی این عدم همراهی، عملکرد مردم عراق

۱. منوچهر محمدی، همان، ص ۲۵.

در دو جنگ امریکا در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ می‌باشد که مردم صدام را در جنگ با امریکا تنها گذاشتند تا جایی که منجر به اشغال عراق شد. نمونه نرم این تجربیات، شکست برخی از حاکمان در کشورهای تازه استقلال یافته آسیای میانه در مقابل انقلاب‌های! موسوم به رنگی است. مطالب نگاشته شده نشان‌دهنده آن است که مردم در هر کشوری می‌توانند به قدرت نرمی تبدیل شوند که در مناسبات مختلف حضورشان برای دیگران جذابیت ایجاد نموده و به یک الگو تبدیل شوند. نمایش قدرت مردمی در صحنه‌های مختلف، ضمن اینکه بازدارنده است به نوعی در ارتقا و تولید منزلت اجتماعی کشورها کارساز بوده و بر دیگر کشورها هم تأثیر خواهد داشت؛ حضور مردم ایران طی

حضور در صحنه مردم ایران تبدیل به یک الگوی جهانی از همراهی مردم شد که موجب گرایش دیگر کشورها به سوی ایران شده و از این الگو تأثیر پذیرفتند. تظاهرات مردم در کشورهای چوَن تونس، مصر، لیبی، فلسطین، یمن، اردن، سوریه، ترکیه، الجزایر، عراق و... نمونه بارز این تبعیت است که نشان‌های فراوانی از اقدامات مردم ایران را در خود جای داده است که از آن جمله می‌توان به حضور در مساجد، برپایی نمازهای جماعت و جمعه در سطح شهر و میادین، نام‌گذاری اماکن به نام شهدا، تکریم و تشییع مناسب شهدا، استفاده از شعارهای ابداعی مردم ایران، بهره‌گیری از علایم و نشان‌های دینی، مذهبی و انقلابی در راهپیمایی‌ها و دیگر فعالیت‌ها اشاره کرد. و دیگر نمونه این تبعیت‌ها را می‌توان در راهپیمایی‌ها و تظاهرات مردم در اروپا و امریکا مشاهده نمود

سه دهه از پیروزی انقلاب تاکنون مؤید این امر است. این حضور و همراهی در مقاطع مختلف بسیار کارساز و سرنوشت‌ساز شد. مقطع اول مردم بودند که با همراهی جانانه با امام خمینی (ره) موجب پیروزی انقلاب اسلامی شدند و در دومین مقطع مهم تاریخی ایران اسلامی یعنی جنگ تحمیلی رژیم بعث صدام بود که مردم تمام‌قد با رهبری انقلاب و نظام اسلامی همراهی نموده و موجب پیروزی در مقابل دنیا شدند. و در مقطع حساس دو دهه اخیر که شامل تهدیدات همه‌جانبه جبهه استکباری یعنی تهدیدات نرم در قالب عملیات روانی، تهاجم فرهنگی، ناتوی فرهنگی و جنگ نرم و در ابعاد دیگر تهدیدات امنیتی و نظامی، به خوبی و شایستگی تمام رهبری و نظام اسلامی را یاری نموده و کنار نظام تمام‌قد ایستادند و این ایستادگی منجر به شکست پی‌درپی دشمنان در صحنه‌های سیاسی، فرهنگی، امنیتی، اقتصادی و نظامی شد. حضور در صحنه مردم ایران در این سه مقطع مهم تبدیل به یک الگوی جهانی از همراهی مردم شد که





در ذهن مخاطبان این پرسش وجود داشته که چگونه مردم ایران با دست‌های خالی توانسته‌اند در مقابل رژیم با امکانات نظامی و توانمندی‌های اطلاعاتی و پلیسی و حمایت‌های قدرت‌های خارجی به پیروزی برسند؛ آن هم با حداقل هزینه‌ها نسبت به دیگر کشورها

موجب گرایش دیگر کشورها به سوی ایران شده و از این الگو تأثیر پذیرفتند. تظاهرات مردم در کشورهای چون تونس، مصر، لیبی، فلسطین، یمن، اردن، سوریه، ترکیه، الجزایر، عراق و... نمونه بارز این تبعیت است که نشان‌های فراوانی از اقدامات مردم ایران را در خود جای داده است که از آن جمله می‌توان به حضور در مساجد، برپایی

نمازهای جماعت و جمعه در سطح شهر و میدان، نام‌گذاری اماکن به نام شهدا، تکریم و تشییع مناسب شهدا، استفاده از شعارهای ابداعی مردم ایران، بهره‌گیری از علائم و نشان‌های دینی، مذهبی و انقلابی در راهپیمایی‌ها و دیگر فعالیت‌ها اشاره کرد. و دیگر نمونه این تبعیت‌ها را می‌توان در راهپیمایی‌ها و تظاهرات مردم در اروپا و امریکا مشاهده نمود. «تکیه اصلی حضرت امام به توده مردم در صحنه‌های مختلف مبارزه و انقلاب، خود یکی از بارزترین موارد اتکا به مردم بود. حضور یکپارچه مردم، اعم از زن و مرد، پیر و جوان و حتی نوجوانان در صحنه‌های مختلف دفاع مقدس، عالی‌ترین و زیباترین مصداق و تکیه حکومت به آنان در حل معضلات مهم نظام بود.»^۱ زیبایی‌های همکاری مردمی به خوبی توانست برای مردم دنیا به خصوص مردم مسلمان در منطقه جذابیت و کشش ایجاد نماید که منجر به الگوگیری و عمل به آن شوند و بتوانند دیکتاتورها را به سقوط بکشانند.

اسلام ناب و ایدئولوژی مذهبی انقلاب، قدرت نرم تأثیرگذار بر مسلمانان

خداوند متعال در ابتدای آیه ۱۹ از سوره آل عمران می‌فرماید: «ان الدین عند الله الاسلام... در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است...» این دین همان اسلام ناب است که پیامبر اعظم (ص) به امر خداوند در عصر ظلمانی جاهلیت مأمور ابلاغ آن به بشریت شد. این دین تمام عناصر جذاب برای انسان‌ها را در خود دارد به گونه‌ای که اگر به درستی معرفی، عرضه و عمل شود بخش عظیمی از انسان‌ها آن را با جان و دل خواهند پذیرفت. این عمل و اقدامی بود که امام خمینی (ره) انجام داد و این دین را به عنوان بنیان انقلاب اسلامی به جهانیان معرفی نمود.

اسلام اگر آن طور که هست، موفق بشویم که احکام آن را اجرا بکنیم،

۱. مهدی بیگی، قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران (مطالعه موردی لبنان)، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۸، ص ۱۲۷.

برای همه شما سعادت ایجاد می‌شود، برای همه ملت سعادت ایجاد می‌شود. اسلام دین آزادی و استقلال است، اسلام دینی است که همه کس به حقوق خودش می‌رسد و مراعات همه حقوق را می‌کند.^۱

حضرت امام خمینی در مأموریت به حجت‌الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی در جهت تدوین تاریخ انقلاب اسلامی، اسلام مورد نظر خود را معرفی می‌کند و خواستار معرفی انقلابی می‌شود که به واسطه آن اسلام ناب محمدی (ص) جایگزین دیگر انواع اسلام موجود شده است. روح بلند امام چیزی غیر از اسلام ناب را جست‌وجو و ارایه نکرد. این اسلام برای مردم مسلمان جهان که از آن فقط نامش در کشورهایشان مانده بود، جذابیت ایجاد نمود و چنان کششی ایجاد کرد که شعله‌های انقلاب اسلامی در اقصی نقاط جهان به واسطه اسلام امام خمینی پرآوازه شد.

شما باید نشان دهید که چگونه مردم، علیه ظلم و بیداد، تبحر و واپسگرایی قیام کردند و فکر اسلام ناب محمدی را جایگزین تفکر اسلام سلطنتی، اسلام سرمایه‌داری، اسلام التقاط و در یک کلمه اسلام امریکایی کردند.^۲

نویسنده کتاب *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی* در بخشی از کتاب خود در این خصوص توضیح می‌دهد:

انقلابی که با نام اسلام تحت شعار الله اکبر و بر پایه این ایدئولوژی و سمبل‌های اسلامی و شیعی و تحت رهبری روحانیتی که با مفاهیم اسلامی پرورش یافته بود، مبارزه کرده و پیروز شد. در نتیجه مسلمانان در سراسر جهان توانستند به هویت اسلامی خود و از تجدید حیات اسلامی در جایی که برای مدت طولانی تحت سلطه قدرت‌های بزرگ خارجی قرار داشتند، احساس غرور و قدرت نموده و به خود ببالند.^۳

در سایه اسلامی که انقلاب اسلامی و رهبرش به مسلمانان معرفی کرد، روح تازه‌ای در آنها دمیده شد و مفاهیمی چون جهاد، ایثار، شهادت، وحدت، عزت، سربلندی و مقاومت برای آنان معنی پیدا کرد تا در پرتو انوار آن به جهاد و خیزش روی آورند. اسلام نابی که قدرت نرم را در ذات خود دارد و انقلاب اسلامی توانست آن را معرفی و ترویج نماید و این معرفی در بیداری اسلامی تأثیر گذاشت.

۱. صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۲۶.

۲. همان، ج ۲۱، ص ۲۴۰-۲۳۹.

۳. منوچهر محمدی، همان، ص ۲۸.





پیروزی انقلاب اسلامی توسط مردم بادیست‌های خالی و تأثیر الگویی آن بر مردم منطقه

یکی از جذابیت‌های بسیار مهم، نه تنها برای مردم عادی در دنیا بلکه برای اندیشمندان، روشنفکران و نخبگان، پیروزی انقلاب اسلامی توسط مردم، بادیست‌های خالی بود. مردم دهه‌های آخر قرن بیستم، در عصری زندگی می‌کردند که ارتباطات حرف اول را می‌زند و این ارتباط مدرن توانسته مردم دنیا را از حال و هوای یکدیگر با خبر کند. لذا در سایه رسانه‌ها و فعالیت‌های ارتباط جمعی، مردم دنیا در جریان انقلاب اسلامی قرار گرفته و متعاقب آن از طریق تحلیل‌ها و مقالات در چند و چون پیروزی این انقلاب واقع شدند. هر چند در ذهن مخاطبان این پرسش وجود داشته که چگونه مردم بادیست‌های خالی توانسته‌اند در مقابل رژیم با امکانات نظامی و توانمندی‌های اطلاعاتی و پلیسی و حمایت‌های قدرت‌های خارجی به پیروزی برسند و آن هم با حداقل هزینه‌ها نسبت به دیگر کشورها، که در کتاب *بازتاب/انقلاب/اسلامی* نیز به این موضوع اشاره شده است.

شاید مهمترین سؤالی که در اذهان مسلمین جهان وجود داشت، نحوه پیروزی انقلاب اسلامی بود. اینکه چه مؤلفه‌هایی در مکتب انقلاب و تاکتیک‌های به کار برده شده آن وجود داشت که ملتی بادیست خالی بر رژیم تا بن دندان مسلح پهلوی فایق آمد. بر همین اساس مؤلفه‌های خاص انقلاب اسلامی برجستگی یافت و مسئله الگو قرار دادن قیام عاشورای حسینی و مقایسه شاه با یزید و امام خمینی با امام حسین (ع)، عنصر شهادت، ویژگی‌های مشروعیت رهبران انقلاب به عنوان جانشین امام غایب، موضوع اجتهاد و تقلید، مکتب تشیع و اصل ولایت فقیه همه از مؤلفه‌های مختص مکتب تشیع و ایران بود که به خودی خود، افکار مسلمانان و به ویژه اندیشمندان جهان اسلام را به خود جلب کرد.^۱

برخی پیروزی مردم ایران بادیست‌های خالی در مقابل یک حکومت خودکامه قدرتمند را نتیجه تحول درونی و عمقی مردم می‌دانند؛ البته این برآورد کاملاً درست و صحیح می‌باشد؛ چون بدون تحول و اعتقاد و باور درونی و از عمق جان، مردم حاضر به پرداختن هزینه‌های پیروزی نیستند؛ به ویژه اینکه نظر امام نیز بر همین محور استوار بود. این تحول یک تحول الهی بود و یک دست غیبی مردم را این

یکی از جذابیت‌های بسیار
طور متحول کرد و تا این نحو تحول
نمود این پیروزی نبود. ملتی که دست
خالی بود، هیچ نداشت - حالا چهار تا
تفنگ پیدا شده است، کی، آن وقت انقلاب اسلامی توسط مردم، با
این حرف‌ها بود - دست خالی، آنها دست‌های خالی بود

هم مسلح و همه تانک و توپ و مسلسل دار و اینها هیچ نداشتند جز
اینکه یک فریاد «لااله الا الله» و «الله اکبر» و یک مشت پر و یک ایمان
قلبی قوی. این ایمان بود که این مردم را به این پیروزی رساند که همه
حساب‌ها فاسد از کار درآمد. حساب اینکه دست خالی نمی‌شود غلبه
کرد بر این سلاح‌های مدرن، این حساب‌ها خلاف درآمد. چون آنها
حساب معنویات را نمی‌کردند؛ حساب مادیات را می‌کردند. معنویت
غلبه کرد بر مادیات، خدا غلبه کرد بر شیطان و غلبه دارد بر شیطان.^۱

قدرت نرم انقلاب در ترویج مفاهیم دینی و قرآنی بعد از انقلاب و نقش آن در بیداری اسلامی

اسلام تا قبل از پیروزی انقلاب در جهان بسیار مهجور و غریب بود؛ یا به طور کلی دین
این گونه بود. در سایه حاکمیت دو قدرت کاپیتالیستی و الحادی بر کل جهان، که نگاه
سرمایه‌داری لیبرالیستی به مسلمانان تحقیرآمیز و نگاه جبهه الحادی کمونیسم، به
دین افیونی خواندن آن بود. در چنین فضایی مسلمان و مسلمانی جرئت قد بر افراشتن
که نداشت هیچ! بلکه کتمان نیز می‌کرد چون در صورت طرح در مراکز علمی، هنری،
فرهنگی، سیاسی و... حقیر و عقب‌افتاده محسوب می‌شد. در چنین هنگامه‌ای انقلابی
پیروز شد که همه پنداشت‌های غلط و غفلت‌ها و دشمنی و تحقیرها را در هم شکست؛
که دیگر نه تنها از تحقیر خبری نبود بلکه مسلمانی به یک افتخار در بین جوامع مسلمان
و غیر مسلمان تبدیل شد.

آن روزی که دین و معنویت، ضد ارزش به حساب می‌آمد و مورد
استهزاء قرار داده می‌شد، گذشت. امروز، بی‌دینی و بی‌ایمانی و تهی
بودن از اعتقاد معنوی، یک ضد ارزش است. در بسیاری از نقاط عالم،
این کار انجام گرفته و در بسیاری دیگر هم انجام خواهد گرفت. این،

۱. صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۲۷-۴۲۶.





برخی پیروزی مردم ایران با دست‌های خالی در مقابل یک حکومت خودکامه قدرتمند را نتیجه تحول درونی و عمیق مردم می‌دانند؛ البته این برآورد کاملاً درست و صحیح می‌باشد؛ چون بدون تحول و اعتقاد و باور درونی و

از عمق جان، مردم حاضر به پرداختن هزینه‌های پیروزی نیستند

انقلاب اسلامی بر افیونی بودن دین یا پایان ایدئولوژی دینی، خط بطلانی شدید کشید که نه تنها مسلمانان جهان از آن انتفاع یافتند که منجر به رونق کلیساها و کنیسه‌ها و معابد دینی و مذهبی در چهار گوشه عالم گردید؛ و همه اینها در سایه قدرت نرم انقلاب اسلامی حادث شد که به موجب آن مفاهیم دینی، مذهبی، معنوی و قرآنی مهجور و فراموش شده احیا شد. گفتمان انقلاب اسلامی به این واژه‌ها معنایی دوباره بخشید و رواج آنها را در بین عالم و آدم منتشر نمود که شهید و شهادت از آن جمله است. ایثار و تعاون، جهاد و دفاع در ادامه آن است. طاغوت و مستکبر و شیطان، احیاء شده از قرآن است. حج و نماز و حجاب معنای دیگر یافت. هر کدام از این واژه‌ها به تنهایی برای ایجاد جذابیت و کشش در بین مجاهدین و مبارزین برای مقابله با طاغوت‌ها و هجمه به اراده، افکار و عناصر کفر و الحاد کفایت می‌کند.

پیروزی انقلاب اسلامی نشان داد که ادیان به ویژه دین اسلام با گذشت زمان و توسعه مدرنیزاسیون، نه تنها به پایان راه خود نرسیده‌اند بلکه مجدداً به عنوان مهمترین راه نجات بشریت از ظلم و بیدادگری مطرح می‌باشد. قرآن و آیات آن در دنیای بعد از انقلاب اسلامی معنا و مفهوم جدیدی پیدا کرد. پیروزی انقلاب اسلامی چون داروی شفابخشی موجب احیای افکار و اندیشه‌های اسلامی در سراسر جهان و موجب افزایش روحیه و تقویت بنیادهای فکری گردید؛ به طوری که از حالت تدافعی در آمده و حالت تهاجمی به خود گرفته است.^۱

بکارگیری شعارها و الفاظ مرتبط قرآنی و دینی در راهپیمایی‌ها و تظاهرات مسلمانان در اکثر کشورهایی که مردمی در آن به پا خاسته‌اند در سال‌های گذشته مبین تأثیر گذاری انقلاب اسلامی و قدرت نرم انقلاب و جذابیت ایجاد شده از ناحیه ادبیات

۱. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم اولین سالگرد از تحال حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳۶۹/۳/۱۴.

۲. منوچهر محمدی، همان، ص ۲۷.

انقلاب اسلامی است.

قدرت نفوذ انقلاب اسلامی بر قلوب و تأثیر آن بر بیداری اسلامی

امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در پاسخ نامه آیت الله محمد یزدی در سال ۱۳۴۶ به نکته بسیار مهمی اشاره می کند که به آن اعتقاد دارد و الزامات آن را هم فراهم می کند و آن نفوذ در قلبهاست که در پی خود انفجار نور را به دنبال دارد. ایشان در جملاتی کوتاه چنین نوشته اند:

آتشی که در کانون سینه ها و قلبها روشن شده است، خاموش شدنی نیست یا لااقل به این زودی خاموش نخواهد شد و ممکن است شماها شاهد انفجار عظیم آن باشید.^۱

و همچنین حضرت امام خامنه ای در دیدار ایثارگران به عمق نفوذ مفاهیم انقلاب در دل ها اشاره نموده اند که گویای تأثیر گذاری انقلاب در اعماق قلبهاست که ماندگار خواهد ماند.

انقلاب شما... در اول حادثه ای زلزله گون بود؛ خیلی ها تحلیل کردند: یک زلزله است، می گذرد و فراموش می شود! اما این جور نشد؛ عکس شد. امروز در اعماق دل ملت های مسلمان، مفاهیم انقلاب اسلامی روز به روز رسوخ بیشتری پیدا می کند؛ این نه حرف من، بلکه محصول تحلیل های کسانی است که دشمن ترین دشمنان شان، ملت ایران و انقلاب اسلامی است! آنها می گویند؛ آنها شهادت می دهند. این که می بینید تهدید می کنند و علیه ملت ایران عریه می کشند، به خاطر همین تحلیل است؛ می ترسند! می بینند این حادثه خاموش نشد؛ می بینند این موج کمرنگ نشد و مرتب برجسته تر و گسترده تر و عمق آن بیشتر می شود؛ لذا می ترسند.^۲

برخی در طیف شناسی منازعات، عصر کنونی را عصر منازعات نرم به شمار می آورند. عصری که از آن به عنوان عصر استعمار فرانو هم یاد می شود. مبتنی بر اینکه در این عصر برخلاف دوران استعمار کهن و نو که در آن سرزمین و ساختار حکومت ها اشغال می شد، در دوران استعمار فرانو که نوع منازعه در آن از جنس نرم محسوب می شود،

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در جمع جانبازان و ایثارگران و خانواده های شهدای استان فارس، ۱۳/۲/۱۳۸۷.





انقلاب اسلامی بر افیونی بودن دین یا پایان ایدئولوژی دینی، خط بطلانی شدید کشید که نه تنها مسلمانان جهان از آن انتفاع یافتند که منجر به رونق کلیساها و کنیسه‌ها و معابد دینی و مذهبی در چهار گوشه عالم گردید؛ و همه اینها در سایه قدرت نرم انقلاب اسلامی حادث شد که به موجب آن مفاهیم دینی، مذهبی، معنوی و قرآنی مهجور و فراموش شده احیا شد

دیگر نه سرزمینی اشغال می‌شود و نه اشغال ساختار سیاسی در اولویت است بلکه در این عصر مردم هستند که اشغال می‌شوند. به عبارتی دیگر در منازعه نرم استراتژی و دکترین آن - به جای تصرف نظامی سرزمین و حکومت مستقیم بر آن یا تصرف سیاسی و حکومت غیر مستقیم از طریق گماردن یک دولت دست‌نشانده در آن - خود مردم آن کشور را تسخیر می‌کنند و از طریق تصرف قلب‌ها و تسلط بر ذهن‌ها حکومت می‌کنند. اگر این نگاه را درست بدانیم که تا حدود زیادی درست است باید به اهمیت این دو مقوله توجه ویژه‌ای داشت. چون در صورت تسخیر

ذهن و قلب، ماندگاری، علاقه و وابستگی ثمره آن خواهد بود. اتفاقی که بر خلاف دیدگاه استعمارگران عصر فرانو با پیروزی انقلاب اسلامی افتاد آن بود که تسخیر ذهن و قلب‌ها با توجه به ذات فطری انسان‌ها و رهنمون آنان به سوی قدرت لایزال الهی امکان‌پذیر شد و این امر در جهان اسلام با توجه به نزدیکی فرهنگ‌ها، زودتر و بیشتر محقق گردید؛ به نوعی که علاقه و عشق قلبی مسلمانان به سوی رهبران انقلاب و انقلاب اسلامی هر روز بیش از پیش گردید به گونه‌ای که در مقاطع مختلفی از سه دهه گذشته انقلاب همچون انتفاضه‌ها، جنگ‌های ۲۲ و ۳۳ روزه و... متجلی شد و آن در سایه کسب ایمان اسلامی به راه الهی بود. «ایمان اسلامی در قلب‌ها رسوخ و نفوذ دارد.»^۱

انقلاب اسلامی در قلب‌ها رسوخ کرد و بر قلب‌ها نیز حکومت کرد و به قدرتی تبدیل شد تا قلوب مسلمین را تسخیر کند و در سایه این تسخیر، روزنه‌ای به سوی بیداری اسلامی بگشاید تا در سال‌های اخیر به پنجره‌ای تبدیل شود که چشم‌اندازش انقلاب اسلامی و انشاءالله غایتش انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) خواهد بود. و این کد و رمزی بود که امام عزیز در اختیار همه قرار داد.

شما آقایان کوشش کنید، شما سران کشورها کوشش کنید و به دیگر سران کشور هم سفارش کنید که آنها هم نظیر ایران حکومت بر قلوب مردم بکنند. اشکال مسلمین این است که در بسیاری از حکومت‌ها حکومت بر ابدان است، آن هم با فشار؛ و لهدا موفق نیستند. اگر ما

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع مردم روستای عشایر نشین پای استان لرستان، ۱۳۷۰/۵/۳۱.



حکومت بر ارواح بکنیم و سران کشورهای اسلامی حکومت بر ارواح بکنند و قلوب ملت‌ها را به دست بیاورند، با این کثرت جمعیت و با این مخازن زیاد اینها آسیب‌پذیر نخواهند بود؛ و بر همه کشورهای که بخواهند به آنها تعدی کنند، مقابله می‌کنند و هیچ کشوری با ملت‌ها نمی‌تواند مقابله کند. کشورها با دولت‌ها مقابله می‌کنند و با ارتش‌هایی که قلوب مردم با آنها نیستند.

شما کوشش کنید و به دوستان خودتان بگویید که کوشش کنند که قلوب مردم را به دست بیاورند. همان طوری که در صدر اسلام قلوب مردم متوجه به حکومت بود. حکومت صدر اسلام، حکومت بر قلوب بود. و لهذا با جمعیت‌های کم بر امپراتوری‌های بزرگ غلبه کردند. الان بحمدالله جمعیت مسلمین قریب یک میلیارد است؛ چرا باید با اینکه یک میلیارد جمعیت ما داریم؛ قدس ما را صهیونیست‌ها ببرند و حکومت‌های دیگر را هم در تحت سلطه قرار بدهند؟ در صورتی که اینها اگر با هم مجتمع باشند، حکومت بزرگی خواهند بود. هر کدام در محل خودشان حکومت بر محل خودشان، و همه با هم زیر بیرق اسلام باشند.^۱ سردبیر روزنامه رسالت در مقاله‌ای تحت عنوان «در گفتمان انقلاب جایی برای هتاکی نیست؛ منطق پیامبر (ص)، منطق انقلاب» در خصوص نفوذ در قلب‌ها چنین می‌نویسد: در نبرد نرم، منطق و عقلانیت سیاسی و سخنان حکمت‌آموز است که در قلب‌ها نفوذ می‌کند و نیروی دشمن را می‌کاهد. این منطق ما در سی سال اخیر بوده که امروز در کشورهای عربی و منطقه خاورمیانه بیش از پیش گسترش یافته و در حال تسخیر همه قلوب و ذهن‌های مستعد است. وقتی یک چنین قدرتی داریم، بحث فحاشی یک مقوله منتفی و یک بیراهه در مسیر رسیدن به اهدافمان محسوب می‌شود.^۲

قدرت نرم و ایجاد وحدت در بین مسلمانان

از دیگر محورهای اثرگذار در حوزه قدرت نرم، وحدت و وحدت‌آفرینی است که می‌توان به جرئت گفت قدرت ایجاد وحدت و تأثیر آن بر میزان پیروزی‌ها از درجه اهمیت بسیار

۱. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۸۱-۱۸۰.

۲. کاظم انبارلویی، <http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=11778>.



بالا و تعیین کننده‌ای برخوردار است. علت این توجه و اهمیت برای وحدت به تأکید خداوند متعال در قرآن و سفارش پیامبر اکرم (ص) و بزرگان دین برمی‌گردد. آنجا که خداوند متعال وحدت را حول محور ریسمان الهی ترسیم می‌فرماید:

واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا... و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پر تگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید.^۱

نکته دیگری که در این آیه کاملاً مشهود است و شاید بتوان گفت دلیل دومی برای اهمیت وحدت شمرده می‌شود ایجاد الفت قلبی بین ایمان‌آوردگان است. وجود ارادت قلبی بین افراد در پیشبرد اهداف و ایجاد وحدت بسیار مهم و اثرگذار است. اما یکی از مؤلفه‌ها و اقدامات محوری که در سه سطح راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی مورد استفاده دشمن قرار می‌گیرد شکستن وحدت است که ترجمان آن در وجه سلبی، ایجاد تفرقه است. این موضوع در همیشه تاریخ انسان‌ها و در همه جوامع بر برهم زدن اتحاد به جهت کسب منافع مورد استفاده بوده و هست. اما بیشترین استفاده از راهبرد و عملیات ایجاد تفرقه و شکستن وحدت در دوره‌های مختلف، علیه مسلمانان صورت پذیرفته است؛ به خصوص طی سه دهه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای تحقق تفرقه، طرح‌های فراوانی به صحنه عمل تبدیل شده است. «در کجای جهان اسلام است که دست‌های خائن در صدد ایجاد تفرقه و اختلاف نباشند؟ و در کجاست که مغزهای پلید طراحان استکباری، ساده‌دلان و ضعیفانی را پیدا نکرده باشند که در خدمت هدف‌هایشان قرار بگیرند؟ هدف نزدیک و گام بزرگ ما عبارت از ایجاد وحدت بین طوایف و مذاهب اسلامی و گروه‌های مسلمان است.»^۲ در این بخش چون نظر بر اهمیت وحدت در بین مسلمین و جنبه ایجابی آن است کمتر وارد بخش سلبی آن می‌شوم. اما آنچه مسلم است یکی از اثرگذارترین ابعاد نرم و فرهنگی انقلاب اسلامی ایجاد تقویت و ترغیب وحدت بین مسلمانان با توجه به تکثر مذهب و از طرفی تنوع قومی می‌باشد. وحدت مقوله‌ای است که رهبران انقلاب اسلامی بسیار بر آن تأکید و آن را به صورت عملی هم پیگیری

۱. قرآن کریم، ۱۰۳/۳.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با میهمانان خارجی مراسم دومین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره)، ۱۳۷۰/۳/۱۵.

در منازعه نرم استراتژی و
دکترین آن - به جای تصرف
نظامی سرزمین و حکومت
مستقیم بر آن یا تصرف سیاسی
و حکومت غیر مستقیم از طریق
گماردن یک دولت دست‌نشانده
در آن - خود مردم آن کشور
را تسخیر می‌کنند و از طریق
تصرف قلب‌ها و تسلط بر ذهن‌ها
حکومت می‌کنند

نموده‌اند. «ما معتقدیم که اسلام، وحدت مسلمین و اتحاد نیروهای مؤمن به خدا و موحد را یکی از فرایض قرار داده است.»^۱ برگزاری ده‌ها کنفرانس، نشست، گردهمایی تحت عنوان وحدت و نامگذاری هفته‌ای به نام «هفته وحدت» و همچنین کنفرانس وحدت اسلامی، ناشی از اهمیت وحدت و کارکرد مؤثر آن در پیشبرد اهداف انقلاب و اسلام و خنثی‌سازی طرح‌ها و برنامه‌های تفرقه‌افکنانه دشمنان محسوب می‌شود. «[با] وحدت بود که توانستیم بر دشمنان پیروز شویم

و هیچ مسئله‌ای نباید باعث شود که این وحدت کلمه از میان برود که به نفع دشمنان ماست.»^۲

رهبر بزرگ انقلاب در فرازهای مختلفی از بیاناتشان با قشرها یا شخصیت‌ها در داخل و خارج و همچنین در پیام‌های بسیار پر مغز خود به اهمیت و ارزش وحدت و تحقق آن پرداخته است که می‌توان برخی از آنها را آورد:

امیدوارم که با همه قشرها خصوصاً شعوب [ملت‌ها، مردمان] اسلامی ما با برادری رفتار کنید؛ و همه دولت‌های اسلامی با همه خوشرفتاری کنند و باید به یکدیگر دست برادری بدهند تا دست اجانب کوتاه باشد.^۳ همه گرفتاری مسلمین از این اختلافاتی است که بینشان هست و این اختلافات موجب این شده است که هر طایفه‌ای با طایفه دیگر مقابل باشد و اسلام در مقابل این مطلب ایستاده است و دعوت به وحدت کلمه می‌کند و دعوت به اسلام، که سلم است در مقابل حق.^۴

خلف صالح حضرت امام نیز از ابعادی دیگر به موضوع وحدت پرداخته و موشکافانه آن را مورد ملاحظه قرار داده است. ایشان معتقدند:

امروز مسئله وحدت برای مسلمین یک نیاز قطعی است... وحدت امر پیچیده‌ای است؛ ایجاد اتحاد یک کار پیچیده است. اتحاد بین ملت‌های

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با میهمانان خارجی مراسم اولین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره)، ۱۳۶۹/۳/۱۶.

۲. صحیفه امام، ج ۷، ص ۱۱۶.

۳. همان، ج ۹، ص ۲۰۸.

۴. همان، ج ۱۵، ص ۴۸۹.



اسلامی، با اختلاف مذاهب می‌سازد، با اختلاف شیوه‌های زندگی و آداب زندگی می‌سازد، با اختلاف فقه‌ها می‌سازد. معنای اتحاد بین ملت‌های اسلامی این است که در مسائل مربوطه به جهان اسلام، همسو حرکت کنند، به یکدیگر کمک نمایند و در داخل این ملت‌ها، سرمایه‌های خودشان را علیه یکدیگر به کار نبرند... علما در این زمینه، برای انجام وحدت و فراهم کردن مقدمات وحدت وظیفه بزرگی دارند؛ نه فقط علمای یک طرف، بلکه علمای هر دو طرف.^۱

ایشان توجه دشمن به شکستن وحدت را از تلاش‌های مهم آنان دانسته و تأکید نموده‌اند:

یقیناً باید معتقد باشیم که از سوی دشمنان اسلام، سخت‌ترین تلاش‌ها و پیچیده‌ترین توطئه‌ها علیه این وحدت و اتحاد در جریان است.^۲

قدرت انقلاب در تقویت شجاعت جوانان و مردم در جهان اسلام

برای مبارزه با ظلم و ستم بیدادگران در کنار ایمان و روحیه انقلابی نیاز به شجاعت می‌باشد. شجاعت همان ویژگی بارز امام است که در کنار سایر خصوصیات بارز دیگر آن را به خوبی و شایستگی دارا بود. امام ضمن اینکه خود چنین مشخصه‌ای داشت سعی کرد تا روحیه نترسیدن و شجاعت توأم با ایمان را در امت مسلمان ایران و جهان اسلام هم به وجود آورد که چنین شد؛ یعنی مردم ایران در تبعیت از امام خویش، سه دهه در مقابل جبهه استکباری ایستادگی کردند و این ایستادگی که قبل از انقلاب شروع شده بود به پیروزی انقلاب ختم شد و بعد از پیروزی انقلاب هم خود را در تسخیر لانه جاسوسی امریکا، هشت سال دفاع مقدس، تهدیدات فرهنگی - سیاسی، تحریم‌های اقتصادی و جنگ روانی علیه فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای به نمایش گذاشت. همین موفقیت‌ها نتیجه شجاعت و ایستادگی امام و امت بود که به قدرتی تبدیل شد از جنس نرم که توانست بر جوانان، رهبران، علما، نخبگان و مردم در کشورهای مسلمان و غیر مسلمان تأثیر بگذارد و آنان را به سوی ایستادگی در مقابل دیکتاتورها و طواغیت رهنمون شود؛ و این مهم چیزی نبود جز به برکت شجاعت و ایستادگی شهیدان انقلاب

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام و میهمانان خارجی شرکت‌کننده در کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی، ۱۳۷۴/۵/۲۴.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با میهمانان شرکت‌کننده در کنفرانس وحدت اسلامی، ۱۳۶۸/۷/۲۴.

اسلامی در مقاطع مختلف انقلاب.

ملت فلسطین جزء اولین گروه‌هایی بودند که از شجاعت امام و مردم ایران که انقلاب عظیم اسلامی را به پیروزی رسانده بودند الگو گرفتند و شروع به حرکت کردند و فضای مبارزه را تغییر دادند. همین حرکت و الگوگیری منجر به بیداری در حوزه مهمی از جهان اسلام گردید

اگر این شهیدان عزیز نمی‌بودند و چنانچه این مردم مؤمن در این منطقه، سد راه دشمن نمی‌شدند، سرنوشت ایران عزیز و اسلامی چیز دیگری می‌شد. امروز و فردا و فداها این ملت و این کشور، مرهون فداکاری شهیدان عزیزی است که این منطقه عظیم را با جسم و جان

خود محافظت کردند، استقلال کشور را حفظ کردند و عزت این ملت را حفظ کردند. من در این منطقه، مردمی را دیدم که عمر خود را در همین منطقه گذرانده بودند- برادران و خواهران عرب- و با شجاعت، با جانفشانی و وفاداری خود به اسلام و ایران عزیز آنچنان ایستادگی‌ای کردند که همه محاسبات دشمن بعثی و پشتیبانان خارجی او غلط از آب درآمد.^۱

آنچه به مردم به عنوان مخاطب عام روحیه ایستادگی می‌دهد شجاعت رهبران است که می‌تواند توانایی‌ها را چند برابر کند؛ به ویژه آنکه شجاعت همراه اعتقاد و ایمان باشد؛ آنگاه هر مانعی را از سر راه بر خواهد داشت و این اتفاق در جهان اسلام افتاد.

اکنون که به برکت فداکاری مبارزان و شجاعت و صداقت رهبران در برخی از نقاط دنیای اسلام، بیداری اسلامی امواج خود را گسترش داده و جوانان و نخبگان و آحاد مردم را در بسیاری از کشورهای اسلامی به میدان آورده و چهره غدار سلطه‌طلبان برای بسیاری از سیاستمداران و زمامداران مسلمان آشکار گشته است، بار دیگر سردمداران استکبار در پی ترفندهای تازه برای ادامه و تحکیم سیطره خود بر دنیای اسلام‌اند.^۲ ملت فلسطین جزء اولین گروه‌هایی بودند که از شجاعت امام و مردم ایران که انقلاب عظیم اسلامی را به پیروزی رسانده بودند الگو گرفتند و شروع به حرکت کردند و فضای مبارزه را تغییر دادند. همین حرکت و الگوگیری منجر به بیداری در حوزه مهمی از

۱. بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع مردم دشت آزادگان، سوسنگرد، بستان، حمیدیه و هویزه و کاروان‌های راهیان نور در منطقه دهلاویه، ۱۳۸۵/۱/۵.

۲. پیام مقام معظم رهبری به حجاج بیت‌الله الحرام، ۱۳۸۴/۱۰/۱۹.





جهان اسلام گردید.

امروز دنیای غرب و امریکا و سیاست‌سازان تفکر غربی - صهیونیست‌ها و محافل سرمایه‌دار غربی - خوب می‌دانند که حرکت عظیم ملت فلسطین ناشی از گرایش آنها به اسلام است. چون محور را اسلام قرار داده‌اند، شجاعت پیدا کرده‌اند و به معنای واقعی کلمه دل به مجاهدت داده‌اند. هر جا ملتی این روحیه را پیدا کند، هیچ قدرتی - قدرت نظامی و غیر نظامی - قادر به برخورد با آنها و سرکوب آنها نخواهد بود؛ این را خوب می‌فهمند. قضایای دنیای اسلام، همه مؤید این واقعیت است. این یک واقعیت مسلم است که امروز بیداری اسلامی بلکه نهضت اسلامی در دنیای اسلام یک حقیقت روشن است؛ هیچ کس نمی‌تواند این را انکار کند.^۱

قدرت نفوذ امام خمینی که به طور یقین نشئت گرفته از ایمان استوار و شجاعت مثال‌زدنی‌اش می‌باشد توانست ملت‌های خفته و خاموش عصر فراموشی دین را به هوشیاری برساند و پتانسیل نهفته آنان را بارور سازد و از آنان ملت شجاعی تحویل جهان اسلام بدهد که نمونه بارز آن مردم و جوانان لبنانی هستند.

و اما لبنان... و ما ادراک ما لبنان... لبنان به برکت همت و شجاعت مردم خود درخشید. دشمن به غلط پنداشته بود که با حمله به لبنان ضعیف‌ترین حلقه کشورهای منطقه را هدف قرار می‌دهد و طرح وهم‌آلود خاورمیانه دلخواه خود را کلید می‌زند. دشمن، یعنی امریکا - اسرائیل، از صبر و هوشمندی و دلاوری ملت لبنان غافل بود؛ از توانایی بازوان ستبر لبنان غافل بود؛ از سنت الهی «... کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله و الله مع الصابرين» غافل بود.^۲

از پیامدهای شجاعت و نترسیدن از قدرت‌های مادی و ایستادگی در مقابل جبهه کفر، تشکیل جبهه عظیم مقاومت است که به دنبال خود برکت فراوانی نصیب مسلمانان و غیر مسلمانان نموده است.

اکنون مستکبران طغیانگر بدانند که با خشونت و درندگی نخواهند

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت مبعث فرخنده پیامبر مکرم اسلام، ۱۳۸۴/۶/۱۱.

۲. پیام تبریک مقام معظم رهبری به حجت‌الاسلام والمسلمین سید حسن نصرالله به مناسبت پیروزی مقاومت اسلامی، ۱۳۸۵/۵/۲۶.



توانست فروغ بیداری روزافزون اسلامی را خاموش کنند. مقاومت قهرمانانه ملت فلسطین و شجاعت حیرت برانگیز مرد و زن و پیر و جوان آنان در برابر صهیونیست‌های خون‌خوار، گواه زنده این مدعاست. فرجام این درگیری، پیروزی حق بر باطل است؛ همچنان که فرمود: ...فانتقنها من الذین اجرموا و کان حقا علینا نصر المومنین.^۱

از نتایج الگوگیری جوانان مسلمان، نقش آفرینی جوانان حزب‌الله لبنان است که کسی در تأثیرپذیری آنان از امام، رهبری و انقلاب اسلامی تردید ندارد. جوانانی که با مقاومت خود شگفتی آفریدند؛ یعنی کاری که ارتش‌های سه کشور عربی، در مقابل رژیم اشغالگر نتوانستند بکنند موفق به انجام آن شدند.

دیدید در جنگ سی و سه روزه، وزیر خارجه امریکا گفت: این درد زایمان منطقه خاورمیانه جدید است! یعنی از این حادثه یک موجود تازه‌ای متولد خواهد شد که همان خاورمیانه‌ای است که امریکا دنبالش است. البته این خواب آشفته تعبیرش همانی بود که بر سرشان آمد. شجاعت و بیداری و فداکاری و ایثار و جهاد جوانان مؤمن در لبنان، تو دهن نه فقط اسراییل، بلکه تو دهن امریکا و همه پشتیبانانشان و دنباله‌روانشان زد. قضیه غزه هم از همین قبیل است.^۲

مورد دیگر از تأثیرپذیری مسلمانان از جنبه‌های قدرت نرم انقلاب اسلامی، جوانان فلسطینی هستند که طی سه دهه، انتفاضه‌ها را خلق کردند و اوج شجاعت خود را که با الگوگیری از حزب‌الله و انقلاب اسلامی در جنگ ۲۲ روزه، ارتش تا بن دندان مسلح رژیم صهیونیستی که از چهار محور دریایی، زمینی، هوایی و رسانه‌ای یورش آورده بودند را با شکست سختی مواجه ساختند و نشانی شدند از افتخار برای مسلمانان و به ویژه جبهه مقاومت که در ادامه بیداری اسلامی را تقویت و تسریع نمود.

ارتشی که قدرت فداکاری و شهادت‌طلبی شما، آن را بیست روز است پای در گل در پشت دروازه‌های غزه به خفت افکنده همان است که ظرف شش روز بخش‌های عظیمی از سه کشور عربی را زیر سیطره خود در آورد. به ایمان و توکل خود، به حسن ظن خود به وعده الهی، به صبر و شجاعت و فداکاری خود ببالید که امروز همه مسلمانان به آن می‌بالند.

۱. پیام مقام معظم رهبری خطاب به امت بزرگ اسلام در پی حملات وحشیانه رژیم صهیونیستی، ۱۳۸۶/۱۲/۱۲.
 ۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی، ۱۳۸۷/۱۰/۱۹.



قدرت نفوذ امام خمینی که به طور یقین نشئت گرفته از ایمان استوار و شجاعت مثال زدنی اش می باشد توانست ملت های خفته و خاموش عصر فراموشی دین را به هوشیاری برساند و پتانسیل نهفته آنان را بارور سازد و از آنان ملت شجاعی تحویل جهان اسلام بدهد که نمونه بارز آن مردم و جوانان لبنانی هستند

جهاد شما تا امروز امریکا و رژیم صهیونیست و حامیان آنان و سازمان ملل و منافقان امت اسلامی را رسوا کرده است.^۱

در باب قدرت نرم انقلاب اسلامی محور و بحث بسیار است اما به ناچار بخش اندکی از محورها در مقاله طرح شد. فقط برای طرح موضوع به اشاره به مواردی همچون جایگاه ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک مهد انقلاب اسلامی که محل

تلاقی و راه ارتباطی اروپا به جنوب و جنوب شرق آسیا به عنوان محل زندگی بیش از یک سوم جمعیت جهان و پل ارتباطی میان سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا می باشد، اشاره می گردد و همچنین محورهای مهمی چون نهضت نرم افزاری، رشد علم، فناوری های نوین، پیشرفت های پزشکی، نانو فناوری، پیشرفت در تکنولوژی صلح آمیز هسته ای، سرعت گرفتن رشد علم جمهوری اسلامی به ۱۱ برابر میانگین جهانی، دستیابی به فضا و تکنولوژی هوافضا و ماهواره، خودکفایی در تجهیزات نظامی، موفقیت های پی در پی سیاسی، امنیتی و اقتصادی به ویژه در مقابل امریکا قابل بررسی می باشد که هر کدام ضمن خنثی نمودن ترندها، به تنهایی به قدرت نرمی برای انقلاب اسلامی تبدیل شده است که می تواند بر دیگر ملل تأثیر الگویی بگذارد.

نتایج تأثیر قدرت نرم انقلاب اسلامی در جهان

بخشی از نتایج و پیامدهای تأثیر انقلاب در دنیا را می توان از زبان ولی امر مسلمین تصویر نمود که فرمودند:

... رژیم صهیونیستی که غده سرطانی در دل کشورهای اسلامی است و تا آن روز یک چهره شکست ناپذیر از خود نشان داده بود و خیلی ها در دنیای اسلام باور کرده بودند که رژیم صهیونیستی شکست ناپذیر است، از دست جوانان مسلمان سیلی خورد؛ انتفاضه های فلسطینی شروع شد، ضربه های پیاپی بر رژیم غاصب وارد شد؛ چه در انتفاضه اول، چه در انتفاضه اقصی، چه در شکست و عقب نشینی نه سال قبل از لبنان، چه در جنگ سی و سه روزه و چه... در جنگ بیست و دو روزه با مردم

۱. پیام مقام معظم رهبری به اسماعیل هنیه نخست وزیر دولت قانونی حماس، ۱۳۸۷/۱۰/۲۶.



مظلوم غزه؛ همه اینها ضرباتی بود که بر رژیم صهیونیستی وارد شد. این در حالی است که آن روزی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، رژیم صهیونیستی از نظر دولت‌های مسلمان و ملت‌های مسلمان، به خصوص ملت‌های عرب، یک رژیم شکست‌ناپذیر به حساب می‌آمد. این موجب شد که رژیم صهیونیستی عجالتاً شعار از نیل تا فرات را کنار بگذارد و به دست فراموشی بسپرد. ملت‌های مسلمان - از آفریقا تا شرق آسیا - به فکر ایجاد نظام اسلامی و حکومت اسلامی افتادند با فرمول‌های گوناگون؛ نه لزوماً با همان فرمول نظام جمهوری اسلامی ما؛ اما به فکر حاکمیت اسلام بر کشورشان افتادند. بعضی از کشورها موفق هم شدند؛ بعضی هم آینده نویدبخشی در انتظارشان هست از حرکت‌های اسلامی.^۱ ایشان در بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره) که بخشی از مخاطبان، میهمانان خارجی بودند ضمن تأکید بر تحقق بیداری عمومی مسلمانان، پیامد آن را تغییر موضع غرب در مقابل مسلمین بر شمرده و آن را نتیجه ایستادگی و جانفشانی مردم دانستند.

من همین جا به ملت‌های مسلمان عرض می‌کنم اگر امروز شما می‌بینید که لحن دنیای غرب در برابر شما نرم‌تر شده است، این در نتیجه همین بیداری عمومی و ایستادگی در دنیای اسلام است. وعده بی‌تخلف خداوند که پیروزی مؤمنان را وعده کرده است، تحقق پیدا نمی‌کند مگر در صورتی که مؤمنان ایستادگی کنند، پافشاری کنند، جانفشانی کنند. همان مقداری که این ایستادگی دیده شد، ورق برگشت؛ دنیای اسلام در مقابل غرب از آن حالت تحقیرشدگی خارج شد.^۲

بیداری اسلامی در پی تأثیر انقلاب اسلامی به وجود آمد و این بیداری موجب شد تا نگرش غرب به جهان اسلام تغییر پیدا کند و دیگر چون گذشته به مسلمانان ننگرند. در گذشته دنیای سلطه و قدرتمندان سلطه‌گر نسبت به کشورهای اسلامی به طور دلخواه تصمیم‌گیری می‌کردند؛ نه نظر ملت‌های مسلمان و نه نظر دولت‌های اسلامی را حتی سؤال هم نمی‌کردند. اگر

۱. بیانات مقام معظم رهبری در بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره)، ۱۴/۳/۱۳۸۸.

۲. همان.



نفت داشتند، برای نفتشان؛ اگر بازار داشتند، برای بازارشان برنامه‌ریزی می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند و آن تصمیم باید عمل می‌شد. با بیداری دنیای اسلام این وضعیت تا حد زیادی تغییر پیدا کرد. مسلمان‌ها باید این تجربه را در همه دنیای اسلام به عنوان یک تجربه موفق و مغتنم قدر بدانند و راه خودشان را بر اساس او تنظیم بکنند. آنچه ملت‌ها را عزیز می‌کند، سربلند می‌کند، ایستادگی آنهاست.^۱

از دیگر پیامدهای انقلاب اسلامی در جهان به ویژه در بین مسلمانان، احیاء ملت‌هاست که با الگوگیری از ملت ایران و جوانانش پدید آمده است.

تا قبل از انقلاب اسلامی، ملت فلسطین همیشه در جا زدند، همیشه عقب رفتند. ملت‌های اسلامی که جوان‌هایی در بین آنها بودند که یک مقدار احساسات داشتند، گرایش‌های چپ پیدا کردند که با فرو ریختن اردوگاه‌های چپ همه چیز تمام شد. اما انقلاب آنها را احیا کرد؛ ملت‌ها را بیدار کرد. اگر یک نگاهی به صحنه پیرامون خودمان و دنیای اسلام ببیند، این معنا کاملاً روشن می‌شود. تا الان هم ملت ایران الگو بوده است. اما آن روزی که شما جوان‌ها، شما استعداد‌های درخشانی که تمام سرزمین کشور ما را پوشانده‌اید، بتوانید این استعدادها را ان شاء الله به منصفه ظهور برسانید، این ملت به یک الگوی عملی برای کشورهایی که زیر ستم هستند، تبدیل خواهد شد؛ این خیلی مهم است. کلید سعادت خود این ملت و کلید سعادت ملت‌های دیگر در دست ملت ماست؛ در دست شما جوان‌هاست و دشمن این را می‌داند؛ دشمن این نکته را دریافته؛ لذا سعی می‌کند این ملت را از ادامه راه خودشان منصرف کند.^۲

ظهور و بروز دین، ایمان و اعتقاد الهی نتیجه و ثمره پربهای انقلاب اسلامی است که در اثر اطاعت امت از امام خویش در ایران اسلامی تحقق یافت و به یمن مجاهدت عده‌ای و اراده و مشیت الهی در سراسر عالم منتشر شد. «شما با عمل خودتان، عنصر دین، ایمان، عدالت و صدق را در معادلات جهانی وارد کردید، در حالی که صداقت و راستگویی در معادلات سیاسی دنیا گم‌شده است.»^۳

۱. همان.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با قشرهای مختلف مردم آذربایجان به مناسبت روز ۲۹ بهمن، ۱۳۸۶/۱۱/۲۸.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مردم استان سمنان، ۱۳۸۵/۸/۱۷.



با نگاه به حوادث و تحولات این سال‌ها می‌توان قاطعانه بیان کرد که بیداری اسلامی محقق شده است. چه بخواهند و چه نخواهند و این حرف موافقان نیست بلکه دشمن‌ترین دشمنان انقلاب اسلامی یعنی سران رژیم آدم‌کش اسرائیل به آن اعتراف دارند و آرزو دارند که چنین اتفاقی کاش نمی‌افتاد. موشه یعالون وزیر سیاست‌های راهبردی (امور استراتژیک) اسرائیل در این خصوص چنین می‌گوید:

ما خیلی دل‌مان می‌خواست که انقلاب‌های منطقه یک بهار عربی باشد و در ابتدا خیلی هم خوشحال شدیم اما آن‌طور که در روند امور می‌بینیم، بهره‌برداران اصلی از این خیزش‌ها اسلام‌گرایان هستند و بهار عربی بیشتر یک زمستان سخت اسلامی برای ماست.^۱

و اما سخن آخر عالم‌گیر شدن انقلاب اسلامی است که باید آن را با جان و دل پاسداشت.

امروز پیام انقلاب اسلامی در سطح، گسترده و در عمق، ریشه گرفته است. امروز ملت‌هایی که به شما ملت ایران با چشم اعجاب و تحسین نگاه می‌کنند، فقط به ملت‌های همسایه منحصر نمی‌شوند؛ ملت‌هایی که بزرگان نظام جمهوری اسلامی و مسئولان و رؤسای ما را مورد عشق و محبت خود قرار می‌دهند، فقط به همین اطراف ما منحصر نمی‌شوند؛ آوازه انقلاب اسلامی و ایستادگی ملت ایران و پابندی این ملت به اصول و ارزش‌های خود، مناطق بسیاری از دنیا را فرا گرفته است.^۲

نتیجه‌گیری

بیداری اسلامی نتیجه بلاشک تأثیرگذاری انقلاب اسلامی در بین مسلمین جهان است. انقلابی که در نوع خود در بین کلیه تحولات اجتماعی و انقلابی بعد از صدر اسلام بی‌نظیر به شمار می‌رود. فراز و نشیب انقلاب اسلامی، شاخص‌ها، مؤلفه‌ها و اقدامات محوری آن به ویژه تدبیر و مدیریت رهبران آن جبهه‌ای را در جهان گشود که آزادگان و معتقدان و مبارزان به آن روی خوش نشان داده و به آن به چشم بصیرت نگریسته و از آن الگو گرفته و به مسیر آن رهنمون شدند. این الگوگیری و آن تأثیر در کلام و اعتراف دوست و دشمن متجلی است. به شهادت بسیاری از تحلیل‌گران و اندیشمندان

۱. کیهان، دوشنبه ۱۴/۱/۱۳۹۱، ش ۱۷۲۲/۲۰/۹۱۰۱۱۴/۲. <http://www.kayhannews.ir/910114/2.htm#other209>

۲. بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی، ۱۳۸۷/۱/۱.

فراز و نشیب انقلاب اسلامی، شاخص‌ها، مؤلفه‌ها و اقدامات محوری آن به ویژه تدبیر و مدیریت رهبران آن جبهه‌ای را در جهان گشود که آزادگان و معتقدان و مبارزان به آن روی خوش نشان داده و به آن به چشم بصیرت نگریسته و از آن الگو گرفته و به مسیر آن رهنمون شدند

بلاد اسلام و کفر بیداری اسلامی که نوعی آگاهی بازگشت به اصل اسلامی است بر اثر انقلاب اسلامی تحقق یافته است و ما بر آن شدیم تا شمه‌ای ناچیز از محورهای قابل بحث درباره انقلاب اسلامی را به رشته تحریر درآوریم؛ و در بخشی تحت عنوان قدرت نرم انقلاب اسلامی که به اعتقاد اندیشمندان داخلی و خارجی که جنس انقلاب را فرهنگی و نشئت گرفته از قدرت نرم اسلام می‌دانند بدان پرداختیم؛ و در آن به اهمیت رهبری امام خمینی و تأثیر شگرف آن به مثابه قدرت نرم اثرگذار بر بیداری اسلامی اشاره کردیم؛ و قدرت نرم انقلاب اسلامی و تأثیرش بر هویت‌یابی مسلمانان و قدرت مردمی بودن انقلاب اسلامی و تأثیرش بر تحولات جهان اسلام را بررسی نمودیم و در ادامه اسلام ناب و ایدئولوژی مذهبی انقلاب را قدرت نرم تأثیرگذار بر مسلمانان بیان کردیم. به مؤلفه مهم پیروزی انقلاب اسلامی با دست‌های خالی و تأثیر الگویی آن بر مردم منطقه پرداختیم و قدرت نرم انقلاب را در ترویج مفاهیم دینی و قرآنی بعد از انقلاب و نقش آن در بیداری اسلامی با اهمیت تلقی نموده و تأثیر انقلاب بر قلب‌ها را با توجه به قدرت نفوذ بر قلوب و تأثیرش بر بیداری اسلامی تبیین نمودیم و وحدت مسلمانان را از نتایج بسیار مهم انقلاب دانستیم و نتیجه ایجاد وحدت در بین مسلمانان را در بیداری آنان نقش‌آفرین و قدرت انقلاب در تقویت شجاعت جوانان و مردم در جهان اسلام را نیز به عنوان محورهای قدرت نرم انقلاب اسلامی قید کردیم و در پایان فرازهایی از سخنان حضرت امام و رهبری را در خصوص نتیجه بیداری و انقلاب اسلامی بیان کردیم.



در آمدی بر تحلیل جنگ نرم علیه انقلاب اسلامی با عنایت به بیانات امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب

سید مجتبیٰ نعیمی^۱

مقدمه

پیرامون زمان آغاز جنگ نرم در تاریخ جمهوری اسلامی، اتفاق نظر وجود ندارد. دیدگاه عمومی در این مورد آن است که بعد از به نتیجه نرسیدن دشمنان انقلاب و نظام اسلامی در جنگ هشت ساله، در نحوه دشمنی و ورزی آنها تغییری به وجود آمده و راه جدید که همانا جنگ نرم است را برگزیده‌اند. اما می‌توان این تاریخچه را عقب‌تر برد؛ همانگونه که در کلام امام راحل آمده است:

... مردم ما که در طول سال‌های جنگ و مبارزه ابعاد کینه و قساوت و عداوت دشمنان خدا و خود را لمس کرده‌اند، باید خطر تهاجم جهان‌خواران در شیوه‌ها و شکل‌های مختلف را جدی‌تر بدانند... در مقطع کنونی به طور جد از همه گویندگان و دست‌اندرکاران و مسئولین کشور و مدیران رسانه‌ها و مطبوعات می‌خواهم که خود را از معرکه‌ها و معرکه‌آفرینی‌ها دور کنند؛ و مواظب باشند که ناخودآگاه آلت دست

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی





افکار و اندیشه‌های تند نگردند؛ و با سعه صدر در کنار یکدیگر مترصد
اوضاع دشمنان باشند.^۱

و یاد در جایی دیگر می‌فرمایند:

و اما در دانشگاه نقشه آن است که جوانان را از فرهنگ و ادب و
ارزش‌های خودی منحرف کنند و به سوی شرق یا غرب بکشانند و
دولتمردان را از بین اینان انتخاب و بر سرنوشته کشورها حکومت
دهند تا به دست آنها هر چه می‌خواهند انجام دهند. اینان کشور را
به غارت‌زدگی و غریب‌زدگی بکشانند و قشر روحانی با انزوا و منفوریت
و شکست‌قادر بر جلوگیری نباشد و این بهترین راه است برای عقب
نگهداشتن و غارت کردن کشورهای تحت سلطه، زیرا برای ابرقدرت‌ها
بی‌زحمت و بی‌خرج و در جوامع ملی بی‌سر و صدا، هر چه هست به جیب
آنان می‌ریزد.^۲

در هر صورت، هر تاریخی که برای این اتفاق در نظر بگیریم، چیزی از اهمیت آن نه
کاسته و نه می‌افزاید؛ زیرا مسائل فرهنگی از اهمیت همیشگی و بالایی برخوردارند تا
جایی که رهبر انقلاب در مورد جایگاه این اهمیت می‌فرمایند:

مسئله مهمی که در ذهن بنده همیشه هست - آن طور که فرمودند، در
جلسه هم مطرح شده - و مورد دغدغه افراد است، مسئله فرهنگ است؛
مهم است. مسئله فرهنگ از مسائل اقتصادی مهمتر است، از مسائل
سیاسی مهمتر است.^۳

البته این موضوع از نگاه سایر ملل و حتی ابرقدرت‌های نظامی نیز پوشیده نمانده است.
مدت‌هاست قدرت‌های بزرگ به این نتیجه رسیده‌اند که ابزارهای نظامی و اقتصادی
توانایی تداوم استیلائی آنها بر جهان را ندارد؛ هر چند این سلاح‌ها شاید آغازگر خوبی
باشند. تاریخ نیز ثابت کرده هر تمدن و قدرتی، به همان اندازه که در دوره طلایی‌اش به
تبلور خویش در عرصه فرهنگ روی آورده، در اعصار بعدی از وی نشانی بوده و اثری.
پل‌کندی در اثر مشهور خود، به زیبایی علت تغییر گرایش قدرت‌های بزرگ از قدرت
نظامی به قدرت فرهنگی را بیان می‌کند:

هر قدرت بزرگی، به همان نسبتی که ترقی می‌کند، برای حفاظت از

۱. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۴۱۸.

۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۹/۶/۲۵.

منافع خود و دفع (یا شکست دادن) رقیبان منافع بیشتر و بیشتری را به امور نظامی اختصاص می‌دهد. این امر تا زمانی که اقتصاد داخلی رشدی سریع داشته باشد مشکل ایجاد نمی‌کند، اما بعد از آن، باقی ماندن بر سر تعهدات استراتژیکی و نظامی روز به روز دشوارتر می‌شود. از این رو، قدرت بزرگ در خطر سقوط و افول قرار می‌گیرد...^۱

تاریخچه ۳۱ ساله انقلاب اسلامی نیز گواه این مطلب است که راهکارهای نظامی از بین برنده این درخت تنومند نیست، چه اینکه استراتژی‌های نظامی در نوپایی این شجره طیبه به کار گرفته شد و جواب نداد (هشت سال دفاع مقدس در آغاز به کار جمهوری اسلامی) و اینک که عصر بحران و تثبیت گذشته، هرگز عملیات نظامی جواب‌گو نخواهد بود. این است که پروژه تهاجم فرهنگی^۲ شروع شده و مراحل مثل شبیخون، قتل‌عام^۳ و ناتوی فرهنگی^۴ را پشت سر گذرانده و به جنگ فرهنگی یا جنگ نرم رسیده. اما در این

۱. پل کندی، ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ، ترجمه محمد قاندر، ناصر موفقیان و اکبر تبریزی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، صفحه آخر.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۸/۹/۷: «مطلب چهارم این است که امروز تهاجم فرهنگی عظیمی علیه اسلام هست که ارتباط مستقیمی با انقلاب ندارد. این تهاجم، وسیع‌تر از انقلاب و علیه اسلام است. چیز عجیب و فوق‌العاده‌ای است که با تمام ابعاد فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، علیه اسلام - و حتی اسلامی که در توده مردم الجزایر نفوذ دارد - وارد کارزار شده است. فقط یک استثنا دارد و آن اسلام وابسته به دستگاه‌های استعماری و فهدگونه است؛ والا حتی اسلام‌های به معنای اعتقاد عوامانه مردم هم مورد تهاجم است؛ چه برسد به اسلام ناب و انقلابی - و به تعبیر آنها اسلام ایران - که دیگر وضعیت روشن است.»

۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با فرماندهان گردان‌ها، گروهان‌ها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور، در سالروز شهادت امام سجاد(ع)، ۱۳۷۱/۴/۲۲: «دشمن از راه اشاعه فرهنگ غلط - فرهنگ فساد و فحشا - سعی می‌کند جوان‌های ما را از ما بگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی می‌کند، یک «تهاجم فرهنگی» بلکه باید گفت یک «شبیخون فرهنگی» یک «غارت فرهنگی» و یک «قتل‌عام فرهنگی» است. امروز دشمن این کار را با ما می‌کند. چه کسی می‌تواند از این فضیلت‌ها دفاع کند؟ آن جوان مؤمنی که دل به دنیا نیست، دل به منافع شخصی نبسته و می‌تواند بایستد و از فضیلت‌ها دفاع کند. کسی که خودش آلوده و گرفتار است که نمی‌تواند از فضیلت‌ها دفاع کند! این جوان با اخلاص می‌تواند دفاع کند. این جوان، از انقلاب، از اسلام، از فضایل و ارزش‌های اسلامی می‌تواند دفاع کند. لذا، چندی پیش گفتیم: «همه امر به معروف و نهی از منکر کنند.» الان هم عرض می‌کنم: نهی از منکر کنید. این، واجب است. این، مسئولیت شرعی شماست. امروز مسئولیت انقلابی و سیاسی شما هم هست.»

۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های استان سمنان، ۱۳۸۵/۸/۱۸: «من پربروز در روزنامه - البته سه، چهار ماه قبل از این، من مقاله‌اش را دیده بودم - گزارشی از تشکیل «ناتوی فرهنگی» را خواندم. یعنی در مقابل پیمان ناتو که امریکایی‌ها در اروپا به عنوان مقابله با شوروی سابق یک مجموعه مقتدر نظامی به وجود آوردند؛ اما برای سرکوب هر صدای معارض با خودشان در منطقه خاورمیانه و آسیا و غیره از آن استفاده می‌کردند، حالا یک ناتوی فرهنگی هم به وجود آورده‌اند. این، بسیار چیز خطرناکی است. البته حالا هم نیست؛ سال‌هاست که این اتفاق افتاده است. مجموعه زنجیره به هم پیوسته رسانه‌های گوناگون - که حالا اینترنت هم داخلش شده است و ماهواره‌ها و تلویزیون‌ها و رادیوها - در جهت مشخصی حرکت می‌کنند تا سررشته تحولات جوامع را به عهده بگیرند؛ حالا که دیگر خیلی هم آسان و رو راست شده است.»





بین باید یک نکته را مورد توجه قرار دهیم:

«در حال حاضر ما در مقام دفاع در جنگ نرم نیستیم بلکه ما آغازگر جنگ نرم بودیم همان طور که پیامبران و ائمه اطهار نیز با جنگ نرم به مقابله با دشمن می پرداختند.»^۱

وقوع انقلاب اسلامی و ارایه مفاهیم، نظریه‌ها و مدل‌های عملی در حوزه‌های سبک زندگی، جهان‌بینی، حکومت‌داری و... ترک بزرگی بر حباب توخالی لیبرال دموکراسی انداخت. اندیشه‌ای که در انتهای جنگ سرد، خود رانه تنها پیروز این نبرد که خاتمه‌بخش تمام مکاتب و پایان‌دهنده تاریخ می‌دانست، با چالشی جدی روبه‌رو شده بود. هر چه از عمر این انقلاب می‌گذشت ترکش‌های بیشتری بر این لاشه زیبا اصابت می‌کرد. موج اسلام‌گرایی در غرب، مباحث صدور انقلاب، نقد و به رخ کشیدن معایب تمدن غربی و... زخم‌هایی بود که این مریض در حال احتضار را وادار به آخرین دفاع از خویش کرد.^۲ کودتا، مناقین، جنگ تحمیلی و امروز، جنگ نرم از آخرین تلاش‌های لیبرال دموکراسی برای باقی ماندن در حوزه نرم‌افزاری جهان است.

برای اینکه در برابر این آخرین واکنش آنها (جنگ نرم غرب علیه جمهوری اسلامی) دست به اقدامی بنزیم لازم است در ابتدا تعریف صحیح و جامعی از آن ارایه دهیم. البته

۱. متن صحبت‌های حجت‌الاسلام والمسلمین رسایی در برنامه دیروز، امروز، فردا.

۲. در موارد متعدد دولتمردان در غرب برای کم کردن تأثیر پیام انقلاب اسلامی که همان اسلام سیاسی و اجتماعی است و پاسخ به نیاز دین‌خواهی و معنویت‌گرایی در غرب، سعی در تقویت بنیادگرایی مسیحیت و بازگشت آن به عرصه اجتماع کرده‌اند تا بدین وسیله انقلاب اسلامی نتواند از خلأ معنوی موجود در غرب استفاده کند و ایدئولوژی خود را گسترش دهد به طوری که در اواخر دهه ۱۹۹۰، ۹۵۳، نماینده در مجلس سنای آمریکا خواستار بازگشت مجدد دین به عرصه اجتماع و سیاست و برداشتن قید سکولاریسم در جامعه و حکومت آمریکا شدند. سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی، «تأثیر اندیشه‌های حضرت امام (ره) بر جنبش‌های اسلامی معاصر (۲)»، ۱۰ فروردین ۱۳۸۹، کد ۹۱۶۵.

رشد فزاینده‌ای که اسلام در کشورهای اروپایی و آمریکایی داشته است کسانی را که نوعی منافع خود را در خطر می‌دیدند به عکس‌العمل واداشت. تا جایی که روبرت اسپنسر به نقل از برنارد لویس (محقق آلمانی ضد اسلام) می‌گوید: «در پایان این قرن - قرن ۲۱ - اروپا مسلمان خواهد شد.» اسپنسر در جایی دیگر می‌گوید: «هم اکنون خواندن قرآن در برخی کشورها برای دانش‌آموزان مافوق دبیرستان الزامیست.» کارشناسان آمار، با مقایسه رشد دو جمعیت «مسلمان» و «مسیحی» در فرانسه، معتقدند که این کشور حداکثر تا ۴۰ سال آینده به کشوری با اکثریت جمعیت مسلمان تبدیل خواهد شد. این در حالی است که وضعیت بسیاری از کشورهای غربی دیگر نیز شبیه به فرانسه است. نرخ افزایش جمعیت مسیحی در بریتانیا ۱/۶ درصد، در یونان ۱/۳ درصد، در آلمان ۱/۳ درصد، در ایتالیا ۱/۲ درصد و در اسپانیا ۱/۱ درصد است. میانگین رشد جمعیت مسیحیان در ۳۱ کشور اتحادیه اروپا ۱/۳۸ درصد است؛ در حالی که جمعیت‌شناسان و کارشناسان آمار معتقدند که اگر رشد جمعیت یک کشور در ۲۵ سال متوالی کمتر از ۲/۵ درصد باشد نجات فرهنگ و تمدن آن کشور امکان‌پذیر نخواهد بود. برخی سازمان‌های مسیحی می‌گویند که نوادگان نشان فرهنگ آنها را نخواهند دید بلکه آنها در جوامع اسلامی چشم به جهان خواهند گشود. واتیکان نیز رسماً اعلام کرده است که اینک جمعیت مسلمانان در جهان، از جمعیت کاتولیک بیشتر شده و در ظرف ۵ الی ۶ سال دیگر اسلام بزرگ‌ترین دین جهان خواهد بود. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حضرت استاد انصاریان، دلایل رشد اسلام در غرب.



چون این نوشتار در برهه‌ای نوشته می‌شود که تا به حال تعاریف زیادی از جنگ نرم ارایه شده، این بخش را مختصر کرده و در قسمت بعدی و مهمتر به زمینه‌های بروز جنگ نرم خواهیم پرداخت. اینکه چه می‌شود در کشوری این پدیده رخ می‌دهد و سرآخر، در حد توان این قلم نکاتی را من باب راه‌های مقابله با جنگ نرم متذکر می‌شویم.

اما قبل از اینکه به این مهم بپردازیم - برای آنانی که هنوز اعتقادی به وقوع این پدیده ندارند ولی دائماً خود را پیرو امام و رهبری معرفی می‌کنند - توجه خوانندگان را به دو کلام از معمار کبیر انقلاب و رهبر فرزانه‌مان جلب می‌کنم که ببینیم تا چه حد ایشان، دیگران را از وقوع چنین امری آگاه می‌کردند:

وصیت اینجانب به وزارت ارشاد در همه اعصار خصوصاً عصر حاضر که ویژگی خاصی دارد، آن است که برای تبلیغ حق مقابل باطل و ارایه چهره حقیقی جمهوری اسلامی کوشش کنند. ما اکنون، در این زمان که دست ابرقدرت‌ها را از کشور خود کوتاه کردیم، مورد تهاجم تبلیغاتی تمام رسانه‌های گروهی وابسته به قدرت‌های بزرگ هستیم. چه دروغ‌ها و تهمت‌ها که گویندگان و نویسندگان وابسته به ابرقدرت‌ها به این جمهوری اسلامی نوپا نزده و نمی‌زنند.^۱

این را تصادفاً بنده خودم از یکی از همین رادیوهایی که می‌دانید با پول سرویس‌های امنیتی امریکا به وجود آمد، شنیدم - تصریح هم نکنند، همه می‌فهمند؛ اما تصریح می‌کنند که ما می‌خواهیم با اساس نظام و استوانه‌های آن مقابله کنیم؛ تصریح می‌کنند که باید قانون اساسی نظام عوض شود؛ تصریح می‌کنند که باید براندازی انجام گیرد؛ منتها لطف می‌کنند و می‌گویند براندازی آرام باید انجام گیرد! آیا این بخردانه و هوشمندانه است که ما چشم خود را ببندیم و بگوییم نه، چنین چیزی وجود ندارد؟! واقعاً وجود دارد؛ نشانه‌هایش را می‌بینیم و احتیاج نداریم که دنبال شواهد احتمالی بگردیم.^۲

چیستی جنگ نرم و شکل‌گیری استعمار فرانو

رهبر انقلاب من باب چیستی تهاجمات فرهنگی و جنس آنها می‌فرمایند:

۱. صحیفه/امام، همان، ص ۴۲۸.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای شورای تأمین استان‌ها، ۱۳۷۹/۱۱/۲۵.



اما تهاجم فقط تهاجم نظامی نیست. دشمن به آن نقاطی متوجه می‌شود که پشتوانه استقامت ملی ماست. دشمن وحدت ملی و ایمان عمیق دینی را هدف قرار می‌دهد. دشمن روحیه صبر و استقامت مردان و زنان ما را هدف قرار می‌دهد؛ این تهاجم از تهاجم نظامی خطرناک‌تر است. در تهاجم نظامی شما طرفتان را می‌شناسید، دشمنان را می‌بینید؛ اما در تهاجم معنوی، تهاجم فرهنگی، تهاجم نرم، شما دشمن را در مقابل چشمتان نمی‌بینید. هوشیاری لازم است. من از همه ملت ایران به خصوص از خانواده‌های شهیدان و از همه شما عزیزان، به خصوص از جوان‌ها خواهش می‌کنم با هوشیاری کامل مرزهای فکری و روحی را حراست کنید. نگذارید دشمن مثل موربانه‌ای به جان پایه‌های فکری و اعتقادی و ایمانی مردم بیفتد و آنها را دچار رخنه کند؛ این مهم است. همه وظیفه داریم مرزهای ایمانی و مرزهای روحی خودمان را حفظ کنیم.^۱

این فرمایشات در فهم چپستی جنگ نرم که بعداً توسط پاره‌ای از تحلیل‌گران تحت عنوان ورود به دوره استعمار فرانو تعبیر شد، نشان می‌دهد که در فضای جنگ نرم استعمار جدیدی متولد می‌شود که به آن استعمار نوع سوم می‌گویند. حسن عباسی در این باره می‌گوید: در این استعمار، دیگر نمی‌آیند زمین و کشور شما را بگیرند، دیگر با کودتا دولت شما را نمی‌گیرند، در این شیوه استعماری می‌آیند و شخص شما را می‌گیرند، بعد باور شما را تغییر می‌دهند. این یعنی قدرت نرم... برای تصرف هر کدام از شما دو جزء وجود شما را باید بگیرند قلب و ذهن تان. اصطلاحی دارند؛ می‌گویند نبرد قلب‌ها و ذهن‌ها. **Mind & Heart Battle** قلبتان را چگونه تصرف می‌کند؟ ذهن شما چطور؟ کسی که می‌خواهد اراده خود را تحمیل کند، وقتی به قلب شما حکومت کند بر ذهن شما حکومت کند، اراده خود را تحمیل کرده است؛ همان کاری که او می‌خواهد انجام می‌دهید؛ تصرف قلب هر کسی با حب و بغض انجام می‌شود و تصرف ذهن هر کسی با شک و یقین. اگر کسی خواست بداند که کیست، می‌گوید به غیر دل که عزیز و نگاه‌داشتنی‌ست جهان و هر چه در او هست واگذاشتنی‌ست... پس جنگ نرم یعنی گروهی از خود ابلیس تا شیطان‌های جنی و انسی، قلب و ذهن ۷۲ میلیون ایرانی را هدف گرفتند که خود من و شما هم جزو آنها هستیم. و این بار ما با اختیار تصرف

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با خانواده‌های شهدا و ایثارگران کردستان، ۱۳۸۸/۲/۲۲.

تاریخچه ۳۱ ساله انقلاب اسلامی نیز گواه این مطلب است که راهکارهای نظامی از بین برنده این درخت تنومند نیست، چه اینکه استراتژی‌های نظامی در نوپایی این شجره طیبه به کار گرفته شد و جواب نداد و اینک که عصر بحران و تثبیت گذشته، هرگز عملیات نظامی جواب‌گو نخواهد بود. این است که پروژه تهاجم فرهنگی شروع شده و مراحلی مثل شیخون، قتل عام و ناتوی فرهنگی را پشت سر گذرانده و به جنگ فرهنگی یا جنگ نرم رسیده است

می‌شویم؛ اگر خرمشهر و آبادان به جبر دشمن و منفعلانه زیر چکمه بعثی هارفت، قلب و ذهن ما با اختیار است، آنجایی که مؤمن می‌شویم یا کافر.^۱ اینها نمونه‌هایی است از تعاریف صحیحی که در مورد این پدیده ارایه شده؛ به علاوه صدها تعریف درست و گاه‌ا اشتباهی که پیرامون جنگ نرم گفته‌اند. اگر بخواهیم جمع‌بندی لازمی برای این پدیده انجام دهیم می‌توانیم بیان کنیم که «جنگ نرم پدیده‌ایست تاریخی که طی آن یک طرف جنگ از طریق کارهای فکری، فرهنگی، هنری و ابزارهای رسانه‌ای^۲ سعی می‌کند تا ارزش‌ها و ضد ارزش‌های نیروهای طرف مقابل را به شکل خاصی درآورد تا آنها از روی میل و رقبت به نحو خاصی فکر کنند، احساسات خاصی از خود بروز دهند و رفتارهای

معینی داشته باشند.» با تعاریف مذکور باید گفت جنگ نرم ویژگی‌هایی دارد که می‌توان آنها را به شرح زیر تبیین کرد:

۱. جنگ نرم مخصوص دوره زمانی خاص و مکان ویژه‌ای نیست، بلکه از ابتدای تاریخ و حتی ابتدای خلقت انسان وجود داشته، هر چند در امتداد تاریخ بر اولویتش افزوده شده: فریب حوا توسط شیطان، مناظره موسی با افسون‌گران دربار فرعون، تمسخر، هزل، شاعر و مجنون خواندن پیامبر (ص) در دوران ابتدایی بعثت، بیست سال خانه‌نشینی علی (ع)، سکوت امام حسن مجتبی (ع)... ظهور صوفیه پس از حمله مغول... برخی اصلاحات رضاخانی، اسلام‌زدایی محمدرضا پهلوی، تبلیغات علیه قیام امام خمینی (ره) و... نمونه‌هایی هستند که با مسامحه و به طور صریح مثال‌های وقوع جنگ نرم در طول تاریخ را نشان می‌دهند.

مقام معظم رهبری درباره قدمت این پدیده در صدر اسلام می‌فرمایند:

مهمترین بره‌های و زمان و مکانی که تبلیغ آنجا معنا می‌دهد، جایی است که فتنه وجود داشته باشد. بیشترین زحمت در صدر اسلام و در

۱. حسن عباسی، «جنگ نرم چیست؟ چرا سراغ جنگ سخت با ایران نمی‌روند؟»، سایت خبری رجانیوز، ۱۳۸۸/۱۱/۱۷.

۲. رسانه به مفهوم عام





زمان پیغمبر، زحمات مربوط به منافقین بود. بعد از پیغمبر در زمان امیرالمؤمنین زحماتی بود که از درگیری و چالش حکومت اسلامی با افرادی که مدعی اسلام بودند، به وجود می آمد. بعد هم همین جور؛ در دوران ائمه (علیهم السلام) هم همین جور؛ دوران غبارآلودگی فضا. والا آن وقتی که جنگ بدر هست، کار، دشوار نیست؛ آن وقتی که در میدان های نبرد حاضر می شوند، با دشمنانی که مشخص است این دشمن چه می گوید، کار دشوار نیست. آن وقتی مسئله مشکل است که امیرالمؤمنین در مقابل کسانی واقع می شود که اینها مدعی اسلام اند و معتقد به اسلام هم هستند؛ اینجور نبود که معتقد به اسلام هم نباشند، از اسلام برگشته باشند؛ نه، معتقدند به اسلام، راه را غلط می روند، هواهای نفسانی کار دستشان می دهد. این، مشکل ترین وضع است که افراد را به شبهه می اندازد.^۱

۲. اینکه عنوان می شود جنگ نرم مبتنی بر مباحث فکری، فرهنگی و هنری است به این معناست که جنس جنگ نرم از این نوع است. به عبارت دیگر جنس جنگ نرم از جنس فعالیت های نظامی و فشارهای اقتصادی و سیاسی نیست. یعنی محتوای این جنگ را مباحث تئوریک، نظریه های فرهنگی و ابداعات هنری تشکیل می دهد و خبری از تحریم های اقتصادی، معاملات سیاسی و تسلیحات جنگی نیست. به عنوان مثال در فتنه ۸۸، شاهد پخش خبرهای جهت دار، کلیپ ها و موسیقی های ضد نظام، عکس های تحریف شده علیه جمهوری اسلامی و دولت، کاریکاتورهایی که به تمسخر شخصیت ها می پرداختند، میتینگ ها و تجمعات مختلط و مختل کننده نظم عمومی بودیم که ریشه در مباحث فکری موجود در علوم انسانی تدریس شده در دانشگاه ها دارد. اما در همین فتنه، از اعتصابات گسترده، تحریم های اقتصادی و جنگ مسلحانه توسط فتنه گران خبری نبود.

در تأیید این نکته، در کلام رهبری می خوانیم که:

می بینید، دیگران با این کارهای هنرمندانه ای که بعضاً دارند، دارند یک باطل هایی را تبلیغ می کنند؛ شگفت اینکه ما هم همان حرف ها را قبول می کنیم! همین سریال کره ای که دارد پخش می شود و همه دارند آن را می بینند، یک تاریخ سازی و افسانه باطل است؛ آدم اگر بخواهد

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جمعی از طلاب و روحانیون، ۲۲/۹/۱۳۸۸.

توی شاهنامه بگردد و اینجور داستانی را پیدا کند، ده، پانزده تا از این داستان‌ها می‌شود پیدا کرد. منتها طرف هنر به کار برده؛ وقتی کسی هنرمندانه کار می‌کند، پاداشش همین است که جنابعالی هم که هیچ علاقه‌ای به آن تاریخ و به آن فرهنگ ندارد، می‌نشینید و با کمال علاقه گوش می‌کنید و خواهی، نخواهی آن فرهنگ را جذب می‌کنید! این خاصیت هنر خوب است.^۱

۳. اگر محتوای جنگ نرم را آن چیزی بدانیم که در بالا بیان شد، این محتوا برای انتقال به مخاطب به ابزاری نیاز دارد که این ابزار چیزی نیست جز رسانه؛ و منظور از رسانه هر وسیله‌ایست که به انتقال مطلب می‌پردازد. حال این ابزار می‌تواند کتاب و کلاس درس، یک تابلوی نقاشی، یک قطعه موسیقی، طراحی داخلی و خارجی خانه، طرز پوشش، نحوه بیان، یک فیلم یا سریال نمایشی، یک پیامک و حتی عکس پس‌زمینه تلفن همراه، تابلوی تبلیغاتی یک فروشگاه یا شکل یک اتومبیل باشد.

درست کاری، زنده نگه داشتن اندیشه‌های امام و انقلاب، روحیه انسجام و اتحاد اسلامی - آن چیزی که قرآن هم ما را به او امر می‌کند، تفکرات ما هم به او امر می‌کند، انقلاب هم ما را به او حمل می‌کند و امر می‌کند - با برادران مسلمان، با هم‌میهنان، حالت اتحاد و انسجام داشتن، تعصب متقابل مثبت نسبت به یکدیگر داشتن، که در عرض گستره امت اسلامی هم همین جور است. اینها فرهنگ است. یکی از آنها هم البته فرهنگ عفاف و فرهنگ ساده‌زیستی است. این کارها به عهده کیست؟ رسانه‌ها خیلی نقش دارند؛ اما رسانه‌ها قالب‌اند؛ محتوا و مضمون، دست ماست...^۲

۴. اصولاً فکر، احساس و عمل انسان‌ها مبتنی بر ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایی است که آگاهانه یا ناآگاهانه در ضمیر وجودشان قرار گرفته. امکان دارد جنس ارزش یک فرد، مادی‌گرایانه و منفعت‌جویانه باشد یا طبق ایده و فکری خاص یا عناصر تأثیرگذار دیگر. نکته مهم این است که باید مجموعه ارزش‌های یک فرد را طیف‌گونه و ترکیبی از ارزش‌های مختلف بدانیم. اینکه فردی را صرفاً دارای ارزش‌های مادی یا الهی بدانیم، درست به نظر نمی‌رسد، هر چند در اکثر افراد نوع خاصی از ارزش‌ها غالب است.

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با جمعی از شعرا، ۱۴/۶/۱۳۸۸.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۲۵/۶/۱۳۸۹.





مقام معظم رهبری:

اما تهاجم فقط تهاجم نظامی نیست. دشمن به آن نقاطی متوجه می‌شود که پشتوانه استقامت ملی ماست. دشمن وحدت ملی و ایمان عمیق دینی را هدف قرار می‌دهد. دشمن روحیه صبر و استقامت مردان و زنان ما را هدف قرار می‌دهد؛ این تهاجم از تهاجم نظامی خطرناک‌تر است. در تهاجم نظامی شما طرفتان را می‌شناسید، دشمنتان را می‌بینید؛ اما در تهاجم معنوی، تهاجم فرهنگی، تهاجم نرم، شما دشمن را در مقابل چشمتان نمی‌بینید. هوشیاری لازم است...

در رأی‌دهی، در روابط متقابل اجتماعی، نوع مناسبات اقتصادی، نحوه انجام اعمال مذهبی و هزاران مثال ریز و درشت دیگر است. نکته‌ای که وجود دارد این است که چون اعمال انسان‌ها ترکیبی از محرک‌های فکری و احساسی است به همین دلیل برای اینکه فرد مورد نظر عمل خاصی را انجام دهد باید یا طرز فکرش تغییر کند یا احساسات خاصی در وی تحریک شود. (فرآیند شخصیت‌سازی) برای این کار نیز رسانه‌های مختلف کارکردهای متفاوتی پیدا می‌کنند. کتاب‌ها، مقالات، سمینارها و در مجموع رسانه‌های دانشگاهی بیشتر بر تغییر طرز فکر و رسانه‌های عمومی مثل تلویزیون، سینما، سایت‌های خبری و... بر القای احساسات خاص همت می‌گمارند.

زمینه‌ها و بسترهای جنگ نرم

با تأمل در زمینه‌های بررسی جنگ نرم می‌توان سه زمینه مختلف را که توأم با هم عمل می‌کنند، از یکدیگر تفکیک کرد. این سه زمینه عبارت‌اند از:

۱. بسترسازی مسائل گوناگون به خصوص مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی

و علمی

در ظاهر جنگ نرم از مسائل سیاسی، اقتصادی، مذهبی، علمی و... اثر بارز و کاملاً ملموسی نیست اما همین امور می‌توانند زمینه و بستر ساز این پدیده باشند. به عبارت

دیگر، وقوع نواقص و عیوب مختلف در این حوزه‌ها می‌توانند شرایط ذهنی و عینی را در انسان‌ها برای پذیرش قلبی وجود اختلال در ارزش‌های پیشینی و جایگزینی ارزش‌های جدید و به تبع کنار نهادن رفتارهای قبلی و انجام رفتارهای جدید مهیا سازد. علت این قضیه نیز به این برمی‌گردد که ارزش‌های هر فرد رابطه تنگاتنگی با نمادهای بیرونی آن ارزش دارد و عموماً اگر نماد بیرونی یک ارزش، در ظاهر دارای شرایطی متفاوت با ویژگی‌های آن ارزش باشد، می‌توان انتظار تزلزل در آن ارزش‌ها را در فرد دارای آن ارزش داشت. به عنوان مثال شکاف بین مردم و نظام سیاسی در حکومتی که ادعای دوجانبه بودن این رابطه را دارد، مشکلات اقتصادی وارد شده بر مردم در مملکتی که دائماً بر طبل تجمل‌گرایی می‌کوبد، مناسبات ناهنجار اجتماعی مثل تضاد طبقاتی و عدم عدالت اجتماعی در جامعه‌ای که خود را نماد عدالت معرفی می‌کند، دعوای مذهبی در بین مردمی که عموماً تحت تصور یک مذهب زندگی می‌کنند و حتی یک نظریه که نظریه‌های دیگر و به تبع ارزش‌های دیگر را به چالش می‌کشد، کشف یا اختراع علمی تازه‌ای که دنیایی دیگر با باورها و نبایدهای دیگر را فراروی انسان‌ها قرار می‌دهد یا حتی در سطوح پایین‌تر اما بنیادی‌تر، بر خورد نادرست اولیا با فرزندان در شرایطی که خانواده به ثبات خویش می‌اندیشد یا رفتار ناشایست مسئولین با زیردستان و ارباب‌رجوع در ساختاری اداری که مجری طرح تکریم ارباب‌رجوع است، می‌توانند از زمینه‌سازان جنگ نرم در یک مملکت باشند. اهمیت این نکته تا آنجاست که امام خمینی (ره) در همان روزهای اول انقلاب پیرامون این قضیه می‌فرماید:

آن چیزی که مشکل است این است که این کمیته‌ها در سرتاسر ایران - شما فقط تهران را ملاحظه نکنید - در سرتاسر ایران... گاهی افراد غیر صالحی در آنها پیدا شده است؛ یا کمیته‌ها اصل از افراد غیر صالح تشکیل شده است، آن هم همه به اسم انقلاب و به اسم کمیته فلان؛ و اینها کارهایی انجام می‌دهند که ضد انقلاب است، کارهایی انجام می‌دهند که برخلاف شرع اسلام است؛ و این موجب این می‌شود که چهره انقلابی ما را مشوه کنند، هم در داخل و هم در خارج؛ که بگویند این پاسداران انقلاب و این کمیته‌ها همه کمیته فلان و پاسدار انقلاب اسلام هستند و مع ذلک این کارها دارد انجام می‌گیرد، پس معلوم می‌شود که اسلام، این وضع را دارد اسلام؛ این آشفتگی‌ها را اسلام می‌خواهد! آنهایی که دشمن‌اند وقتی که یک جا، دو جا، ده جا یک امر





خلاف واقع بشود، دیگر ملاحظه این [را] نمی‌کنند که پانصد جا امر صحیح واقع شده است، یک چند جا هم امر خلاف واقع شده؛ آنها همان امر خلاف را انگشت روی آن می‌گذارند و همه را می‌گویند: روحانیت را می‌گویند، اسلام را می‌گویند، انقلاب را می‌گویند.^۱

۲. تحت تأثیر قرار گرفتن انسان‌ها، از راه نفوذ قلبی

تحت تأثیر قرار دادن نیروهای طرف مقابل که عموماً مردم آن طرف جنگ هستند و قاعدتاً همگی انسان‌اند و بشر، یک پیش‌فرض اساسی را در خود جا داده. پیش‌فرض اساسی نهفته در این جملات این است که «انسان موجودی مختار نبوده و نمی‌تواند شخصیت خود را بسازد و برای خویش تصمیم‌گیری کند و تحت تأثیر محیط پیرامون خود است و هر چیزی که از روی جبر بر وی وارد می‌آید را می‌پذیرد و به کار می‌بندد.» به عبارت دیگر اصلی‌ترین پیش‌فرضی که در جنگ نرم (چه در تعاریفش و چه در مسائل عملی و اجرایی‌اش) نهفته است، ریشه در دعوای قدیمی «جبر و اختیار» دارد. از سال‌های پیش تا به امروز و در اقصی نقاط این کره خاکی، چه بین نخبگان و چه بین عموم این سؤال مطرح بوده که آیا شخصیت، افکار، احساسات و اعمال ما انسان‌ها ساخته خودمان است یا اینکه بدون اراده ما (چه به زور، چه از روی اقتناع) انجام می‌پذیرد؟ در این بین هم همواره عده‌ای طرفدار جبر‌گرایی بوده‌اند و علت همه رفتارهای انسانی را خارج از اراده انسان می‌دانستند. در مقابل افرادی بودند که برای عوامل بیرونی و خارجی تأثیرگذار بر ویژگی‌های انسانی هیچ ارزشی قائل نبودند و انسان را کاملاً دست‌پرورده اراده خویش می‌پنداشتند. البته بودند افرادی که راه صحیح را طی کردند و نه قائل به جبر مطلق بودند و نه آزادی اختیاری بی‌نهایت. اما آنچه در عرصه نظری و عملی جنگ نرم به عنوان پیش‌فرض وجود دارد، ریشه در جبر‌گرایی داشته به این شکل که شخصیت انسان‌ها را محصول عوامل بیرونی و خارجی تأثیرگذار بر انسان‌ها می‌دانند. در نتیجه از آنجا که فعالان عرصه جنگ نرم این مقوله را به عنوان پیش‌فرض قبول کرده‌اند که شخصیت انسان‌ها و به تبع، افکار، احساسات و اعمال آنها از حوزه اختیار ایشان خارج است و به وسیله عوامل خارج از وجودشان ساخته می‌شود، پس می‌توان به وسیله ابزارهایی که توانایی تأثیرگذاری بر انسان‌ها را دارند، شخصیت آنها را ساخت و طی یک فرآیند تدریجی، طرز فکر، شکل احساسات و نحوه اعمال ایشان را طوری تنظیم کرد که در مواقع مختلف کنش‌ها یا واکنش‌هایی از خود بروز دهند که تأمین‌کننده منافع ما

۱. صحیفه امام، ج ۷، ص ۳۶.

باشد. در گام بعد و پس از پذیرش این نکته که انسان‌ها قابلیت تأثیرپذیری از بیرون را دارند، وارد این مرحله می‌شویم که چگونه باید بر روی آنها تأثیر گذاشت؟ اینجاست که فکر و فرهنگ و هنر، ابزار دست مستکبران و شیاطین و طاغوتیان قرار می‌گیرد و سعی می‌کنند هر نوع محصولی که در این سه بخش (فکر، فرهنگ و هنر) قابلیت تأثیرگذاری بر قلوب دیگران را دارد، تولید کنند و به شکلی ناآگاهانه و از روی رغبت به انسان‌های آن طرف جبهه نبرد بقبولانند تا در آینده، بدون خونریزی و حتی کوچکترین مقاومتی، این نیرو و تأمین‌کننده منافع ایشان باشد. متأسفانه باید گفت این پیش‌فرض تا حدود زیادی درست بوده و در زمان‌های وقوع فتنه، با موجی از انسان‌ها مواجه‌ایم که عموماً تحت تأثیر ابزارهای محرک احساس و عاطفه، عنان اختیار خود را به دست دیگران می‌سپارند و می‌شوند آنچه نباید باشند. به عبارت دیگر، شاید هیچ چیز مثل ویژگی‌های شخصیتی که باعث پذیرش بی‌چون و چرای مطالب پیرامونی می‌شود نمی‌تواند نقش بهترین زمینه‌ساز برای جنگ نرم را ایفا کند و این دقیقاً همان بی‌بصیرتی است:

انسان باید بصیرت پیدا کند. این بصیرت به چه معناست؟... این بصیرتی که در حوادث لازم است و در روایات و در کلمات امیرالمؤمنین هم روی آن تکیه و تأکید شده، به معنای این است که انسان در حوادثی که پیرامون او می‌گذرد و در حوادثی که پیش روی اوست و به او ارتباط پیدا می‌کند، تدبیر کند؛ سعی کند از حوادث به شکل عامیانه و سطحی عبور نکند؛ به تعبیر امیرالمؤمنین، اعتبار کند:

«رحم الله امرء تفکر فاعتبر»؛ فکر کند و بر اساس این فکر، اعتبار کند؛ یعنی با تدبیر مسائل را بسنجد - «واعتبر فأبصر» - با این سنجش، بصیرت پیدا کند. حوادث را درست نگاه کردن، درست سنجیدن، در آنها تدبیر کردن، در انسان بصیرت ایجاد می‌کند؛ یعنی بینایی ایجاد می‌کند و انسان چشمش به حقیقت باز می‌شود.

امیرالمؤمنین (علیه الصلاه و السلام) در جای دیگر می‌فرماید: «فانما البصیر من سمع فتفکر و نظر فأبصر»؛ بصیر آن کسی است که بشنود، گوش خود را بر صداها نبندد؛ وقتی شنید، بیندیشد. هر شنیده‌ای را نمی‌شود به صرف شنیدن رد کرد یا قبول کرد؛ باید اندیشید. «البصیر من سمع فتفکر و نظر فأبصر».

نظر یعنی نگاه کند، چشم خود را نبندد. ایراد کار بسیاری از کسانی که



در لغزشگاه‌های بی‌بصیرتی لغزیدند و سرنگون شدند، این است که نگاه نکردند و چشم خودشان را بر یک حقایق واضح بستند. انسان باید نگاه کند؛ وقتی که نگاه کرد، آنگاه خواهد دید. ما خیلی اوقات اصلاً حاضر نیستیم یک چیزهایی را نگاه کنیم...

ما اگر بخواهیم بصیرت پیدا کنیم، باید چشم را باز کنیم؛ باید ببینیم. یک چیزهایی هست که قابل دیدن است. اگر ما از آنها سطحی عبور کنیم، آنها را نبینیم، طبعاً اشتباه می‌کنیم.^۱

به نظر می‌رسد میزان تأثیرپذیری ما از محیط پیرامون یکی از معیارهایی است که ما را در جمع عوام جامعه و یا خواص قرار می‌دهد؛ یعنی می‌توان گفت هر چه میزان تأثیرپذیری فرد از عوامل پیرامونی بیشتر باشد، وی عامی‌تر و سطحی‌تر و در مقابل هر چه میزان مقاومت وی در برابر هجمه ارزش‌هایی که قصد تسخیر ذهن و روح و احساس وی را دارند بیشتر باشد و به ازای این ارزش‌های وارداتی جایگزینی در شخصیت خود و هویتش داشته باشد، وی نخبه‌تر و خاص‌تر است. به همین دلیل در جنگ نرم پیش روی ما خواص واقعی نه تنها تحت تأثیر هجوم ارزش‌های معارض قرار نگرفته‌اند بلکه به مقابله با آن برخاستند و بر عکس عوام و حتی عوام خواص نما، در این نبرد فرهنگی اسیر نشدند و به قتل نرسیدند. البته ذکر این نکته بدیهی است که قاعدتاً همه ما به چیزی تحت عنوان مشورت نیازمندیم و هرگز مشورت به معنی زیر یوق و اجبار کسی رفتن محسوب نمی‌شود و آنقدر این تمایز عیان است که توضیح بیشتر آن لازم به نظر نمی‌رسد.

۳. ضعف تئوریک انسان‌ها در حوزه مبانی اعتقادی

هر چند عده زیادی از انسان‌ها در شرایط فتنه، با زمینه‌سازی مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و به خاطر شخصیت نفوذپذیرشان، تحت تأثیر عوامل بیرونی دچار غفلت شده و جزء مجروحان و کشته‌شدگان این نوع جنگ قلمداد می‌شوند اما هستند عده معدودی که از این فضاها جدا هستند و با وجود ثبات شخصیت و قدرت تحلیل مسائل مختلف، به علت استدلال‌های عقلی قوی که بر آنها اقامه می‌شود در زمین دشمن قرار گرفته و جزء نیروهای آن‌طرفی محسوب می‌شوند. گرچه این افراد به خاطر ضعفی که در مبانی اعتقادی‌شان رخ داده دچار این عارضه می‌شوند و مدتی در مقام شک به سر می‌برند اما ای کاش اکثر مجروحین جنگ نرم از این دسته بودند، زیرا چنین افرادی اولاً به راحتی توسط دشمن قابل تسخیر نیستند و باید تلاش عقلی قابل قبولی انجام

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان و جوانان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۴.

داد تا آنها را قانع ساخت و ثانیاً به آدم‌هایی که از روی عقل به جریانی گرایش پیدا کرده‌اند می‌توان امید برگشت داشت؛ زیرا چنین افرادی اگر دچار مسائل احساسی نشوند می‌توانند با استدلال‌ات عقلی (بستگی دارد کدام طرف نبرد حجت‌ها و ادله محکم‌تری بیاورد) از شک بیرون بیایند و به مقام حقیقت برسند. به عبارت دیگر، بنیادی‌ترین عامل در عده بسیار معدودی از افراد گمراه‌شده در جنگ

جنس جنگ نرم از جنس فعالیت‌های نظامی و فشارهای اقتصادی و سیاسی نیست؛ یعنی محتوای این جنگ را مباحث تئوریک، نظریه‌های فرهنگی و ابداعات هنری تشکیل می‌دهد و خبری از تحریم‌های اقتصادی، معاملات سیاسی و تسلیحات جنگی نیست

نرم و شرایط فتنه، اختلال در نظام معرفتی و بنیان‌های دانشی ارزش‌های آنهاست. البته ناگفته نماند اکثر مطالبی که در رسانه‌ها برای تأثیرگذاری بر افراد تولید می‌شود، زیربنای عقلی دارد و وجود همین نکته است که این زمینه را از انزوای بیرون می‌آورد و نقش پررنگ‌تری به آن می‌بخشد:

یک مسئله، مسئله درس فلسفه و رشته فلسفه است. توجه بکنید؛ اهمیت فقه و عظمت فقه نباید ما را غافل کند از اهمیت درس فلسفه و رشته فلسفه و علم فلسفه؛ هر کدام از اینها مسئولیتی دارند. رشته فقه مسئولیاتی دارد، فلسفه هم مسئولیت‌های بزرگی بر دوش دارد. پرچم فلسفه اسلامی دست حوزه‌های علمیه بوده است و باید باشد و بماند. اگر شما این پرچم را زمین بگذارید، دیگرانی که احیاناً صلاحیت لازم را ندارند، این پرچم را برمی‌دارند؛ تدریس فلسفه و دانش فلسفه می‌افتد دست کسانی که شاید صلاحیت‌های لازم را برایش نداشته باشند. امروز اگر نظام و جامعه ما از فلسفه محروم بماند، در مقابل این شبهات گوناگون، این فلسفه‌های وارداتی مختلف، لخت و بی‌دفاع خواهد ماند. آن چیزی که می‌تواند جواب شماها را بدهد، غالباً فقه نیست؛ علوم عقلی است؛ فلسفه و کلام. اینها لازم است. در حوزه، اینها رشته‌های مهمی است. رشته مهم دیگر، تفسیر است؛ انس با قرآن، معرفت قرآنی. ما نباید از تفسیر محروم بمانیم. درس تفسیر مهم است، درس فلسفه مهم است؛ اینها رشته‌های بسیار باارزشی است.^۱

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.





برونرفت

برای مقابله با هجمه‌های پیش رو، دو سطح کلان در نظر گرفته شده است: راهکارهای سلبی و راهکارهای ایجابی.

۱. راهکارهای سلبی

همان‌طور که در قسمت زمینه‌های بروز جنگ نرم اشاره کردیم، بسترسازی این پدیده عموماً از طریق وقوع مسائل ناهنجار و اختلال‌زا در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. به این معنی که دشمنان برای اثبات حقانیت خود، زیر سؤال بردن انقلاب و جمهوری اسلامی و پیدا کردن سوژه برای طرح فعالیت‌های مختلف، اکثراً در پی نقطه‌ضعفی می‌گردند تا از آن برای نیل به اهدافشان بهره ببرند. حداقل تجربه فتنه ۸۸ نشان می‌دهد اگر این نقاط ضعف وجود نداشت، حجم عظیمی از ظرفیت طرف مقابل برای سنگ‌اندازی بر سر راه جمهوری اسلامی به وجود نمی‌آمد. به طور مثال نارضایتی عمومی از اشرافیت مدیران، تحرک ضعیف قوه قضاییه در برآورده ساختن مطالبات قانونی مردم، دغدغه‌های غیر مردمی مسئولان در حوزه عملکردهایشان و... به عنوان نقاط ضعف جمهوری اسلامی در حوزه مباحث سیاسی تلقی می‌شود که دقیقاً در جریان جنگ نرم پیش رو، برای غیر مردمی و غیر اسلامی نشان دادن نظام از آنها بهره می‌جستند. یا نبود عدالت اجتماعی مطلوب (امری که تحقق آن شعار اصلی دولت نهم و دهم بوده) از اساسی‌ترین نقاط ضعف جمهوری اسلامی و مهمترین بسترهای وقوع فتنه اخیر محسوب می‌شود. شکاف طبقاتی، اختلاس‌های مالی مفسدان اقتصادی، بی‌کاری و... نیز از مهمترین عوامل زمینه‌ساز این پدیده در حوزه اقتصادی است؛ هر چند متأثر از مباحث سیاسی نیز می‌باشد. در حوزه مباحث فرهنگی نیز باز تولید و باز نشر مفاهیم، نظریه‌ها و الگوهای غربی که در خلأ وجود نظریه‌پردازی اسلامی نشر و نمو یافته‌اند و دانشگاه‌های ما به خصوص دانشکده‌های علوم انسانی ما را اشغال کرده‌اند و در آثار هنری ما (چه سینما، چه موسیقی و چه تلویزیون به عنوان مهمترین رسانه‌ها) متبلور شده و گسترش یافته‌اند، از دیگر بسترسازان جنگ نرم فعلی است.

اینکه برای ممانعت از زمینه‌سازی چنین پدیده‌هایی باید مانع از رخداد آنها شد و تا حد امکان از ایجاد نقاط ضعف در بخش‌های مختلف جلوگیری کرد، بدیهی است اما چگونگی آن مسئله است. بدین معنا که در فرآیند راهکارهای سلبی مقابله با جنگ نرم ابزار ما چیست و چگونه می‌توانیم وقوع آنها را کاهش دهیم. به نظر می‌رسد در کنار راه‌هایی که می‌تواند وجود داشته باشد، «اهتمام به نقد درون‌گفتمانی و مطالبه‌گری»

یکی از بهترین ابزارهای ما برای چنین کاری است. اگر برای سطوح مختلفی که برخی از آنها را در مثال بالا برشمردیم، قوه نقدکننده‌ای وجود داشته باشد که مستقل از مراکز قدرت، به رصد کردن اوضاع حوزه خویش بپردازد و تربیونی برای بیان مطالب خود و اختیارات قانونی به منظور پی‌گیری نقدهای وارد شده داشته باشد، می‌توان در بلندمدت شاهد کاهش

این‌گونه زمینه‌سازی‌ها بود و در ضمن، با پر کردن حوزه نقد توسط نیروهای خودی، مکان خالی نقد در دست نیروهای معارض قرار نمی‌گیرد تا به جای انتقاد سازنده، دست به تخریب بزنند. رهبر معظم انقلاب در این باره می‌فرماید:

من بارها گفته‌ام؛ از آن روزی باید ترسید که جوان ما، دانشجوی ما در دانشگاه انگیزه طرح مسئله، طرح سؤال، طرح درخواست نداشته باشد. همه همت ما باید این باشد که این روحیه مطالبه، خواستن و مدعا داشتن در زمینه‌های گوناگون را در نسل جوان کشورمان - به خصوص نسل جوان علمی - گسترش بدهیم. اگر این شد، ممکن است به همه آن مطالبات نتوان پاسخ داد - کما اینکه در کوتاه‌مدت همین جور هم هست؛ به همه مطالبات در کوتاه‌مدت یقیناً نمی‌شود پاسخ داد؛ ظرفیت‌ها محدود است - لیکن یقیناً آینده خوب و یک افق روشن با چنین مطالباتی جلوی چشم است.

یک نکته دیگری که در دنباله آن مطالبه دانشجویی عرض می‌کنم، این است که مطالبه کردن با دشمنی کردن فرق دارد. اینکه ما گفتم گاهی اوقات معارضه با مسئولان کشور نشود - که الان هم همین را تأکید می‌کنیم؛ معارضه نباید بشود - این به معنای انتقاد نکردن نیست؛ به معنای مطالبه نکردن نیست...^۱

به عنوان مثال و برای روشن شدن بحث، اگر برای حوزه مدیریتی کشور نهادی انتقادگر

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با دانشجویان نخبه، برترین‌های کنکور و فعالان تشکل‌های سیاسی - فرهنگی دانشگاه‌ها، ۱۳۸۶/۷/۱۷.



به نظر می‌رسد میزان تأثیر پذیری ما از محیط پیرامون یکی از معیارهایی است که ما را در جمع عوام جامعه و یا خواص قرار می‌دهد؛ یعنی می‌توان گفت هر چه میزان تأثیر پذیری فرد از عوامل پیرامونی بیشتر باشد، وی عامی‌تر و سطحی‌تر و در مقابل هر چه میزان مقاومت وی در برابر هجوم ارزش‌هایی که قصد تسخیر ذهن و روح و احساس وی را دارند بیشتر باشد و به ازای این ارزش‌های وارداتی جایگزینی در شخصیت خود و هویتش داشته باشد، وی نخبه‌تر و خاص‌تر است. به همین دلیل در جنگ نرم پیش روی ما خواص واقعی نه تنها تحت تأثیر هجوم ارزش‌های معارض قرار نگرفته‌اند بلکه به مقابله با آن برخاستند

که مستقل بوده و اختیارات قانونی دارد در نظر گرفته شود، این نهاد با تکرار و پی‌گیری یکی از نقاط ضعف این حوزه مثل اشرافیت مدیران، هم بر مدیران اشرافی فشار وارد می‌سازد (که انتظار می‌رود به تبع این فشار در عملکرد چنین افرادی تغییر را شاهد باشیم) و هم باعث می‌شود تا نقد این رفتار توسط نیروهایی صورت نگیرد که از این ضعف برای تخریب نظام بهره می‌برند و نیت خیری در بیان آن ندارند. به عبارت دیگر، وجود نقص در اجرا بدیهی است، اما بیان نقایص

و ارایه راهکار برای برون‌رفت از آنها اگر توسط نیروهای خودی انجام نپذیرد، توسط دشمنانی انجام می‌شود که قصد حذف آن مجموعه را دارند. البته این نقد صرفاً در حوزه نهادهای دولتی و حکومتی نباید صورت بگیرد و نقد اجتماعی نیز باید در دستور کار باشد؛ زیرا دیده شده از بعضی تفکرات و اعمال افراد در مراودات اجتماعی نیز برای زمینه‌سازی جنگ نرم بهره جسته شده. مثل انجام بعضی رفتارها که خلاف شأن یک مسلمان است (دروغ گفتن، غیبت کردن، بدخواهی دیگران و...) اما توسط مسلمانان ظاهری انجام می‌شود و همین قضیه تبدیل به یکی از نقاط ضعف جامعه اسلامی و بستر ساز فتنه می‌گردد.

نکته آخر در این باره اینکه اگر نهادی مستقل و مختار برای نقد حوزه‌های حکومتی و اجتماعی به وجود نیامد، این دلیلی بر رفع تکلیف ما در این حوزه نیست و می‌طلبد همه آنهایی که ادعای «حزب‌اللهی بودن» دارند، شیوه‌های نقد صحیح را آموخته و در این امر لازم و ضروری دست به کار شوند و منتظر کسی برای مهیا کردن آنها در این کار نباشند.

۲. راهکارهای ایجابی

الف. همان‌طور که در بالا اشاره کردیم، «بی‌بصیرتی» یا به تعبیر ما «تحت تأثیر شرایط پیرامونی قرار گرفتن» عاملی زیربنایی و پنهانی است که در شخصیت افراد وجود داشته و باعث می‌شود تا فرد دارای چنین شخصیتی مانند خمیر شکل‌پذیری باشد که به

وسیله ابزارهای رسانه‌ای و فضاهای القاکننده ارزش‌های مختلف، به شکل‌های گوناگون درآید. به عبارت دیگر این رسانه‌ها نیستند که عامل اصلی شکل‌پذیری افراد و جوامع هستند بلکه شخصیت شکل‌پذیر افراد است که زمینه را برای این کار مهیا می‌سازد و رسانه‌ها تنها بر خرابه هویت افراد بنای خویش را بالا می‌برند.

برای مقابله با این حالت دو راهکار پیش‌رو قرار دارد. راهکار اول این است که وارد فعالیت‌های رسانه‌ای شویم و با افزایش تولیدات خود، قدرتمان را در این حوزه بالا ببریم و به نوعی این ما باشیم که شکل‌دهنده شخصیت افراد باشیم و از این ضعف هویتی، ما بهره‌برداری کنیم. هر چند این راه حل در جای خود باید مورد استفاده قرار بگیرد و در ادامه به توضیح آن خواهیم پرداخت، اما استفاده صرف از این راهکار و تلقی کردن آن به عنوان اساسی‌ترین راه حل دو ایراد اساسی دارد:

ایراد اول اینکه با بهره‌گیری انحصاری از این ترفند، ما تا وقتی می‌توانیم خیال‌مان از بابت منحرف نشدن جامعه راحت باشد که قدرت دست بالای رسانه‌ای از آن ما باشد. همین که لرزشی در این امر ایجاد شود، باید دل ما نیز بلرزد که مبادا جامعه از دستمان در برود. پس این راه حل باثبات نیست و نمی‌تواند برای یک بازه بلندمدت، ایمنی معنوی را به جامعه اهدا سازد؛ آن هم در شرایطی که امروزه قدرت رسانه‌ای ما بسیار پایین‌تر از دشمن پیش‌رو است.

ایراد دوم اینکه تنها استفاده از ابزارهای رسانه‌ای توسط نیروهای خیر برای شکل دادن افراد، در شرایطی که مشکل اساسی آنها که همان عدم بصیرت است همچنان پابرجاست، مصداق به زور بهشت بردن افراد است و قطعاً فاقد ارزش. به عبارت دیگر، در این شرایط شما چیزی را به کسی می‌دهی که قدرش را نمی‌شناسد و از این فرد چه انتظاری می‌توان داشت.

اما به نظر می‌رسد راهکار دیگری نیز وجود دارد. اگر بتوان کاری کرد این مشکل شخصیتی و هویتی بر طرف گردد، می‌توان انتظار داشت تلاش رسانه‌ها و فضاهای القاکننده چندان تأثیری نداشته باشد و نگرانی جدی از قرار گرفتن در معرض چنین ابزارهایی و ترویج آنها در جامعه و ده‌ها دغدغه دیگر نیز تا حد زیادی کاهش یابد.

«تربیت مبتنی بر نقد و پرسش» پادزهر شخصیت تأثیرپذیر از محیط پیرامونی است. بی‌توجهی عمیقی که در نهادهای آموزشی و پرورشی ما اعم از انواع رسانه‌های خودی، دانشگاه‌ها، آموزشگاه‌های آزاد، مدارس، خانواده‌ها و... به امر تربیت افراد، از کودک گرفته تا افراد مسن وجود دارد، باعث شده تا با شخصیت‌هایی روبه‌رو باشیم





که به قول قدیمی‌ها: «گل وجودشان به خوبی لگد نخورده» و با هویتی پرداخته نشده پا به عرصه تعاملات اجتماعی نهاده‌اند و با انواع مشکلات مواجه‌اند. در عرصه جامعه به انسان‌هایی برمی‌خوریم که بدون تأمل کافی به مقولات پیرامونی و در حوزه‌های مختلف، تنها پذیرنده منفعل چیزهایی هستند که به آنها القا می‌شود و این افراد با پذیرفتن این مقولات زندگی خود را به خطر می‌اندازند؛ در حالی که اگر افراد را مبتنی بر نقد و پرسش تربیت کنیم، می‌توان شاهد افرادی بود که در مواجهه با هر چیز بیرونی، با نگاهی منتقدانه و عاقلانه و با صبر و تدبیر به طرح پرسش‌هایی در مورد آنها می‌پردازند و اگر جواب قابل قبولی بگیرند به دریافت آنها مبادرت می‌ورزند و در غیر این صورت...

من مکرر این جمله امیرالمؤمنین را به نظر مردم در جنگ صفین در گفتارها بیان کردم که فرمود: «الا ولا یحمل هذا العلم الا اهل البصر والصبر». می‌دانید، سختی پرچم امیرالمؤمنین از پرچم پیغمبر، از جهاتی بیشتر بود؛ چون در پرچم پیغمبر دشمن معلوم بود، دوست هم معلوم بود؛ در زیر پرچم امیرالمؤمنین دشمن و دوست آنچنان واضح نبودند. دشمن همان حرف‌هایی را می‌زد که دوست می‌زند؛ همان نماز جماعت را که توار دوگاه امیرالمؤمنین می‌خواندند، توار دوگاه طرف مقابل هم - در جنگ جمل و صفین و نهروان - می‌خواندند. حالا شما باشید، چه کار می‌کنید؟ به شما می‌گویند: آقا! این طرف مقابل، باطل است. شما می‌گویید: آ، با این نماز، با این عبادت! بعضی‌شان مثل خوارج که خیلی هم عبادتشان آب و رنگ داشت؛ خیلی. امیرالمؤمنین از تاریکی شب استفاده کرد و از اردوگاه خوارج عبور کرد، دید یکی دارد با صدای خوشی می‌خواند: «أمن هو قانت آناء اللیل» - آیه قرآن را نصفه شب دارد می‌خواند؛ با صدای خیلی گرم و تکان دهنده‌ای - یک نفر کنار حضرت بود، گفت: یا امیرالمؤمنین! به به! خوش به حال این کسی که دارد این آیه را به این قشنگی می‌خواند. ای کاش من یک مویی در بدن او بودم؛ چون او به بهشت می‌رود؛ حتماً، یقیناً؛ من هم با برکت او به بهشت می‌روم. این گذشت، جنگ نهروان شروع شد. بعد که دشمنان کشته شدند و مغلوب شدند، امیرالمؤمنین آمد بالا سر کشته‌های دشمن، همین‌طور عبور می‌کرد و می‌گفت بعضی‌ها را که به رو افتاده بودند، بلندشان کنید؛ بلند می‌کردند، حضرت با اینها حرف می‌زد. آنها



مرده بودند، اما می‌خواست اصحاب بشنوند. یکی را گفت بلند کنید، بلند کردند. به همان کسی که آن شب همراهش بود، حضرت فرمود: این شخص را می‌شناسی؟ گفت: نه. گفت: این همان کسی است که تو آرزو کردی یک مواز بدن او باشی، که آن شب داشت آن قرآن را با آن لحن سوزناک می‌خواند! اینجا در مقابل قرآن ناطق، امیرالمؤمنین (علیه افضل صلوات المصلین) می‌ایستد، شمشیر می‌کشد! چون بصیرت نیست؛ بصیرت نیست، نمی‌تواند اوضاع را بفهمد.^۱

اگر فردی دارای چنین شخصیتی باشد، احتمال گرایشش به سمت فعالیت‌های اقتصادی گلدکوئیستی که تحت وسوسه افراد تشویق به این امر می‌شود، کاهش می‌یابد. چون می‌توان با سؤال کردن در مورد نحوه کارکرد چنین سیستم‌های اقتصادی، بررسی عاقبت افرادی که در دام آنها افتاده‌اند، رجوع به متخصصان حوزه اقتصاد و... چشمانی باز پیدا کرد و دید آنچه را که پنهان شده.

اگر فردی این چنینی باشد، به راحتی تحت وسوسه افرادی قرار نمی‌گیرد که وی را به سمت مواد مخدر می‌کشاند. با پرسش از ماهیت چنین موادی، پرسش از متخصصان پزشکی، دیدن عاقبت افرادی که به این مواد دچارند و... احتمال در دام این افیون افتادن کاهش می‌یابد.

فردی با این شخصیت، با دعوت به عرفان‌های دروغین، یکباره قافیه را وا نمی‌دهد و به باتلاق خرافات و سوء استفاده‌های دیگر فرو نمی‌رود. اگر کسی معیار دین در دستش باشد و در مواجهه با این پدیده‌ها تنها مقایسه کوچکی به دست دهد، از بزرگان دین بپرسد که این به ظاهر ادیان چیست و... فردی نمی‌شود که عاقبت خود را ختم به شر کند.

اگر فردی دارای چنین شخصیتی باشد، با شنیدن اولین اخبار و تحلیل و گفت‌ووشنودها در مورد حادثه‌ای سیاسی که شاید به تازگی رخ داده و هنوز بسیاری از ابعادش پنهان است، سریعاً موضع‌گیری نمی‌کند و بدون توجه به نگاه‌های متفاوت و نقدهایی که به صحبت‌های اولیه وارد می‌شود، تکلیف خود را با مسائل سیاسی مشخص نمی‌کند.

می‌بینیم که شخصیت تأثیرپذیر از محیط پیرامونی، نه تنها در فتنه‌های سیاسی دچار بحران می‌شود که در ابعاد مختلف زندگی‌اش نیز به مشکل بر خورد می‌کند. هر چند این عامل تنها علت مشکلات نامبرده نیست، اما قطعاً یکی از دلایل است زیرا خداوند

۱. دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر، ۱۳۸۸/۵/۵.



در قرآن انسان را به دعایی فرامی خواند که وی را از شر وسوسه‌های خناس نجات دهد. در نتیجه اگر در نظام تربیتی جامعه خود به تربیت منتقدانه و پرسش‌گرایانه اهتمام بورزیم، می‌توانیم در مقابل معضل برشمرده کاری انجام دهیم. البته نه در تخصص نگارنده این سطور است و نه در حوصله این مقاله که به توضیح عملیاتی کردن تربیت پرسش‌گرایانه و منتقدانه بپردازیم. قاعدتاً متخصصان امور دینی، پرورشی و تربیتی باید به توضیح بیشتر این مقوله بپردازند و در جهت عملیاتی کردن آن اقدام نمایند.

ب. شاید در نگاه اول به نظر آید با ذکر موارد بالا قصد داریم تا ورود به عرصه رسانه‌ای را چندان مهم جلوه ندهیم، اما در چهارچوب نگاه مذکور، باز هم دلایلی برای پرداختن به مقوله رسانه وجود دارد. زیرا اولاً ما در شرایط فعلی، در خلأ یا نقطه صفر نیستیم تا طی یک برنامه بلندمدت بتوانیم تربیت منتقدانه و روحیه مطالبه‌گری را در وجود تک‌تک افراد جامعه خویش قرار دهیم و خیال‌مان نیز از فعالیت‌های دشمن راحت باشد. در وضعیت کنونی خیلی از افراد جامعه به علت شکل‌گیری شخصیت‌شان و تصلبی که در تغییر آن وجود دارد، امکان‌گرایش به نکات اساسی که برشمردیم را ندارند و در ضمن تحت فشار رسانه‌ای بیگانگان، به شکل‌های شخصیتی آنها درمی‌آیند. در نتیجه به عنوان یک راهبرد کوتاه‌مدت، رسانه می‌تواند ابزار مناسبی در دست ما باشد و در عرض فعالیت‌هایی که می‌بایست در حوزه‌های تربیتی و مطالبه‌گری انجام دهیم، برای افرادی که گفته شد، از فعالیت در حوزه این ابزار بهره ببریم. ثانیاً شاید خیلی خوش‌بینانه باشد که تصور کنیم اگر الان در نقطه صفر بودیم و دشمن ما هیچ کاری علیه ما انجام نمی‌داد و در ضمن می‌توانستیم روی تک‌تک افراد جامعه کار کنیم، همه این افراد چنان شکل می‌گرفتند که آسیب‌ناپذیر بودند. باید قبول کنیم همه آدم‌ها از طریق تربیت منتقدان درست نمی‌شوند و برای تأثیرگذاری روی این افراد (حتی اگر عده‌ای معدود باشند) شاید چاره‌ای جز توسل به ابزار رسانه نداریم. ثالثاً اگر وجه الغاکنندگی و تحمیل غیر مستقیم رسانه کنترل شود، می‌تواند انتقال‌دهنده محتوای انتقادی و تربیتی موردنظر ما باشد و به عنوان مؤثرترین ابزار ترویج این نگاه قلمداد گردد. رابعاً با بررسی حالات خواص جامعه به نظر می‌رسد با اینکه از ایشان توقع می‌رود تا از شخصیتی مستحکم‌تر برخوردار باشند و تحت تأثیر محیط پیرامونی خود قرار نگیرند، اما باز هم دچار می‌شوند. فراموشی و غفلت انسان‌ها که به حکم انسان بودن امری بدهی است، در وقوع چنین حوادثی بی‌تأثیر نیست. حال اگر در جامعه مکانیسمی وجود داشت که تا حد امکان غفلت را از انسان دور می‌کرد، می‌توانستیم باز هم احتمال وقوع حوادث این‌چنینی را

کاهش دهیم. به نظر می‌رسد رسانه می‌تواند چنین نقشی را نیز ایفا کند. حال که اهمیت مقوله رسانه معلوم شد نیاز است به معضلی بپردازیم که نیروهای حزب‌اللهی در این حوزه به آن دچارند و آن عدم حضور مؤثر در امر فعالیت‌های فرهنگی، هنری و رسانه‌ای است. همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردیم، قدرت نیروهای حزب‌الله با طرف مقابل قابل مقایسه نیست که می‌تواند دلایل مختلف داشته باشد. اما عدم پشتیبانی مالی و حمایت‌های لازم از تولیدات مورد نیاز و پرداختن به مقولات غیر ضروری به همراه ضعف تکنیکی - هنری ما از مهمترین دلایل این امر است. اگر این عرصه را قسمتی از خاکریزهای جنگ امروز بدانیم، سرباز حاضر

در این خاکریز باید قبل از ورود به میدان جنگ، برای مبارزه در این عرصه تربیت شده باشد. اما متأسفانه نیروهای تربیت‌شده ما در این حوزه به تعداد لازم نیستند و این باعث می‌شود تا نیروهای حزب‌اللهی به «مقام تولید» نرسند و دفاعی در این جبهه صورت نپذیرد چه برسد به حمله و نفوذ در خاک دشمن. ما برای حضور در خاکریزهای جدید باید تولید کنیم و قبل از تولید باید برای آن تربیت شویم و اگر در سطح عملیاتی کردن این مسئله، به آن نپردازیم دچار خسران عظیمی خواهیم شد. در کنار این قضیه شاهد هستیم نهادهایی که امروزه حکم ارتش ما را در این جنگ بر عهده دارند و باید تأمین‌کننده ابزارهای جنگ فرهنگی باشند، به جای سرمایه‌گذاری روی سلاح‌های مؤثر، از ابزارهای کم‌اثر یا خنثی حمایت مالی و معنوی می‌نمایند و این باعث می‌شود تا توپ و تانک این جنگ، تبدیل به ساختمان و پرده و بنر شود و ما در این نقطه که هستیم غرق شویم. به عبارت دیگر، رسیدن به مقام تولید و طی مقدمات نیل به آن، از اساسی‌ترین راهکارهای ایجابی ما در جنگ امروز است.

اما نکته‌ای که در این بین وجود دارد: رسانه برای انتقال چه محتوایی؟ به عبارت دیگر، هنرمند ما که شاید خیلی در مقوله محتوایی آگاهی ندارد - همان‌طور که امروزه

«بی‌بصیرتی» یا به تعبیر دیگر «تحت تأثیر شرایط پیرامونی قرار گرفتن» عاملی زیربنایی و پنهانی است که در شخصیت افراد وجود داشته و باعث می‌شود تا فرد دارای چنین شخصیتی مانند خمیر شکل‌پذیری باشد که به وسیله ابزارهای رسانه‌ای و فضاهای القاکننده ارزش‌های مختلف، به شکل‌های گوناگون درآید. به عبارت دیگر این رسانه‌ها نیستند که عامل اصلی شکل‌پذیری افراد و جوامع هستند بلکه شخصیت شکل‌پذیر افراد است که زمینه را برای این کار مهیا می‌سازد و رسانه‌ها تنها بر خرابه هویت افراد بنای خویش را بالا می‌برند





دانشگاه باید بتواند یک جنبش نرم‌افزاری همه‌جانبه و عمیق در اختیار این کشور و این ملت بگذارد تا کسانی که اهل کار و تلاش هستند، با پیشنهادها و با قالب‌ها و نوآوری‌های علمی خودی بتوانند بنای حقیقی یک جامعه آباد و عادلانه مبتنی بر تفکرات و ارزش‌های اسلامی را بالا ببرند

شاهد آن هستیم - قرار است چه محتوایی را انتقال دهد؟ به نظر می‌رسد در باب تربیت نیروهای حزب‌الله برای رسیدن به مقام تولید، تربیت محتوایی آنها نقش بسزایی ایفا می‌کند و اینجاست که پای حوزه و دانشگاه به میدان جنگ باز می‌شود. این دو نهاد می‌بایست تأمین‌کننده نیاز ما در حوزه محتوا باشند.

تأمین‌کننده محتوا در جهت مطالبه‌گری، تربیت منتقدانه، غفلت‌زدایی از جامعه و کلیه معارف اسلامی و انسانی. اما معضلی در این بین وجود دارد و آن نبود فضایی برای تعامل هنرمندان و اهل فکر این جامعه است. به عبارت دیگر، عموماً با فعالیت‌هایی مواجه هستیم که یا کار رسانه‌ای بی‌محتواست (اگر نگوییم بدمحتوا) یا آثاری علمی است که برای عموم نیست و به قول صاحب‌نظران این عرصه «زبان زمان را دارا نیستند». به نظر می‌رسد یکی از فعالیت‌های ایجابی ما در جنگ امروز، فراهم کردن محیطی است برای تعامل این دو قشر تا از نیاز هم مطلع شده و شاهد تولیدات فاخر باشیم.

اما فعالیت‌های حوزه و دانشگاه صرفاً معطوف به تولید محتوای رسانه‌ها نیست. این دو نهاد مهم برای رفع نقایص علوم اسلامی به خصوص علوم انسانی اسلامی، همانند هنرمندان که در حوزه رسانه باید به مقام تولید برسند، باید در حوزه علم به مقام تولید برسند و دست به نظریه‌پردازی بزنند. اگر ما در بخش علوم اسلامی شاهد آثار جدی باشیم هم خلاً موجود در این بخش جبران می‌شود و هم تولیدات موجود، توانایی رفع مشکل افرادی را دارد که در جنگ نرم فعلی، مشکل اعتقادی - علمی دارند.

دانشگاه باید بتواند یک جنبش نرم‌افزاری همه‌جانبه و عمیق در اختیار این کشور و این ملت بگذارد تا کسانی که اهل کار و تلاش هستند، با پیشنهادها و با قالب‌ها و نوآوری‌های علمی خودی بتوانند بنای حقیقی یک جامعه آباد و عادلانه مبتنی بر تفکرات و ارزش‌های اسلامی را بالا ببرند. امروز کشور ما از دانشگاه این را می‌خواهد. دانشگاه را مشغول چه کاری کنند که دانشجو و استاد راز این راه باز بدانند؟ یقین بدانید یکی از چیزهایی که امروز مورد توجه سرویس‌های اطلاعاتی است، این نکته است که ببینند چگونه می‌توانند دانشجوی بیدار و دانشگاه آگاه ایرانی را از آن راهی که می‌تواند به اعتلای کشور بی‌انجامد، منصرف کنند و مانعش بشوند.^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ۱۳۷۹/۱۲/۹.

سرفصل‌های جدید پیداری اسلامی

«فتوای امام، ارتداد سلمان رشدی و اصلاح طلبان مخالف این حکم»

محمد پور غلامی^۱

مقدمه

اینکه انقلاب اسلامی را به عنوان مبدأ مهم تاریخ حداقل در یکصد سال گذشته بدانیم، ادعای غلوآمیزی نیست. این ادعا را می‌توان از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار داد. پیروزی انقلاب اسلامی باعث شد تا بنیان و بنیاد همه تئوری‌ها و نظریات غرب در زمینه حکومت، سیاست و علم الاجتماع از هم فرو پاشد و سیاسیون و اندیشمندان غربی به تجدیدنظر در آرا و نظریات خود مشغول شوند. به همین علت انقلاب اسلامی از همان ابتدا با انواع و اقسام تهدیدات و بحران‌های خارجی روبه‌رو شد. تفکر اومانیته غرب که برای خود غایتی جز این جهان نمی‌دید و نمی‌بیند، برای از میان برداشتن نظام سیاسی که اگرچه غایتش را در «عقبی» تعریف کرده اما غافل از معیشت و این دنیا هم نشده و از این جهت سرآمد همه نظام‌های سیاسی موجود در جهان است، از تمامی طرح‌ها و برنامه‌های موجود در حوزه منازعات نرم و سخت استفاده کردند. موج ترورهای اول انقلاب و شهدات متفکران و ایدئولوگ‌های انقلاب، جنگ هشت‌ساله تحمیلی، ایجاد

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی





تفکر اومانیته غرب که برای خود غایتی جز این جهان نمی‌دید و نمی‌بیند، برای از میان برداشتن نظام سیاسی که اگر چه غایتش را در «عقبی» تعریف کرده اما غافل از معیشت و این دنیا هم نشده و از این جهت سرآمد همه نظام‌های سیاسی موجود در جهان است، از تمامی طرح‌ها و برنامه‌های موجود در حوزه منازعات نرم و سخت استفاده کردند

شورش‌های داخلی و بالاخره تحریم‌های سی‌ساله، نمونه‌هایی از طرح‌های پیچیده دشمن برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی بوده و هست که هر کدام از آنها به تنهایی برای فروپاشی یک نظام و ملت کافی بود.

از طرفی دیگر انقلاب اسلامی درست در شرایطی رخ داد که جهان در اوج تنش‌ها و نزاع‌های فلسفی، ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی بود. در آن زمان، الگوی نظام دوقطبی مبتنی بر نظریات غرب در حوزه روابط بین‌الملل سایه انداخته و کشورهای جهان به دو اردوگاه شرق و غرب یا کمونیسم و کاپیتالیسم تقسیم‌بندی شده بودند. انقلاب اسلامی درست در این شرایط و با درون‌مایه‌ای که گفته شد، به وقوع پیوست. بنابراین

اگرچه در بسیاری موارد غرب و شرق با هم اختلافات عمیق داشتند اما حداقل بر سر یک مسئله، یعنی مبارزه با انقلاب اسلامی و به شکست کشاندن آن اشتراک داشتند. اوج این موضوع را می‌توانیم در جریان جنگ هشت‌ساله ایران نه با عراق که با همه دنیا ملاحظه کنیم. در جنگ تحمیلی، از امریکا تا شوروی، از انگلیس تا هلند و از کویت تا عربستان و... به کمک عراق آمده و به دنبال فروپاشی انقلاب اسلامی بودند. هر چند در این موضوع نیز به مدد الهی و استقامت مردم غیور ایران شکست خوردند.

این استقامت و پایداری ملت و نظام ایران بر روی اصول و مبانی دینی و الهی، موجب شد تا از یک‌سو دشمنان انقلاب اسلامی به این نتیجه برسند که این انقلاب و نظام را نمی‌توان به شیوه‌های رایجی چون درگیری‌های فیزیکی و منازعات سخت از پای درآورد و از دیگر سو به وضوح مشاهده می‌کردند که انقلاب اسلامی باعث بیداری ملت‌ها و به خصوص جهان اسلام شده است. «بیداری مسلمانان» مسئله‌ای بود که همواره تمدن غرب از آن وحشت داشت و پربیراه نیست اگر بگوییم که وجه اصلی دشمنی تمدن غرب با انقلاب اسلامی به همین دلیل بوده است. آنها به خوبی دریافته بودند که انقلاب اسلامی به شرط تداوم خود، در مدت زمان کوتاهی می‌تواند مقدمات بیداری عالم اسلام و در مرتبه بعد بیداری مردم آزاده دنیا را فراهم کند.

بنابراین جنگ عراق و ایران که پایان یافت، رهبران سیاسی غرب تهاجم تازه‌ای علیه اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی آغاز کردند. آنان در سال‌های قبل در جریان دفاع ایران

و در جریان رویارویی با حزب الله لبنان و جنبش اسلامی فلسطین و جهاد اسلامی افغانستان و ماجرای مرگ انور سادات به وسیله انقلابیون مسلمان مصری (۱۳۶۰/۷/۱۴) دریافتند که حرکت اسلامی رو به رشد را نمی توان با سلاح و از طریق نظامی متلاشی ساخت. بنابراین باید جبهه جدیدی می گشودند. این جبهه جدید، جبهه جنگ روانی، فرهنگی و ایدئولوژیک بود.^۱ در حقیقت زمانی که غرب در مقابله با رشد فزاینده اسلام که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جهان به وجود آمده بود فهمید که نمی تواند در جنگ سخت و نبرد فیزیکی به اهداف خود دست یابد، چاره را در آن دید که وارد منازعات نرم و استفاده از الگو و مدل های عملیات روانی علیه اسلام و ایران شود.

پایان جنگ فیزیکی و شروع جنگ نرم

شاید بتوان گفت اولین اقدام گسترده ای که پس از جنگ ایران و عراق در جبهه جنگ نرم علیه اسلام توسط غرب طرح ریزی شد انتشار کتاب *آیات شیطانی* نوشته سلمان رشدی و توزیع آن در سراسر جهان بود. سلمان انیس رشدی در یکی از خانواده های مرفه و مسلمان شهر بمبئی، در سال ۱۳۲۶ شمسی متولد شد. پدرش فردی مسلمان و آگاه به ادبیات ایران و عرب بود. تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه مبلغان انگلیسی زبان مسیحی در هندوستان گذارید و در سیزده سالگی برای ادامه تحصیلات به انگلستان رفت و دوران متوسطه را در مدرسه راگی انگلستان طی کرد. رشدی سپس وارد رشته تاریخ دانشگاه کمبریج شد و در سال ۱۳۴۷ شمسی پس از فارغ التحصیل شدن به پاکستان، نزد خانواده اش بازگشت و به مدت یک سال با تلویزیون پاکستان همکاری داشت؛ ولی دوباره عازم انگلستان شده و تبعیت آنجا را پذیرفت.^۲

محورهای عملیات روانی غرب با انتشار *آیات شیطانی*

جنگالی ترین کتابی که توسط سلمان رشدی منتشر شد کتاب *آیات شیطانی* است. این کتاب با پشتوانه مالی یک یهودی صهیونیست که مبلغ نیم میلیون پوند به عنوان کمک به سلمان رشدی پرداخت کرد برای آنکه از گسترش موج اسلام خواهی که به نحو فزاینده ای در جهان در حال انتشار بود جلوگیری کند، منتشر شد. بلافاصله پس از انتشار کتاب سلمان رشدی، *ساندی تایمز* معروف ترین روزنامه هفتگی چاپ

۱. حمید انصاری، *حدیث بیداری*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام/عروج، ۱۳۸۸، ص ۱۴۹-۱۴۸.

۲. زهره رضاییان، «حکم تاریخی حضرت امام(ره) درباره سلمان رشدی»، *گلیبرگ*، ش ۴۷.





این استقامت و پایداری ملت و نظام ایران بر روی اصول و مبانی دینی و الهی، موجب شد تا از یک سو دشمنان انقلاب اسلامی به این نتیجه برسند که این انقلاب و نظام را نمی توان به شیوه های رایجی چون درگیری های فیزیکی و منازعات سخت از پای در آورد و از دیگر سو به وضوح مشاهده می کردند که انقلاب اسلامی باعث بیداری ملت ها و به خصوص جهان اسلام شده است

لندن با تیراژی بیش از یک و نیم میلیون نسخه، ضمن معرفی این کتاب و نویسنده آن اعلام داشت: «آیه های شیطانی یک شاهکار ادبی است و همچون یک تابلوی هنری زیبا که هیچ رمانی در عصر ما به اوج آن نخواهد رسید»^۱ بنا بر این انتشار کتاب همان و شروع جنگ روانی سیاسیون غربی علیه اسلام هم همان. ابتدا در سال ۱۹۸۸ کتاب رشدی به عنوان کتاب سال انگلستان شناخته شد. سپس مؤسسات و ناشران مطرح و بزرگ کشورهای اروپایی، امریکایی و حتی بعضی کشورهای آسیایی با قراردادهای کلان برای ترجمه و توزیع آن مبادرت ورزیدند. بعد

از آن در نشریات اروپایی از سلمان رشدی به عنوان یک شخصیت انقلابی یاد شد و در نهایت سیاستمداران ایالات متحده نیز با دعوت از رشدی و همسرش به امریکا برای وی برنامه های سخنرانی متعددی در ایالت های مختلف امریکا ترتیب دادند.

البته انتشار این کتاب با واکنش های شدید و گسترده جهان اسلام نیز مواجه شد. چنانکه در پاکستان، مردم در مقابل مرکز فرهنگی امریکا در اسلام آباد تجمع کردند که به شهادت پنج تن و مجروح شدن یک صد تن انجامید. تظاهرات مسلمانان هند نیز بیست مجروح بر جای گذاشت. نمایندگان جناح های مختلف مجلس شورای ملی پاکستان، به نشانه اعتراض به روش و موضع گیری دولت و درگیری پلیس با مردم، جلسه را ترک کردند و دولت پاکستان، تحت فشار شدید مسلمانان غیور آن کشور قرار گرفت.^۲

فتوای امام خمینی، باطل السحر طرح ریزی غرب

اگرچه همان گونه که اشاره شد اقدامات و حرکات کوچک و محدودی در واکنش به انتشار کتاب *آیات شیطانی* در برخی کشورهای اسلامی شکل گرفت اما فقدان وجود یک برنامه و راهبرد مشخص، فراگیر و کارآمد برای برانگیختگی و بیداری جهان اسلام و مسلمانان به خوبی حس می شد. در این میان امام خمینی به عنوان یک عالم هوشیار و با درایت و در قامت یک استراتژیست بزرگ جهان سیاست، دست به اقدامی بی سابقه

۱. *بعاد توطئه و تبیین حکم* (گزیده مقالات پیرامون توطئه *آیات شیطانی* و حکم حضرت امام)، ستاد برگزاری سمینار تبیین حکم تاریخی امام خمینی.
۲. همان.

زد. اقدامی که می‌توان گفت «باطل‌السر» تمامی برنامه‌های طرح‌ریزی شده غرب و استکبار در این باره بود و موجب شد که این «تهدید» تبدیل به یک «فرصت» استثنائی برای جهان اسلام شود؛ فرصتی که از آن می‌توان به‌عنوان سرفصل جدیدی در موضوع «بیداری اسلامی» یاد کرد.

اقدامی که حضرت روح‌خدا در مواجهه با انتشار کتاب *آیات شیطانی* انجام دادند صدور فتوایی بود که به یقین دایره تأثیرگذاری و بسامد آن ده‌ها برابر بیشتر از فتوای میرزای شیرازی در جنبش تنباکو بود؛ که اگر فتوای میرزا تنها محدود به ایران بود فتوای امام خمینی موجب برهم ریختن کل جهان شد. امام در اقدامی بی‌سابقه، فتوای اعدام سلمان رشدی را صادر کرده و فرمودند:

بسمه تعالی

انا لله وانا اليه راجعون

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب *آیات شیطانی* که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرئت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است ان شاء الله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

۲۵ بهمن ۱۳۶۷/۷ رجب ۱۴۰۹

روح‌الله الموسوی‌الخمینی^۱

بازتاب‌های حکم بی‌سابقه امام خمینی

این فتوای امام باعث ایجاد موج جدیدی از بیداری اسلامی در جهان شد. مجلس اعلیٰ اسلامی الجزایر نیز با انتشار بیانیه‌ای ضمن محکوم کردن کتاب، خواستار مجازات نویسنده آن شد. شیخ احمد سخنون بزرگ‌ترین روحانی الجزایر در پیامی خطاب به امام خمینی و علمای ایران، سلمان رشدی را مرتد و واجب‌القتل خواند. در این کشور

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۶۳.





کتابی نیز با عنوان *شیطان غرب علیه آیات شیطانی* منتشر شد. سعید ایوب در قسمتی از این کتاب با درج کامل فتوای امام خمینی، به تجلیل از آن پرداخته و نوشت: «آیت‌الله روح‌الله خمینی، رهبر انقلاب اسلامی ایران با شجاعت و قبول مشکلات ناشی از این فتوا که غرب را علیه ایران بر می‌انگیزاند این فتوا را صادر کردند». نمایندگان ۴۷ کشور اسلامی در سازمان کنفرانس اسلامی نیز در هجدهمین اجلاس وزیران امور خارجه در اسفند ۱۳۶۷، کتاب *آیات شیطانی* را کفرآمیز خوانده و انتشار آن را به عنوان توهین به مقدسات امت مسلمان محکوم ساخته و همچنین نویسنده آن را مرتد اعلام نمودند.^۱ مسلمانان شهر بن آلمان تظاهرات گسترده‌ای در تأیید فتوای امام به راه انداختند. مسلمانان انگلستان نیز در تظاهراتی بزرگ، این کتاب و نویسنده‌اش را محکوم کرده و کتاب *آیات شیطانی* را به آتش کشیدند. در ایتالیا تعدادی از کتاب‌فروشی‌ها اعلام کردند که هنگام باز کردن در کتاب‌فروشی، با نامه‌های تهدیدآمیز مواجه شده‌اند. فدراسیون ملی مسلمانان فرانسه با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد از تمامی راه‌ها و امکانات قانونی برای جلوگیری از انتشار کتاب *آیات شیطانی* استفاده خواهد کرد. فریادهای «مرگ بر رشدی» و «رشدی باید اعدام گردد» در هلند و تعداد دیگری از کشورهای غربی بلند شد و نشان از اعتراض آنها به این کتاب و حمایت از فتوای امام داشت.^۲

نکته مهم این است که اگر هدف امام خمینی تنها به درک واصل کردن سلمان رشدی بود می‌توانست این فتوا را علنی نکرده و در عین حال دستور این کار را به صورت غیر علنی صادر کند. اما امام ترجیح داد تا این فتوا به طور علنی منتشر شود. اینکه چرا امام مبادرت به انجام چنین تصمیمی کرد دقیقاً به همان موضوع بیداری جهان اسلام برمی‌گردد. امام به خوبی می‌دانستند که مسلماً این آخرین اقدام جهان غرب در مقابل قدرت روزافزون جهان اسلام نیست و یقیناً در آینده با موارد دیگری نیز روبه‌رو خواهند شد. بنابراین باید اقدامی صورت می‌گرفت تا غرب از مواضع خود عقب‌نشینی کرده و مجدداً به فکر اجرای طرح و برنامه‌ای شبیه آن نیفتد و از طرف دیگر، روح اسلام انقلابی و مبارزاتی نیز در کالبد مسلمانان دنیا زنده شود. این اقدام امام خمینی در حقیقت، حمله به عمق طرح‌ریزی استراتژیک غرب بود که در چند برهه دیگر نیز از سوی امام اتخاذ شد. این فتوا چنان لرزه‌ای بر پیکره دستگاه سیاستگذاری غرب انداخت که چاره‌ای نداشتند جز اینکه مانند همیشه دست به تحریم روابط دیپلماتیک با ایران بزنند؛ کما اینکه

۱. مریم غفاری جاهد، *قضیه آیات شیطانی و فتوای تاریخی امام*، سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی (www.irdc.ir)

۲. زهر رضاییان، همان.



«بیداری مسلمانان» مسئله‌ای بود که همواره تمدن غرب از آن وحشت داشت و پریبراه نیست اگر بگوییم که وجه اصلی دشمنی تمدن غرب با انقلاب اسلامی به همین دلیل بوده است. آنها به خوبی دریافته بودند که انقلاب اسلامی به شرط تداوم خود، در مدت زمان کوتاهی می‌تواند مقدمات بیداری عالم اسلام و در مرتبه بعد بیداری مردم آزاده دنیا را فراهم کند

واکنش اتحادیه اروپا نسبت به فتوای صادره تصمیم و اقدام مشترکی در سه زمینه بود:

۱. احضار سفرای دولت‌های عضو تهران و کاهش سطح روابط دیپلماتیک با جمهوری اسلامی ایران
۲. لغو ملاقات و بازدید مقامات دو طرف در سطح وزیران و معاونان آنها
۳. تقلیل همکاری‌های اقتصادی و کاهش واردات کالا از ایران

پس از قطع روابط سیاسی ایران و انگلستان

در ۱۵ اسفند ۱۳۶۷ (۵ مارس ۱۹۸۹) دولت آلمان نیز در حمایت از انگلستان، اجرای موافقت‌نامه فرهنگی با ایران را که در آبان ۱۳۶۷ (نوامبر ۱۹۸۸) امضا شده بود، به حالت تعلیق در آورد. انگلستان می‌کوشید تا با توسعه مسئولیت حمایت از سلمان رشدی به بقیه کشورهای اروپایی به‌ویژه دو عضو مؤثر آن یعنی آلمان و فرانسه هم به اعمال محدودیت و فشار علیه ایران از سوی اتحادیه تأکید نماید و هم خود را یک‌جانبه در این مسئله درگیر نسازد. گرچه این حربه نیز مانند همیشه باعث سرافکندگی و خواری طرف غربی شد و هنگامی که استقامت امام، مردم و حتی جهان اسلام بر این فتوا را دیدند سفرایشان که با هزار دبدبه و کبکبه از ایران رفته بودند، با هزاران هزار خواری و ذلت بازگشتند.^۱

اما بعد از انتشار این فتوای امام، عده‌ای در داخل و خارج که همیشه دایه مهربان‌تر از مادر هستند و کاتولیک‌تر از پاپ و البته حلقه به گوش اوامر سیاسیون غرب، عنوان کردند که اگر سلمان رشدی توبه کرده و به اشتباهی که مرتکب شده است اقرار کند، این حکم از او ساقط خواهد شد. اما چند روز بعد دفتر امام در جواب به این بحث انحرافی نیز اطلاعیه‌ای با این مضمون صادر کرد:

رسانه‌های گروهی استعماری خارجی به دروغ به مسئولین نظام جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند که اگر نویسنده کتاب *آیات شیطانی* توبه کند حکم اعدام درباره او لغو می‌گردد. امام خمینی - مدظله -

۱. یحیی فوزی، *تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام/عروج، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۰۴.



اقدامات و حرکات کوچک و محدودی در واکنش به انتشار کتاب *آیات شیطانی* در برخی کشورهای اسلامی شکل گرفت اما فقدان وجود یک برنامه و راهبرد مشخص، فراگیر و کارآمد برای برانگیختگی و بیداری جهان اسلام و مسلمانان به خوبی حس می‌شد. در این میان امام خمینی به عنوان یک عالم هوشیار و با درایت و در قامت یک استراتژیست بزرگ جهان سیاست، دست به اقدامی بی سابقه زد. اقدامی که می‌توان گفت «باطل السحر» تمامی برنامه‌های طرح‌ریزی شده غرب و استکبار در این باره بود و موجب شد که این «تهدید» تبدیل به یک «فرصت» استثنائی برای جهان اسلام شود؛ فرصتی که از آن می‌توان به عنوان سرفصل جدیدی در موضوع «بیداری اسلامی» یاد کرد

فرمودند: این موضوع صد درصد تکذیب می‌گردد. سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است با جان و مال تمامی هم خود را به کار گیرد تا او را به درک واصل گرداند.

حضرت امام اضافه کردند: اگر غیر مسلمانی از مکان او مطلع گردد و قدرت این را داشته باشد تا سریع‌تر از مسلمانان او را اعدام کند، بر مسلمانان واجب است آنچه را که در قبال این عمل می‌خواهد به عنوان جایزه و یا مزد عمل به او بپردازند.^۱

استقامت و پافشاری بر حکم امام خمینی بعد از فوت ایشان توسط رهبر انقلاب نیز هم‌چنان پیگیری شد. فی‌المثل در ۵ دی‌ماه ۱۳۶۹ که عده‌ای باز هم می‌خواستند فتوای امام را ملغی کنند،

دفتر رهبر انقلاب پیامی به شرح ذیل صادر نمود:

با توجه به اخبار مربوط به تبری جستن سلمان رشدی مرتد از اهانت‌هایی که به پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر مقدسات اسلامی، در کتاب موهن *آیات شیطانی* شده است، دفتر مقام معظم رهبری در پاسخ به سؤالاتی که از سوی مسلمانان در این زمینه به عمل آمده است، اعلام داشت که: حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مدظله‌العالی رهبر معظم انقلاب اسلامی فرمودند: حکم تاریخی و تغییرناپذیر حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در مورد نویسنده کتاب کفرآمیز *آیات شیطانی* و تعهد مسلمانان در سراسر جهان به اجرای این حکم اسلامی، نخستین ثمرات خود را در صحنه رویارویی اسلام با کفر جهانی نشان می‌دهد و استکبار غرب که حمله به مقدسات یک میلیارد مسلمان جهان را مقدمه‌ای برای تحقیر مسلمین و از بین بردن

۱. صحیفه امام، همان، ص ۲۶۸.

انگیزه‌های خیزش اسلامی در جهان قرار داده بود، به صورت مفتضحانه و گام به گام مجبور به عقب‌نشینی شده و انشاءالله با ادامه مقاومت مسلمانان جهان از این پس کسی جرئت اهانت به پیامبر معظم (ص) و مقدسات اسلامی را نخواهد یافت.

حکم اسلام در مورد نویسنده کتاب آیات شیطانی همان‌گونه که حضرت امام رضوان الله تعالی فرمودند: «اگر

اگر هدف امام خمینی تنها به درک واصل کردن سلمان رشدی بود می‌توانست این فتوا را علنی نکرده و در عین حال دستور این کار را به صورت غیر علنی صادر کند. اما امام ترجیح داد تا این فتوا به طور علنی منتشر شود. اینکه چرا امام مبادرت به انجام چنین تصمیمی کرد دقیقاً به همان موضوع بیداری جهان اسلام برمی‌گردد

توبه کند و زاهد زمان هم گردد» ثابت است و چنین تشبثاتی که با همیاری بعضی افراد به‌ظاهر مسلمان صورت می‌گیرد، تغییری در این حکم الهی نخواهد داد.^۱

چه کسانی مانع از تحقق حکم امام شدند؟

اما متأسفانه برخلاف پافشاری امام و رهبری بر ثابت بودن این حکم، عده‌ای از افراد چنانچه گفته شد در صدد خنثی کردن این حکم برآمدند. اینکه به تعبیر رهبر انقلاب، این «افراد به‌ظاهر مسلمان» چه کسانی بودند حداقل برای نگارنده مشخص نیست اما به یقین سیاست‌های دولت‌های سازندگی و به تبع آن دولت اصلاحات موجب امیدواری غرب به عدم اجرای حکم امام شد. این دولت‌ها چنان غرق در آداب و رسوم دنیای دیپلماسی و عرف دیپلماتیک شدند که برای کسب مثلاً وجهه و آبرو در میان دولتمردان غربی حاضر شدند یا حکم امام را نادیده بگیرند یا از آن عدول کنند. اوج این موضوع را می‌توانیم در اظهارات رئیس‌جمهور وقت دولت اصلاحات ایران، سید محمد خاتمی ملاحظه کنیم. خاتمی دقیقاً ده سال بعد از حکم امام در سفری که به ایالات متحده داشت، تاریخ مصرف حکم امام را تمام‌شده بیان کرد!

تیم دولت اصلاحات اعم از خاتمی و وزیر امور خارجه وقت ایران، سید کمال خرازی که در مهرماه سال ۷۷ برای شرکت در اجلاس سالانه سازمان ملل به ایالات متحده سفر کرده بود، درباره سلمان رشدی موضعی اتخاذ کرد که باعث خوشحالی سیاست‌مداران

۱. رک: پایگاه رسمی اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری (www.khamenei.ir).





امام به خوبی می دانستند که مسلماً این آخرین اقدام جهان غرب در مقابل قدرت روزافزون جهان اسلام نیست و یقیناً در آینده با موارد دیگری نیز روبه‌رو خواهند شد. بنابراین باید اقدامی صورت می گرفت تا غرب از مواضع خود عقب‌نشینی کرده و مجدداً به فکر اجرای طرح و برنامه‌ای شبیه آن نیفتد و از طرف دیگر، روح اسلام انقلابی و مبارزاتی نیز در کالبد مسلمانان دنیا زنده شود. این اقدام امام خمینی در حقیقت، حمله به عمق طرح ریزی استراتژیک غرب بود که در چند برهه دیگر نیز از سوی امام اتخاذ شد

غربی شده و در آن ایام با استقبال وسیع مطبوعات و نشریات امریکایی و اروپایی مواجه شد. برای مثال رادیو سی بی سی کانادا گزارش داد: خاتمی روز سه‌شنبه اعلام کرد که مسئله رشدی بایستی خاتمه یافته تلقی شود.

روزنامه گلوب/اندمیل نیز عنوان مطلب خود در این زمینه را چنین قرار داد که تهدید قتل سلمان رشدی ممکن است برداشته شود. گلوب ادامه داد: با وجود لحن آشتی جویانه خاتمی، روشن نیست که آیا این اظهارات نمایانگر تغییری واقعی در موضع گیری ایران در قبال فتوای قتل رشدی است یا خیر؟

گلوب به نقل از خاتمی افزود: ایران اکنون می‌خواهد از تصادم فرهنگی خود درباره رشدی که روابط جمهوری اسلامی و اروپا را مسموم ساخته است به سوی گفت‌وگوی میان تمدن‌ها حرکت کند.

این در حالی بود که انجمن قلم کانادا یکی از بزرگ‌ترین طرفداران سلمان رشدی بود و در سال ۱۹۹۲ اقدامات زیادی را در حمایت از رشدی انجام داد. در آن زمان حتی قرار بود رشدی نیز به کانادا سفر کند که هواپیمایی «بریتیش ایرویز» به دلایل امنیتی از پرواز دادن سلمان رشدی خودداری کرد.^۱

روزنامه فیگارو نیز همان ایام با انتشار عکس خاتمی در صفحه اول خود نوشت: خاتمی امید را به سلمان رشدی باز گرداند. به گزارش رادیو فرانسه در صفحه سوم این روزنامه، کلود لوریو تحت عنوان «خاتمی ماجرای رشدی را بایگانی کرد» نوشت: دولت خاتمی کسی را برای قتل سلمان رشدی اعزام نمی‌کند و سلمان رشدی با خوش بینی محتاطانه‌ای دیروز وزارت خارجه انگلستان را در لندن ترک کرد. ولی خاتمی نمی‌تواند مانع شود که یک متعصب مؤمن، ندای امام خمینی را به گوش جان نگیرد.^۲

بخش فارسی رادیو امریکا نیز آن روزها گزارش داد با اعلام آقای کمال خرازی مبنی بر

۱. تلکس ایرنا ویژه.

۲. همان.



اینکه دولت ایران از این پس با فتوایی که سلمان رشدی را تهدید به قتل می‌کرد ارتباطی نخواهد داشت و مطبوعات امریکا به شرح و تفسیر این اعلام نظر پرداختند.

این اعلام نظر آقای خرازی نه فقط شرح و تفسیرهای فراوان مطبوعات امریکا را باعث شد بلکه رضایت خاطر و تحسین سیاستمداران بزرگ جهان را جلب کرد؛ به خصوص که رئیس‌جمهوری ایران آقای سید محمد خاتمی نیز در ملاقات و گفت‌ووشنودی که با گروهی از ایرانیان مقیم امریکا در یکی از تالارهای سازمان ملل متحد در نیویورک داشت سخنان خرازی، وزیر امور خارجه ایران را تأیید کرد.

این رادیو افزود: دولت انگلیس رسماً به رشدی خبر داد و او را مطمئن ساخت که اظهارات مقامات ایرانی در مورد وی مستحکم و قابل اطمینان است؛ به طوری که رابین کوک وزیر امور خارجه این کشور اعلام رفع تهدید نسبت به جان رشدی را یک رویداد تاریخی نامید و متعاقب آن مناسبات سیاسی قطع شده خود را با ایران از سر گرفت.^۱ این در حالی بود که رادیو امریکا با وجود این نیز نتوانست عظمت و گستردگی تأثیر حکم امام را منکر شود و افزود: تهدیدی که بر اثر این فتوا نسبت به سلمان رشدی ایجاد شد همیشه تهدید واقعی محسوب می‌شود زیرا که در اثر آن چندین نفر در رابطه با کتاب افسانه‌ای *آیات شیطانی* کشته یا مجروح شدند. گرچه دولت ایران در هیچ یک از این قتل‌ها دست نداشته است.

روزنامه *دالاس مورنینگ نیوز* چاپ ایالت تگزاس نیز در این باره نوشت: زندان انفرادی، مرگ همیشه با سلمان رشدی همراه بود. هر جا که می‌رفت تهدید مرگ نیز با او بود. این نویسنده انگلیسی که به مدت ده سال مورد خطر مرگ قرار داشت ممکن است که از این پس بتواند بار دیگر آزاد زندگی کند.^۲

پیش‌بینی امام درست از آب درآمد

باری، ده سال بعد از انتشار فتوای امام، انگار پیش‌بینی آن بزرگ‌مرد تاریخ درست از آب درآمد. انگار خاتمی و تجدیدنظرطلبان همان‌گونه که امام پیش‌بینی کرده بود به بهانه پایبندی به اصول دیپلماتیک و لبخند رضایت سیاستمداران غرب از موضع امام عدول کردند. روح خدا در یکی از آخرین نامه‌های خویش این چنین نوشته بود:

... راستی به چه علت است که در پی اعلام حکم شرعی و اسلامی

۱. همان.

۲. همان.



مورد اتفاق همه علما در مورد یک مزدور بیگانه این قدر جهان خواران بر افروخته شدند و سران کفر و بازار مشترک و امثال آنان به تکاپو و تلاش مذبحخانه افتاده‌اند؟ غیر از این نیست که سران استکبار از قدرت بر خورد عملی مسلمانان در شناخت و مبارزه با توطئه‌های شوم آنان به هراس افتاده‌اند و اسلام امروز مسلمانان را یک مکتب بالنده و متحرک و پر حماسه می‌دانند و از اینکه فضای شرارت آنان محدود شده است و مزدبگیران آنان چون گذشته با اطمینان نمی‌توانند علیه مقدسات قلم‌فرسایی کنند مضطرب شده‌اند... خیلی جالب و شگفت‌انگیز است که این به ظاهر متمدنین و متفکرین وقتی یک نویسنده مزدور با نیش قلم زهر آگین خود احساسات بیش از یک میلیارد انسان مسلمان را جریحه‌دار می‌کند، عده‌ای در رابطه با آن شهید می‌شوند، برای ایشان مهم نیست و این فاجعه عین دموکراسی و تمدن است، اما وقتی بحث اجرای حکم و عدالت به میان می‌آید، نوحه رأفت و انسان دوستی سر می‌دهند. ما کینه دنیای غرب را با جهان اسلام و فقاقت از همین نکته‌ها به دست می‌آوریم. قضیه آنان قضیه دفاع از یک فرد نیست، قضیه حمایت از جریان ضد اسلامی و ضد ارزشی است که بنگاه‌های صهیونیستی و انگلیس و امریکا به راه انداخته‌اند و با حماقت و عجله خود را روبه‌روی همه جهان اسلام قرار داده‌اند... اگر غفلت کنیم این اول ماجراست و استعمار از این مارهای خطرناک و قلم‌به‌دستان اجیر شده در آستین فراوان دارد... ترس من این است که تحلیل‌گران امروز، ده سال دیگر بر کرسی قضاوت بنشینند و بگویند که باید دید فتوای اسلامی و حکم اعدام سلمان رشدی مطابق اصول و قوانین دیپلماسی بوده است یا خیر...^۱

گناه بزرگ خاتمی و تجدیدنظر طلبان

آری، گناه بزرگ خاتمی و گروه به‌ظاهر اصلاح‌طلبان به تعبیر رهبر انقلاب این است که باعث «امیدواری» دشمنان انقلاب و اسلام شدند. خاتمی با این سخنان خود موجب شد تا دشمنان نظام، به وجود صداهای موافق و همسو با خود در داخل ایران

۱. صحیفه/امام، همان، ص ۲۹۰-۲۹۰.

امیدوار شوند. شاید اگر این سخنان و مواضع خاتمی و تجدیدنظرطلبان نبود و دشمنان ناامید از پیاده‌نظام خود در داخل کشور می‌شدند هرگز ماجراهایی چون کوی دانشگاه ۷۸ و فتنه ۸۸ رخ نمی‌داد. شاید اگر دولت مردان جمهوری اسلامی نیز مانند امام و سیدنا القائد بر حکم اعدام سلمان رشدی پافشاری کرده و در برابر زیاده‌خواهی‌های غرب عقب‌نشینی نمی‌کردند هرگز کسی جرئت نمی‌کرد که روزی مستند فتنه، یا کاریکاتور پیامبر اکرم (ص) و یا انواع و اقسام توهین‌های دیگری که در سال‌های اخیر روانه بازار شده را منتشر کند. یقیناً اگر اصلاح‌طلبان تجدیدنظرطلب، مانند مردم و رهبری نظام بر سر فتوای امام استوار می‌ماندند، اتفاقاتی که امروزه در جهان تحت عنوان «بیداری اسلامی» در حال جریان است، خیلی قبل‌تر از این اتفاق می‌افتاد.

اما بعد از انتشار فتوای امام درباره رشدی، عده‌ای در داخل و خارج که همیشه دایه‌مهربان‌تر از مادر هستند و کاتولیک‌تر از پاپ و البته حلقه به‌گوش اوامر سیاسیون غرب، عنوان کردند که اگر سلمان رشدی توبه کرده و به اشتباهی که مرتکب شده است اقرار کند، حکم ارتداد از او ساقط خواهد شد



انقلاب اسلامی، بیداری اسلامی و گفتمان اسلام گرایان نوین ترکیه

رحمت الله فلاح

اشاره

اسلام در ماهیت هویتی ملت ترکیه از ارکان اصلی و تشکیل دهنده به شمار می‌رود؛ به ویژه در دوره امپراتوری عثمانی این عنصر در پیوندهای ملی و اجتماعی نقش بسزایی داشت. بدون اغراق از مهمترین علل شش قرن تداوم حاکمیت این امپراتوری بر بخش عظیمی از جهان اسلام به رغم تمام مشکلات داخلی و خارجی، مسئولیت پذیری تمدنی اسلامی ملت‌های مسلمان بود که اقوام مختلف را در کنار هم نگه می‌داشت. در دوره انحطاط عثمانی هویت‌های منبعث از گرایش‌های ملی‌گرایانه و اندیشه مدرنیته و غرب‌گرایی باعث شد عنصر هویت اسلامی در عرصه سیاسی امپراتوری تضعیف شود تا اینکه نخبگان اندیشه‌ای امپراتوری عثمانی در راستای نجات امپراتوری از فروپاشی در کنار رهیافت‌های اسلام‌محور، رهیافت‌های ملی‌گرایی ترک، عثمانی‌گرایی مدارا طلب و غرب‌گرایی را مدنظر قرار دادند. با این حال، معماران جمهوریت در ترکیه بعد از فروپاشی امپراتوری، هویت اسلامی ملت خود را از ساختار مفهومی و اجرایی نظام سیاسی کنار





گذاشتند. مردم ترکیه در یک مقاومت مدنی همواره بر محوریت این عنصر هویتی خویش تأکید کرده‌اند تا اینکه در فرصت سیاسی به وجود آمده در فراز و فرودهای تاریخی خود به تقویت احزاب اسلامی پرداختند. هر چند اسلام سیاسی و به عبارتی احزاب دین‌گرا در مقابل موانع ساختاری داخلی و بین‌المللی مجبور به عقب‌نشینی شدند، اما اسلام‌گرایان نوین با بهره‌مندی از مفاهیم حقوق بشری و دموکراسی توانستند جلوه‌هایی از هویت‌گرایی اسلام سیاسی را در سپهر عمومی سیاست و سیاست‌ورزی ترکیه نهادینه کنند.

مقدمه

ترک‌ها با تأسیس دولت عثمانی خدمات خود را وقف توسعه اسلام کردند. اسلام در این حکومت به اوج خود رسید و ترک‌ها قدرتمندترین و باثبات‌ترین حکومت شناخته‌شده در منطقه تا آن زمان را به وجود آوردند. عثمانی‌های متعلق به استپ‌های آسیای مرکزی با ایجاد سلسله‌هایی در آناتولی در سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا دامن گسترده شدند. این حکومت در قرن هفدهم به اوج توسعه ارضی خود رسید و به یمن نرمش‌پذیری، قابلیت‌های چندگانه و مهارت‌های تشکیلاتی خود و نیز فتور دشمنان، از دروازه‌های وین تا آذربایجان و از کریمه تا سودان گسترش یافت.

اسلام به عنوان منشأ مشروعیت، وحدت دین و دولت و سرچشمه هویت آن، نه فقط خاستگاه حکومت که نمادی از یکپارچگی جامعه ترکیه بود و نقش شناختی از کردار و اندیشه، گنجینه‌ای از حافظه و نیز احساسی از اقتدار ارایه می‌کرد. هم حکومت و هم جامعه درونمایه عمیق دینی و تکامل مشترک داشتند؛ هر چند اسلام آناتولی همواره تحت تأثیر تنش بین حوزه‌های علمیه اسلام سنتی و کلبه‌های صوفی اسلام دگراندیش و بدعت‌گرا بود.^۱

بدون شک اسلام در ساخت هویتی ترکیه نقش کلیدی داشته و دارد؛ به عبارتی نقش «علت وجودی» را در تداوم بقای امپراتوری عثمانی ایفا می‌کرد. این امپراتوری در مقطعی در جایگاه تبدیل شدن به دارالخلافه جهان اسلام قرار گرفت، اما مجموعه بازی‌های غرب که در قالب جنگ و توطئه همراه بود به همراه مسائل و مشکلات داخلی امپراتوری موجب شد از نیمه دوم قرن هجدهم دوره انحطاط را تجربه نماید. مناسبات در این امپراتوری که ۶ قرن بخش بزرگی از جهان اسلام را به مرکزیت

۱. هاگان باووز، سکولاریسم و دموکراسی اسلامی در ترکیه، ترجمه احمد عزیز، تهران، نی، ۱۳۸۹، ص ۵۰.

اسلام در ماهیت هویتی ملت ترکیه از ارکان اصلی و تشکیل دهنده به شمار می‌رود؛ به ویژه در دوره امپراتوری عثمانی این عنصر در پیوندهای ملی و اجتماعی نقش بسزایی داشت. بدون اغراق از مهمترین علل شش قرن تداوم حاکمیت این امپراتوری بر بخش عظیمی از جهان اسلام به رغم تمام مشکلات داخلی و خارجی، مسئولیت پذیری تمدنی اسلامی ملت‌های مسلمان بود که اقوام مختلف را در کنار هم نگه می‌داشت

آناتولی تحت نفوذ خود قرار داد، طوری بود که سلطان (به عنوان حاکم امپراتوری) همزمان نهاد خلافت (رهبر دینی جهان اسلام) را نیز بر عهده داشت؛ بنابراین سلطان نه نماینده مردم، بلکه نماینده خداوند در امپراتوری لحاظ می‌شد. اطاعت سیاسی از حاکم وقت وظیفه هر مسلمانی بود و از این رو نظم سیاسی در عین حال نظمی الهی بود. خبرگان شرع مقدس اسلام (یا طبقه روحانیون) در واقع نهادهای مرکزی برای تنظیم نحوه کارکرد جامعه عثمانی بودند. برای شناخت قدرت آنها بایستی به مشاغلی که در اختیار این طبقه بود، دقت نماییم. تا قبل از اجرای

برنامه اصلاحات در عثمانی، قضات و داوران محاکم شرع، اساتید و معلمین، پزشکان و حکیم‌باشی‌ها، ائمه جماعات، پیران و مرشدین اهل تصوف، ریاضیدانان و مدرسین درس منطق، ستاره‌شناسان و منجمین، مسئولین و مأمورین عالی‌رتبه دولتی از بین طبقه فرهیختگان و دانش‌آموختگان (در مدارس موسوم به علمیه) انتخاب می‌شدند.^۱ طی چند قرن حکام عثمانی از طریق «نهاد سلطان - خلیفه» بر قلمرو پهناور امپراتوری عثمانی حاکمیت خود را اعمال می‌نمودند. به علت ارتباطات تنگاتنگ خلفا و سلاطین، اکثر اندیشمندان این دورا به صورت توأم و تحت عنوان «نهاد سلطنت - خلافت» مورد بررسی قرار می‌دهند و کارکردهای آن به عنوان یک الگوی ساختاری برای یک حکومت اسلامی مطلوب، امروزه هم توسط برخی از لایه‌های اسلام‌گرای ترکیه در کانون توجه قرار می‌گیرد.

در پایان قرن نوزدهم به علت ضعف و بحران امپراتوری عثمانی، روشنفکران ترک در برابر این پرسش که سرنوشت امپراتوری چه خواهد شد، پاسخ‌های متعددی دادند. از بین آنها سه رهیافت به گفتمانی اصلی و در نهایت به پارادایم محکمی تبدیل شد. گفتمان اول متعلق به عثمانی‌گری بود که هویت اسلامی - عثمانی را عامل انسجام معرفی می‌کردند. آنها ضمن تأکید بر هویت اسلامی امپراتوری به برابری و حقوق

۱. محمد رضا حیدرزاده نایینی، *تعامل دین و دولت در ترکیه*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، ص ۳۳-۳۲.





از ۷۴ میلیون نفر جمعیت ترکیه، بیش از ۹۸ درصدشان مسلمان با اکثریت پیرو مذهب حنفی هستند. حدود ۱۵ الی ۲۰ میلیون نفر پیرو طریقت علوی (شیعی علوی) و ۱/۵ میلیون نفر شیعه دوازده امامی هستند. در این کشور بیش از صد طریقت و جماعت اسلامی با قرائت‌های خاصی از اسلام فعال‌اند و برخی از آنها پیروان و طرفداران چشم‌گیری دارند و در حوزه‌های مختلف تأثیرات قابل توجهی را به نمایش می‌گذارند. این امر موجب شده جامعه دینی ترکیه جلوه‌هایی از یک شبکه پیچیده اجتماعی - فرهنگی از خود بروز دهد

شهروندی سایر اقوام و مذاهب و ادیان نیز توجه داشتند؛ در واقع آنان طرفدار تسامح و مدارا بودند. گفتمان دوم با توجه به تحولات بالکان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بر این اساس پایه‌گذاری شده بود که غیر مسلمانان خواه، ناخواه از سرزمینی اسلامی رخت خواهند بست؛ بنابراین تأکید محض بر شریعت اسلامی و پان‌اسلامیسم می‌تواند مسلمانان امپراتوری را در کنار هم حفظ نماید. عبدالحمید دوم از امپراتوری اواخر دوره عثمانی، مبلغ و طرفدار این گفتمان بود. سومین رهیافت و گفتمان، پان‌ترکیسم بود که افرادی مانند

یوسف آکچورا یا گروکان آن را مطرح و به شدت دو گزینه اول را رد می‌کردند. شالوده این گفتمان بر این اساس بود که قیام‌های کشورهای مجاور و سرزمین‌های عربی نشان می‌دهد اقوام غیر ترک دل در گرو این امپراتوری ندارند و دنبال استقلال هستند؛ بنابراین به گمان طرفداران این گفتمان و رهیافت، سرزمین ترکیه تنها سرزمین ترک‌هاست. این گفتمان بیش از همه میان ترک‌های جوان طرفدار داشت؛ اگرچه تمام ترک‌های جوان پان‌ترکیست بودند، نسل آخر روشنفکری عثمانی و اولین نسل روشنفکران جمهوری ترکیه را شکل دادند.^۱ این رهیافت در قالب‌های غرب‌گرا، حکومت لائیک و ملی‌گرایی ترک همواره بر نظام سیاسی ترکیه تحمیل شده است.

پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی هر کدام از سه پارادایم فکری و گفتمانی یادشده به حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود ادامه داده و طرفداران هر کدام از این پارادایم‌ها در دیالکتیکی سخت، تأثیرات خود را بر سپهر عمومی سیاست‌ورزی ترکیه گذاشتند و برخی از آنها از جمله پارادایم گفتمانی عثمانی‌گرایی به دگردیسی نوینی رسیده و به عنوان نوع‌عثمانی‌گرایی در حوزه عمومی و سیاست‌ورزی ترکیه نمایان شده است.^۲ در واقع اندیشه سیاسی - فرهنگی حزب حاکم عدالت و توسعه هم با این عنوان شناخته

۱. تورج اتابکی، «گذر از کمالیسم سنتی»، شهروند/مروژ، س ۲، ش ۹، اول مرداد ۱۳۸۶، ص ۵۸.

۲. برای مطالعه بیشتر رک: رحمت‌الله فلاح، تحلیل سیاست خارجی اردوغان در قالب پارادایم نوع‌عثمانی‌گرایی، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، س ۹، ش ۳۶، زمستان ۱۳۸۷، ص ۹۷-۱۱۸.

می‌شود.

مقاله پیش رو ضمن اشاره به لایه‌های هویتی اسلامی در ترکیه به دنبال روشن نمودن ماهیت و گونه‌گفتمانی اسلام‌گرایی در اندیشه سیاسی و سیاست‌ورزی حزب حاکم عدالت و توسعه می‌باشد.

تحلیلی بر بافتارهای مذهبی جامعه ترکیه

از ۷۴ میلیون نفر جمعیت ترکیه، بیش از ۹۸ درصدشان مسلمان با اکثریت پیرو مذهب حنفی هستند. حدود ۱۵ الی ۲۰ میلیون نفر پیرو طریقت علوی (شیعی علوی) و ۱/۵ میلیون نفر شیعه دوازده امامی هستند. در این کشور بیش از صد طریقت و جماعت اسلامی با قرائت‌های خاصی از اسلام فعال‌اند و برخی از آنها پیروان و طرفداران چشم‌گیری دارند و در حوزه‌های مختلف تأثیرات قابل توجهی را به نمایش می‌گذارند. این امر موجب شده جامعه دینی ترکیه جلوه‌هایی از یک شبکه پیچیده اجتماعی - فرهنگی از خود بروز دهد.

نکته مهم این است که در چند دهه اخیر هر کدام از این لایه‌های هویتی دینی - مذهبی در تکاپوی هویت‌یابی سیاسی بوده و در صدد هستند وزن و جایگاه خود را در حوزه عمومی افزایش داده و گفتمان خود را در حوزه سیاست و سیاست‌ورزی توسعه دهند. برای نمونه اگر به تاریخ تحولات سیاسی علویان ترکیه در یکصد سال اخیر نظر بیفکنیم، دگر دیسی سیاسی - هویتی آنها مشخص می‌شود؛ بدین معنی که هویت سیاسی این جماعت بر اثر فشار دولت‌های سنی‌مذهب امپراتوری عثمانی و حتی بعد از آن با بحران مواجه شده است. آنها در هیچ تاریخی نتوانسته‌اند هویت سیاسی مستقلی در جغرافیای آناتولی داشته باشند. به همین علت، بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی، هویت سیاسی علویان در قالب‌های «مدافع نظام سکولار آتاتورک»، «مدافع احزاب چپ سوسیالیسم» و حتی «مخالفان احزاب اسلام‌گرا» بروز یافته است. اما هیچ کدام از رویکردهای مذکور بیان‌کننده هویت سیاسی علویان نبوده، بلکه صرفاً جهت‌جلوگیری از تعرض احزاب و اندیشه‌های افراط‌گرایان سنی‌مذهب به اجبار چنین رویکردهایی را اتخاذ می‌کرده‌اند. اما در سال‌های اخیر جامعه علویان ترکیه با درک شرایط، در تکاپوی هویت‌طلبی سیاسی، کنش‌های سیاسی و اجتماعی خود را تنظیم می‌کنند. با در نظر گرفتن مجموعه کنش‌ها و واکنش‌های علویان ترکیه و با توجه به بسترهای داخلی و خارجی، می‌توان گفت که جامعه علوی ترکیه در دهه آینده خواهد توانست هویت





سیاسی مستقل خود را در قالب احزاب سیاسی قدرتمند به نمایش بگذارد.^۱ شیعیان دوازده‌امامی هم با اینکه در اقلیت هستند، از وضعیت انفعالی تاریخی خارج شده و نسبت به وزن خود در حوزه عمومی و سیاسی رفتار و قاعده‌مندی مستحکمی را به نمایش می‌گذارند. اینها در چند سال اخیر با الهام از اقتدار سیاسی جمهوری اسلامی ایران و با توجه به عمق استراتژیک آن، تعاملات مقتدرانه‌ای را با نظام سیاسی لائیک ترکیه به نمایش گذاشته‌اند. برگزاری مراسم عزاداری ماه محرم با اجتماع صد هزار نفری در شهر استانبول که یک شهر توریستی است و حضور نمایندگان در سطوح عالی از جمهوری اسلامی ایران در این مراسم بیانگر این است که استیلای سیاسی و فرهنگی سکولارهای ترکیه ضربه جدی خورده است.

کارکرد شبکه‌های طریقتی و جماعت‌ها نیز محدود به حوزه دینی - مذهبی و مکتبی نماند و نقش خود را به حوزه سیاسی بروز داد. البته لازم به ذکر است که اسلام ریشه‌دار ترکیه از ابتدا با فعالیت‌های بزرگان عرفان و تصوف مانند مولانا جلال‌الدین رومی و حاج بکتاش‌ولی نیشابوری صورت خاص صوفی‌مآبانه به خود گرفت و هنوز هم این جو اسلام آمیخته با تصوف در ترکیه حاکم است. بنابراین، برخی پژوهندگان مسائل دینی در ترکیه، طریقت‌ها را مهم‌ترین و مفصل‌ترین شکل بروز اسلام مردمی در ترکیه می‌دانند.^۲ رهبران طریقت‌ها علاوه بر داشتن جایگاهی والا در امپراتوری عثمانی، در جریان جنگ‌های استقلال نیز همکاری چشم‌گیری را با ملی‌گرایان و آتاتورک داشتند. پس از حاکم شدن اندیشه سکولاریسم بر جامعه توسط آتاتورک، جایگاه طریقت‌ها و تصوف تضعیف شد. سرانجام پس از دهه ۱۹۵۰ که فضای سیاسی کشور انعطاف یافت و احزاب مختلف فرصت فعالیت پیدا کردند، فعالیت طریقت‌ها و تصوف نیز از حالت غیر علنی و پراکنده خارج شد و شکلی سازمان‌یافته‌تر به خود گرفت.

در این دوره طریقت‌ها نقشی اساسی در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و حتی اقتصادی ترکیه یافتند و از نگاه جامعه‌شناسی سیاسی دیگر نمی‌توان مناسبات قدرت را در ترکیه بدون توجه به این گروه‌ها تحلیل کرد. اکثریت احزاب و گروه‌های سیاسی برای رسیدن به قدرت یا حفظ قدرت در تلاش‌اند وابستگی خود را به یکی از طریقت‌های مطرح در جامعه ترکیه نشان دهند. به عبارت دیگر هر یک از احزاب یا نخبگان سیاسی به نوعی در صدد جست‌وجوی مشروعیت مذهبی برای خود درون نظام سیاسی غیر دینی

۱. برای اطلاع بیشتر رک: رحمت‌الله فلاح، «علویان ترکیه در تکاپوی هویت‌طلبی سیاسی»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، س ۷، ش ۲۸، زمستان ۱۳۸۵، ص ۳۱-۷.
 ۲. محمدرضا زارع، علل رشد اسلام‌گرایی در ترکیه، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۳، ص ۲۵۱.

در چند دهه اخیر هر کدام از لایه‌های هویتی دینی - مذهبی در ترکیه در تکاپوی هویت‌یابی سیاسی بوده و در صدد هستند وزن و جایگاه خود را در حوزه عمومی افزایش داده و گفتمان خود را در حوزه سیاست و سیاست‌ورزی توسعه دهند

هستند. مهم‌ترین نقش این طریقت‌ها، تأثیر بر روند انتخابات است. از این رو صحنه سیاسی به محلی برای چانه‌زنی نخبگان سیاسی با رهبران و شیوخ طریقت برای کسب محبوبیت نزد مردم و اخذ آرای بالاتر در انتخابات تبدیل شده است.^۱

مجله *استر/تثری* چاپ استانبول در گزارشی در خصوص قدرت طریقت‌ها می‌نویسد:

ورود به صحنه سیاست داخلی ترکیه نیاز به اخذ ویزا از یک یا چند رهبر مذهبی یا طریقتی دارد. دیگر بین نخبگان سیاسی وجود ندارد که به نوعی مرید یک فرقه یا طریقت نباشد یا برای جلب حمایت یک پیر یا شیخ در یوزگی نکند.^۲

به هر حال بخشی از تحولات سیاسی و فرهنگی جامعه ترکیه در حوزه فعالیت شبکه‌های طریقتی ترکیه معنا می‌یابد. یکی از این شبکه‌ها که تأثیری چشم‌گیر بر رویکرد فکری و فلسفی حزب عدالت و توسعه دارد و از آن حمایت می‌کند، جماعت نورجی به رهبری فتح‌الله گولن است که به جنبش گولن معروف است. هدف اصلی جنبش گولن، ایجاد جامعه اسلامی متعهد و در عین حال برخوردار از علم و معرفت، فناوری جدید و مترقی است تا دوران تفوق جهان غرب بر جهان اسلام به سر آید. امروزه نام فتح‌الله گولن با اصطلاح اسلام روشنگر یا معتدل ترک گره خورده است؛ زیرا وی و هوادارانش جنبش دینی - مدنی مدرنی را تأسیس کرده‌اند که مدرنیته را با دین‌ورزی، ناسیونالیسم، تسامح و مردم‌سالاری پیوند داده و اسلام، ناسیونالیسم و آزادی‌خواهی را در کانونی واحد گرد آورده است.^۳ البته این بدان معنا نیست که طریقت‌ها همیشه دنبال قرائت معتدلی از اسلام بوده و هستند. برخی طریقت‌ها و جماعت‌ها با قرائت رادیکالی زمینه‌های نفوذ القاعده و سایر گروه‌های تندرو مذهبی به ترکیه نیز شدند؛ هر چند فرهنگ جامعه ترکیه پذیرای رادیکالیسم و خشونت‌طلبی نبود. برای نمونه جماعت‌های متشکل یافته‌ای مانند جماعت ابداع یا «جبهه اسلامی شرق بزرگ ترکیه» جماعت عرب‌کندی، جماعت اسدی افندی، جماعت لغزایچی، جماعت یا گروه صف، جماعت

۱. محمد رضا حیدرزاده نایینی، همان، ص ۲۲.

2. Stvategy, Tavikatler, No12. (2.yil), Istanbul Apr 2000.

۳. برای اطلاع بیشتر رک: رحمت‌الله فلاح، «ماهیت‌شناسی جنبش اسلامی فتح‌الله گولن در ترکیه»، فصلنامه *مطالعات راهبردی جهان اسلام*، س ۱۱، ش ۴۳، پاییز ۱۳۸۹، ص ۲۲۲-۲۰۵.



اقتباس، جماعت پینار، جماعت رساله، گروه وحدت شاهیل و جماعت اتحاد اسلامی هر چند به دنبال گسترش القاعده نیستند، از آنجا که در برخی و حتی در بسیاری از اهداف با القاعده هماهنگی دارند، به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه به عنوان بستر توده‌ای و اجتماعی القاعده در ترکیه محسوب می‌شوند.^۱

در واقع جمع‌بندی آنچه بافتار لایه‌های اسلامی و دینی در جامعه ترکیه از آن یاد شده، بیانگر آن است که مبحث اسلام‌گرایی مورد تبلیغ در جامعه ترکیه در یک قالب هویتی شکل نگرفته بلکه از مجموعه‌ای از خاستگاه‌ها و لایه‌های مذهبی - مکتبی شکل گرفته است و کارکردهای متمایزی را در حوزه عمومی به نمایش می‌گذارد؛ وجه اشتراک آنها در این است که همه آنها در سال‌های اخیر به دنبال هویت‌طلبی سیاسی یا سهم‌خواهی سیاسی هستند.

اما در یک نگاه ماهواره به سپهر عمومی اسلام‌گرایی در ترکیه، بیشتر دو یا سه نوع شاخصه و جریان فکری نمایان است که در ادامه مقاله بدان‌ها پرداخته خواهد شد.

انقلاب اسلامی و نقش کارکردگرایانه اسلام سیاسی در ترکیه

آنچه امروزه با عنوان اسلام‌گرایی در حوزه سیاست ترکیه نامیده می‌شود و تحلیل‌های مختلف حول محور آن به وجود آمده در سه سطح قابل بررسی است. در سطح اول اسلام‌گرایان قصد دارند حکومت اسلامی بر پایه قضایای بنیادین دین ایجاد کنند، به طوری که همه جنبه‌های زندگی در آن جامعه با تعاریف معین شریعت و تفاسیر اسلامی، تطابق داشته باشد (اسلام‌گرایی به عنوان پروژه سیاسی)؛ در این سطح اسلام‌گرایان قصد دارند قدرت دولتی را به تصرف خود در آورند و بدین وسیله به فرآیند اسلامیزه کردن کشور اقدام کنند. اما سطح دوم گفتمان اسلام‌گرایی قصد بازسازی جنبه‌های اجتماعی جامعه را دارد تا آنها را با هنجارها و اصول کلی اسلام سازگار کند. در این فرآیند عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی با سنت‌های فرهنگ اسلامی ارتباط برقرار می‌کند (اسلام‌گرایی به عنوان پروژه اجتماعی)؛ اما سطح سوم اسلام‌گرایی شامل گرایش شدیدی برای در هم آمیختن ویژگی‌های اسلامی درون سیستم سکولار ترکیه است (اسلام‌گرایی به عنوان سیاست هویتی)؛ هدف نیز تغییر شکل جامعه یا بسط آزادی‌هاست تا هر شخصی این اجازه را داشته باشد که مطابق اصول اسلامی زندگی

۱. برای اطلاع بیشتر رک: رحمت‌الله فلاح، «سایه القاعده در ترکیه»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، ش ۳۰ و ۳۱، تابستان و پاییز ۱۳۸۶، ص ۱۰۱-۹۷.

کارکرد شبکه‌های طریقتی و جماعت‌ها نیز محدود به حوزه دینی - مذهبی و مکتبی نماند و نقش خود را به حوزه سیاسی بروز داد. البته لازم به ذکر است که اسلام ریشه‌دار ترکیه از ابتدا با فعالیت‌های بزرگان عرفان و تصوف مانند مولانا جلال‌الدین رومی و حاج بکتاش‌ولی نیشابوری صورت خاص صوفی‌مآبانه به خود گرفت و هنوز هم این جو اسلام آمیخته با تصوف در ترکیه حاکم است. بنابراین، برخی پژوهندگان مسائل دینی در ترکیه، طریقت‌ها را مهم‌ترین و مفصل‌ترین شکل بروز اسلام مردمی در ترکیه می‌دانند

کند.^۱ بروز اسلام‌گرایی سیاسی تادده ۱۹۶۰ سخت و دشوار بود. چون نظام سیاسی جمهوری که از سال ۱۹۲۳ توسط آتاتورک بر مبنای سکولاریسم ملی‌گرایی بنیانگذاری شد، صرفاً به تفکیک دین از دولت ختم نشد، بلکه خواهان تسلیم دین در برابر قوانین حکومتی، تقویت یک «اسلام دولتی» قابل قبول برای نخبگان سیاسی و دیدگاه غیر تخصصی اسلام در قبال رژیم سکولار بود. در واقع سکولاریسم در ترکیه نه تنها خواهان مرکز‌دایی از اسلام بود، بلکه قصد داشت آن را با مبانی جدید مشروعیت در دولت جمهوری انطباق دهد.^۲ اما زمانی که در دهه ۱۹۶۰ در نتیجه سیاست‌های اقتدارگرایانه حزب دموکرات با شکست مواجه شد، متحدان جامعه مدنی خواهان ترویج قانون

اساسی لیبرال‌تری شدند. هدف اصلی آنها قرار دادن قدرت حکومت انتخابی در مقابل نخبگان حکومتی غیر انتخابی بود. همچنین آنها با استفاده از قانون اساسی ۱۹۶۰ سعی کردند حوزه سیاسی متکثرتری به وجود آورند. در نتیجه جنبش‌ها و احزاب مختلف سیاسی، از جمله جنبش‌های اسلام‌گرا در جامعه ترکیه پدید آمدند.

در این مورد علاوه بر متغیرهای درونی ترکیه، برخی عوامل منطقه‌ای هم در گسترش این‌گونه جنبش‌های اسلام‌گرا تأثیر مستقیم داشتند. یکی از این متغیرهای مهم بیرونی که بر ایجاد خودآگاهی دینی جامعه ترکیه تأثیر گذاشت، پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) بود. مهم‌ترین جنبش اسلام‌گرایی که تحت تأثیر این فضای باز سیاسی به وجود آمد جنبش نگرش ملی بود که توسط نجم‌الدین اربکان با حمایت قابل توجه برخی از طریقت‌ها پایه‌ریزی شد. علت پیدایش جنبش نگرش ملی پیشرفت مدرنیزاسیون در بستر جامعه ترکیه است. هیئت مؤسسان آن بیشتر از افراد

۱. جواد امام‌جمعه‌زاده و دیگران، «چرخش گفتمانی در راهبردهای اسلام‌گرایان ترکیه و علل آن»، *آفاق امنیت*، دوره جدید، س ۳، ش ۶، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۴۷.

2. Davidson, A. (2003), "Turkey, A "secular" state? Challenge of Description" *South Atlantic quarterly*, 102: 50-333.





محافظه کار تشکیل شده‌اند. از این رو جنبش عمدتاً تمایل به کاربرد زبان اسلامی در مسائل اقتصاد سیاسی و اشاره به اخلاقیات اسلامی در حل مسائل اجتماعی داشت. آنچه جنبش نگرش ملی بر آن تأکید می‌کرد این بود که اجرای آزادی مذهب باید از کنترل دولت خارج و تفسیر کمالیستی از سکولاریسم به عنوان «دیکتاتوری غیر مسلمان» رد شود. بنابراین برنامه سیاسی اربکان از ابتدا خواستار از بین بردن همه بندهایی از قانون اساسی و حقوق جزایی بود که استفاده سیاسی از مذهب را ممنوع کرده بودند. یکی از احزاب سیاسی که از دل جنبش ملی پدید آمد حزب رفاه بود که بین سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۸۳ تشکیل شد. البته این حزب چون قصد داشت پایگاه اجتماعی خود را به فراسوی توده‌های اسلامی بسط دهد، تصمیم گرفت از ایدئولوژی سکولاریسم (با تفسیری متفاوت از کمالیست‌ها) حمایت کند. به طور مشابه، روشنفکران اسلام‌گرای جدیدی که از دل جنبش نگرش ملی طی سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بیرون آمده بودند، فراروایت‌های قرن نوزدهم اروپایی مثل پیشرفت، علم، عقل و تمدن را رد می‌کردند و مدرنیته مورد نظر غرب را در برابر اسلام قرار می‌دادند. بنابراین می‌توان استدلال کرد این اسلام‌گرایان تحت تأثیر روشنفکران برجسته غربی از برخی نظریات پسااستعماری، کمونترانیستی و پسامدرن در نقد کمالیسم، پوزیتیویسم و مدرنیته استفاده می‌کردند.^۱

در مجموع در دوره حزب رفاه، اسلام سیاسی به بازیگری مهم در سیاست‌های ترکیه تبدیل شد. طی سال‌های ۱۹۹۴ این حزب توانست در انتخابات شهرداری در شهرهای مهمی مانند استانبول و آنکارا به پیروزی برسد. همچنین در سال ۱۹۹۵ حزب رفاه برای اولین بار بالاترین رأی را در طول تاریخ خود (۲۳ درصد) به دست آورد و توانست نجم‌الدین اربکان را به نخست‌وزیری برساند و همراه با حزب راه راست حکومتی ائتلافی تشکیل دهد. اما پس از مدتی ارتش تصمیم به ایفای نقش فعال تری در تصمیم‌های سیاسی ترکیه گرفت و طی فرآیند به اصطلاح ۲۸ فوریه به منظور دفاع از سکولاریسم، هر گونه فعالیت اسلامی را در عرصه عمومی ممنوع کرد. طی همین مدت حزب رفاه و جانشین آن حزب فضیلت، توسط دادگاه قانون اساسی به علت تخلف از اصول سکولاریستی منحل شدند. از این مرحله جنبش اسلام‌گرای ترکیه دچار انشقاق شد و از دل این جنبش طیف‌هایی با اندیشه‌های متفاوت و منعطف ظهور یافتند که امروزه

1. Cinar, M. and kadioglu, A. (1999), "An Islamic critique of Modernity in Turkey: Politics of difference Back-wards". orient, 40: 53-69.

به عنوان حزب عدالت و توسعه بخش مهمی از حاکمیت ترکیه را به دست گرفته‌اند. به هر حال سطح‌های اول و دوم اسلام‌گرایی در ترکیه، همواره با مقاومت سفت و سخت کمالیست‌ها مواجه شده‌اند؛ بنابراین اسلام‌گرایان سعی کرده‌اند با فهم علل فرآیند ۲۸ فوریه، از ادعاهای خود درباره سطح‌های اول و دوم اسلام‌گرایی دست بکشند. لایه سوم سیاست اسلام‌گرایی با ارجاع به ارزش‌های فرهنگی ملت ترکیه بازنمایی می‌شود. در این رویکرد و گفتمان، جلوه‌هایی از اسلام هویت‌گرا به جای اسلام سیاسی در حوزه عمومی نمایان می‌شود که در ادامه به دو لایه هویتی اسلام‌گرایی در عرصه سیاسی-اجتماعی جامعه ترکیه اشاره می‌شود:

الف. رویکرد معرفی و گفتمانی اربکان

اسلام سیاسی مورد نظر نجم‌الدین اربکان که تبلور و اوج آن در حزب رفاه بود، ویژگی‌های متمایزی داشت:

۱. **نقش اقتصادی دولت:** معتقد بودند نقش دولت در توزیع منافع و ایجاد جامعه‌ای عادلانه اهمیت دارد. این اهمیت در همان حد خصوصی‌سازی است. (حزب رفاه)
۲. **دموکراسی‌سازی:** فهم جمعی از دموکراسی؛ نفی فردباوری؛ تأکید بر حقوق جمعی و دینی. نظام حزبی رهبرمحور و نفی کثرت‌گرایی و همگن‌سازی از طریق اسلام، هدف فراگرد سیاسی است.
۳. **ناسیونالیسم:** ناسیونالیسم ترک-عثمانی. ترک بودن با اسلام و میراث عثمانی و ترکیه اسلامی تعریف می‌شود؛ اتحادیه اسلامی.
۴. **منشأ ارزش‌ها:** ارزش‌های دینی به عنوان نظامی آموزشی برای تبدیل شدن به «انسان اخلاقی»؛ برای خلق یک جامعه عادلانه ارزش‌های اسلامی باید در نظام سیاسی ادغام شود. جای چندان برای ارزش‌های سکولار وجود ندارد.
۵. **مرکز محوری در برابر دولت محلی:** نقش فعال دولت مرکزی در جهت تأمین عدالت و دستیابی به رشد.
۶. **سیاست خارجی:** ضد غربی و ضد اتحادیه اروپایی بود و عضویت ترکیه اسلامی در ساختار ناتو را متضاد با هویت ملی و فرهنگ سیاسی ملت مسلمان ترکیه می‌دانستند. طرفدار مناسبات نزدیک با کشورهای اسلامی بوده و به طور کلی اتحادیه اسلامی محور گفتمان سیاست خارجی آنهاست. در دولت، پی‌گیر سیاست خارجی سنتی ترکیه بودند.
۷. **حکومت:** حکومت تا آنجا مورد احترام است که پاسدار ارزش‌ها و ملاحظات دینی



باشد و در صورت ایجاد محدودیت برای آزادی‌ها و حقوق دینی باید مورد نقد قرار گیرد. هدف اسلامی کردن حکومتی است که باید پاسدار ارزش‌های دینی باشد.

۸. مسئله کردی: از «وحدت ملی» بر اساس تعاریف دینی حمایت می‌کند و وفاداری اسلامی را راه حلی برای جدایی‌طلبی کردی به حساب می‌آورد؛ هوادار حقوق فرهنگی، آموزشی و نیز پخش برنامه‌های رادیو-تلویزیون و آموزشی-دینی به زبان کردی است.

ب. اسلام‌گرایی نوین؛ اردوغانیسم در عرصه سیاست‌ورزی

آگوست سال ۲۰۰۱ بخش جوان‌تر و اصلاح‌طلب‌تر حزب فضیلت به رهبری عبدالله گل، به پشتوانه بورژوازی نوخاسته آناتولیایی، حزب عدالت و توسعه را تشکیل دادند. حزب در پی فروپاشی در سال ۲۰۰۲ خود را در بحبوحه انتخاباتی یافت که بنا بود در سوم نوامبر همان سال برگزار شود؛ تا اینکه در این انتخابات با کسب ۴۳/۳ درصد آرا به قدرت رسید. این اتفاق در عرصه سیاسی ترکیه همه را شگفت‌زده کرد تا جایی که برخی تحلیلگران این واقعه را به «زلزله سیاسی» تعبیر کردند.^۱

اولین واکنش نخبگان سکولار در برابر این حزب نشان‌دهنده احساس نگرانی و شک و تردید آنها درباره این موضوع بود که نگرش و طرز فکر رهبران این حزب چیست؟ آیا عملکرد آنها در جهت تاریخ دوپست‌ساله نوسازی ترکیه است یا نه؟

رهبران حزب عدالت و توسعه همواره تأکید می‌کنند که حزبشان، حزبی اسلامی نیست و پذیرش ارزش‌های اسلامی توسط حزب، آن را در جایگاهی متفاوت از احزاب دموکرات مسیحی آلمان و سایر کشورهای اروپایی قرار نمی‌دهد. برخی تحلیل‌گران معتقدند که اردوغان و همراهان نزدیک وی معرف «جناح نوگرایی» حزب رفاه هستند. در واقع اردوغان حزبی را تأسیس کرد که «به منظور سازگاری بیشتر با واقعیت‌های نظامی-سیاسی سکولار، به بازتعریف هویت خود اقدام کرد.»^۲

اعضای پیشین حزب رفاه در حزب عدالت و توسعه، خود را در مقایسه با اسلام‌گرایان، حزبی محافظه‌کار معرفی کرده‌اند. امروز حزب عدالت و توسعه در برنامه حزبی خود به طور جدی به دموکراسی، حقوق بشر، حاکمیت قانون و حمایت روشن از سکولاریسم تأکید می‌کند. بنابراین میانه‌روی گفتمان سیاسی حزب و تصمیم‌راهبردی حزب برای

1. Georg E. Gruen, "Turkey's Political Earthquake: significance for the united states and the Region" American Foreign Policy interests Vol.25, No2, (April 2003), p.87.

2. Hasan Turunc "Islamicist or Democratic? The Akps seaveh For Identity" journal of contem Porary European studies, Vol. 15, No. 1 , Apvii 2007, p.81.

ایجاد سازگاری بیشتر با نظام سیاسی، پس از دوران تجربه اندوزی سیاسی رهبران آن، جریان مسلط اسلامی در ترکیه را به یک حزب سیاسی کارگشته و با تجربه، پیشرفته و میانه‌رو تبدیل کرد که در حیات سیاسی ترکیه نقش مهمی ایفا می‌کند. به رغم ادعاهایی که حزب عدالت و توسعه را از یک حزب اسلام‌گرا، محافظه‌کارتر می‌دانند، نگرش حزب به نوگرایی و نقش

عمومی اسلام، نشانه‌هایی روشن از تعلق خاطر رهبری حزب به اسلام را به همراه دارد. «بیانیه ایدئولوژیک حزب آن را دموکرات محافظه‌کار معرفی و بر این مسئله تأکید می‌کند که باید مدرنیته را در تمام ابعادش پذیرفت، اما باید بنیادهای فلسفی مدرنیته را از کج‌فهمی و سوء تفاهم‌ها پاکسازی و آن را با ارزش‌های بومی ترکیب کرد.»^۱ از این جنبه، حزب عدالت و توسعه با سیاست نوظهور خود سعی دارد قرارداد اجتماعی جدیدی میان بخش‌های مختلف جامعه ترکیه ایجاد کند. این سیاست جدید روی راهبردی سه لایه بنا شده است:

۱. اتخاذ زبان دموکراسی و حقوق بشر به عنوان سپر گفتمانی.
۲. بسیج حمایت توده‌ای به عنوان شکلی از مشروعیت دموکراتیک.
۳. ایجاد ائتلاف لیبرال دموکراتیک با بخش‌های مدرن - سکولاری که حزب عدالت و توسعه را یک بازیگر سیاسی مشروع تلقی می‌کنند.

این راهبرد سه لایه‌ای حزب را قادر می‌سازد بازگنان، مردم فقیر و گروه‌های محافظه‌کار - مذهبی را در کنار هم جمع کند. در این راستا آشکار است که سیستم شبه‌دموکراتیک در ترکیه به ملایم کردن اسلام‌گرایان کمک زیادی کرده است، زیرا در این سیستم، اسلام‌گرایان قادرند سیاست‌های هویتی خود را در درون نظام دنبال کنند. این امر نه تنها موجب می‌شود نسل جوان اسلام‌گرایان اصلاح طلب سیاست‌های خود را از تجربه حکومتی حزب رفاه متمایز کنند، بلکه سعی دارند از فرصت پیش آمده توسط دموکراسی و عضویت در اتحادیه اروپا استفاده کنند در حالی که اسلام‌گرایان سابق

1. Senem Aydin and Rusen cakir "Political Islam in Turkey" Brussels: Centre Foe EuroPan Policy studies, 2007, p. 116.





غرب‌گرایی را پدیده مضر می‌دانستند که مسئول همه مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جهان اسلام بود.

قرائت حزب عدالت و توسعه از هویت حزبی با تمام ابهاماتی که دارد مبین این است که اسلام در خمیرمایه اندیشه‌ای آن نقش اساسی دارد. رهبری حزب به دلایل عملی ترجیح می‌دهد خود را بخشی از «دموکراسی محافظه‌کار» بداند و ریشه‌های فرهنگی و دینی هویت و نظام ارزشی ترک را بپذیرد. هویتی که در عین تأکید بر ارزش‌های مورد انتظار جامعه آرمانی ترک، از حزب در برابر اتهامات اسلام‌گرایی حفاظت می‌کند و امکان هم‌ذات‌پنداری هم‌زمان آن با اسلام و دموکراسی را فراهم می‌سازد. حزب عدالت و توسعه تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی تصمیم گرفته بود تا در صحنه سیاسی با هویتی محافظه‌کار - به جای پسوند اسلامی - ظاهر شود. در عین حال که محافظه‌کاری پژواک چندانی در سطوح مردمی ندارد، رهبری حزب سعی در تبیین آن به عنوان مفهومی اسلامی، سنتی و حتی لیبرال دارد. در این تفسیر هویت فرهنگی لزوماً تداخلی با هویت سیاسی ندارد و این دو در مواردی در تقابل نیز بوده‌اند. در این باره اردوغان، طی سخنانی در استانبول در ۱۰ ژانویه ۲۰۰۴ گفته بود که فلسفه حزب عدالت و توسعه ریشه در «سنت‌های اجتماعی و فرهنگی» ترکیه دارد و «بازتابی از یک نظام ارزشی بومی و عمیقاً ریشه‌دار» است. بنابراین باور نظام‌های ارزشی محلی - بومی تا حد زیادی هویت حزب را بازتاب می‌دهند.^۱

با این اوصاف به مبانی رفتاری اسلام‌گرایان نوین که در قالب حزب ظهور و بروز می‌کند، اشاره می‌شود.

مبانی رفتاری اسلام‌گرایان نوین ترکیه

امروزه اسلام‌گرایان ترکیه که در قالب حزب عدالت و توسعه بر سپهر عمومی جامعه ترکیه سیاست‌ورزی می‌کنند، توانستند در طول ده سال از حاکمیت‌شان مبانی رفتاری و گفتمانی خاصی را به نمایش بگذارند که قالب تئوری‌ها و چهارچوب‌های گفتمانی آن را می‌توان معرف رفتار اکثریت نسبی جامعه ترکیه دانست. به همین جهت از زوایای مختلف به نگاه اسلام‌گرایان نوین که به اسم «دموکرات‌های محافظه‌کار» فعالیت می‌کنند، اشاره خواهیم کرد:

۱. مفهوم «دموکراسی محافظه‌کار» در چهارچوب سه گفتمان بنیادین - ارزش‌های

۱. هاگان باووز، همان، ص ۱۴۹.

خانواده (از نوع پدرسالارانه)، میهن پرستی مبتنی بر تاریخ عثمانی (عشق به ملت ترک-مسلمان) و پارسایی (سرچشمه اخلاق)-دنبال می‌شود.

۲. توجه به نوع‌مانی در رویکرد بین‌المللی؛ نوع‌مانی‌گرایی آمیزه‌ای از مطلوبیت‌های تاریخی، جغرافیایی

و فرهنگی ترکیه را به تصویر می‌کشد؛ با اینکه نوع‌مانی‌گرایی یک ایدئولوژی به شمار نمی‌رود، به عنوان رویکردی جدید با برجسته کردن عناصر تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی به محیط ژئوپلیتیک ترکیه معنایی تازه می‌بخشد. در درون این رویکرد، جلوه‌هایی از اسلام‌گرایی، ترک‌گرایی، شرق‌گرایی و غرب‌گرایی دیده می‌شود. در تفسیر نوع‌مانی‌گرایی، در ظرف معرفتی انسان ترکیه‌ای سه عنصر هویتی «مسلمان خاورمیانه‌ای»، «ترک اوراسیایی» و «شهروند اروپایی» با یکدیگر پیوند منطقی و معنادار برقرار می‌کند. اگرچه هیچ‌یک از عناصر هویتی در فضای جدید ترکیه (دوران حزب عدالت و توسعه) حالت قهقرایی و جزمیت به خود نگرفته‌اند، اما با مفاهیم مدرن و جهان‌شمول مبتنی بر ادله‌های بومی در حال تبدیل به الگویی سیاسی در منطقه است.

۳. منشأ ارزش‌ها: ارزش‌های دینی در عین اهمیتی که به آن داده می‌شود یک نظام ارزشی برای شکل‌گیری مباحث عمومی به حساب نمی‌آیند. از گفتمان حقوق بشری برای خلق یک نظام ارزشی نوین بهره‌برداری می‌شود. باور به خداوند جزء مباحث ارزشی نیست. بر مسئولیت، موفقیت و رقابت فردی تأکید می‌شود.

۴. بازار به عنوان حلال همه مشکلات اجتماعی و اقتصادی تلقی می‌شود و کارآمدی و بهره‌وری را افزایش می‌دهد. خصوصی‌سازی مورد حمایت قرار می‌گیرد و از نقش دولت در اقتصاد حمایت می‌شود.

۵. ناسیونالیسم: میهن پرستی مبتنی بر قانون اساسی. بازتعریف ترک بودن بر محوریت قومیت به منظور شناسایی و جذب اکراد بر اساس هویت آنان. گفتمان غیر شفاف و مبهم در زمینه ناسیونالیسم و دولت‌گرایی.

۶. ایدئولوژی هویت: ترکیب ترک-اسلامی، قومی-دینی و ترک اسلامی تعریف شده در چهارچوب ارزش‌های سنتی آناتولیایی، هوادار حکومت و طرفدار گسترش جامعه

در واقع جمع‌بندی آنچه بافتار لایه‌های اسلامی و دینی در جامعه ترکیه از آن یاد شده، بیانگر آن است که مبحث اسلام‌گرایی مورد تبلیغ در جامعه ترکیه در یک قالب هویتی شکل نگرفته بلکه از مجموعه‌ای از خاستگاه‌ها و لایه‌های مذهبی-مکتبی شکل گرفته است و کارکردهای متمایزی را در حوزه عمومی به نمایش می‌گذارند





مدنی مشتمل بر جماعات و محلات، خدمت به ارزش‌های ملی و معنوی، به عنوان رسالت‌نمایی مورد استقبال و احترام است.

۷. حکومت: به حکومت باید احترام گذارد و از آن اطاعت کرد؛ پاسدار ارزش‌های ملی و سنتی است و چون «پدر» باید به آن نگریست.

۸. سکولاریسم: دین امری هم عمومی و هم خصوصی است. حکومت باید فارغ از نفوذ دین باشد. حکومت می‌تواند در فرآیند حفظ و تداوم ارزش‌های دینی دخالت کند. سکولاریسم امری مربوط به حکومت است و نمی‌توان از شهروندان انتظار سکولار بودن داشت.

۹. مسئله کردی: تمامیت ارضی و وحدت ملی والاترین اصول به حساب می‌آیند. هویت ترکی، هویتی نیمه-ملی است و در سطوح خصوصی و عمومی قابلیت ماندگاری دارد. مخالف هر گونه امتیاز سیاسی برای جدایی طلبی کردی است. باور و اعتماد به دورانی طولانی از مشارکت در فرهنگ واحد با اکراد.

مبانی رفتاری جامعه دیندار ترکیه

• هویت‌ها، نهادها و شبکه‌های دینی به لحاظ انباشت سرمایه اجتماعی و شکل‌گیری جنبش‌ها پراهمیت هستند. هویت‌ها و باورهای دینی از گروه‌های به حاشیه رانده شده در برابر طبقات مسلط حمایت می‌کنند و به نام عدالت ابزارهای مفهومی لازم برای مقابله با دولت‌های سرکوب‌گر را در اختیار آنان می‌گذارند. تحولات سیاسی جاری در ترکیه را جامعه مدنی شکل داده و هدایت می‌کند؛ و تغییرات اجتماعی و اقتصادی در آن مقدم بر تغییرات سیاسی هستند.

• انقلاب محافظه‌کارانه، به دلیل نهادینه شدن زبان پیوندی و به لحاظ سیاسی «متوازن» در آن و نیز ورود بازیگرانی جدید، یک دگردیسی گام به گام و از پایین به بالا، با هدف چیرگی بر زبان سیاسی، جامعه و سرانجام دولت است. گروه‌های اسلامی با اشراف بر جامعه سیاسی چیرگی بر حکومت را دنبال می‌کنند. اسلام، با دولت حزب عدالت و توسعه به مرجع مناقشه‌ناپذیر هویت ترکیه تبدیل شده است.

• زبان اخلاقی نوین در عرصه سیاست ترکیه تکامل می‌یابد که تا حد زیادی محصول گفتمان جهانی حقوق بشری و متضمن بازتعریف مفاهیم حکومت، هویت، سکولاریسم و جامعه سیاسی در سایه چهار دگردیسی هم‌پیوندی است. این دگردیسی‌ها ماهیت اقتصادی (ایجاد شرایط بازار)، ایدئولوژیک (به هنگام شدن ارزش‌ها و اندیشه اسلامی)،

اجتماعی (توسعه شهرنشینی، آموزش عالی و ارتقای تحرک اجتماعی) و سیاسی (دموکراسی سازی حکومت و تعمیق جامعه مدنی) دارند.

• در یک دهه اخیر مهم ترین انقلاب در سطح ذهنیت ها رخ داده و دگرگونی عمده دیگر در حوزه بازتعریف حکومت رخ داده است. حکومت پیش از آن مفهومی نیمه مقدس بود که در آن ملت ترک و اسلام در خدمت حکومت تعریف می شدند. این مفهوم الان دگرگون شده و حکومت در

زمره مجموعه نهادهایی قرار گرفته که می بایست کمر به خدمت مردم بیند و از ساختار ارزشی جامعه پاسداری کند.

• در سالیان اخیر و در فضای تداوم نبرد مفهومی میان اسلام گرایی و سکولاریسم، فرآیند دموکراتیزاسیون و توسعه اقتصادی، از راه همسازی و تعدیل مواضع گروه های اسلامی در برابر سکولارها- با بهره گیری از گفتمان حقوق بشر- به تقویت اقتدار اسلامی به زیان سکولاریسم منجر شده است. مهمترین تحول در این زمینه تمسک بیش از پیش سکولارها به گفتمان اسلامی برای دفاع از اندیشه و هویت سکولار است. این تحولات با دامن زدن به جابه جایی عمده ای در مباحث سیاسی ترکیه زبانی فراگیر، قدرتمند و متأثر از اسلام به وجود آورده است. در حال حاضر با تمام چیرگی سکولاریسم بر فضاهای دولتی، زبان اسلامی بیش از سال های ماقبل ۱۹۹۷ بر جامعه آن کشور تسلط دارد.

• ترکیه در مقطعی حساس با سه روند دگرگون ساز مواجه است: ظهور بورژوازی اسلامی؛ گسترش سپهر عمومی؛ و تجلی خودآگاهی تازه حقوق بشری. این روندها بی شک عامل تداوم فرآیند دگرگون سازی ریشه ای زبان سیاسی کشور خواهند بود.

• نتایج جامع ترین بررسی ها بیانگر افزایش قابل شمار کسانی است که «هویت خود را به عنوان مسلمان توصیف کرده اند». نسبت این افراد از ۳۶ درصد در سال ۱۹۹۹ به ۴۵ درصد در سال ۲۰۰۶ رسید. بر اساس این بررسی ها، ۴۱ درصد از یک حزب سیاسی دین محور پشتیبانی کرده اند.

• در سالیان اخیر هر چند سیاست های مدرنیزاسیون دولت تا حد زیادی زمینه ساز

امروز حزب عدالت و توسعه در برنامه حزبی خود به طور جدی به دموکراسی، حقوق بشر، حاکمیت قانون و حمایت روشن از سکولاریسم تأکید می کند. بنابراین میانه روی گفتمان سیاسی حزب و تصمیم راهبردی حزب برای ایجاد سازگاری بیشتر با نظام سیاسی، پس از دوران تجربه اندوزی سیاسی رهبران آن، جریان مسلط اسلامی در ترکیه را به یک حزب سیاسی کارگشته و با تجربه، پیشرفته و میانه رو تبدیل کرد که در حیات سیاسی ترکیه نقش مهمی ایفا می کند



تکامل اپوزیسیون سیاسی اسلامی بودند، فضاها و فرصت‌های سیاسی و اقتصادی بستر لازم را برای شکل‌گیری یک مدرنیته اسلامی فراهم ساخته‌اند. برخی دولت‌ها نیز معمولاً با بهره‌گیری از نهادها و مفاهیم اسلامی به سیاست‌های خود مشروعیت داده‌اند. رابطه بین سکولاریسم حکومتی و نهادهای اسلامی رسمی با چالش جریان سکولار اجتماعی و نیز اسلام‌گرایی جامعه‌محور رو به رو است؛ در نتیجه عرصه دینی شاهد حضور اسلام رسمی دولتی، شبکه‌های سنتی صوفی، جنبش فتح‌الله گولن و همچنین گروه کوچک و خطرناک حزب‌الله کرد است؛ و در واقع میدان هم‌وردی «دین‌شناسانی» است که در فکر مدیریت «وسایل رستگاری»‌اند. رقابت بر سر معنا و نقش اسلام، خود نمود تازه‌ای از گفتمان سیاسی است. سیاست‌ورزی عمیقاً ریشه در شیوه‌هایی از زندگی دارد که در نمادهای گوناگون دینی - سکولار متجلی است.

• دگردیسی جنبش اسلامی ترکیه را از آنجا که در پی بقای سنت‌های عمدتاً محافظه‌کار این کشور و انتقال هویت‌ها و هنجارهای محلی به سطح ملی است، می‌توان انقلاب محافظه‌کارانه نامید و همچنین از آن رو که طالب اخلاقی کردن نهادها و شبکه‌های سیاسی است، باید آن را انقلاب هنجارین قلمداد کرد.

سرانجام سخن

در ظرف هویتی و معرفتی جامعه مسلمان ترکیه، اسلام نقش محوری و اساسی داشته است؛ طوری که امروزه اکثریت مردم ترکیه در معرفی کیستی و هویت خویش مسلمان - ترک را هم‌زمان به کار می‌برند و در نگاه غربی‌ها ترک بودن مترادف مسلمان بودن است. این امر نشانگر آن است که سیاست‌های فرهنگی غرب‌گرا و سکولار، نزدیک به یک قرن نه اینکه در خلق هویت دولتی موفق نشده بلکه خود متأثر از سپهر عمومی اسلام‌گرایی شده است.

جامعه مسلمان ترکیه با اینکه در مناسبات دین در حوزه سیاست‌ورزی زبان مشترک پیدا کرده اما به علت چند لایه‌ای بودن خرده‌هویت‌ها در تعاملات دین و سیاست و ورود گفتمانی پازل هویتی خویش، به دنبال فضای سیاسی در تکاپوی جدی هستند و به نوعی در صدد هویت‌طلبی سیاسی می‌باشند؛ امری که بر مرکب و مبهم بودن هویت اسلام در دایره سیاسی می‌انجامد. این مورد، هم احزاب و گروه‌های قدرت‌یافته را مجاب می‌سازد رفتاری پیشه نمایند که از مشروعیت بینابینی و جهان‌شمولی لازم برخوردار باشد و از طرفی بخش سکولار حاکمیت و اجتماع ترکیه به راحتی قادر به اتهام‌زنی برای

در ظرف هویتی و معرفتی جامعه مسلمان ترکیه، اسلام نقش محوری و اساسی داشته است؛ طوری که امروزه اکثریت مردم ترکیه در معرفی کیستی و هویت خویش مسلمان - ترک را همزمان به کار می‌برند و در نگاه غربی‌ها ترک بودن مترادف مسلمان بودن است. این امر نشانگر آن است که سیاست‌های فرهنگی غرب‌گرا و سکولار، نزدیک به یک قرن نه اینکه در خلق هویت دولتی موفق نشده بلکه خود متأثر از سپهر عمومی اسلام‌گرایی شده است

حذف آن نباشند. به عبارتی اسلام‌گرایی ترکیه مراحل مختلف را سپری نموده و همواره از لایه‌های متمایزی هم برخوردار بوده است ولی آنچه امروز به عنوان مبانی شناخت و رفتار اسلام‌گرایان نام برده می‌شود مبتنی بر بنیادهای حقوق بشری است که اسلام را مجموعه‌ای از ارزش‌های حیاتی برای ملت به کار می‌برد و می‌کوشد سکولاریسم را به عنوان آبشخور تنش و قطب‌بندی اجتماعی از راه بازتعریف معنا و عملکرد سکولاریستی اقتدارگرا از میان بردارد؛ این طیف از اسلام‌گرایان که امروزه با عنوان اسلام‌گرایان نوین منافع و هویت ملت ترکیه را نمایندگی می‌کنند و معرف قشر عظیمی از دینداران این کشورند در حوزه سیاست‌ورزی

طالب حکومتی دموکراتیک‌تر، جامعه مدنی پررنگ‌تر و دولتی با نقش کم‌رنگ‌تر در اقتصاد و سیاست‌های مربوط به هویت ملی هستند. بانیان و همراهان جدی این تفکر نه ارتش و نه نخبگان دیوان‌سالاری، بلکه جنبش‌های نو اسلامی، کارآفرینان آناتولیایی، فعالان کرد و جامعه علوی هستند.

در واقع می‌توان گفت اکنون اسلام با دولت حزب عدالت و توسعه به مرجع مناقشه‌ناپذیر هویت ترکیه تبدیل شده است. کارگزاران این تحولات محافظه‌کارانه، با تسلط بر سازمان‌ها و انجمن‌های جامعه مدنی وضع موجود مبتنی بر شالوده‌های کمالیسم را با چالشی چشمگیر و چندوجهی مواجه کرده‌اند.





مقالات

انقلاب اسلامی و گروه‌های تجزیه‌طلب در ایران

«حزب دموکرات کردستان»

اصغر حیدری^۱

مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری داهیان‌ه حضرت امام خمینی (س)، منافع نامشروع و جهنمی ابرقدرت شرق و غرب را در ایران به چالش کشید و قطع نمود. غرب و شرق در همکاری و هماهنگی با هم حرکت‌ها و اقدامات بسیار خطرناکی را برای قطع درخت تازه به ثمر نشسته انقلاب اسلامی طرح کردند و به اجرا درآوردند که از آن میان می‌توان این موارد را برشمرد: کودتاهای نظامی، تحریم اقتصادی و نظامی، بلوکه کردن منابع مالی، تهدیدهای نظامی، تهاجم نظامی عراق، ایجاد و هدایت حرکت‌ها و گروه‌های تجزیه‌طلب.

در سال ۱۳۵۸ حرکت‌ها و گروه‌های تجزیه‌طلب با دسیسه و یاری آشکار و پنهان شرق و غرب در مناطق بحران خیز سنتی ایران شامل آذربایجان، کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا و سیستان و بلوچستان با عقبه‌های سیاسی و قومیتی برون مرزی ایجاد و هدایت گردید. نظام نوپای جمهوری اسلامی با زحمات و هزینه‌های فراوان توانست این

۱. کارشناس ارشد ایران‌شناسی



گروه‌ها و حرکت‌های تجزیه‌طلب را مهار و از وحدت و تمامیت ارضی کشور پاسداری نماید. عوامل مهم این موفقیت عبارت بودند از: رهبری قوی حضرت امام، علاقه ویژه مردم مناطق بحران خیز سنتی به انقلاب اسلامی، ملیت‌گرایی اسلامی و اعتقاد ایرانیان به حفظ تمامیت ارضی کشور، جانبازی جوانان ایران در راه انقلاب اسلامی و میهن. بخش مهم تجزیه‌طلبی در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ م‌ه‌ار گردید و تعداد زیادی از گروه‌ها و حرکت‌های مذکور از بین رفتند؛ لیکن بخشی از این جریان با مدیریت و پشتیبانی مالی و نظامی امریکا، شوروی (سابق) و اسرائیل بازسازی و پروراند شد. همچنین گروه‌های تجزیه‌طلب دیگری نیز ایجاد و به خیمه‌شب‌بازی علیه وحدت و تمامیت ارضی ایران واداشته شدند. اکنون مجموع این گروه‌ها و حرکت‌ها در خواب‌های مالیخولیایی خود تکه تکه کردن ایران و حاکمیت بر آنها را می‌بینند و با حمایت‌های امریکا، اسرائیل و برخی کشورهای همسایه که ریگ در کفش و استخوان در گلو دارند و نمی‌توانند استواری و بالندگی ایران اسلامی را ببینند خودی نشان می‌دهند و چون میدان عملی ندارند به ترقه‌اندازی می‌پردازند.

در این مقاله می‌کوشیم برخی از این گروه‌ها و حرکت‌ها را بر اساس کردار و گفتار (شعارها و اهداف) آنها مورد پژوهش و بررسی قرار داده و باطن خطرناک و کشنده این مارهای خوش خط و خال و نرم را عیان سازیم تا جوانان برومند ایران در مقابل خناسان و سوسه‌گران بیش از پیش آگاهی یابند. این گروه‌ها و حرکت‌ها با استفاده از امکانات تازه‌گسترش‌یافته ارتباطی، ندهای شوم خود را توسط شبکه‌های تصویری، شنیداری و به ویژه سایت‌های اینترنتی پخش می‌کنند. تحلیل محتوای تبلیغات و انتشارات آنان در این سایت‌ها - که منابع تصویری و شنیداری خود را نیز در آنها قرار می‌دهند - منبع اصلی این پژوهش می‌باشد. در این زمینه دو مطلب مهم بایسته یادآوری است:

۱. در مراجعه به سایت‌های اینترنتی جریان‌های تجزیه‌طلب باید هوشیار بود؛ زیرا در محیط مجازی اینترنت به ویژه زمانی که از سرورهای خارجی ایجاد و منتشر می‌شوند، هر شخص یا اشخاصی امکان ایجاد و تبلیغ هر حزب و جریان با هر اسم و ایسمی (هدفی) را دارند؛ لذا صرف این اسم‌ها و ایسم‌ها گویای واقعیت داشتن و بودن اعضا و هواداران آن نیست. احزاب واقعی باید در عمل خود را نشان دهند و گرنه در محیط امن و راحت اینترنت و شبکه‌های تصویری و شنیداری می‌توان احزاب فراوان با سنگین‌ترین مرانامه‌ها و بیشترین اعضا را ایجاد و تبلیغ کرد. تعداد قابل توجهی از احزاب و حرکت‌های تجزیه‌طلب کنونی فقط در سایت‌های اینترنتی وجود دارند و نه بیشتر! به

این موضوع در متن پژوهش اشاره خواهد شد.

۲. تعدادی از گروه‌های تجزیه‌طلب که در گذشته و حال فعالیت داشته و دارند، از شبکه جهانی اینترنت به گونه گسترده استفاده کرده و اهداف و اغراض خود را تبلیغ می‌نمایند. با توجه به اینکه این گروه‌ها با منع قانونی فعالیت در داخل کشور مواجه‌اند، محتوای سایت‌های اینترنتی آنان که در واقع انتشارات، شرح فعالیت‌ها و اعلام مواضع درون گروهیشان است، در شناخت آنان منبع اصلی به شمار می‌رود.

اندیشه پان، عقبه فکری مهم تجزیه‌طلبان

علاوه بر اهداف و اغراض شوم غرب و اسراییل علیه بالندگی و حفظ تمامیت ارضی ایران، اندیشه‌های افراطی ناسیونالیستی تحت عنوان «پان» عقبه فکری مهم تجزیه‌طلبان در مناطق بحران خیز سنتی ایران می‌باشد. مکتب سیاسی «پان» با شاخه‌های بزرگی چون پان‌اسلاویسم، پان‌عربیسم، پان‌ترکیسم، پان‌کردیسم و... برآمده از نهضت ناسیونالیسم - برتر دانستن ملت خود بر ملت‌های دیگر یا ملیت‌گرایی - است که در قرن نوزدهم در اروپا آغاز شد.

ناسیونالیسم در آغاز بیشتر مشخصه فرهنگی داشت تا سیاسی. این نهضت این معنی را در برداشت که هر ملتی صاحب زبان و نظریه‌ای نسبت به جهان و سرانجام تاریخ خود می‌باشد که باید آن را حفظ و تکمیل کند. بعدها ناسیونالیسم توجه خود را به سیاست نیز معطوف کرد و عنوان داشت که برای حفظ فرهنگ ملی و محرز ساختن آزادی و عدالت در حق افراد جامعه، هر ملتی باید درون مرز خود برای خودش حکومتی مستقل تشکیل دهد و هر نوع قوانین و مقرراتی را که میل دارد برای خود انتخاب نماید.^۱

اندیشه سیاسی «پان» به عنوان مفهومی آرمانی اهدافی فراتر از ناسیونالیسم دارد. در دیدگاه این اندیشه، جهان به عرصه وجودی کشورهای بزرگی تبدیل می‌شود که ملت‌های بزرگ را در بر می‌گیرد. این جهان جدید ملت‌های کوچکی را که در دل ملت‌های بزرگ هستند، می‌بلعد و برای آنها ارزش وجودی قائل نیست؛ همین مسئله ایراد اساسی برای این اندیشه است. برای اینکه ملت‌های کوچک موجود در میان ملت‌های بزرگ متکی بر اندیشه افراطی «پان» امکان حیات و فعالیت داشته باشند، راه حل‌هایی مانند فدرالیسم - حکومتی متشکل از چند بخش کشور که از حکومت مرکزی تبعیت کنند - و خودمختاری ارایه کرده‌اند.

۱. رک: بهاء‌الدین بازارگاد، مکتب‌های سیاسی، تهران، اقبال، بی‌تا، ص ۱۹۹-۱۹۴.



از دیرباز تاکنون اندیشه‌های ناسیونالیستی افراطی چون پان ترکیسم، پان آذربیسیم، پان ترکمنیسیم، پان عربیسیم، پان کردیسیم، پان ارمنیسیم، پان بلوچیسیم، پان افغانیسیم / طالبانیسم - با سوء نظر به خراسان - تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کنند. در این میان قدرت‌های بزرگ نیز آتش این اندیشه‌های افراطی را برافروخته تر می‌سازند. دکتر کریمی پور معتقد است:

علاقه دولت - ملت‌های ترکمنستان، آذربایجان و ارمنستان برای تحقق بخشیدن به آرمان‌های ترکمنستان واحد و آذربایجان و ارمنستان بزرگ^۱ با وحدت و امنیت ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران تداخل پیدا می‌کند. این در حالی است که پاکستان و ایران از مرکز‌گرایی بلوچ‌ها در هراس تاریخی به سر می‌برند.^۲ همچنین علاقه برخی جناح‌ها در افغانستان به تغییر نام این کشور به خراسان، طرح‌های متعدد عراق تحت حاکمیت رژیم بعث [سرنگون شده] با حمایت برخی دولت‌های عرب برای تجزیه خوزستان، امتداد سرزمینی و قومی کرد در نوار مرزی غرب کشور، آسیب‌پذیری ایران در قبال حوزه‌های ژئوپلیتیک پیرامونی و تداخل آنها با محیط استراتژیک داخلی را بیش از پیش ساخته است.^۳ بنابراین مناطق بحران خیز سنتی ایران دارای ویژگی‌های قابل دقت و مورد توجه ذیل می‌باشند:

الف. موقعیتی مرزی دارند.

ب. دارای عقبه حمایتی بیرونی‌اند؛ یعنی دولت‌ها یا جریان‌هایی در آن سوی مرزها حداقل در زمینه ارسال امواج از بحران‌سازی در نقاطی از ایران که در محدوده پان مورد نظر آنها هستند، پشتیبانی می‌کنند.

پ. این مناطق از نظر زبان، قومیت یا مذهب دارای امتدادهای گسترش یافته تا آن سوی مرزهای بین‌المللی‌اند؛ بدین معنی که آذربایجانی‌ها، ترکمن‌ها، عرب‌های

۱. اوج این آرزو در جنگ جهانی اول و با ورود نستوری‌ها (جیلوها) از مناطق اطراف دریاچه وان به شهر ارومیه و نواحی نزدیک آن و کشتار شدید مسلمانان ارومیه و اطراف آن به دست آنان دیده شد. جیلوها با یاری سیاسی و نظامی روسیه تزاری در صدد تأسیس کشور ارمنستان در داخل کشور ایران بودند. تلاش آنان با وجود آنکه حدود یکصد و سی هزار مسلمان ایرانی را کشتند، به نتیجه نرسید. در سال‌های اشغال ایران طی جنگ جهانی دوم، ارمنی‌های آذربایجان بار دیگر کوشیدند در منطقه اشغالی روس‌ها به کمک آنان جمهوری خودمختار ارمنی تأسیس کنند که این بار نیز تلاش آنها بی‌نتیجه ماند. آیا این آرزوی جدایی‌خواهی هنوز هم وجود دارد؟

۲. شمول این تحلیل در مورد بلوچ‌های ایران چندان مورد پذیرش نیست. بلوچ‌ها همواره بخش مهم ملت ایران را تشکیل داده‌اند و مبین دوستی آنان اقدامات تجزیه طلب در آنجا را همواره عقیم گذاشته است.

۳. یدالله کریمی پور، مقدمه‌ای بر تقسیمات کشوری، تهران، انجمن جغرافیایی ایران، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۳۵.



خوزستان، کردها و بلوچ‌ها با همه ملت‌الگوی نسبت‌های تجانس بخش مرکزی و پیرامونی ملت ایران، نواحی سنتی بحران‌خیز^۱ کشور همسایه یا بخشی از آنها وجوه مشترک زبانی، قومی یا مذهبی دارند. این امر گرچه بالندگی و زیبایی‌های خاصی به جامعه ایران بخشیده است و فرصت‌های تعامل بیشتر و بهتری با همسایگان فراهم آورده اما موجب سوءاستفاده جریان‌های جدایی‌طلب نیز شده و می‌شود.

مقام‌عظمای ولایت تنوع اقوام در ایران را یک فرصت می‌دانند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در این مورد می‌فرماید:

این را همه بدانند؛ نظام اسلامی تنوع اقوام را در کشور بزرگ و سرفرازمان یک فرصت می‌داند. سنت‌های مختلف، آداب و عادات مختلف و استعداد‌های گوناگون و متنوع، یک فرصت است که اجزاء گوناگون این ملت بتوانند یکدیگر را تکمیل کنند. با مرادوات درست و با همزیستی و اتحاد کامل. برای ملت ما این یک افتخار است که چنین نگاهی به مسئله تنوع اقوام دارد.^۲

از سوی دیگر ایالات متحده آمریکا با گسترش حضور و نفوذ خود در کشورهای اطراف ایران مانند ترکیه، آذربایجان، افغانستان، پاکستان، عراق، کویت و کشورهای جنوب خلیج فارس و ضدیت و دشمنی عجیب و تند زمامدارانش علیه انقلاب اسلامی و حفظ تمامیت ارضی ایران، به قطع و یقین در ایجاد، تداوم و تغذیه گروه‌ها و جریان‌های تجزیه‌طلب نقش اساسی دارد. ویژگی مشترک همه این گروه‌ها و جریان‌ها مخالفت با ایران واحد و قدرتمند و تلاش جهت تکه‌تکه ساختن آن است. البته با هوشیاری و حس بالای مسئولیت‌پذیری مردم نواحی و مناطق ایران تاکنون نقشه‌های شوم آنان شکست خورده است. ایرانیان در برابر توطئه‌های تجزیه‌طلبی با توجه وافر به مشترکاتی مانند ریشه تاریخی، فرهنگ، مفاخر و نمادهای ملی، دین و مذهب، آرمان سیاسی، انقلاب اسلامی، قانون اساسی، اصل مرفقی ولایت فقیه، دشمن مشترک و... می‌توانند به خوبی ایستادگی نمایند. در این میان باید فرهنگ‌های مردم نواحی و مناطق ایران مکمل و پشتیبان هم باشند نه اینکه رودرروی هم قرار گیرند و به جد باید از برتری فرهنگی و اقتصادی بخشی بر بخش دیگر و ایجاد فرهنگ غالب و مغلوب بر حذر بود. در این راستا توجه به آمایش سرزمینی و استعدادها و قابلیت‌های هر منطقه نقش ویژه‌ای خواهد

۱. محمدرضا حافظ‌نیا، *جغرافیای سیاسی ایران*، تهران، سمت، ۱۳۸۱، ص ۱۵۹.

۲. سایت اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای: www.khamenei.ir؛ سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع مردم استان کردستان در میدان آزادی سنندج، ۱۳۸۸/۲/۲۲.



داشت.

جمهوری اسلامی در برابر وقاحت گروه‌ها و دولت‌هایی که به نوعی بر طبل تجزیه و تقسیم ایران می‌کوبند بر اساس اصل بسیار عاقلانه «پرهیز از ایجاد و گسترش تشنج در روابط خارجی» بیشتر به دفاع، افزایش آگاهی مردم و توضیح نقشه‌های شوم آنان پرداخته است. شاید اکنون وقت آن رسیده که اصل «تهاجم متقابل فرهنگی و تاریخی» را به عنوان مقابله به مثل و راهی برای شکست دشمنان وحدت و حفظ تمامیت ارضی ایران و جنگ سالاران تجزیه طلب به کار بندیم. تمامی یا بیشتر خاک همسایگانی که ریگی در کفش دارند متعلق به ایران بوده است. از طرف دیگر از امتدادهای گسترش یافته زبانی، قومی و مذهبی اقوام ایرانی در آن سوی مرزها می‌توان به خوبی بهره گرفت و با سلاح دشمن به جنگ و مقابله او رفت و توپ تجزیه طلبی را به خاک آنان انداخت! منادیان تجزیه ایران و مزدورانشان از اجرای سیاست «تهاجم متقابل فرهنگی و تاریخی» از سوی ایران، به شدت در هراس و واهمه به سر می‌برند؛ زیرا در برابر آن سپر دفاعی ندارند. به عنوان نمونه یکی از گروه‌های به اصطلاح آزادی‌بخش که دمش به آن سوی مرزها گره خورده است، در واکنش به امکان اجرای سیاست «تهاجم متقابل فرهنگی و تاریخی» صبر از دست داده در مطلبی سخیف، جمهوری اسلامی را به داشتن طمع نسبت به سرزمین دیگران متهم می‌کند و می‌نویسد:

رژیم جمهوری اسلامی با نقشه‌های شوم خود برای امنیت جهانی خطرناک است. ادعاهای ارضی، دست درازی به کشورهای همسایه، دخالت در امور همسایگان، تلاش برای صدور انقلاب اسلامی و تلاش برای شیعه کردن مسلمانان سنی [!؟] برای استفاده از آنها بر علیه امنیت و ثبات منطقه از نقشه‌های این رژیم است. آیا دخالت جمهوری اسلامی در عراق، پاکستان، یمن، لبنان و سایر کشورها انکار شدنی است؟ آیا راه‌اندازی صدها سایت تبلیغی به زبان‌های عربی، آفریقایی و ترکی برای تشکیک در اعتقادات اهل سنت در آفریقا، آسیا و خاور دور را می‌توان انکار نمود؟

سال‌ها است که عده‌ای از پان‌ایرانیست‌ها و شوونیست‌ها^۱ که در ظاهر مخالف جمهوری اسلامی هستند به نوعی در حال تعامل و همکاری با

۱. اصطلاح شوونیسم برگرفته از نام نیکلاشوون مداح فدایی ناپلئون است که از آن به بعد به مفهوم افراط و مبالغه کورکورانه در میهن پرستی به کار برده می‌شود. چنین شخصی خود را جزئی از میهن می‌داند و وجودش را وقف میهن خود می‌کند.

این رژیم تئوکرات و واپسگرا هستند. ادعای ارضی رژیم از موارد بسیار خطرناکی است که هم شوونیست‌ها و هم رژیم جمهوری اسلامی در آن اتفاق نظر دارند. ادعایی که می‌تواند کل منطقه را به جنگ و آشوب بکشد.

معلوم نیست رژیمی که در توهم قدرت به سر می‌برد بعد از رسیدن به سلاح اتمی که به شدت دنبال آن است چه بر سر منطقه خواهد آورد؟ رژیمی که بحرین، آذربایجان، افغانستان، ازبکستان، تاجیکستان، ارمنستان و بخشی از ترکیه را متعلق به خود می‌داند. ادعاهای ارضی جمهوری اسلامی و تلاش برای صدور ایدئولوژی ولایت فقیه از بزرگ‌ترین خطرات امروز جهان است که به افزایش موج ترور در کشورهای همسایه و بروز جنگ خانمان‌سوز با کشورهای همسایه منجر خواهد شد.^۱

به یقین چنین جمله‌های مشوش و پریشانی‌حاکمی از ترس و واهمه منادیان تجزیه ایران و اربابانشان از سیاست مقابله به مثل کشور قدرتمند جمهوری اسلامی و استفاده از فرصت‌ها و پتانسیل قوی امتدادهای گسترش‌یافته زبانی، قومی و مذهبی ایرانی در آن سوی مرزها است که خواب را از چشمان آنان می‌رباید. از طرفی با توجه به اوضاع نه چندان آرام همسایگانمان، سیاست ایران ایجاد و گسترش ناآرامی و تجزیه‌طلبی در خاک دیگران نبوده است و گرنه تاکنون فرصت‌های زیادی برای ایجاد نابسامانی در خاک همسایگانی داشتیم که استقلال اسمی یا واقعی آنان به چند دهه نمی‌رسد! تمام همسایگان ایران را (غیر از ارمنستان) مسلمانان تشکیل می‌دهند و لذا ایران قدرتمند در سلامتی و امنیت آنان خود را مسئول می‌داند و همواره نقش ویژه‌ای برای ایجاد و تداوم امنیت و آرامش همسایگانش چه در تعامل با کشورهای دیگر و چه در تعامل با اقوام و احزاب مخالف درونی آنان بر عهده داشته است. (مانند سعی و تلاش در صلح بین آذربایجان و ارمنستان، سازش و همکاری احزاب مختلف و مخالف افغان با همدیگر برای سازندگی افغانستان، ایجاد صلح و ثبات در عراق، گفت‌وگوی احزاب مخالف با حکومت تاجیکستان و ممانعت از درگیری با همدیگر و...) ایران اکنون نیز چنان بزرگ و سرشار از نعمت‌های روزمینی و زیرزمینی است که به وجبی از خاک همسایگانش احتیاج و

۱. سایت اینترنتی سازمان آزادی‌بخش ترکمن صحرا (ترکمن صحرا آزادلیق قوراماسی): www.azatlyk.net.
شهریور ۱۳۸۸.



چشم طمع ندارد.

نقش عراق در حمایت از تجزیه طلبان



صدام حسین و هویدا نخست‌وزیر پهلوی

رژیم بعثی عراق به سرکردگی صدام حسین تکریتی با حمایت‌های فنی، اطلاعاتی و نظامی امریکا و شوروی (سابق) جنگی سنگین و خطرناک علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی برافروخت؛ علاوه بر آن، از همان اوان پیروزی انقلاب اسلامی نقشی ویژه در حمایت و هدایت احزاب و حرکت‌های تجزیه طلبانه داشت. این حمایت‌ها به گروه‌های وحشی چون مجاهدین خلق و فداییان خلق نیز تسری یافت.

رژیم عراق که از شکست ایران در جبهه‌های جنگ عاجز مانده بود برای متلاشی ساختن ایران از داخل به کمک تجزیه طلبان و سایر احزاب ضد انقلاب تمامیت‌خواه، حجم عظیمی

از کمک‌های مالی و نظامی را در اختیار آنان قرار داد. اسناد این حقیقت و خاطرات کسانی که در متن فعالیت‌های چنین احزابی بودند- مانند غنی بلوریان فرد دوم حزب دموکرات کردستان در کتابش *ثاله کوک* - تا حدودی منتشر شده است و تاریخ، روزی همه آنها را در اختیار مردم قرار خواهد داد.

صدام حسین عبدالمجید تکریتی در ۸ اردیبهشت ۱۳۱۶/۲۸ آوریل ۱۹۳۷ در روستای العوجه تکریت در کشور عراق به دنیا آمد. مادرش او را صدام نام نهاد که در عربی به معنای فردی است که بسیار آسیب می‌رساند. در تیر ماه ۱۳۴۷/۱۹۶۸ حزب بعث به سرکردگی ژنرال احمد حسن البکر که اهل تکریت و از بستگان صدام بود با کودتا به قدرت رسید. صدام نیز اندکی بعد معاونت او را به دست آورد. البکر رئیس‌جمهور پیر و ضعیف عراق در ۲۵ تیر ۱۳۵۸/۱۶ ژوئیه ۱۹۷۹ از مقام خود استعفا داد و صدام رئیس‌جمهور عراق گردید. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران صدام از ترس اینکه عقاید اسلامی شیعی- که مخالف حکومت سکولار او بودند- در بین جمعیت زیاد شیعه ساکن عراق شایع شود، به دشمنی شدید با جمهوری اسلامی برخاسته عاقبت در ۳۱ شهریور



صدام حسین و مسعود رجوی رئیس سازمان منافقین

۲۲/۱۳۵۹ سپتامبر ۱۹۸۰ جنگ تحمیلی هشت ساله علیه ایران را آغاز کرد. خانم خالده عبدالقهار منشی مخصوص صدام که از مسائل محرمانه حکومت بعث آگاه بود و در سال ۱۳۶۵ به ایران پناه آورد، در خاطراتش گوشه‌هایی از فعالیت‌های عراق جهت تجزیه ایران را بازگو ساخته است. وی می‌نویسد:

صدام با نیرو و تجهیزاتی بالغ بر ۳۰۰ هزار مرد مسلح، ۳۰۰۰ تانک، ۲۵۰۰ زره‌پوش، ۴۶۰ فروند هواپیمای جنگی، ۶۳ فروند هواپیمای باری نظامی و هزاران عراده توپ، تهاجم به ایران را آغاز کرد. عراق در آغاز جنگ به طور رسمی اعلام کرد که در جنگ این اهداف را دنبال می‌کند: باز پس گرفتن بخشی از زمین‌هایی که صدام آنها را اشغالی می‌خواند، بازگرداندن حاکمیت عراق بر آب‌های شط‌العرب،^۱ پیوند زدن سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی به خاک عراق.^۲

آیا اگر عراق با حمایت‌های غرب و شرق در جنگ پیروز می‌شد طرح تقسیم ایران اجرا نمی‌گردید؟! تکه‌های بزرگ و مرغوب در اختیار دست‌نشانده‌ها و مزدوران امریکایی و روسی قرار می‌گرفت و قسمت دیگری را به عنوان استخوانی در جلوی صدام

۱. رودهای دجله و فرات در شهر قرنه عراق به هم می‌رسند و از آنجا تا خرمشهر که دو سوی ساحل رود عرب‌نشین است شط‌العرب نام می‌گیرد و این مسافت حدود ۱۰ فرسخ (۶۰ کیلومتر) می‌باشد. در خرمشهر رود کارون به شط‌العرب می‌ریزد و مجموع این سه رود را تادهانه فاو و آخرین قصبه ایرانی «اروند رود» می‌نامند که به خلیج فارس می‌ریزند. علی دوانی، نقد عمر، تهران، رهنمون، ۱۳۸۲، ص ۳۶. رژیم عراق اروندرود را هم شط‌العرب می‌نامید!

۲. اطلاعات، ۲۱ و ۲۲ خرداد ۱۳۶۵.

می‌انداختند! سینه تاریخ ایران از این تقسیم‌ها و تکه‌تکه شدن‌ها هنوز هم زخمی است. این خطر مورد توجه ویژه مسئولان کشور و مدیران جنگ قرار داشت. آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان مدیر و فرمانده جنگ طی تحلیل‌های خود در سال ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ چنین می‌گوید:

آیا آمریکا با شوروی مذاکره و معامله کرده بود و بر سر ایران و قسمت‌هایی از خاک آن به توافق رسیده بود؟ ارتش عراق یک ارتش متکی به شوروی بود؛ کارشناسان روسی افراد ارتش عراق را تعلیم می‌دادند و بر امور آنها نظارت داشتند. سلاح‌های عراق هم روسی بود و استفاده از آنها با نظر روس‌ها صورت می‌گرفت. با این حساب‌ها محققاً روس‌ها از تصمیم عراق در حمله به ایران مطلع بودند. به هیچ وجه نمی‌توان تصور کرد که عراقی‌ها چند ماه جلوی چشم کارشناسان و مستشاران روسی مقدمات جنگ را فراهم می‌کرده‌اند ولی روس‌ها از قضیه بی‌خبر مانده‌اند. چنین تصویری کاملاً دور از منطق و ساده‌اندیشانه خواهد بود.

زمانی که امریکایی‌ها در ایران بودند و مستشاران امریکارتش ایران را هدایت و اداره می‌کردند همه چیز ارتش ایران را زیر نظر داشتند. عراق نیست اگر گفته شود که آن زمان، مستشاران نظامی امریکا حتی از آب خوردن ارتش ایران هم مطلع بودند. آنان همه جا در ستاد ارتش، وزارت دفاع، پادگان‌ها، دانشکده‌های نظامی و... حضور داشتند.

پس ارتش عراق هم که متکی به روس‌ها بود و زیر نظر آنها اداره می‌شد به طور قطع و یقین همین وضع را داشت. بنابراین یک فرض دیگر این بود که احتمال داشت وقتی حکومت به اصطلاح عربستان در جنوب کشور با اشغال خوزستان توسط عراق تشکیل می‌شد و عراق نقشه چنین حکومتی را چاپ و منتشر کرده بود،^۱ روس‌ها هم از افغانستان [که در اشغال ارتش شوروی بود] جلو بیایند و خودشان را از آنجا به دریا [ای عمان] و آب‌های گرم برسانند یا از آذربایجان جلو بیایند و تمام قسمت‌ها را بگیرند و سپس گیلان و خراسان را تصرف کنند.

۱. نقشه مذکور در پی عملیات نصر ۴ در تاریخ ۱۳۶۶/۴/۱ از مدرسه شهیر ماووت عراق به عنوان یکی از مواد آموزشی عراق به دست آمد و توسط ستاد تبلیغات جنگ چاپ و منتشر شد.



فقط خدا می‌داند چه توطئه‌ای در کار بوده و چه مسائلی رد و بدل شده بود که روس‌ها هم این توطئه جنگ را تأیید کرده و با آن هماهنگی نشان داده‌اند. این مسئله مهم را باید بعدها وقتی که با اسناد بیشتری از عراقی‌ها برخورد کردیم و مدارک جنگ را به دست آوردیم، بررسی و کشف کنیم و بفهمیم که پشت پرده، روس‌ها چگونه عمل می‌کرده‌اند و به چه قیمتی سکوت کردند و حرکت ارتش عراق را تأیید نمودند و به آنها اجازه دادند که به دستور و اراده امریکا خاک ایران را مورد تهاجم قرار دهند. باید با دستیابی به اسناد و مدارک معلوم شود که روس‌ها در مقابل این هماهنگی که با امریکا و عراق نشان داده‌اند چه بهایی دریافت کرده‌اند؟ آیا با امریکا بر سر افغانستان توافق کرده و به تفاهم رسیده‌اند؟ آیا بر سر سیستان و بلوچستان تفاهم کرده‌اند؟ آیا بر سر کردستان یا بر سر آذربایجان و گیلان به یک توافق ضد بشری رسیده‌اند؟

یک فرض دیگر این است که طراحان جنگ و اداره و هدایت کنندگانش امیدشان این بود که ایران تجزیه شود و از آن چند کشور کوچک و بدبخت و توسری خور بیرون بیاید. مثلاً کشورهای به اسامی کردستان، عربستان، بلوچستان، ترکستان، گیلانستان و امثال اینها؛ یا آنکه خوزستان از ایران جدا شود و به نام عربستان به دامن امریکا برود... اگر ایران [با کودتا و یا موارد دیگر] کلاً به دست امریکا می‌افتاد، صدام را محدود می‌کردند و اجازه نمی‌دادند بیشتر پیشروی کند و مزاحمتی به بار آورد.^۱

عجیب است که عراق از زمان شکل‌گیری به صورت یک کشور در آرزوی جدایی کردستان و خوزستان از ایران و الحاق آن مناطق به خاک خود بوده است. مجله *خواندنی‌ها* در سال ۱۳۲۵ این خبر را چاپ کرده است:

در دفتر کاردار سفارت عراق در تهران نقشه بزرگ ایران که روی آن قسمت خوزستان و منطقه کردستان با خطوط مشخص از ایران جدا شده نصب گردیده است.^۲

هدف صدام در حمله به ایران، شکست انقلاب اسلامی و تجزیه ایران به مناطق متعدد

۱. مکتب/انقلاب (نشریه آموزشی سپاه پاسداران)، سال ۲، ش ۱، اسفند ۱۳۶۲، ص ۵۶ و سال ۲، ش ۲، فروردین ۱۳۶۳، ص ۴۷-۴۴.

۲. *خواندنی‌ها*، ش ۱، سال ۷، شماره مسلسل ۲۰۴، شنبه ۱۳۲۵/۶/۲، ص ۳.

بود. این هدف رژیم عراق را ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور ایران که مسئولیت فرماندهی کل قوا را در اوایل جنگ بر عهده داشت، چنین بازگو می‌کند: «صدام نقشه تجزیه ایران به پنج جمهوری را در سر داشت»^۱

بلندپایگان نظامی - اطلاعاتی عراق نیز به نقشه صدام برای تجزیه ایران معترف‌اند؛ چنانکه سرلشکر و فیک سامرائی رئیس استخبارات - اطلاعات نظامی عراق - می‌گوید:

صدام مرتکب اشتباهی بزرگ شد زیرا پس از سقوط شاه تصور کرد شرایط مناسبی فراهم شده تا قرارداد الجزایر^۲ را باطل کند، به تعدیل مرزها و سقوط دولت جدید در ایران و به تجزیه این کشور بپردازد و سپس منطقه اهواز را به عنوان یک کشور مستقل عربی با نام الاحواز اعلام کند و چنانچه در تحقق این هدف شکست خورد آن منطقه را به خاک عراق ضمیمه نماید.^۳

گویا رابرت مک‌فارلین دستیار و مشاور ویژه رونالد ریگان رئیس‌جمهور وقت آمریکا در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، در سفر محرمانه خود به ایران در سال ۱۳۶۵ و اقامت چهار روزه در تهران علاوه بر وسایل یدکی سیستم موشکی مورد نیاز ایران، اطلاعاتی راجع به چگونگی تهدیدات دولت شوروی نسبت به ایران و طرح نظامی و سیاسی آن دولت با جزئیات کامل برای هجوم به خاک ایران و فعالیت در کردستان و بلوچستان ایران و نیز نقشه‌های کشور عراق را به مقامات ایرانی تحویل داده بود.^۴

آقای محسن رفیق‌دوست وزیر وقت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - از ادغام این وزارت با وزارت دفاع، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح به وجود آمد - و از فرماندهان ارشد جنگ در زمینه هماهنگی رژیم عراق با آمریکا و شوروی در حمله به ایران می‌گوید: کسی اگر با مطالعه چگونگی شروع جنگ فکر کند که صدام خودش به ایران حمله کرد خیلی ساده‌لوح است. من به عنوان کسی که در کوران مسائل بودم حرف می‌زنم. زمانی که وزیر سپاه بودم رفتم بلغارستان با آقای ژیکف رئیس‌جمهور بلغارستان ملاقات کردم. او به من گفت: «دو

۱. *خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر*، انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران، برلین، انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۳۰۰.

۲. توافق ایران و عراق جهت تقسیم اروندرود به طور مساوی و بر اساس خط ژرفا یا همان خط تالوگ.

۳. *اطلاعات*، ۱۳۶۷/۱/۵، ص ۱۲.

۴. از نامه منوچهر قربانی فر در مورد سفر مک‌فارلین به ایران، *خاطرات آیت‌الله منتظری*، ج ۲، ص ۱۰۷۷.



هفته قبل از شروع جنگ عراق علیه ایران طه یاسین رمضان^۱ اینجا آمد و من چون پیرترین مسئول کمونیست‌های جهان بودم با من ملاقات کرد و به من گفت که ما دو هفته دیگر به ایران حمله می‌کنیم، شما به دنیای کمونیست بگویید که ما می‌خواهیم به ایران حمله کنیم.» ژیکف از ایران خاطره داشت. دخترش آمده بود برای سفر و گردش به ایران و در ایران مرده بود و شخص ژیکف به ایران سمپاتی [همدردی، جانبداری] داشت. ژیکف در ادامه گفت: «طه یاسین رمضان ادامه داد که ما تصمیم نهایی خودمان را گرفته‌ایم و کار تمام شده است. با شوروی هم هماهنگ کرده‌ایم.» این مال دنیای شرق. باز طبق اخبار و مدارک دقیقی که داریم سفیر امریکا می‌رود ملاقات [مناخیم] بگین نخست‌وزیر آن موقع رژیم اشغالگر قدس و می‌گوید: «فردا، پس فردا تعداد زیادی هواپیمای عراقی می‌آیند به طرف شما که توی اردن بنشینند و در دید رادارهای شما خواهند بود، شما نگران نباشید اینها بر علیه شما نیست؛ می‌خواهند در فرودگاه اردن بنشینند. چون قرار است عراق به ایران حمله کند و در حمله متقابل ایرانی‌ها هواپیماها عیب نکنند.» یعنی که یک توافق کلی شده بود بین شرق و غرب که انقلاب اسلامی را از بین ببرند.^۲

دکتر محسن رضایی فرمانده وقت سپاه و از مسئولان ارشد جنگ نیز راجع به هماهنگی شوروی و امریکا برای حمله عراق به ایران در یادداشتی به تاریخ ۱۳۸۴/۲/۱۱ در سایت اینترنتی خود می‌نویسد:

شواهد نشان می‌دهد که روس‌ها در اوایل جنگ فریب امریکا را خوردند. چون آنها در حمله به افغانستان با چالش امریکایی‌ها مواجه شدند و خواهان این بودند که با دادن یک امتیاز به دلیل اشغال افغانستان از فشار امریکا نسبت به خود بکاهند. حمله عراق به ایران این

۱. طه یاسین رمضان الجزراوی متولد ۲۲ فوریه ۱۹۳۸/۱۳۱۷ در شهر موصل عراق، کردتبار و از مقام‌های اصلی حزب بعث عراق بود. او از ۲۰۰۳-۱۳۷۹/۱۹۹۱-۱۳۶۷ معاونت اول رئیس‌جمهور عراق صدام حسین را بر عهده داشت و به عنوان یکی از مشاوران اصلی صدام شناخته می‌شد. همچنین عضو شورای فرماندهی انقلاب عراق بود. طه یاسین رمضان در سرکوب خشونت‌آمیز شیعیان عراق در سال ۱۳۶۷ و کاربرد اسلحه شیمیایی در حلبچه در اسفند سال ۱۳۶۶ دست داشت. پس از سقوط رژیم سابق عراق، او متواری اما در سال ۱۳۸۲ در شهر موصل بازداشت شد. وی با اینکه جنایات بسیاری مرتکب شده بود اما در محکمه معروف به دادگاه صدام و همدستانش فقط به خاطر یکی از جرایم یعنی مشارکت در کشتار شیعیان روستای دجیل - به بهانه دست داشتن در طرح ترور صدام حسین - ابتدا به حبس ابد و سپس به اعدام محکوم شد و در ۲۹ اسفند ۱۳۸۵ در بغداد اعدام گردید.

۲. جمهوری اسلامی، شنبه ۱۳۸۵/۳/۶، ص ۱۴.

ذهنیت را در دولتمردان شوروی ایجاد کرد که اگر به این تجاوز روی خوش نشان دهند و در این زمینه با امریکا همگامی داشته باشند از یک طرف از فشار این کشور خلاصی پیدا خواهند کرد و از سوی دیگر با توجه به وابستگی‌های نظامی عراق به شوروی از این موقعیت مناسب برای نفوذ هر چه بیشتر در این کشور استفاده خواهند کرد.^۱

اما تلاش‌های شیطان‌ی رژیم عراق در تحریک، حمایت و هدایت جریان‌ها و گروه‌های مخالف انقلاب اسلامی و حفظ تمامیت ارضی ایران با عنایات پروردگار، رهبری امام خمینی (س)، پایمردی ملت بزرگوار ایران و جانفشانی جوانان برومند شکست خورد. دشمنان انقلاب اسلامی یا از صفحه روزگار حذف شده‌اند یا اکنون در زیستی انعام‌گونه و در مزدوری بیگانگان می‌لوند و به زودی به سزای اعمالشان خواهند رسید.

عاقبت صدام برای آنان بسیار عبرت‌انگیز و هشداردهنده است. وی پس از پایان جنگ با ایران دندان طمع خود را برای گسترش خاک عراق از جنوب و اشغال خاک همسایگان ضعیفی چون کویت تیز کرد. صدام مخالف با خطوط مرزی عراق - کویت بوده به این دلیل که وضعیت مرز دو کشور باعث جدایی عراق از دریا می‌شود. همچنین به نظر صدام، جنگ او با ایران سپر دفاعی کویت و دیگر کشورهای عربی در مقابل آثار انقلاب اسلامی ایران بود؛ لذا دول عربی باید بدهی‌های عراق به آن کشورها - از جمله ۳۰ میلیارد دلار بدهی کویت - را که برای خرید تجهیزات نظامی در اختیار عراق قرار داده بودند، می‌بخشیدند. صدام در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۶۹/۲ اوت ۱۹۹۰ دستور حمله به کویت را صادر کرد. در مقابله با تصرف کویت، امریکا و متحدانش در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۷۰/۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ حمله گسترده‌ای را علیه عراق آغاز کردند و ارتش صدام را در بهمن‌ماه سال ۱۳۷۰/فوریه ۱۹۹۱ از کویت بیرون رانده و بخش جنوبی عراق را تا رود فرات اشغال کردند. پس از حمله به برج‌های دو قلوی نیویورک در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱/۲۰ شهریور ۱۳۸۰ جرج بوش رئیس‌جمهور وقت امریکا با این استدلال که نیروهای القاعده با کمک‌های مالی و نظامی صدام حسین به برج‌ها حمله کرده‌اند و رژیم عراق برای حکومت امریکا و صلح جهانی خطرناک است دستور حمله نیروهای زمینی، هوایی و دریایی امریکا و متحدانش را به عراق صادر کرد. عراق مواجه با شدیدترین تهاجم نظامی گردید و تعداد زیادی از نیروهای نظامی و مردم عادی آن کشور کشته شدند. سازمان اداری و نظامی حکومت صدام نابود گردید و وی از بغداد گریخت. در تاریخ ۲۳ آذر

۱۴/۱۳۸۲ دسامبر ۲۰۰۳ صدام حسین از دخمه‌ای که پنهان شده بود، بسیار ذیلانه توسط نیروهای امریکایی دستگیر شد. وی در تیرماه ۱۳۸۳/ژوئن ۲۰۰۴ در «دادگاه ویژه رسیدگی به جرایم سران عراق» محاکمه و به اتهام قتل عام اهالی روستای دجیل - به بهانه همکاری آنها در ترور وی در سال ۱۹۸۲/۱۳۶۱ - به اعدام به وسیله چوبه‌دار محکوم گردید. عاقبت در ۹ دی ۳۰/۱۳۸۵ دسامبر ۲۰۰۶ به دار مجازات آویخته شد و در روستای محل تولدش به نام العوجه در تکریت عراق دفن گردید.



عاقبت عبرت‌انگیز صدام در انتظار تمام تجزیه‌طلبان ایران



دستگیری ذیلانه صدام

اکنون به معرفی کوتاهی از برخی گروه‌ها و جریان‌های تجزیه طلب کنونی می‌پردازیم.

حزب دموکرات کردستان ایران

مردم کرد: کردها اقوام ایرانی تباری هستند که در بخش‌هایی از ایران (به ویژه در شمال غرب و غرب ایران) و نیز در بخش‌های دیگری از خاورمیانه و آسیای مرکزی مانند جمهوری آذربایجان، جمهوری ارمنستان، جمهوری ازبکستان و جمهوری تاجیکستان نیز زندگی می‌کنند. در طول تاریخ، تمام سرزمین کردستان (کردستان بزرگ) یکی از ایالات ایران بوده است. در جنگ چالدران (۱۵۱۴ میلادی) بر اثر شکست ایران از امپراتوری عثمانی بخش بزرگی از سرزمین کردستان از ایران جدا شد و به تصرف امپراتوری عثمانی درآمد و این امپراتوری سال‌ها بر بخش جدا شده سرزمین کردستان از ایران فرمان راند تا اینکه با پایان جنگ جهانی اول و نابودی امپراتوری عثمانی متصرفات آن یعنی سرزمین کردستان، سرزمین‌های عربی، آسیای کوچک و بالکان به تدریج بین فاتحان جنگ جهانی اول یعنی انگلستان و فرانسه تقسیم شد یا مستقل گردیدند. بخش جدا شده سرزمین کردستان از ایران، در نقشه جغرافیای امروزی در سه کشور ترکیه، عراق، و سوریه قرار می‌گیرد.



کردستان بزرگ بخشی از خاک ایران

بیشتر کردهای ایران در استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه، ایلام و لرستان زندگی می‌کنند. جمعیت کل کردها در سال ۲۰۰۹، ۲۸۵۰۰۰۰۰ تا

۲۹۸۶۳۰۰۰ میلیون تن برآورد شده است که ۶/۵ تا ۷ میلیون تن از آنها در ایران زندگی می‌کنند. بیشتر کردها مسلمان هستند.

زبان کردی اخص را کرمانجی می‌نامند که خود لهجه‌های متعدد دارد مانند: مگری، سلیمانیه‌ای، اردلانی، کرمانشاهی، بایزیدی، عبدویی و زندی. زبان کردی دارای اشعار و تصانیف، قصص و سنن ادبی است. کردهای استان‌های کرمانشاه، ایلام و لرستان شیعه و بخشی سنی مذهب هستند. کردهای استان کردستان و بخش‌هایی از استان آذربایجان غربی از اهل تسنن هستند. نام قدیمی کردستان، اردلان بوده است.^۱

شوروی و ایجاد حس ملی‌گرایی کرد: دولت شوروی از مدت‌ها قبل از جنگ جهانی دوم می‌کوشید تا جبهه‌ای خودی در برابر مناطقی از خاورمیانه که در کنترل انگلستان بودند، ایجاد کند. به وجود آمدن ناسیونالیسم کرد با حمایت و هدایت شوروی در مناطق کردنشین راه را برای حمله شوروی به عراق که در آن زمان مستعمره انگلستان بود، هموار می‌ساخت. لذا شوروی در سال ۱۹۲۷ به فکر تأسیس یک جمهوری کرد در مناطق کردنشین خاک خود افتاد تا با جلب مردمان کرد کشورهای مجاور، زمینه استقلال آنها را فراهم آورد. با اشغال ایران توسط قوای شوروی و انگلستان طی جنگ جهانی دوم، روس‌ها در جهت اهداف بلندمدت خود، در کردستان ایران که تحت تصرف آنها بود کوشیدند حرکت‌های قوم‌گرایانه را در شهر مهاباد و دیگر شهرهای مهم منطقه ایجاد نمایند. اندکی بعد از اشغال کردستان، سی نفر از سرشناسان و رؤسای ایل‌های کرد به دعوت میرجعفر باقروف نخست‌وزیر آذربایجان شوروی به خرج روس‌ها از شهر باکو دیدن کردند.

سرلشکر حسن ارفع اسامی این میهمانان را چنین معرفی می‌کند:

قاضی محمد سردفتر حقوقدان مهاباد، امیر اسعد ده‌بکری، مجیدخان از میان‌دوآب، حاجی بابا شیخ، عبدالله ایلخانی زاده بوکانی، رشید هرکی، زیرو بهادری، ممدوی از شکاک، موسی خان زرزرا، حاج قرنی آقا، کاک حمزه مامش، سید محمدصادق فرزند سید طه، وهاب بلوریان و...^۲

هدف روس‌ها از بازدید سران کرد از کارخانه‌ها، تماشاخانه‌ها، مزارع کشاورزی، سینماها و مراکز صنعتی باکو تحت تأثیر قرار دادن هیئت کرد برای همکاری با روس‌ها و باوراندیدن این نکته به آنان بود که در صورت اطاعت و حرف‌شنوی از مقام‌های عالی‌رتبه

۱. سایت اینترنتی ویکی‌پدیا: www.wikipedia.org، با جست‌وجوی: مردم کرد و کردستان.

۲. حسن ارفع، کردها؛ یک بررسی تاریخی و سیاسی، تهران، آنا، ۱۳۸۷، ص ۷۲.



شوروی، می‌توان منطقه کردستان را نیز به پیشرفت و ترقی رسانید. در این دیدار، سران کرد به ملاقات میرجعفر باقروف رفتند و او برای آنها در مورد دوستی دیرینه کرد و آذربایجان و دوستی و حسن نظر ویژه اتحاد جماهیر شوروی با آنها سخن راند. یکی از اعضای بانفوذ هیئت کرد، قاضی محمد حضیری بود که مورد اکرام و احترام ویژه قرار گرفت. این دیدار دو هفته طول کشید و اعضای هیئت با رضایت خاطر و همراه با سوغاتی‌هایی که از بازار باکو خریداری شده بودند به کردستان بازگشتند.^۱

در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۲/۲۵ شهریور ۱۳۲۱ پانزده نفر از اهالی مهاباد مانند ملاعبدالله داوودی، قاسم قادری، محمد نانوآزاده، عبدالرحمن ذبیحی، عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار شاعر)، محمدمامین شیخ‌الاسلامی، رحمان حلوی و... جمعیت ژ.ک که مخفف واژه‌های کردی «کومله ژایانه وه کوردستان» به معنی «جمعیت تجدید حیات کردستان» است را به وجود آوردند^۲ و در مدت شش ماه اعضای آن به ۱۰۰ نفر رسید که همگی اهل مهاباد بودند.

اعضای جمعیت در آوریل ۱۹۴۳ کمیته مرکزی خود را انتخاب کردند و از سال ۱۹۴۴/۱۳۲۳ کوشش و فعالیت حزب در کردستان افزایش یافت و میان سران جمعیت و نمایندگان کردهای ترکیه، عراق و سوریه پیام‌هایی رد و بدل شد. عاقبت آنها در اوت ۱۹۴۴/مرداد ۱۳۲۳ در شهر مهاباد گرد آمدند و مذاکرات جدی و مهمی شروع گردید. نقشه کردستان بزرگ توسط کردهای مستقر در بیروت رسم و به منطقه کردستان فرستاده شد. محدوده جغرافیایی مورد درخواست کردها، دسترسی به آب‌های مدیترانه و خلیج فارس بود.^۳ در ماه مه ۱۹۴۴/اردیبهشت ۱۳۲۳ جمعیت ژ.ک همراه با حزب هیوا در عراق پرچم سه رنگی برای کردستان بزرگ به وجود آوردند که رنگ قسمت بالایی قرمز، وسط سفید و پایین آن سبز بود و در حقیقت وارونه پرچم ایران به حساب می‌آمد. برای نشان ملی کردها، در وسط پرچم کره خورشید رسم شده بود در حالی که دو خوشه گندم دو طرف آن را در بر گرفته بودند و یک کوه و یک قلم نیز در آن دیده

۱. ویلیام ایگلتون جونیر، جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، ترجمه سید محمد صمدی، مهاباد، سیدیان، ۱۳۶۱، ص ۵۰.
 ۲. غنی بلوریان، ناله کوک (برگ سبزی)؛ خاطرات غنی بلوریان، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران، رسا، ۱۳۸۴، ص ۲۶-۲۷.
 ۳. عبدالرحمن قاسملو، چهل سال مبارزه در راه آزادی، حزب دموکرات کردستان، ۱۳۶۷، ص ۱۸؛ آرچی روزولت، جمهوری مهاباد، ترجمه ابراهیم یونسی، ص ۱۷۸؛ غنی بلوریان، ناله کوک (برگ سبزی)؛ خاطرات غنی بلوریان، همان، ص ۷۱-۴۴؛ ویلیام ایگلتون جونیر، جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، ص ۷۳-۷۲.

می‌شد.^۱ جمعی از اعضای بلند پایه جمعیت ژ.ک از قاضی محمد خواستند تا عضویت جمعیت را بپذیرد و او بدون تردید و دودلی آن را پذیرفت و به عنوان راهنمای جمعیت شناخته شد. در دومین سفر قاضی محمد و بزرگان کرد به باکو، میر جعفر باقروف حاکم کمونیست آذربایجان با وعده ارسال سلاح، تجهیزات، فرستنده رادیویی، نظامیانی برای آموزش نفرات و... خواست تا آنان حزب دموکرات کردستان را پس از بازگشت تشکیل دهند و به تصرف و اداره منطقه کردستان بپردازند.

تشکیل حزب دموکرات کردستان ایران: پس از بازگشت قاضی محمد و بزرگان کرد از باکو، در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴/۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ حزب دموکرات کردستان در شهر مهاباد با این برنامه‌ها تشکیل گردید:

۱. ملت کرد در داخل ایران در اداره امور محلی خود، آزاد و خودمختار باشد و خودمختاریت ملت کرد را به دست گیرد؛

۲. انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی به فوریت انتخاب شود و در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت کند؛

۳. ملت کرد بتواند با زبان کردی تحصیل کند و امور دوایر دولتی با زبان کردی اداره شود؛

۴. مأموران حکومتی در منطقه قطعاً باید از اهل محل باشند؛

۵. حزب دموکرات کردستان به واسطه استفاده از منابع سرشار کردستان و ترقی امور کشاورزی و بازرگانی و توسعه امور فرهنگی و بهداشتی برای رفاه حال اقتصادی و معنوی ملت کرد مبارزه خواهد کرد؛

۶. تمام عایدات و درآمد منطقه لازم است در خود منطقه صرف شود...^۲

مدت کمی بعد از اعلام تشکیل حزب دموکرات کردستان سلاح‌های درخواستی قاضی محمد از باکو به مهاباد رسید. این سلاح‌ها عبارت بودند از: ۱۲۰۰ قبضه تفنگ ایرانی که با سقوط ژاندارمری ارومیه به دست آمده بود؛ چند کامیون سلاح روسی؛ بار دیگر ۵۰۰۰ قبضه سلاح روسی شامل تفنگ، مسلسل، کلت، ضد تانک و کوکتل مولوتف؛ ۲۰ کامیون و ۱۰ خودروی جیب.

۶۰ روز بعد از تأسیس یعنی روز دوم بهمن ماه ۱۳۲۴/۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ این حزب با

۱. اکنون در آرم حزب دموکرات کردستان، نشان‌های خورشید، کوه، کتابی گشوده، خوشه گندم و قسمتی از چرخ صنعتی دیده می‌شود.

۲. ویلیام ایگلتن جونیر، همان، ص ۱۰۳؛ عبدالرحمن قاسملو، همان، ص ۲۴؛ مجتبی مقصدی، قومیت‌ها و نقش آنان در تحولات سیاسی سلطنت محمد رضا پهلوی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۹.





استفاده از شرایط مناسب آن زمان - اشغال ایران توسط متفقین - و با حمایت دولت شوروی در بخشی از خاک کردستان ایران - که در اشغال شوروی بود - حکومتی به نام دولت جمهوری کردستان تشکیل داد. غنی بلوریان نفر دوم حزب دموکرات کردستان در مورد محدوده جغرافیایی جمهوری کردستان و اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن می گوید:

مهاباد و اطرافش تا نزدیکی شهر سردشت - خود سردشت تحت اشغال انگلیسی ها بود - بوکان تا نزدیکی سقز، شهر نقده و اطراف آن، اشنویه و اطرافش و مناطق کردنشین سلمان [اسلماس؟] تا نزدیکی منطقه عشیره جلالی ها محدوده جمهوری کردستان بود. این جمهوری استان های ایلام، کرمانشاه و شهر سنندج را در بر نمی گرفت. این بخش ها تحت سلطه انگلیس بودند و مثل سابق در حوزه قدرت حکومت ایران باقی مانده بودند... مهاباد حدود ۲۰ هزار نفر سکنه داشت. برای این تعداد تنها یک مدرسه متوسطه و یک مدرسه آمادگی و تنها یک مدرسه دخترانه وجود داشت که آن هم تا کلاس ششم ابتدایی بود. شهر مهاباد بیش از انگلستان دو دست دیپلمه نداشت. هیچ کدام از معلمان مدرسه بیش از دیپلم سواد نداشتند و اکثر آنها نیز از آذربایجان (ایران) آمده بودند... آگاهی سیاسی در کردستان خیلی پایین بود. تجربه تشکیلاتی و سازمانی وجود نداشت و حتی تجربه مدیریتی در امور اداری نیز خیلی ضعیف بود... در روستاها مدرسه وجود نداشت. بیشتر مناطق کردستان منطقه دامداری بود که آن هم به شیوه ای بسیار عقب افتاده اداره می شد... آنچه را رهبران کرد در جمهوری کردستان انجام دادند از شخصیت خودشان و بخشی در اثر راهنمایی روس ها بود. اگر تأکید روس ها نبود عمر جمهوری کردستان خیلی کمتر می بود.^۱

حضور بارزانی ها در مهاباد

کوهستان های شمال شرقی اربیل عراق، طرف چپ رود بزرگ زاب و بلندی های اطراف آن، محل زیست بارزانی ها می باشد. آنان که کرد عراق بشمار می روند افرادی جنگجو و ساده بودند و زندگی بیشترشان در دهه ۱۳۲۰ از راه شبانی تأمین می شد و

۱. غنی بلوریان، همان، ص ۷۸-۷۶.



از بیشتر آداب مدنیت و زندگی شهری به دور بودند. هر اختلافی در بین آنها با گفته و نصیحت شیخ حل می‌شد که به او بسیار احترام می‌گذاشتند و هیچ‌کس یارای مخالفت با دستورات شیخ را نداشت. اما همه افراد ایل چنین نبودند و اختلاف و تشتت عقاید از ویژگی‌های بارز بارزانی‌ها بود. در ایل بارزان هر کس به خوبی از جایگاه و موقعیت خود آگاه بود. مناطق زندگی بارزانی‌ها بسیار حاصلخیز و مناسب برای گله‌داری می‌باشد.^۱

در اواخر جنگ جهانی دوم ایل بارزان - با توجه به اینکه حکومت مرکزی عراق به طور کامل مستقر و مستحکم نشده بود - در صدد برآمدن با تکیه بر قدرت سلاح‌هایشان، کردستان عراق را از این کشور جدا کنند و حکومت مستقل تشکیل دهند؛ اما این ایل توسط هواپیماهای هاریکن ارتش انگلیس که در عراق حضور داشتند بمباران شدند و مزارع آنها به آتش کشیده شد. ایل در برابر حمله هواپیماها و توپخانه ارتش عراق بی‌دفاع بود و لذا ۱۰ هزار نفر از آنان به فرماندهی نظامی ملامصطفی منطقه بارزان را ترک کرده به ایران پناه آوردند و به جمهوری کردستان پیوستند. در میان این ۱۰ هزار نفر، سه هزار مرد مسلح وجود داشت که ملامصطفی به ۱۲۰۰ نفر از آنها امید فراوانی بسته بود.^۲ ملامصطفی از طرف حکومت قاضی محمد به فرماندهی کل ارتش ملی کردستان برگزیده شد. بهترین سلاح‌های ارسالی روس‌ها به حکومت، نصیب بارزانی‌ها گردید و آنان ۳۰۰۰ تفنگ، ۱۲۰ قبضه مسلسل و مقدار زیادی نارنجک در اختیار داشتند.^۳

سقوط جمهوری کردستان: بر اساس فرمان محرمانه کمیته دفاع دولتی اتحاد جماهیر شوروی، متخصصان وزارت نفت شوروی همراه با متخصصان نفتی جمهوری آذربایجان عملیات اکتشافی نفت را در استان‌های شمالی ایران که تحت اشغال ارتش سرخ بود از شهریور ۱۳۲۴ آغاز کردند. بخشی از سند محرمانه شوروی در مورد نتیجه عملیات اکتشافی نفت چنین است:

در ماه سپتامبر ۱۹۴۵ / شهریور و مهر ۱۳۲۴ گروه‌های وابسته به آذ نفت (نفت آذربایجان) در گیلان، مازندران و آذربایجان کار را آغاز کردند. در آذربایجان برای منطقه‌ای به مساحت ۲۳۴۰۰ کیلومتر مربع نقشه زمین‌شناسی تهیه و تنظیم شد. بر اساس عملیات تجسسی انجام شده، وجود ذخایر نفت و گاز در دشت گرگان، مازندران و رشت تأیید

۱. همان، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. همان، ص ۲۱۲.

شد. لکن در آذربایجان [تا آن زمان] نتیجه عملیات اکتشافی منفی بود.^۱ پس بلندپایگان حکومتی شوروی و جمهوری آذربایجان از وجود منابع نفت و گاز در استان‌های شمالی ایران مطمئن بودند. با به نتیجه رسیدن مذاکرات احمد قوام نخست‌وزیر وقت ایران و روس‌ها، ژوزف استالین رهبر دیکتاتور شوروی نفت شمال ایران را در برابر افق چشم خود مشاهده کرد و دریافت که هدف او از ایجاد و حمایت از دو حکومت تجزیه‌طلب آذربایجان و کردستان که تحت فشار قرار دادن دولت ایران جهت واگذاری نفت استان‌های شمالی ایران به شوروی بود، محقق می‌شود. لذا دستور داد که دو حکومت مذکور به تعامل با حکومت مرکزی ایران بپردازند، دست و پای خود را جمع کنند و در برابر ارسال قوای نظامی به آذربایجان و کردستان مقاومتی نشان ندهند. در دهم مرداد ۱۳۲۵ قاضی محمد براساس راهنمایی‌های روس‌ها به تهران رفت تا در آنجا طی گفت‌وگو با مقامات دولتی ایران راهی بیابد که از مسیر قانونی، حکومت نیمه‌مختاری برای کردهای ایران در یک استان با محدوده جغرافیایی از مرز شوروی تا سنندج و به استانداری خودش که کارکنان و سربازان آن همگی از مردم محل (کرد) باشند، به رسمیت شناخته شود. قوام به قاضی گفت که تمام کردستان ایران با سنندج یک واحد جغرافیایی محسوب خواهد شد و یک استاندار از سوی دولت امور آنجا را اداره خواهد کرد. سفر قاضی بی نتیجه بود و هیچ توافقی صورت نگرفت لذا به مهاباد بازگشت.^۲

محاکمه و اعدام قاضی محمد: جمهوری کردستان تنها ۱۱ ماه دوام آورد. روز ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶/۲۶ آذر ۱۳۲۵ ارتش ایران وارد مهاباد شد و مرگ و پایان جمهوری خودخوانده کردستان اعلام گردید. قاضی محمد و وزیر جنگ او سیف قاضی مدتی زندانی بودند. برادر قاضی محمد به نام صدر قاضی که به عنوان نماینده مهاباد در مجلس شورای ملی در تهران به سر می‌برد، در همان شهر دستگیر و به مهاباد فرستاده شد. روز ششم بهمن ۱۳۲۵ محاکمه قاضی‌ها آغاز گردید. از اتهامات قاضی محمد انعقاد قطعنامه نفتی بین دولت شوروی و جمهوری کردستان از قرار ۵۱ درصد سهم برای شوروی و ۴۹ درصد سهم برای جمهوری کردستان بدون آگاهی و رضایت دولت مرکزی، تغییر نقشه ایران و جدا نمودن پنج استان ارومیه، کرمانشاه، سنندج، تبریز و ایلام [قسمت‌های ایرانی و ادعایی کردستان بزرگ]، اهتزاز پرچم کردستان با علامت داس

۱. آرشیو مرکزی احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی جمهوری آذربایجان، موضوع ۱، فهرست ۸۹، پرونده ۱۰۴، ص ۱۰۴-۱۰۳. به نقل از جمیل حسنی، *فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان*، ترجمه منصور همایی، تهران، نی، ۱۳۸۳، ص ۵۰-۴۹.

۲. آرچی روزولت، *جمهوری مهاباد*، همان، ص ۱۹۶-۱۹۵؛ ویلیام ایگلتون جونیر، همان، ص ۲۰۰-۱۹۵.



قاضی محمد بر بالای دار

و چکش به شیوه پرچم روسیه، ضرب سکه به نام حکومت کردستان به شکل روپیه روسی و حک تصویر قاضی محمد بر روی آن، تهیه نقشه کردستان بزرگ، تهدید شاهنشاهی و دولت ایران، اعلان جنگ و تحریک مردم کردستان به قیام علیه شاهنشاه آریامهر و... بود.^۱

قاضی محمد، صدر قاضی و سیف قاضی با حکم اعدام دادگاه تجدید نظر در بامداد ۱۳۲۶/۱/۱۰ در میدان جوار چرا (چهار چراغ) مهاباد به دار آویخته شدند.

عبدالله اسحاقی (احمد توفیق): احمد توفیق فرزند محمدامین اسحاقی در سال ۱۳۱۰ شمسی در محله ارمنیان شهر مهاباد دیده به جهان گشود. وی در شهر مهاباد با یاری چند تن از دوستان نزدیک خود که همگی از اعضای رسمی یا هواداران حزب توده و... بودند از جمله غنی بلوریان و دکتر عبدالله مولوی... جمعیت جوانان حزب دموکرات کردستان ایران را تشکیل

داد. بعد از پایان عمر جمهوری کردستان از بقایای حزب دموکرات کردستان ایران دو بخش مهم پا گرفت: یکی کمیته مرکزی و دیگری کمیته اجرایی. در کمیته مرکزی عبدالرحمان قاسملو و افراد سیاسی فعال بودند و در کمیته اجرایی عبدالله اسحاقی (احمد توفیق)، قادر شریف و سلیمان معینی. این افراد در دهه ۱۳۴۰ در بخش‌های کردنشین ایران و گاه عراق حضور داشتند.

با روشن شدن همکاری قاسملو با ساواک و اخراجش از کمیته مرکزی، در نتیجه بالا گرفتن اختلاف بین دو جناح حزب، کمیته اجرایی قدرت گرفت. در سال ۱۳۴۳ با کمک مصطفی بارزانی کنگره دوم حزب دموکرات کردستان ایران در روستای سونی کردستان عراق به صورت مخفی برگزار شد و عبدالله اسحاقی با نام مستعار احمد توفیق به عنوان دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران انتخاب گردید. احمد توفیق مورد اعتماد بارزانی

۱. بهزاد خوشحالی، قاضی محمد و جمهوری در آئینه اسناد، سندیچ، فردوسی، ۱۳۸۰، ص ۳۵۷-۳۵۵.

بود و در دهه شصت میلادی در جریان قیام اکراد در شمال عراق علیه دولت مرکزی آن کشور با هدف کسب استقلال کردستان، نقش فعال و مهمی داشت. به علت نزدیکی تاکتیکی بارزانی به دولت وقت ایران بنا به توصیه وی، احمد توفیق به منطقه بادینان فرستاده شد. او پس از مدتی از پارت دموکرات کردستان عراق جدا شده و برای احیای مجدد حزب دموکرات کردستان ایران به بغداد رفت. در آن زمان دولت حسن البکر شرط پشتیبانی از او را جنگیدن با بارزانی تعیین کرد که وی نپذیرفت و لذا توسط دولت عراق دستگیر و زندانی گردید. در نهایت احمد توفیق بعد از تحمل هشت ماه زندان و شکنجه در سال ۱۹۷۳ در زندان ابوغریب بغداد کشته شد.^۱

عبدالرحمن قاسملو و اندیشه‌های وی: در سال‌های نهضت ملی شدن نفت، در شهر مهاباد تعدادی از جوانان نظیر غنی بلوریان، عبدالله اسحاقی و سلیمان معینی فعالیت‌هایی در ادامه نظریات حزب دموکرات کردستان به عمل آوردند که در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این حرکت‌ها هم فروکش کرد و آنها مجبور شدند مهاباد را ترک کرده و در روستاها به طور مخفیانه زندگی کنند.^۲ کودتای مذکور باعث افزایش نفوذ و قدرت امریکا در ایران و نزدیکی بسیار محمدرضا پهلوی به آن کشور شد.



عبدالرحمن قاسملو

عبدالرحمن قاسملو در سال ۱۳۰۹ در خانواده‌ای زمیندار و ثروتمند در روستای قاسملو از روستاهای شهر ارومیه چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را ابتدا در ارومیه و سپس در تهران به پایان رسانید. قاسملو فعالیت سیاسی را از سال ۱۳۲۴ با تشکیل اتحادیه جوانان دموکرات کردستان در شهر ارومیه آغاز کرد. با سقوط جمهوری کردستان، قاسملو جهت تحصیل راهی تهران شد و در سال ۱۳۲۷ برای ادامه تحصیل به پاریس رفت. او به

۱. سایت اینترنتی ویکی‌پدیا: www.wikipedia.org، با جست‌وجوی احمد توفیق.

۲. غنی بلوریان، همان، ص ۱۷۰-۱۴۰.



دلیل فعالیت‌های چپ‌گرایانه در پاریس زیر فشار دولت فرانسه قرار گرفت تا از آن کشور خارج گردد، لذا در هماهنگی با محافل کمونیستی به عنوان بورسیه اتحادیه بین‌المللی دانشجویان به پراگ پایتخت چکسلواکی عزیمت کرد. وی پیش‌تر در پاریس با همکاری چند تن از دانشجویان کرد، انجمن دانشجویان کرد در اروپا را تأسیس کرده بود. در سال ۱۳۳۱ به هنگام حکومت دکتر مصدق، قاسملو بعد از گرفتن لیسانس علوم اجتماعی و سیاسی به ایران بازگشت و چون آن هنگام حزب دموکرات کردستان و حزب توده ایران وحدت تشکیلاتی داشتند، قاسملو به مدت ۶ ماه در تهران فعالیت کرد و سپس به ارومیه بازگشت و مسئولیت کار حزبی را بر عهده گرفت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تهران دستگیر و طبق گفته خودش به خدمت ساواک درآمد.^۱ وی در سال ۱۳۳۶ به پراگ رفت و در سال ۱۳۴۱ از دانشگاه آن شهر دکترای علوم اقتصادی گرفت و تا سال ۱۳۴۹ در دانشگاه پراگ اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد سوسیالیستی را تدریس کرد.

قاسملو در این دوران چند کتاب از جمله کتاب *کردستان* و *کردان* نوشت که در آن استقلال کردستان و تشکیل کشور کردستان بزرگ و مستقل مطرح شده بود. وی در چکسلواکی با یک زن یهودی چک ازدواج کرد و تحت تأثیر او به غرب گرایش یافت. او از طریق همسرش وارد رابطه اطلاعاتی با سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) گردید و از همان زمان ستاره اقبالش طلوع کرد. در سال ۱۳۴۹ به عراق رفت و با کمک مالی موساد به انتشار نشریه *کردستان* ادامه داد.^۲ وی هم‌زمان رابطه خود را با حزب توده حفظ کرد و در کنفرانس سوم حزب که در خرداد ۱۳۵۰ برگزار گردید به عضویت کمیته مرکزی و سپس دبیر کلی حزب دموکرات کردستان رسید و از آن پس کلیه اقدامات و فعالیت‌های حزب زیر نظر او انجام می‌یافت.^۳ پس از حاکمیت بعثی‌ها در عراق (۱۳۴۷/۱۹۶۸)، ارتباطات رژیم مذکور با حزب دموکرات کردستان ایران با راهنمایی و هدایت شوروی ابعاد گسترده‌ای یافت. ساواک در پرونده انفرادی قاسملو چنین نوشته است:

قاسملو در سال ۱۳۵۰ با کمک دولت عراق به طرق مختلف اسلحه و پول به ایران ارسال می‌نمود تا بدین وسیله در ایران اغتشاش به پا

۱. همان، ص ۲۳۷.

۲. *سیاست و سازمان حزب توده*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۰، ص ۳۶۴-۳۶۳؛ *کودتای نوژه*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۶۸، ص ۴۵-۴۴.

۳. دکتر عبدالرحمان قاسملو بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شکست حزب دموکرات کردستان در جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی به اروپا رفت و در ۲۲ تیر ۱۳۶۸ در وین مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و کشته شد. با اینکه حزب دموکرات کردستان قتل او را کار ایران دانست اما فراین و شواهد نشان می‌دهد که تروریست‌های موساد او را کشته‌اند. طبق اطلاع از حزب دموکرات کردستان، جسد قاسملو در گورستان پیر لاشز پاریس دفن گردید و دو دختر از او باقی مانده است. (از ایمیل حزب دموکرات کردستان)

کند. وی به دعوت دولت شوروی به مسکو می‌رود که سفر او همزمان با مسافرت صدام حسین به کشور مذکور بوده لذا احتمال داده شد که این دعوت به توصیه صدام حسین بود. به طور کلی فعالیت‌های قاسملو در خارج از کشور در عراق، چکسلواکی، فرانسه، سوئد و آلمان انجام شده است.^۱

غنی بلوریان به عنوان نفر دوم حزب دموکرات کردستان راجع به رفتن اعضای حزب به بغداد، تعامل با حکومت بعث و سوءاستفاده‌های قاسملو به نفع شخصی موارد حساسی را افشا می‌کند. نوشته‌های او در واقع بخش مهمی از اسناد درون‌گروهی حزب دموکرات کردستان محسوب می‌شود. وی می‌گوید:

گروه چهل نفری همراه دکتر قاسملو به نام حزب دموکرات کردستان به رژیم عراق پناهنده شدند و قاسملو رهبری آنها را بر عهده داشت. در آغاز انقلاب سال ۱۳۵۷ رفقای حزب دموکرات گروه قاسملو کم‌کم به کردستان ایران و شهر مهاباد بازگشتند. رفقای قاسملو می‌گفتند و انسانی خودرأی است و توجهی به تصمیم‌های کمیته مرکزی و دفتر سیاسی و مصوبه‌های حزب نمی‌کند و هر کاری که خودش دوست داشته باشد بدون نظر و اطلاع اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی انجام می‌دهد. آنها از نظر مسائل مالی نیز از قاسملو انتقاد می‌کردند و می‌گفتند پول‌هایی را که به عنوان کمک از رژیم عراق گرفته بدون اطلاع ما به خواست و میل خود در عراق و اروپا خرج می‌کند و کسی نمی‌داند چه بر سر این پول‌ها می‌آورد.^۲

حرکت‌های جدایی طلبانه در بدو پیروزی انقلاب: یک روز پس از سقوط رژیم شاه، در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ توسط اعضای حزب دموکرات چند کلانتری و پاسگاه ژاندارمری در شهر مهاباد مورد هجوم قرار گرفتند و سلاح‌های موجود توسط آنان غارت شد.^۳ سپس برای تصرف پادگان مهاباد به دستور قاسملو تهاجم آغاز گردید. او می‌گفت پادگان مهاباد مرکز شر است و باید جمع‌آوری شود. در نهایت در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ با تصرف پادگان مهاباد، اعضای حزب دموکرات کردستان علاوه بر سلاح‌های سبک به سلاح‌های سنگین

۱. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک؛ (عنکبوت سرخ)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۲۲.

۲. غنی بلوریان، همان، ص ۳۴۴-۳۴۲.

۳. همان، ص ۳۵۳ و ۳۵۹.

از جمله توپخانه و تانک نیز مسلح شدند.^۱ پادگان مذکور از مهم‌ترین پادگان‌های منطقه بود که سلاح و مهمات سه لشکر و پادگان‌های تابعه را تأمین می‌کرد. از جمله ۳۶ هزار اسلحه ژ۳ در انبارهای آنجا موجود بود.^۲ به نوشته شهید دکتر چمران از سلاح‌های موجود در پادگان مهاباد ۱۸ تانک و ۳۶ توپ سنگین بود که به غارت رفت و تمام پادگان به آتش کشیده شد.^۳ در مناطق دیگر کردستان نیز مراکز نظامی و انتظامی مورد هجوم و غارت قرار گرفتند.

حزب دموکرات کردستان در سایه این غارتگری‌ها ضمن برگزاری میتینگ و رژه مسلحانه در شهر مهاباد که در آن افراد مسلح حزب و افرادی از همه مناطق کردستان شرکت داشتند، فعالیت مسلحانه علنی خود را آغاز نمود. همین عمل ماه بعد در سنندج تکرار شد اما پادگان ارتش در سنندج مقاومت کرد. شوربختانه پس از سقوط پادگان ژاندارمری سنندج، سلاح‌های موجود در آن پادگان به یغما رفت.

روز اول فروردین ۱۳۵۸ هیئتی از سوی امام خمینی (ره) با عضویت مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید دکتر بهشتی، حاج سید جوادی وزیر کشور دولت موقت مهندس بازرگان، ابوالحسن بنی‌صدر و هاشمی رفسنجانی وارد سنندج شدند تا ضمن گفت‌وگو با علما، مردم و گروه‌های کرد منطقه، مشکلات را بررسی و در حل آنها تصمیم‌گیری کنند. افکار، گفتار و اعمال داعیه‌داران تجزیه‌طلبی در کردستان مانع از به نتیجه رسیدن



سنندج ۱۳۵۸؛ گفت‌وگوهای هیئت شورای انقلاب با اشخاص و گروه‌های کرد.

۱. همان.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام حسینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۲.

۳. مصطفی چمران، کردستان، تهران، بنیاد شهید چمران، ۱۳۶۴، ص ۳۰.

تلاش‌های هیئت‌اعزامی گردید. خواسته‌های آنان که تقدیم هیئت‌اعزامی گردید، چنین بود:

۱. حق تعیین سرنوشت به معنی استقرار حاکمیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خلق‌ها بر سرزمین خودشان می‌باشد و شناسایی این حق وحدت ملی و حفظ تمامیت ارضی را تضمین خواهد کرد. ۲. از نظر سیاسی باید حکومت خودمختار کردستان توسط خود مردم کرد برگزیده شود و قدرت سیاسی و اداره سرزمین کردستان را به دست گیرد... ۳. به رسمیت شناختن زبان کردی به عنوان زبان رسمی در تمام مؤسسات اجتماعی و اداری و آموزشی سرزمین کردستان...^۱

اعضای مسلح گروه‌های مسلح کرد در هشتم فروردین همان سال (هیئت کرد) به سرپرستی غنی بلوریان به تهران رفته و در دیدار با حضرت امام و مقامات دولتی خواسته‌های خود از جمله خودمختاری را مطرح کردند. حزب دموکرات همه‌پرسی جمهوری اسلامی در ۱۱ فروردین را تحریم کرد و کوشید سایر شهرهای کردستان را نیز به تصرف درآورد. از جمله در ۳۱ فروردین ۲۰ هزار نفر از اعضای تحریک‌شده و مسلح حزب به شهر نقده هجوم بردند که با مقابله اکثریت مردم ترک‌زبان و اندک نیروهای نظامی، جنگ کامل در شهر روی داد و تعداد زیادی از مردم شهر به دست نیروهای حزب کشته شدند. با رسیدن اخبار وحشتناک نقده، حجت‌الاسلام حسنی امام جمعه ارومیه با ۱۶۰۰ نفر داوطلب و دو دستگاه تانک خود را به نقده رسانید. وی میزان و چگونگی کشتار بسیار وحشتناک مردم و بدن تکه تکه شده شهدا با ضربات تبر را دیده و در خاطرات خود بازگو ساخته است.^۲

با وجود این وحشی‌گری‌های حزب، دومین هیئت کرد به سرپرستی قاسملو به قم رفته با حضرت امام دیدار کردند و نظریات حزب از جمله اعلام موافقت ایشان با خودمختاری کردستان و خودداری دولت از فرستادن ارتش به آنجا [تا دست حزب در تصرف همه مناطق باز باشد] را حضوری به اطلاع حضرت امام رساندند.^۳ هجوم اعضای مسلح حزب دموکرات به مراکز نظامی و شهرهای دیگر کردنشین در طول سال ۱۳۵۸ ادامه داشت. مریوان و پاوه آماج سنگین‌ترین تهاجم قرار گرفتند. در پاوه وحشیگری اعضای حزب به اوج خود رسید و تمامی نیروهای زخمی سپاه را در بیمارستان شهر سربریدند. شهید

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۱۶، ص ۸.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام حسنی، همان، ص ۱۸۶-۱۷۶.

۳. اطلاعات، ۱۳۵۸/۲/۲۰، ص ۸؛ پندگان، ۱۳۵۸/۲/۲۰.



دکتر چمران در میان آتش سنگین خود را به شهر رساند و با نیروهای اندک باقی مانده به مقاومت پرداخت. با رسیدن اخبار بسیار تلخ پاوه به حضرت امام (ره)، ایشان به تمام نیروهای نظامی دستور پیشروی به سوی پاوه را صادر فرمودند. با حرکت نیروها محاصره پاوه شکست و مهاجمان متواری شدند.^۱

در ۲۹ مرداد ۱۳۵۸ حضرت امام با توجه به رفتار تجزیه‌طلبانه و وحشیانه حزب دموکرات کردستان و نیز کشتار مردم بی‌دفاع منطقه توسط اعضای آن، در پیامی آن حزب را مخالف اسلام و حزب شیطان معرفی نمودند و از مردم منطقه خواستند تا در معرفی و دستگیری سران و مفسدین حزب با نیروهای نظامی همکاری نمایند.^۲ شورای انقلاب نیز حزب دموکرات کردستان را غیر قانونی اعلام کرد. با دستور حضرت امام حرکت نیروهای نظامی برای آزادسازی شهرها و مناطق اشغال شده توسط حزب دموکرات کردستان سرعت گرفت و در ۱۲ شهریور ۱۳۵۸ مقاومت سنگین حزب در نزدیکی شهر مهاباد شکسته شد و شهر آزاد گردید. سخنگوی دولت از دستگیری چهار جاسوس اسرائیلی در میان اعضای دستگیر شده حزب خبر داد^۳ و مهندس بازرگان گفت: «اسرائیل رهبری عملیات ضد انقلاب در مناطق شورشی ایران را به عهده گرفته است.»^۴ قاسملو و دیگر رهبران حزب به خاک عراق فرار کردند.^۵ اندکی بعد برای اینکه



مذاکرات نمایندگان دولت با اعضای گروه‌های مسلح کرد در سال ۱۳۵۸

۱. مصطفی چمران، همان، ص ۸۰-۶۰.

۲. اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۳۰، ص ۱۱.

۳. کیهان، ۱۳۵۸/۶/۱۷.

۴. همان، ۱۳۵۸/۶/۱۸.

۵. مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان، تهران، علم، ۱۳۷۷، ص ۶۹۴.

بتوان مشکلات و درگیری‌های کردستان را با گفت‌وگو و مذاکرات حل نمود، توسط نمایندگان دولت موقت، سلسله مذاکراتی با گروه‌های کرد از جمله حزب دموکرات در طول سال ۱۳۵۸ انجام گرفت؛ اما گروه‌های مذکور همچنان شعار تجزیه و خودمختاری سرمی دادند و خواستار تشکیل حکومت خودمختار کردستان از مناطق کردنشین در چهار استان ایلام، کردستان، کرمانشاه و آذربایجان غربی با مجلس ملی، رسمیت زبان کردی، اختصاص سهم ویژه از بودجه کشور به حکومت کردستان و... بودند.^۱

نگاهی به اساسنامه حزب

حزب دموکرات کردستان در اساسنامه خود نظام جمهوری اسلامی را نمی‌پذیرد و با هدف از بین بردن آن خواهان برقراری حکومت دموکراتیک فدرال با حفظ خودمختاری ویژه‌ای برای کردستان است. حزب در اساسنامه منتشرشده‌اش ضمن توضیح آمال و اهداف خود، چگونگی و خصوصیات نظام دموکراتیک فدرال مورد تقاضا را برمی‌شمرد و از این لحاظ اساسنامه مذکور بیشتر به قانون اساسی تنظیم‌شده توسط حزب شبیه است تا بیان اهداف و اصول. در مورد معرفی حزب و اهداف آن چنین آمده است:

۱. حزب دموکرات کردستان ایران، حزب پیشرو و پرچمدار مبارزات ملی دموکراتیک مردم کردستان ایران است و هم‌صدا با سایر ملیت‌های ایران و دوش به دوش نیروهای ترقی‌خواه سراسر ایران در راستای ایجاد یک سیستم دموکراتیک در ایران و کسب حق تعیین سرنوشت ملت کرد در کردستان ایران مبارزه می‌کند.

۲. آرمان نهایی حزب دموکرات کردستان ایران، ایجاد یک جامعه دموکراتیک سوسیالیستی است.

۳. شعار استراتژیک حزب دموکرات کردستان ایران ایجاد یک سیستم دموکراتیک فدرال در ایران و تأمین حقوق ملی ملت کرد در کردستان ایران است.

۴. حزب دموکرات کردستان ایران، ملیت‌های ایران را هم‌پیمان استراتژیک خود می‌داند و از جنبش‌های رهایی‌بخش آنها در راستای دستیابی به حقوق ملی حمایت می‌کند.

۵. پشتیبانی از مبارزات ملی دموکراتیک ملت کرد در سایر بخش‌های



کردستان، خط مشی همیشگی حزب دموکرات کردستان ایران است.
 ۶. حزب دموکرات کردستان از مبارزات دموکراسی خواهی و ملی همه
 ملل جهان حمایت می‌نماید و طرفدار روابط صلح‌آمیز و دوستانه میان
 همه ملت‌های جهان است.^۱

در فصل دوم اساسنامه با عنوان «مبانی اداره حکومت اقلیم کردستان» راجع به
 خصوصیت و حدود این اقلیم چنین می‌خوانیم:

۱. کردستان یکی از اقلیم‌هایی است که به شیوه داوطلبانه و
 دوشادوش دیگر اقلیم‌های تشکیل‌دهنده ایران، جمهوری فدرال ایران
 را تشکیل می‌دهند.

۲. حکومت اقلیم کردستان بر اساس حاکمیت مردم و استقلال سه قوه
 قانون‌گذاری، مجریه و قضاییه به عنوان مؤسسات مستقل از همدیگر،
 تشکیل می‌شود.

۳. حکومت اقلیم کردستان بر مبنای سکولاریسم تشکیل می‌گردد
 و به منظور حفظ قداست دین، هر دو نهاد دین و حکومت از همدیگر
 تفکیک می‌گردند.

۴. اقلیم کردستان سراسر سرزمین کردستان ایران را شامل می‌گردد.
 چهارچوب جغرافیایی اقلیم کردستان با در نظر گرفتن معیارهای
 جغرافیایی، ملی و خواست اکثریت ساکنان تعیین می‌گردد.

۵. در اقلیم کردستان منشأ حاکمیت مردم است که آن حاکمیت را
 از طریق نمایندگان خود در پارلمان کردستان و از طریق ارگان‌های
 حکومت اقلیم اعمال می‌نمایند.

۶. رابطه میان حکومت اقلیم کردستان و دولت فدرال ایران، بر مبنای
 توافق دوجانبه تعیین می‌شود. هویت ملیت‌های تشکیل‌دهنده سیستم
 فدرال ایران، لازم است در امور مشترکی همچون روابط خارجی، دفاع،
 برنامه‌ریزی درازمدت اقتصادی، سیستم پولی و نمادهای مشترک کشور
 بازتاب داشته باشد. مردم اقلیم کردستان همانند سایر ملیت‌های ایران
 از طریق مؤسسات فدرال و بدون هرگونه تبعیضی در اداره امور کشور

۱. سایت اینترنتی دبیر کل حزب دموکرات کردستان: www.sikirter.org. اساسنامه حزب دموکرات کردستان
 ایران، مصوب کنگره چهاردهم، شهریور ۱۳۸۷، ص ۴.

مشارکت دارند.

۷. اقلیم کردستان دارای پرچم، سرود و جشن ملی خود می‌باشد. در اقلیم کردستان، پرچم جمهوری فدرال ایران در کنار پرچم کردستان برافراشته می‌شود و پرچم کردستان در پارلمان کردستان مورد تصویب قرار می‌گیرد.

۸. دیوان عالی فدرال که از متخصصان کلیه ملیت‌های ایران با حقوق مساوی تشکیل می‌گردد، به اختلافات قانونی میان دولت فدرال و حکومت‌های اقلیمی رسیدگی می‌نماید و تعادل قدرت در میان آنها را حفظ می‌کند.

۹. پارلمان کردستان عالی‌ترین ارگان قانون‌گذاری اقلیم کردستان است. نمایندگان مجلس از طریق انتخابات عمومی، مساوی، مخفی و مستقیم برگزیده می‌شوند.

۱۰. پارلمان کردستان حکومت اقلیم کردستان را تعیین می‌نماید که حکومت اقلیم کردستان در برابر پارلمان کردستان پاسخگو می‌باشد.

۱۱. حفظ نظم و امنیت داخلی اقلیم کردستان بر عهده نیروهای انتظامی محلی حکومت اقلیم است. وظیفه نیروهای پیشمرگ، حفظ منافع اقلیم کردستان است.

۱۲. زبان کردی، زبان رسمی کلیه سطوح تحصیلی و مکاتبات اداری اقلیم کردستان است. زبان فارسی در اقلیم کردستان نیز در کنار زبان کردی در مدارس تدریس می‌شود.

۱۳. مکاتبات رسمی ادارات اقلیم کردستان با مراکز و ادارات وابسته به دولت فدرال در کردستان و با سایر اقلیم‌های ایران به زبان فارسی است.

۱۴. اقلیت‌های ملی و فرهنگی اقلیم کردستان از کلیه حقوق مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر برخوردارند و در راستای اشاعه و پاسداری فرهنگشان توسط حکومت اقلیم کردستان حمایت می‌شوند.

۱۵. روابط اقلیم کردستان با سایر بخش‌های کردستان و کشورهای مؤثر بر منافع کردها، از طریق نمایندگی‌های اقلیم کردستان در چهار چوب سیاست خارجی دولت جمهوری فدرال دایر می‌گردد.^۱

جاسوسی و مزدوری برای عراق

تداوم شکست حزب از نیروهای نظامی و سپاهی ایران آنان را بر آن داشت تا آشکارا و در سطح وسیع از رژیم بعثی عراق درخواست پول، سلاح، مهمات، امکانات و کادر نظامی آموزشی نمایند.^۱ البته رژیم صدام از مدت‌ها پیش سلاح‌هایی برای حزب می‌فرستاد که گاهی با هوشیاری نیروهای نظامی ایران این سلاح‌ها کشف و ضبط می‌شدند. از جمله در ۵ تیر ۱۳۵۸، ۶ هزار قبضه اسلحه کلاشینکف ارسالی از سوی عراق کشف و توقیف گردید.^۲

بنا به نوشته غنی بلوریان نفر دوم حزب دموکرات کردستان، رژیم عراق پول، بنزین، تفنگ‌های پرشوت روسی، کلاشینکف و آرپی جی به حزب فرستاد و این رابطه ادامه یافت.^۳ همچنین در قلعه دیزه عراق مرکز آموزشی دایر شد و اعضای حزب در آنجا توسط افسران عراق آموزش می‌دیدند.^۴ خالد حسین النقیب از نظامیان بلندپایه عراقی در این مورد می‌نویسد:

با پیروزی انقلاب اسلامی دو کمیته در بصره و کرکوک به دستور صدام تشکیل گردید. اولی موسوم به کمیته عربستان و دومی موسوم به کمیته کردستان ایران. این کمیته‌ها کمک‌های مالی و سلاح به جدایی‌طلبان خوزستان و کردستان همچون قاسملو و عزالدین حسینی می‌فرستادند و به اعضای جدایی‌طلب خوزستان و کردستان در عراق آموزش نظامی و بمب‌گذاری می‌دادند.^۵

به درخواست رهبران حزب، ناتو^۶ نیز به جمع یاران آنان پیوست و ۹ میلیون دلار به

۱. غنی بلوریان، همان، ص ۳۸۲-۳۷۰.

۲. اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۵، ص ۲.

۳. غنی بلوریان، همان، ص ۳۹۲-۳۹۰.

۴. همان، ص ۳۹۱.

۵. خالد حسین النقیب، حزب بعث و جنگ، ترجمه محمدحسین زوار کعبه، تهران، حوزه هنری، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۳۳.

۶. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی یا ناتو (North Atlantic Treaty Organization) در ۴ آوریل ۱۹۴۹ میلادی (۱۳۲۸/۱/۱۵) با هدف دفاع جمعی در واشنگتن دی. سی. پایه‌گذاری شد و هم‌اکنون ۲۸ عضو دارد. قلب پیمان ناتو ماده پنج آن است که در آن کشورهای امضاکننده توافق کرده‌اند حمله نظامی علیه یک یا چند کشور عضو در اروپا یا امریکا شمالی را به عنوان حمله به تمامی کشورهای عضو تلقی کنند و به مقابله آن برخیزند. اعضای ناتو عبارت‌اند از: اسپانیا، استونی، اسلواکی، اسلوانی، انگلیس، ایتالیا، ایسلند، آلبانی، آلمان، امریکا، بلژیک، بلغارستان، پرتغال، ترکیه، جمهوری چک، دانمارک، رومانی، فرانسه، کانادا، کرواسی، لتونی، لوکزامبورگ، لهستان، لیتوانی، مجارستان، نروژ، هلند و یونان.



حزب پرداخت.^۱ همچنین گروه‌های کرد کشورهای همسایه مانند حزب پ.ک.ک.^۲ ترکیه، اتحادیه میهنی کردستان عراق به رهبری جلال طالبانی^۳ و نیز حزب کمونیست عراق در تأمین نیروی انسانی، آموزش نظامی و تدارکات تسلیحاتی به حزب دموکرات کردستان ایران یاری رسانده‌اند. اسرائیل نیز از طریق برخی نیروهای کرد سلاح زیادی به حزب دموکرات فرستاد.

با آغاز جنگ تحمیلی، رژیم بعثی عراق در برابر انبوه کمک‌های مالی، نظامی و تدارکاتی خود به حزب دموکرات کردستان از آنان خواست مأموریت جاسوسی از نیروهای نظامی ایران را بر عهده گیرند. به نوشته غنی بلوریان هفت درخواست مهم عراق از حزب دموکرات کردستان چنین بود:

۱. باید دو تن از افسران ما برای کمک و تحویل پول و لوازم جنگی پیش شما باشند. [اتانجام وظایف توسط حزب را به اطلاع عراق برسانند!]
۲. باید دو تن از اعضای دفتر سیاسی شما پیش ما بیایند تا در موقع لزوم مورد مشورت قرار گیرند.
۳. حزب دموکرات لازم است اطلاعاتش را درباره نیروهای ارتش ایران که به مرزهای ما نزدیک می‌شوند و یا به پادگان‌های مرزی می‌روند به ما بدهد و آمار سرباز و نوع اسلحه و تعداد آن را برای ما مشخص کند.
۴. لازم است ما را از مشخصات هواپیما و هلی کوپترهای ارتش ایران مطلع سازند و بگویند که تجهیزات آنها از کدام کشور تأمین می‌شود.
۵. حزب دموکرات باید شعار سرنگونی آخوندی را اعلام کند.
۶. حزب دموکرات باید جلوی کردهای شمال [ترکیه] را بگیرد و اجازه ندهد آنها به مرز عراق نزدیک شوند و از خاک ایران استفاده کرده با حکومت عراق بجنگند.

۱. حزب توده، نامه مردم، ش ۲۷۸، مورخ ۱۳۵۹/۴/۱۸، نامه غنی بلوریان.
 ۲. حزب کارگران کردستان معروف به پ.ک.ک نام گروهی چپ‌گرا و مسلح در کردستان ترکیه است که خواستار ایجاد ترکیه دموکراتیک و دولت کردستان ترکیه و در نهایت تشکیل کردستان بزرگ است. سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، امریکا، ترکیه و ایران این حزب را گروهی تروریستی اعلام کرده‌اند. این حزب در دهه ۱۹۷۰ به عنوان یک سازمان ظهور کرد و در اواخر دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ بخش بزرگی از جنوب شرقی ترکیه صحنه درگیری نظامی میان این گروه و ارتش ترکیه بود. بنیانگذار و رهبر این حزب یکی از مخالفان کرد حکومت ترکیه به نام عبدالله اوجالان است که هواداران بسیاری در میان کردهای ترکیه و دیگر کشورهای منطقه دارد. او هم‌اکنون در زندانی در جزیره امرالی در نزدیکی استانبول به سر می‌برد. وی تاکنون قریب به ۱۰ کتاب را در دوران اسارت در زندان نوشته است که یکی از آنها دفاعیات وی به نام/ز دولت کاهنی سومر به سوی تمدن دموکراتیک نام دارد که به فارسی نیز برگردانده شده است.

۳. غنی بلوریان، همان، ص ۳۸۶-۳۸۳.

۷. حزب دموکرات باید چگونگی رابطه ایران با کشورهای دیگر را برای ما روشن کند و نام کشورهایی را که ایران از آنها اسلحه تهیه می کند به ما بگوید و نوع اسلحه ها را نیز مشخص کند.^۱

همه اعضای دفتر سیاسی حزب دموکرات هر هفت ماده را تصویب کردند.^۲ به این ترتیب حزب دموکرات به مزدور کامل و جاسوس تمام عیار عراق تبدیل گردید؛ گرچه از پیش نیز حلقه نوکری رژیم عراق را به گوش انداخته بود. به گفته غنی بلوریان پس از تصرف منطقه آنان در سال ۱۳۶۳ رهبری حزب دموکرات به خاک عراق پناه برد و کردستان ایران را ترک کرد.^۳

همکاری با بختیار

حزب دموکرات با دیگر احزاب و حرکت های ضد انقلاب اسلامی نیز همکاری های نزدیکی داشته است. همکاری با شاپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی که پس از فرار از ایران، در مبارزه با نظام جمهوری اسلامی مورد حمایت سرویس های جاسوسی امریکا، اسراییل و برخی کشورهای اروپایی قرار گرفت، از این جمله است. در طرح کودتای نظامی نوژه که قرار بود با به شهادت رساندن حضرت امام و بزرگان نظام، بختیار وارد ایران شده قدرت را به دست گیرد، قاسملو و دیگر مسئولان حزب دموکرات کردستان با بختیار به هماهنگی کامل رسیده بودند. سر تیپ سرهنگ زاده از مسئولان بلند پایه کودتای نوژه در بازجویی های خود چنین نوشته است:

دکتر بختیار با قاسملو و عزالدین حسینی ائتلاف کرده بود و بعد از موفقیت، تمام خواسته های آنان را تقبل نموده بود و به همین جهت عملیاتی در آن منطقه [کردستان] در نظر نگرفته بودند و حتی کمک های اسلحه و سایر چیزهای دیگر به آنان [حزب دموکرات] می شد [تا بازوی کودتای نوژه در کردستان باشد]. سه مرتبه دکتر بختیار با قاسملو و دو مرتبه با عزالدین حسینی در مهاباد و سنندج تماس حاصل نموده بود.^۴

۱. غنی بلوریان، همان، ص ۴۱۰-۴۰۹.

۲. همان، ص ۴۱۱.

۳. همان، ص ۴۳۱.

۴. کودتای نوژه، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۶۸، بخش اسناد، بازجویی از سر تیپ سرهنگ زاده.



همکاری با منافقین

حزب دموکرات کردستان همکاری‌های گسترده‌ای با منافقین داشت. برخی از محورهای همکاری این حزب با فرقه شیطنی رجویه (منافقین) عبارت‌اند از:

۱. توافق جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی؛ در شماره ۱۱۴ نشریه کوردستان ارگان رسمی حزب آمده است:

در دی ماه ۱۳۵۹ در ملاقاتی میان نمایندگان سازمان مجاهدین و حزب دموکرات بر روی هدف‌های مشترک جبهه توافق به عمل آمد.^۱ همچنین نشریه کوردستان در زمستان ۱۳۶۲ نوشت:

در مدت سه سال گذشته [یعنی از سال ۱۳۵۹] حزب دموکرات کردستان و سازمان مجاهدین در مورد سرنگون ساختن رژیم نظرات مشترکی دارند و لذا همکاری و هم‌پیمانی در میان این دو سازمان انقلابی باید همچنان ادامه داشته باشد.^۲

۲. استقرار نیروهای منافقین در عراق با همکاری حزب دموکرات؛ پس از آغاز فاز نظامی سازمان منافقین علیه جمهوری اسلامی در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، سازمان که مواجه با واکنش قاطع نیروهای امنیتی و انتظامی کشور گردید، برای حفظ نیروهایش مجبور شد آنان را از کشور خارج کند و با توجه به روابط محرمانه‌اش با عراق در صدد برآمد نیروهایش را در آن کشور مستقر سازد. لازمه این کار گذشتن نیروها از کردستان بود که به همکاری حزب دموکرات این امر صورت گرفت.^۳

۳. استقرار رادیوی مجاهد در کردستان؛ گروه بنیانگذار صدای مجاهد (سعید شاهشوندی، ابراهیم ذاکری و محمدعلی جابری) در زمستان ۱۳۶۰ پس از مذاکره با قاسملو و کسب موافقت او، فرستنده رادیویی اهدایی صدام حسین به سازمان منافقین را در منطقه تحت نفوذ و سلطه حزب دموکرات در کردستان ایران راه‌اندازی و پخش صدای مجاهد را از آنجا آغاز کردند.^۴

۴. ترور مخالفان حزب دموکرات توسط مجاهدین؛ در برخی موارد حزب دموکرات که امکان ترور مخالفانش را در کشور نداشت، با پرداخت مبالغ هنگفت این کار را به سازمان

۱. کوردستان، ش ۱۱۴، ص ۲.

۲. همان، ش ۹۳، ص ۲۲.

۳. جمعی از نویسندگان (به کوشش)، سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۷۳۰ و ۷۳۷.

۴. سعید شاهشوندی، اسناد مکاتبات مسعود رجوی و من، آلمان، هامبورگ، بهار، ۱۹۹۶، ص ۲۲.

منافقین وامی گذاشت. یکی از نمونه‌های مهم این امر، اقدام به دوبر ترور آقای حسنی امام جمعه شهر ارومیه و نماینده آن شهر در اولین دوره مجلس شورای اسلامی است. بار اول که ایشان زخمی شدند، ضارب به عضویت خود در سازمان مجاهدین اقرار کرد و گفت حزب دموکرات با پرداخت سه میلیون تومان (آن هنگام پول هنگفتی بود) از سازمان خواسته که آقای حسنی را ترور کند.^۱ بار دوم فردی با بستن بمب به خود در صدد انفجار آن در نماز جمعه ارومیه (روز ۱۳۶۱/۵/۲۲) و شهادت آقای حسنی برآمد. این بار نیز ترور موفقیت آمیز نبود و بمب‌گذار انتحاری پس از دستگیری اعتراف کرد از سوی حزب دموکرات و سازمان مجاهدین مأمور ترور شده است.^۲

۵. عضویت در شورای ملی مقاومت؛ مسعود رجوی و ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور ایران پس از فرار از کشور در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۶۰ و ورود به پاریس، شورای ملی مقاومت را تشکیل دادند و برخی از افراد مؤثر و احزاب ضد انقلاب را وارد شورا ساختند تا به خیال خود بتوانند مبارزه با جمهوری اسلامی را بهتر پیش ببرند. قاسملو پس از شکست در برابر نیروهای شجاع ایران از کشور گریخت و پس از مدت کمی در ۵ آذر ۱۳۶۰ عضویت حزب خود را در شورا اعلام داشت. اما این دو حزب تروریستی و مستبد نتوانستند بیش از چهار سال همدیگر را تحمل کنند و این بار قاسملو با انتشار اطلاعیه‌ای خروج از شورا را اعلام نمود. وی در کنگره هفتم حزب که در روزهای ۲۶ تا ۲۹ آذر ۱۳۶۴ تشکیل گردید مراحل عضویت و دلایل خروج حزب دموکرات کردستان به شورا را به اطلاع اعضای کنگره رسانید. بخشی از سخنان قاسملو چنین بود:

... روز پنجم آذر ۱۳۶۰ حزب ما طی یک نامه رسمی خطاب به آقای مسعود رجوی پیوستن به شورای ملی مقاومت را اعلام نمود. پیوستن حزب ما به شورا به خاطر دو هدف اصلی صورت گرفت: نخست آنکه به اعتقاد حزب ما همبستگی نیروهای انقلابی ایران برای سرنگون ساختن رژیم [امام] خمینی یک ضرورت تاریخی است؛ دوم آنکه در برنامه شورا شعار اساسی حزب ما «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» گنجانده شده بود... در دوران چهارساله عضویت حزب دموکرات کردستان در شورا، روابط حزب با شورا و سازمان مجاهدین خلق با فراز و نشیب‌های زیادی روبه‌رو گردید. در این مدت رهبری

۱. خاطرات حجت‌الاسلام حسنی، همان، ص ۲۵۴-۲۵۲.

۲. همان، ص ۲۵۹.





حزب ما با صبر و شکیبایی زیادی همدوش بعضی از اعضای شورا سعی می‌کرد شورا دموکراتیزه گردد، هویت و شخصیت مستقل خود را پیدا کند و برنامه خود را اصلاح و تکمیل نماید... تصویب طرح خودمختاری کردستان طبق پیشنهاد حزب ما و در نتیجه هم‌فکری و همکاری اعضای شورا به ویژه سازمان مجاهدین، حاصل عضویت در شورا بود. اما در طول مدت عضویت حزب در شورای ملی مقاومت، برخوردهای غیر دموکراتیک و انحصارطلبی‌های سازمان مجاهدین آشکارتر خود را نمایاند. این امر سبب شد که حزب ما این سازمان را بهتر بشناسد و دریابد که دموکراتیزه کردن شورا و قبولاندن واقعیت‌های کردستان و سراسر ایران به سازمان مجاهدین جز در درازمدت ممکن نیست... متأسفانه به جای آنکه سازمان‌ها، نیروها و شخصیت‌های بیشتری پیرامون برنامه شورا گرد آیند، به دلیل سیاست انحصارطلبانه مجاهدین و رفتار غیر دموکراتیک این سازمان و نیز به علت آنکه شورا شخصیت مستقلی نداشت و سازمان مجاهدین می‌کوشید شورا را وسیله دستیابی به هدف‌های سازمانی خود قرار دهد، بعضی از سازمان‌ها و شخصیت‌ها از شورا جدا شدند و از پیوستن سازمان‌ها و شخصیت‌های دیگر به شورا نیز عملاً جلوگیری به عمل آمد... حزب ما بر این باور بوده که مسئله کردستان راه حل نظامی ندارد و باید از طریق مذاکره چاره‌سازی شود^۱... اما مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی امر بیهوده‌ای است. سازمان مجاهدین ادعا می‌کرد که حزب دموکرات حق مذاکره [با جمهوری اسلامی را] ندارد... حزب دموکرات هر زمان که مذاکره را درست و به مصلحت جنبش بداند به مثابه شیوه‌ای از مبارزه از آن استفاده خواهد کرد... هنگامی که معلوم شد کوس و کرنای مجاهدین بر سر مذاکره دستاویزی بیش نیست و روشن گردید که سازمان تصمیم گرفته است به همکاری خود با حزب دموکرات در داخل شورا پایان دهد، رهبری حزب دموکرات با انتشار بیانیه‌ای خروج حزب از شورای مقاومت را اعلام نمود.^۲

۱. البته حزب دموکرات تا جایی که سلاح و نفرت داشت به مقابله نظامی با جمهوری اسلامی پرداخت و بعد از شکست‌های پی در پی که مجبور شد به کردستان عراق پناهنده شود تازه فهمید مسئله کردستان راه حل نظامی ندارد و باید از طریق مذاکره چاره‌سازی شود!

۲. اسناد کنگره هفتم حزب دموکرات کردستان ایران، آذر ۱۳۶۴، ص ۴۲-۳۹.

عاقبت تجزیه‌طلبان کردستان

چنانکه گفته شد کادر رهبری حزب دموکرات کردستان از کشور گریختند و تا امروز نیز مرکزیت این حزب در خارج از ایران است. آنان در خارج از ایران در فعالیت‌هایی مانند شرکت در تظاهرات مختلف علیه جمهوری اسلامی شرکت داشته‌اند. به گفته برخی منابع عبدالرحمن قاسملو که در ماه‌های آخر زندگی معتقد بود مسئله کردستان راه حل نظامی ندارد، روز ۲۲ تیر ۱۳۶۸ در حالی که برای دستیابی به راه حل مسالمت‌آمیز در کردستان ایران با تنی چند از نمایندگان جمهوری اسلامی در وین بر سر میز گفت‌وگو نشسته بود، توسط گروهی ناشناس کشته شد. جنازه وی را در گورستان پیرلاشر پاریس دفن کردند. از او دو دختر باقی ماند. گروه‌ها و احزاب اپوزیسیون، ایران را مسئول قتل قاسملو دانستند. اما برخی اخبار حکایت از این داشت که سران اسراییل در خشم از بی‌ثمر بودن کمک‌های هنگفت مالی و نظامی به حزب دموکرات و شخص قاسملو و نیز در واکنش به مذاکرات قاسملو با نمایندگان ایران دستور ترور او توسط مأموران موساد را صادر کردند.



ترور قاسملو در شهر وین

عرفان قانعی فرد از محققان کرد که مسائل سیاسی و تاریخی کردستان را دنبال می‌کند راجع به کشته شدن قاسملو می‌نویسد:



هنگامی که جنگ به پایان می‌رسد، قاسملو دچار نوعی استیصال روحی می‌شود. از طرفی از طریق جلال طالبانی خواهان گفت‌وگو با جمهوری اسلامی ایران می‌شود و از طرفی هنوز به حزب بعث خوش بین است و در روزنامه/مومند کشتار حلبچه و استفاده از سلاح شیمیایی توسط عراق را افسانه می‌نامد. گرچه در دوران جنگ هم با کومله و جناح جداشده، به برادر کشی ادامه می‌داد و از رادیو حزب دموکرات با آب و تاب اغراق‌آمیز کشته شدن افراد کومله را تحقق مبارزات خلق کرد می‌نامید. به هر روی، گفت‌وگوها با نمایندگان جمهوری اسلامی در اروپا آغاز می‌شود و به مصطفوی و بزرگیان و جعفری صحرارودی می‌گوید که بدون حل مسئله کردها و صلح با ملت کرد، در خاورمیانه صلح و آرامشی نخواهد بود. این جمله با اعتراض هیئت ایرانی روبه‌رو می‌شود که قاسملو خود را تنها باید نماینده یک سازمانی کردی بداند نه سمبل خلق کرد و یا سخنگوی ملت کرد. سیر گفت‌وگوها با اعتراض و صدور بیانیه‌های جناح‌های مخالف و حزب کومله و مجاهدین خلق روبه‌رو می‌شود و پس از درگذشت امام خمینی و بودن اسامی کومله و دموکرات در وصیت‌نامه ایشان، ضرورت ادامه گفت‌وگو برای گروه جمهوری اسلامی دوباره رخ می‌نمایند. قاسملو سرانجام در سیزده ژوئیه ۱۹۸۹ در وین ترور می‌شود. گرچه همه تلاش‌ها برای این بود که انگشت اتهام به سوی جمهوری اسلامی ایران دراز شود و مصطفوی و بزرگیان و جعفری صحرارودی را قاتل بنامند اما امروزه روز سرخ موساد و همکاری گروه کرد رقیب در ترور هم نمایان می‌شود که به دور از هیجان باید ردپای یک کرد هم حزبی قاسملو را به میان کشید که بنا به نوار ویدئویی، توجیهش در جلسه محرمانه سفارت اسرائیل این بود که تفاهم قاسملو با جمهوری اسلامی ایران به ضرر منافع کلی می‌باشد.^۱

غنی بلوریان پس از خروج از ایران که خود به گونه مفصل در کتاب *خاطر آتش ناله کوک* (برگ سبز) نوشته چند سال در کشور چکسلواکی زندگی کرد و پس از فروپاشی اتحاد شوروی راهی آلمان گردید. در کنفرانس ملی حزب توده ایران (۱۳۶۴) در خارج

۱. سایت اینترنتی دیار و نادیار، انجمن دفاع از حقوق قربانیان ترور و خشونت در کردستان: www.diarunadiar.ir. ۱۳۹۰/۴/۱۰.



کشور) عضو هیئت سیاسی حزب توده ایران گردید. اما مدتی بعد از تمام فعالیت‌های حزبی و سیاسی کناره گرفت. سرانجام در روز چهارشنبه ۱۸ اسفند سال ۱۳۸۹ در ۸۶ سالگی به دلیل سکته مغزی در کلن آلمان درگذشت. دولت کردستان عراق پیکر او را با هواپیما به کردستان منتقل کرد. در فرودگاه «اربیل» (هولر) طی تشریفات با حضور شخصیت‌های دولت کردستان عراق تابوت غنی بلوریان تحویل گرفته شد و برای تدفین به محل مشخص شده در یکی از گورستان‌های شهر منتقل گردید. در فرودگاه اربیل، علاوه بر مسعود بارزانی رئیس دولت کردستان عراق، ایاد علوی از شخصیت‌های سیاسی عراق، فاضل میرانی رئیس هیئت سیاسی حزب دموکرات کردستان عراق، گروهی از شخصیت‌های ملی و هنری کرد و خانواده بلوریان حضور داشتند و شخص مسعود بارزانی تاج گلی را بر تابوت بلوریان نهاد.^۱

شیخ عزالدین حسینی که در اردیبهشت ۱۳۰۰ در بانه متولد شده بود، در سال ۱۳۲۲ با نام مستعار «هوین» به عضویت کومله ژ.ک یعنی سازمان احیای کردستان درآمد. در سال ۱۳۳۲ طرفدار حرکت مصدق بود و در سال‌های ۴۶ و ۴۷ در مهاباد با کمیته انقلابی حزب دموکرات کردستان همکاری می‌کرد. با وجود این از طرف شخص محمدرضا پهلوی به سمت امام جمعه شهر مهاباد منصوب شده و مورد حمایت ساواک بود.

تأییدیه ساواک از عزالدین حسینی به شرح ذیل است:

... شیخ عزالدین حسینی امام جمعه شهرستان مزبور [مهاباد] از روحانیون مورد احترام اهالی بوده که به فرمان مطاع ملوکانه به سمت امام جمعه منصوب گردیده و در حال حاضر دلیلی جهت برکناری وی وجود ندارد.

رئیس اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری

۱. سایت اینترنتی ویکی‌پدیا، با جست‌وجوی غنی بلوریان.

سارواحت ستاد بزرگ ارشد تاران
شماره دوم اسلانات و غدا اسلانات

شماره ۲۲۱/۱۶۴۷
تاریخ ۵۰/۷/۲۷
پوست

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۵۰/۷/۲۷
شماره ۲۲۱/۱۶۴۷
پوست

سارواک

در باره روحانیون سهاپاد

بازگشت بشماره ۱۸۴۶ / ص - ۵/۵/۴

باتعیناتی که بعمل آمد مفاد را در خواست مورد بعث نافی از اختلافاتی است که بین
روحانیون شهرستان سهاپاد وجود دارد .
همنان شیخ مراد بن حسینی امام جمعه شهرستان مزبور از روحانیون مورد احترام
اهالی بوده که بغیران بطاع ملوکانه بسمت امام جمعه منصوب گردیده و در حال حاضر
دلیلی جهت برکناری وی وجود ندارد .

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارشد ستاد

از طرف رئیس

گیرنده : ریاست سارواک استان آذربایجان غربی بازگشت بشماره ۱۷۱۶۴ - ۵/۱۷۱۶۴ - ۵/۶/۲۲



اندیشه او به عمق مطالب راه نداشت و به گواهی کسانی که او را دیده بودند می گفت: «اگر حضرت جبرئیل نازل شده و ورقه خودمختاری کردستان را نیاورد، او را نخواهیم پذیرفت!» وی با پیروزی انقلاب اسلامی از آتش بیاران تجزیه طلبی در کردستان و خودمختاری آن بود. پس از آزادسازی مهاباد و گریختن رهبران حزب دموکرات به عراق، وی پیشنهاد ایجاد تماس و گرفتن کمک از سازمان ناتو را مطرح ساخت. او مدتی در کردستان عراق به سر برد و سپس از آنجا به کشور سوئد منتقل گردید تا در محیطی آرام و امن با رسانه های دیداری و شنیداری ضد انقلاب و تلویزیون های خارجی مصاحبه نماید و سال های آخر عمرش را به راحتی به سر برد. وی تا زمان مرگ در ۹۰ سالگی از افکار مالیخولیایی خود دست برداشت. چنانکه در مصاحبه با رادیو بی بی سی به تاریخ ۲ سپتامبر ۱۰/۲۰۱۱ شهر یور ۱۳۸۹ به دفاع از عملکرد و نظریاتی که در سال ۱۳۵۸ داشت، پرداخت. سخنان او در این مصاحبه، پس از ۳۰ سال به خوبی ماهیت گفتار و رفتار تجزیه طلبان کردستان را بار دیگر برملا می سازد. وی به صراحت خواستار نابودی نظام جمهوری اسلامی شده و از تجزیه طلبی دفاع نمود. محورهای اصلی سخنان او در مصاحبه مذکور چنین است:

من افتخار می کنم که در سیاست شرکت کردم. ملت کرد تحت ستم است. همه ما باید مبارزه کنیم تا از این ستم رها بشویم و به حق طبیعی خود برسیم. ما که (خواهان خودمختاری بودیم) خونریزی نکردیم. ما خواسته هایی داشتیم و به رژیم تقدیم کردیم. ما مجبور بودیم که از خودمان دفاع کنیم. ما هیچ وقت مایل (به کشتار) نبودیم، چون ما کشته می دادیم. ما حق خودمان را می خواستیم. آنها بودند که می آمدند. [حمله به مریوان و پاوه و... و کشتار زن و بچه و سر بریدن ها دفاع بود؟!]

خودمختاری (در آن موقع) حداقل چیزی بود که ما می خواستیم. آنها (حکومت) به ما حمله کردند و شکست خوردند. امروز به عقیده من نباید (با حکومت جمهوری اسلامی) مبارزه مسلحانه کرد مگر اینکه شما دفاع بکنید. اما من این را نمی پسندم که شما رسماً وارد مبارزه مسلحانه شوید. من می خواهم که از راه سیاسی نه با جمهوری اسلامی، بلکه با مردم ایران همه دست به دست هم بدهیم و این رژیم سقوط بکند و یک رژیم دموکرات و مردم سالار به وجود بیاید و ما ذیل این رژیم به حقوقمان برسیم. (در مورد تجزیه طلبی باید بگویم) اصلاً تجزیه طلبی گناه نیست.





نه در قرآن گناه است و نه در عرف مردم، نه در این دنیا. ملتی که بخواهد مستقل باشد هیچ گناهی ندارد. در اصول، این حق را برای ملت کرد قائل هستیم که کشور خود را داشته باشد. در مورد همکاری من با سازمان‌های چپ ایران و سازمان‌های چپ کردستان که بسیاری از آنها مذهبی نبودند و حتی اعتقاد به وجود خدا نداشتند می‌گویم اساساً مسئله‌ای که ما می‌خواستیم و برای آن مبارزه می‌کردیم، حقوق خلق کرد بود و هر کس در این مسیر بود با ما هماهنگ و هم‌فکر و برادر بود، چه چپ باشد، چه مسیحی باشد، هر کس باشد. کومله و حزب دموکرات خودشان چپ بودند. ما می‌خواستیم مبارزه به خاطر حق ملت کرد را ادامه دهیم، مسئله این نبود که این مسلمان است آن کافر است. در روزی، جماعتی یک پرچم سبز آورده بودند میان تظاهرات به عنوان مسلمان. رفتیم به آنها گفتیم برادران! ما در مسجد مسلمان هستیم، ولی اینجا برای خلق کرد مبارزه می‌کنیم. این پرچم را به مسجد ببرید (و در تظاهرات حمل نکنید). مسئله ما مبارزه برای پیشرفت حق کرد است و اینکه ملت کرد به حق خودش برسد. میان اسلامی که ما معتقدیم و اسلامی که هیئت حاکمه جمهوری اسلامی ایران قائل اند فرق زیادی وجود دارد. من به جمهوری اسلامی اعتقاد ندارم. من معتقد به جدایی مذهب از حکومت و دولت هستم. معتقدم که امروز مذهب نمی‌تواند حکومت کند. دین نقشش زیاد است در تبلیغات مذهبی، مسئله خدا، مسئله آخرت، مسئله اخلاق و دین جنبه معنوی دارد. الان دوران علم و دانش است. جامعه بشری به قدری رشد کرده که خودش را اداره می‌کند و احتیاج ندارد از این مسائل پیروی کند. مذهب می‌تواند به جناح معنوی کمک کند ولی نمی‌تواند در دولت و قانون اساسی دخالت کند. قانون اساسی باید سکولار باشد.^۱

شیخ عزالدین حسینی سرانجام در شبانگاه پنجشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۸۹ برابر با دهم فوریه ۲۰۱۱ میلادی در ۹۰ سالگی در بیمارستان آکادیمسکا در شهر اوپسالای سوئد جان سپرد تا در پیشگاه پروردگار متعال پاسخگوی پندار، کردار و گفتارهایی باشد که بسیاری اشخاص را از راه راست و وطن دوستی به کژراهه تجزیه طلبی و خونریزی

۱. سایت اینترنتی رادیو بی بی سی، www.bbc.co.uk/persian، ۲ سپتامبر ۱۳۸۹/۱۱/۲۰۱۰ شهر یور ۱۳۸۹.



شیخ عزالدین حسینی

کشانید. با اعلام مرگ وی، حزب کموله کردستان که در ادامه معرفی خواهد شد با صدور اطلاعیه‌ای به تجلیل از او پرداخت و وی را «جناب ماموستا شیخ عزالدین حسینی، روحانی بزرگ، متفکر آزاده و آزاداندیش بلندآوازه کردستان و مبارز نستوه حقوق مردم کرد» نامید. در ادامه اطلاعیه درباره همراهی و همکاری وی با حزب کموله چنین آمده است:

شیخ عزالدین حسینی با توجه به عقاید و مواضع آزادی خواهانه و مترقی خود و نیز با توجه به ارادت و همراهی و پشتیبانی صادقانه کومله از ایشان، به ویژه دوست و راهنمای مشفق و حامی ما بوده و در تمام طول حضور مستقیمشان در جنبش کردستان تبادل نظر و همکاری نزدیک و فشرده‌ای با کومله داشت و همواره در جوار رهبری کومله و در کنار پیشمرگان کومله به سر می‌برد و در زندگی ساده آنها شریک و همراه بود... همه صفوف کومله احساس می‌کنند که برادری بزرگ و دوست مشفق و معلم خود را از دست داده‌اند و بنابراین به طور طبیعی خود را صاحب غزا و شریک غم می‌دانند. گرچه متأسفانه ماموستا شیخ عزالدین حسینی مهلت نیافت که سقوط استبداد و طلوع آزادی واقعی را در ایران ببیند، اما بی‌گمان اندیشه‌ها و خدمات وی هرگز از یادها نخواهد رفت. کمیته مرکزی حزب کومله کردستان ایران، ۲۲ بهمن ۱۳۸۹ خورشیدی برابر با یازدهم ژانویه ۲۰۱۱.

صادق شرفکندی: پس از قاسملو، دکتر صادق شرفکندی به رهبری و دبیر کلی حزب رسید. وی در ۲۱ دی‌ماه سال ۱۳۱۶/۱۱ ژانویه سال ۱۹۳۸ میلادی در روستای ترغه از توابع شهرستان بوکان دیده به جهان گشود. او برادر کوچک عبدالرحمن شرفکندی نویسنده و شاعر کرد متخلص به «هه ژار» بود. صادق شرفکندی در سال ۱۳۳۸/۱۹۵۹ مدرک لیسانس رشته شیمی را از دانشسرای عالی تهران گرفت و تا سال ۱۳۳۴ به عنوان دبیر شیمی در شهرهای مهاباد و ارومیه به کار دبیری پرداخت. در سال ۱۳۴۹/۱۹۷۰

۱. سایت اینترنتی حزب کموله: www.komala.org، ۱۳۸۹/۱۱/۲۲.



صادق شرفکنندی

به دانشگاه تربیت معلم منتقل گردید و به عنوان معاون و کمک کار بخش شیمی این دانشگاه مشغول به کار شد. سپس با استفاده از بورس تحصیلی در دانشگاه پاریس در رشته شیمی دکترا گرفت. در سال ۱۳۵۵/۱۹۷۶ به ایران بازگشته به عنوان استادیار شیمی در دانشگاه تربیت معلم به تدریس پرداخت.

وی در سال ۱۳۵۲/۱۹۷۳ یعنی زمانی که مشغول تحصیل در دوره دکترا در پاریس بود توسط عبدالرحمان قاسملو با برنامه حزب دموکرات کردستان ایران آشنا شد و به عضویت حزب درآمد. پس از مراجعت به ایران به عنوان رابط قاسملو و اعضای قدیمی حزب در داخل ایران فعالیت نمود.

به دنبال سقوط رژیم پهلوی و تجدید فعالیت علنی حزب دموکرات در سال ۱۳۵۸ به عنوان مشاور و عضو کمیته مرکزی حزب انتخاب شد و مسئولیت کمیته حزب در تهران را بر عهده گرفت. در اوایل تابستان سال ۱۳۵۹/۱۹۸۰ از سوی قاسملو برای کار تمام وقت در حزب به کردستان فراخوانده شد. او از سال ۱۳۶۵ تا هنگام قتل قاسملو معاون دبیر کل حزب بود و در نخستین نشست کمیته مرکزی پس از قتل قاسملو به دبیر کلی حزب دموکرات انتخاب گردید که تا زمان قتل در رستوران شهر میکونوس آلمان به تاریخ ۲۷ شهریور ۱۳۷۱/۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ این سمت را بر عهده داشت.

میکونوس رسوایی آلمان: صادق شرفکنندی دبیر کل حزب منحل دموکرات کردستان ایران برای شرکت در کنگره جهانی احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات که از تاریخ ۲۳ تا ۲۶ شهریورماه سال ۱۳۷۱ در برلین برگزار شد، به آلمان رفت. او برای گفت و گو با چند تن از مخالفان جمهوری اسلامی در رستورانی به نام میکونوس که پاتوق ایرانیان مقیم آلمان و متعلق به یک ایرانی به نام عزیز غفاری است، با آنها قرار ملاقات می گذارد. رستوران میکونوس در خیابان «پراگراستراسه» برلین واقع شده است. قرار ملاقات این اشخاص ساعت ۹ شب روز ۲۶ شهریورماه در آخرین روز کنگره بود. از مجموع ۱۵ تا ۲۰ نفری که برای این جلسه دعوت شده بودند فقط ۶ نفر به آنجا آمدند و دو نفر دیگر نیز به طور اتفاقی به رستوران رفته بودند. به این ترتیب با صاحب رستوران ۹ نفر در آنجا حضور

داشتند. ساعت حدود ۵۰:۲۲ دقیقه ناگهان سه فرد مسلح وارد رستوران می‌شوند. یکی نزدیک در ورودی و دومی در قسمت جلویی رستوران می‌ایستند و نفر سوم مسلسل به دست به قسمت پشتی رستوران که ۶ ایرانی در آنجا دور یک میز نشسته بودند رفته و همه را به رگبار می‌بندد. از جمع افراد حاضر در رستوران ۴ نفر در جا کشته می‌شوند و یک نفر نیز به شدت زخمی می‌شود و چهار نفر دیگر نیز جان سالم به در می‌برند. کشته‌شدگان عبارت بودند از: صادق شرفکندی دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران، همایون اردلان نماینده حزب دموکرات کردستان ایران در آلمان، فلاح عبدلی نماینده حزب دموکرات کردستان ایران در اروپا و نوری دهکردی کارمند صلیب سرخ و فعال در امور پناهندگان ایرانی مقیم آلمان. عزیز غفاری صاحب رستوران میکونوس نیز زخمی می‌شود. قابل دقت است که از ۴ فرد کشته‌شده ایرانی، سه تن با اسامی جعلی وارد آلمان شده بودند؛ از حدود ۱۵ تا ۲۰ نفر دعوت شده به این رستوران فقط ۶ نفر به این جلسه می‌آیند و از جمع ۶ نفر ۲ نفر سالم می‌مانند و حتی جراحی نیز بر نمی‌دارند که این مسائل در جریان دادگاه مسکوت می‌ماند.

مطبوعات غربی پس از این حادثه به رسم عادات همیشگی خود جمهوری اسلامی ایران را عامل ترور معرفی می‌کنند و دادگاه و قاضی آلمانی پرونده نیز حکمی را پس از حدود ۴ سال صادر می‌کند که پیشاپیش مطبوعات غرب آن را صادر کرده بودند. در این حکم بر اساس اتهامات ناروا و به دور از عرف دیپلماتیک علی فلاحیان وزیر وقت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران را متهم به دست داشتن در این ماجرا کرده و از این وقیحانه‌تر اینکه چند ماه بعد «رونالد جورج» دادستان کل آلمان در یک اقدام بی‌سابقه و کاملاً سیاسی رهبر معظم انقلاب و رئیس جمهور وقت آقای هاشمی رفسنجانی و دکتر علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه وقت ایران را نیز به دخالت در این ماجرا متهم کرد.

یک سال بعد از حادثه رستوران میکونوس فردی ایرانی به نام کاظم دارابی کازرونی و ۴ لبنانی به نام‌های یوسف امین، محمد اتریس، عطاالله عیاد و عباس راحیل توسط پلیس آلمان دستگیر شدند و محاکمه آنان در ششم آبان ماه سال ۱۳۷۲ در آلمان آغاز شد. دادگاه این عده حدود ۵ سال و ۲۴۷ جلسه طول کشید و بیش از ۱۷۰ نفر در دادگاه حاضر شده و در مورد حادثه ترور شهادت دادند. شهادت اکثر این افراد به نفع جمهوری اسلامی ایران بود. نظریات هیچکدام از شهودی که به نفع ایران شهادت دادند، مورد بررسی قرار نگرفت. سرانجام حکم دادگاه میکونوس در ۲۱ فروردین سال ۱۳۷۶ بر اساس شهادت اشخاصی مانند ابوالحسن بنی‌صدر و اشخاص دیگری که مخالف





جمهوری اسلامی بودند و در داخل کشور پرونده‌های قضایی داشته و مجرم بودند صادر گردید و طی آن کاظم دارابی از اتباع ایرانی و عباس راحیل تبعه لبنانی به حبس ابد و یوسف امین و محمد اتریس هر دو از اتباع لبنان به ترتیب به ۱۱ و ۵ سال زندان محکوم شدند. در این حکم متهم دیگر نیز به نام عطاالله ایاد تبرئه شد.

کسانی که در رستوران میکونوس برلین به قتل رسیدند، به دلیل رقابت‌های شدید و حتی خونینی که در داخل حزب دموکرات بر سر کسب قدرت وجود داشت، ممکن بود قربانی یک تسویه حساب درون گروهی شده باشند. کشف عوامل این تسویه حساب خونین و کشته شدن افرادی از سران یک حزب غیر قانونی که دستشان به خون هم‌مسلمانان حزبی خودشان نیز آلوده بود، کار چندان مشکلی نبود که دادگاه آلمانی حدود چهار سال برای آن وقت صرف کرد. دادگاه می‌توانست با مطالعه پرونده سرتاسر خونریزی و جنایت سران حزب منحل دموکرات، عاملان این تسویه حساب درون گروهی را شناسایی کند و به مجازات برساند. اما چون قرار بود از این حادثه یک فرصت علیه جمهوری اسلامی به وجود آید، مسیر پرونده را از روال عادی خارج کرده و به یک پرونده کاملاً سیاسی تبدیل نمودند. پس از اعلام حکم دادگاه تعدادی از شهود بعدها بر دروغ بودن شهادت خود اعتراف کردند و آن را بر اساس فشارهای سیاسی گروه‌های مخالف نظام جمهوری اسلامی در اروپا دانستند. یکی از این شاهدان به نام ابوالقاسم مصباحی معروف به «شاهد C» طی نامه‌ای به روزنامه آلمانی *فرانکفورتر آلگمانیه* نوشت: «امروز با اطمینان می‌دانم که کمیته‌ای به نام «وظایف ویژه» اصلاً وجود خارجی ندارد و از این رو به کار بردن چنین واژه‌ای با هدف تضعیف دولت جمهوری اسلامی ایران و تقویت جریان‌های تروریستی و همچنین به مخاطره انداختن صلح جهانی انجام می‌شود». مصباحی قبلاً در طول دادگاه مدعی شده بود کمیته‌ای به نام «وظایف ویژه» متشکل از مسئولان بلندپایه جمهوری اسلامی برای طراحی عملیات تروریستی در خارج از کشور وجود دارد. قاضی پرونده نیز بر همین مبنا و با شهادت دروغ، رهبران کشورمان را به دخالت در این ماجرا متهم کرد.

مسئولان کشورمان به حکم دادگاه آلمان که با موجی از اتهامات دستگاه قضایی آن کشور علیه مقامات بلندپایه جمهوری اسلامی ایران همراه بود، واکنش شدید نشان دادند. در برابر اخراج دیپلمات‌های ایرانی از آلمان، چهار دیپلمات آلمانی از ایران اخراج شدند. پس از اخراج دیپلمات‌های آلمانی، ۱۱ کشور عضو اتحادیه اروپا در همبستگی با آلمان سفرای خود را از ایران فراخواندند و سفرای ایران در کشورهای اروپایی نیز به



ایران مراجعت کردند. این تصمیم اتحادیه اروپا با استقبال امریکا که مجازات شدید اقتصادی علیه ایران اعلام کرده و در پی منزوی ساختن کشور ما در صحنه جهانی بود، روبه‌رو شد. نیکلاس برنر سخنگوی وقت وزارت خارجه امریکا در مصاحبه‌ای مطبوعاتی از حکم دادگاه میکونوس علیه جمهوری اسلامی ایران ابراز رضایت کرد و اظهار امیدواری نمود تا کشورهای اروپایی در تحریم اقتصادی علیه ایران با امریکا متحد شوند. سرانجام پانزده کشور عضو اتحادیه اروپا در نشست خود در لوکزامبورگ در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۶ تصمیم گرفتند گفت‌وگوهای انتقادی خود با ایران را قطع و سطح روابط سیاسی خود را کاهش دهند و دیدارهای مقامات مملکتی در سطح وزیران با جمهوری اسلامی قطع شود.

پس از انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ و برگزیده شدن سید محمد خاتمی به عنوان رئیس جمهور، اروپایی‌ها که از قطع روابط با جمهوری اسلامی ایران متضرر شده بودند، تغییر در ریاست جمهوری کشورمان را بهانه قرار داده و اعلام کردند که خواستار از سرگیری روابط با ایران هستند. عاقبت سفرای کشورهای اروپایی پس از چند ماه خروج ناکام از ایران، در اواسط آبان ماه به تهران بازگشتند.^۱

حزب دموکرات جناح عبدالله حسن زاده: در درون حزب دموکرات کردستان همواره رقابت و نبرد قدرت بین جناح‌ها و رقبای رهبری جریان داشته و در برخی مواقع به حذف فیزیکی رقبا نیز منجر گردیده است. با کشته شدن صادق شرفکندی این جنگ قدرت به اوج رسید و جناح‌های رقیب نتوانستند همدیگر را تحمل نمایند و به ناچار به انشعاب و جدایی رضایت دادند. ابتدا عبدالله حسن زاده برای مدتی قدرت اسمی را به عنوان دبیر کل در دست گرفت. او که در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در روستایی از حوالی سردشت به دنیا آمده بود، از سال ۱۳۳۰ به عضویت حزب دموکرات کردستان درآمد. حسن زاده در زمان عبدالرحمان قاسملو مدتی جانشین وی بود. عبدالله حسن زاده در نبرد قدرت درون حزبی با مخالفت و رقابت جدی جناح دیگر حزب به رهبری مصطفی هجری مواجه گردید و به ناچار از تشکیلات قبلی حزب جدا شد و فعالیت خود را زیر نام حزب دموکرات کردستان ادامه داد و علت انشعاب را اختلاف بر سر شیوه رهبری حزب اعلام داشت. اما به بن بست رسیدن فعالیت‌های نظامی حزب دموکرات برای جدایی کردستان از ایران و عدم گرایش و حمایت مردم مسلمان کرد از احزاب ضد انقلاب،

۱. سایت اینترنتی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: www.iradc.ir، ۲۴ فروردین. یادداشت با عنوان «میکونوس؛ رسوایی ایران یا آلمان» و نیز سایت اینترنتی ویکی‌پدیا با جست‌وجوی میکونوس.

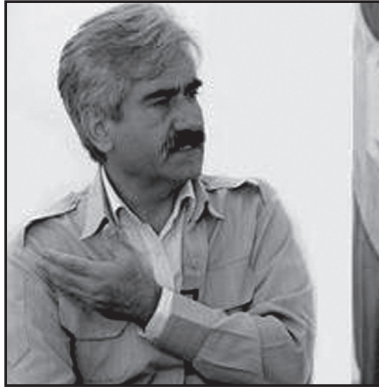


علت اصلی انشعاب در حزب را تشکیل می‌دهد. گویا مطابق باورهای حزب دموکرات کردستان شاخه عبدالله حسن زاده دوران مبارزات مسلحانه به سرآمده است، تمایل به جداسازی استان کردستان ناشی از طرز تفکری کودکانه است، اصطلاح «ملت‌های» فارس، ترک، کرد، لر و... معنی ندارد و همگان تشکیل یک ملت می‌دهند. اگر به واقع باورهای وی و حزب اسمی و نیمچه‌اش چنین است، چرا هنوز در خاک کردستان عراق بند شده و به میهن باز نمی‌گردد و اهداف جناح جنگ طلب دیگر را افشانی می‌سازد؟ آیا وقت آن فرا نرسیده که به وصیت بسیار عبرت‌انگیز حضرت امام عمل نماید که در وصیتنامه خود فرموده‌اند:

من به شما احزاب و گروه‌ها، چه آنان که به چپ‌گرایی معروف - گرچه بعضی شواهد و قرائن دلالت دارد که اینان کمونیست امریکایی هستند - و چه آنان که از غرب ارتزاق می‌کنند و الهام می‌گیرند و چه آنها که با اسم «خودمختاری» و طرفداری از کرد و بلوچ دست به اسلحه برده و مردم محروم کردستان و دیگر جاها را از هستی ساقط نموده و مانع از خدمات‌های فرهنگی و بهداشتی و اقتصادی و بازسازی دولت جمهوری در آن استان‌ها می‌شوند، مثل حزب «دموکرات» و «کومله» وصیت می‌کنم که به ملت بپیوندند؛ و تاکنون تجربه کرده‌اند که کاری جز بدبخت کردن اهالی آن مناطق نکرده‌اند و نمی‌توانند بکنند، پس مصلحت خود و ملت خود و مناطق خود (شان) آن است که با دولت تشریک مساعی نموده و از یاغی‌گری و خدمت به بیگانگان و خیانت به میهن خود دست بردارند و به ساختن کشور بپردازند و مطمئن باشند که اسلام برای آنان هم از قطب جنایتکار غرب و هم از قطب دیکتاتور شرق بهتر است و آرزوهای انسانی خلق را بهتر انجام می‌دهد.^۱

حزب دموکرات جناح مصطفی هجری: جناح دیگر حزب دموکرات کردستان به سردمداری مصطفی هجری با عنوان دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران اداره می‌شود. او به سال ۱۳۲۴ در شهر نقده متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به پایان رسانید و از دانشگاه تهران لیسانس ادبیات فارسی گرفت. از سال ۱۳۵۸ به حزب دموکرات کردستان پیوست و از همان سال عضو کمیته مرکزی حزب گردید. در سال ۱۳۵۹ مسئول رادیوی حزب با عنوان «رادیو صدای کردستان ایران»

۱. وصیت‌نامه الهی - سیاسی امام خمینی (ره)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۲۹.



مصطفی هجری

افرستنده این رادیو همانند فرستنده رادیویی مجاهدین مستقر در کردستان، اهدایی رژیم بعثی عراق بود^۱ شد. او از سال ۱۳۸۳ به دبیر کلی این حزب رسید.

در جریان کنگره سیزدهم حزب که شعار «دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان» به «ایران فدرال و دموکرات» تغییر کرد، انشعاب نیز در آن روی داد و دو حزب «دموکرات کردستان» و «حزب دموکرات کردستان ایران» ایجاد شدند.

هجری دبیر کل «حزب دموکرات کردستان ایران» می باشد.

مرکز هر دو نیمچه حزب مانند دیگر احزاب ضد انقلاب کرد، در شمال عراق و به ویژه در شهر اربیل مرکز منطقه خودگردان کردستان عراق واقع شده است. حزب دموکرات کردستان مدعی است تاکنون چهارده بار کنگره حزبی برگزار نموده که عبارت اند از: کنگره اول ۱۹۴۵؛ کنگره دوم ۱۹۴۶؛ کنگره سوم ۱۹۷۳؛ کنگره چهارم ۱۹۸۰؛ کنگره پنجم ۱۹۸۱؛ کنگره ششم ۱۹۸۴؛ کنگره هفتم ۱۹۸۵؛ کنگره هشتم ۱۹۸۸؛ کنگره نهم ۱۹۹۲؛ کنگره دهم ۱۹۹۵؛ کنگره یازدهم ۱۹۹۷؛ کنگره دوازدهم ۲۰۰۲؛ کنگره سیزدهم ۲۰۰۴؛ کنگره چهاردهم ۲۰۰۸. در کنگره بیستم بین الملل سوسیالیست که طی روزهای ۹ تا ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۶ در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک برگزار شد، حزب دموکرات کردستان ایران به عنوان عضو بین الملل سوسیالیست پذیرفته شد. به ظاهر رهبری این حزب در دست کمیته مرکزی است که ۲۳ عضو اصلی و ۱۲ عضو علی البدل دارد. کمیته مرکزی در بین اعضای خویش ۷ نفر را به عنوان اعضای دفتر سیاسی برگزیده که دبیر کل حزب مصطفی هجری نیز جزو این عده است. کشور فرانسه از حامیان اصلی حزب است که با صرف هزینه های زیاد داعیه حقوق بشر و دادخواهی کردها را به ویژه توسط خانم دانیل میتران همسر رئیس جمهور سابق فرانسه و آقای کوشنز وزیر وقت مشاور در امور انسانی دولت فرانسه دنبال می کند. در کنگره حزب سوسیالیست فرانسه در سال ۱۳۷۲ از حزب دموکرات کردستان ایران نیز دعوت به عمل آمد. در این کنگره آقای ژیراک دبیر کل حزب سوسیالیست فرانسه گفت:

۱. سایت اینترنتی دبیر کل حزب دموکرات کردستان: www.sikirter.org، اردیبهشت ۱۳۸۷.

به هیئت نمایندگی کردها که امروز در میان ما هستند خیر مقدم می‌گویم. دوستان حزب دموکرات کردستان ایران که در میان ما حاضرید مایلیم بار دیگر تأکید کنم که ما از فعالیت شما برای دموکراسی، حقوق بشر و هویتتان پشتیبانی می‌کنیم. رفقای عزیز، ما در کنار شما بوده‌ایم و شما می‌توانید روی ما حساب کنید.^۱

مصطفی هجری در روز جمعه ۳۰ ژوئن ۲۰۰۶/۱۳۸۵ در ساختمان وزارت امور خارجه فرانسه حضور یافت و از طرف مدیرکل آنالیز و پیش‌بینی آن وزارتخانه مورد استقبال قرار گرفت. آنان در نشست یک‌ساعته به بررسی مسائل مهم منطقه‌ای و وضعیت ایران پرداختند. هجری با اشاره به ناموفق بودن مذاکرات چندساله اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی و به ویژه تهدید جدی ایران علیه صلح و ثبات جهانی [!؟] بر این امر تأکید ورزید که تنها راه حل، کمک به مردم ایران و نیروهای دموکرات این کشور از جمله نیروهای متعلق به ملیت‌های تحت ستم [!؟] می‌باشد تا با برچیدن بساط این رژیم و استقرار نظامی دموکراتیک و فدرال به جای آن، مردم ایران و منطقه و جهان از شر این رژیم انسان‌ستیز [!؟] نجات یابند.^۲ هجری در اردیبهشت ۱۳۸۷ در مصاحبه‌ای گفت:

همه ما اپوزیسیون کرد تاکنون در اهدافمان مشترک هستیم که آن سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد حکومتی دموکراتیک فدرال است که بتواند حقوق ملیت‌های ایران را تضمین کند.^۳

آخرین عمل سیاسی این حزب همکاری مستقیم با امریکا و طرح فدرالیسم برای ایران با همکاری مایکل لدین تحلیل‌گر محافظه‌کار انستیتوی انترپرایز امریکا می‌باشد. حزب دموکرات کردستان نشریه‌ای تحت عنوان کوردستان چاپ و منتشر می‌کند. مطالب این نشریه در سایت اینترنتی حزب نیز قرار داده می‌شود. اکنون اعضای حزب دموکرات کردستان به همراه خانواده‌هایشان با جمعیت کلی ۱۲۵۰ نفر در کوی سنجق در نزدیکی شهر سلیمانیه کردستان عراق زندگی می‌کنند. به خاطر جلوگیری از زد و خورد با گروه‌های رقیب و ایجاد اغتشاش داخلی، تحت نظر اداره امنیت حکومت خودمختار اقلیم کردستان عراق هستند و مخارجشان را همان حکومت می‌پردازد که در ادامه سند آن ارائه می‌شود.

۱. اسناد کنگره نهم حزب دموکرات کردستان ایران، پیام‌های کنگره نهم؛ بهمن ۱۳۷۲، کوردستان، ش ۱۹۹، ص ۱۳.

۲. سایت اینترنتی دبیرکل حزب دموکرات کردستان: www.sikirter.org، اردیبهشت ۱۳۸۷.

۳. همان.



حزب دموکرات و فساد اخلاقی: یکی از موضوعات شایع درون گروهی گروه‌های تروریستی کمپنشین، مشکل فساد اخلاقی آنها می‌باشد و حزب دموکرات کردستان نیز از این قاعده مستثنی نیست. سایت بورژوازی و وب‌نوشت هیوا قادری گوشه‌ای از فساد اخلاقی و مالی حاکم بر رهبران و اعضای حزب دموکرات کردستان را که در اقلیم خودمختار کردستان عراق اردو زده‌اند، چنین افشا می‌کند:

وقتی از حزب و گروهی با نام دموکرات صحبت به میان می‌آید در وهله اول ذهن هر خواننده‌ای خطور می‌کند به رعایت یک پرنسیب مردم‌گرا با رعایت مشی دموکراتیک. وقتی نام حزب دموکرات کردستان به گوش هر فرد کردزبان یا غیر کردزبان عامی در کشور می‌خورد ناگهان خاطراتی مانند سابقه مبارزاتی ۶۳ساله و یا فردی مثل قاضی محمد یا قاسملو به صفحه ذهن‌ها خطور می‌کند، اما آیا به راستی این چنین است؟ آیا تا به حال از خود پرسیده‌ایم دستاورد مبارزات ۶۳ساله حزب برای مردم کرد چه بوده؟ اصلاً کمی سؤال را آسان‌تر می‌کنیم: دستاورد مبارزات ۶۳ساله حزب دموکرات برای خود اعضای حزب و خانواده‌های آنها چه بوده است؟ ما کردها در ذهن خود یک تابوی شکست‌ناپذیر از بعضی اسامی ساخته‌ایم و به هیچ‌وجه هم حاضر به شکستن آن نیستیم. اگر ۶۳سال دیگر هم حزب دموکرات مبارزه خود را ادامه بدهد، هیچ کردی به خود جرئت نمی‌دهد که عملکردش را به نقد کشیده و آن را نفی کند. چراکه به شدت مورد توهین و ناسزای دیگر کردها واقع می‌شود. زمانی که خود نگارنده در مقرر حزب به سر می‌برد، هفته‌ای نبود که خبر از فساد اخلاقی و خودکشی و یا اخراج بعضی از اعضا را نشنود! حجم این اعمال و تکرارشان آن قدر ملموس بود که انسان را ناخواسته با یک کابوسی از آینده تاریک و سرنوشتش در چنین گروهی مواجه می‌کرد. خبر اینترنتی حاکی از خودکشی اسماعیل احمدی فیلمبردار حزب دموکرات است. در این حزب به واسطه زندگی اردوگاه‌نشینی، فضای سانت‌الیزم^۱ بسته، فساد شخصی رهبران، عدم تحقق آرمان‌ها و بسیاری از مسائل دیگر باعث رواج فساد گردیده است اعم از اخلاقی و

۱. مرکزگرایی؛ نوعی نظام حکومتی که در آن همه امور کشور از یک مرکز رهبری می‌شود؛ نقطه مقابل کشورهایایی که به صورت فدرال یا حکومت‌های ایالتی و ولایتی اداره می‌شوند.



مالی. حزب دموکرات و رهبران آن برای حفظ وجهه و ماهیت بیرونی آن نزد هواداران، سعی دارند تا جایی که بتوانند با سکوت و سانسور، نگذارند خبری به بیرون درز کند اما وقتی که کار بالا می‌گیرد و خبر ناخواسته به بیرون سرایت می‌کند تحت عناوین خودکشی و... آن را پوشش می‌دهند. دلیل اینکه رهبران گروه با فساد به مبارزه جدی نیز بر نمی‌خیزند آن است که خود آنها و برخی همسرانشان به شدت مبتلا به این قضیه هستند. موارد مکرری در خصوص فساد اخلاقی و مالی افرادی نظیر تیمور مصطفایی، اسماعیل بازیار، حسن رستگار، کاوه بهرامی، نظیف قادری و... در این حوزه زبانه‌زد خاص و عام در نزد همه اعضای حزب می‌باشد که با اعمال نظر مسئولین حزب لاپوشانی شده و حتی در رابطه با فساد اخلاقی همسر تیمور مصطفایی، تعداد قابل توجهی از پیشمرگان حزب اخراج گردیدند. آواره جلالی (همسر پرویز مراغه‌ای) که موضوع فساد اخلاقی‌اش با یکی از پیشمرگان حزب افشا و منجر به تیراندازی پرویز به سوی فرد خاطی و در نتیجه دستگیری پرویز و فرد خاطی توسط آسایش شد، به جنجالی شدید در حزب مبدل و در شرف فاش شدن روابط آواره با سایر رهبران حزب بود که رهبران حزب برای جلوگیری از تداوم تنش، در کوتاه‌ترین مدت آواره را به نزد خواهرش در یکی از کشورهای اروپایی اعزام نمودند و در حال حاضر در اروپا به سر می‌برد. سؤال اینجا است: اینها که به خانواده‌های یکدیگر رحم نمی‌کنند چطور می‌توانند پیام آور دموکراسی و آزادی برای خلق کرد باشند؟ آیا وقت آن نرسیده که طرحی نو برانداخته و از نفی بت‌های ساختگی اذهان نترسیم؟! اخبار رسیده حاکی از آن است که اسماعیل احمدی با همسر یکی دیگر از اعضای حزب به نام امید مفتی‌زاده (اهل یکی از روستاهای سقز) ارتباط نامشروع داشته که امید در آخرین دیدار آنها، سر بزنگاه رسیده و در همان صحنه در همانجای او را به قتل می‌رساند. حالا شما قضاوت کنید خبر خودکشی یا قتل اسماعیل احمدی چقدر سانسور شده است. متأسفانه از گذشته موارد بی‌شمار از چنین وقایعی در حزب شیوع داشته و به نظر می‌رسد در آینده نیز شاهد

وقوع موارد مشابه خواهیم بود.^۱

حزب کومله



تشکیل حزب: کومله (به کردی: کومه‌له) یا «سازمان حزب کمونیست کردستان ایران» سازمانی چپ‌گرا، مارکسیست و کمونیست و یکی از احزاب مسلح و تجزیه‌طلب است که برای جدایی کردستان ایران و در نهایت تشکیل کردستان بزرگ می‌کوشد. کومه‌له در معنای کردی به معنی انجمن و گروه است. جمعی از تندروان و معتقدان به پان‌کردیسم در کردستان از موقعیت متشنج

سال ۱۳۵۷ و ضعف نهادهای امنیتی رژیم پهلوی که با انقلاب اسلامی دچار گنجی و پریشانی شده بودند، استفاده کرده این حزب را با ادغام سه گروه ذیل تشکیل دادند:

۱. گروه انقلابی زحمتکشان کردستان ایران که توسط سلیمان معینی از اعضای حزب دموکرات کردستان ایران و نماینده جناح تندرو در آن حزب و سه نفر از دوستانش در شهر بوکان به سال ۱۳۴۸ تشکیل شده بود.

۲. گروه شیرین بهاره که توسط چاوه (فرزند امام جمعه مریوان)، فؤاد مصطفی سلطانی (فرزند خان روستای آلمانه که دارای تحصیلات در رشته الکترونیک از دانشگاه تهران بود) و صدیق کمانگر (یک مالک کامیاری) تشکیل شده بود که تا سال ۱۳۵۶ خورشیدی تعداد اعضای آن در مریوان به ۴۸ و در سنندج به ۱۰۰ نفر می‌رسید و پیرو اندیشه مائوئیسم^۲ بودند.

۱. سایت اینترنتی دیار و نادیار، انجمن دفاع از حقوق قربانیان ترور و خشونت در کردستان: www.diarunadiar.ir ۳/۱۷/۱۳۹۰.

۲. مائوئیسم برداشت سیاست‌مدار انقلابی و تئورسین حزب کمونیست چین مائو تسه تونگ (۱۹۷۶-۱۸۹۳) از مارکسیسم بود که جمهوری خلق چین را در سال ۱۹۴۹ با شکست دادن نیروهای چیانگ کای شک رئیس جمهور وقت چین بنیان گذاشت. مائوئیسم به نقش برجسته دهقانان و روستاییان در انقلاب کارگری و بر اهمیت فرهنگ به عنوان عنصری که می‌تواند بر اقتصاد سوسیالیستی تأثیر گذارد تأکید می‌کرد. مائو جامعه روستایی را به عنوان اصلی‌ترین نیروی انقلابی شناخت که حزب کمونیست چین توان رهبری آن را دارد. یک مدل موفق، جنگ متمدن مردم روستایی کمونیست در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بود که نهایتاً حزب کمونیست چین را به قدرت رساند. علاوه بر این، برخلاف دیگر گونه‌های مارکسیسم-لنینیسم که رشد صنعتی در مقیاس بزرگ، به عنوان یک نیروی مثبت انگاشته می‌شد، مائوئیسم رشد و توسعه روستایی را به عنوان اولویت خود برگزید. مائو احساس می‌کرد این راهکار در جامعه‌ای که بیشتر مردمش روستایی هستند، حداقل در مراحل اولیه سوسیالیسم موفق خواهد بود. مائوئیسم ایدئولوژی سیاسی‌اش را با استراتژی نظامی پیوند می‌دهد. به گفته مائو: «نیروی سیاسی از لوله اسلحه بیرون می‌آید» و مردم روستایی را می‌توان بسیج کرد تا جنگ چریکی را برای رسیدن به پیروزی و کسب حاکمیت شروع کنند.

۳. اتحادیه کشاورزان؛ این اتحادیه در سقز توسط محمدحسین کریمی که رابطه خوبی با شیوخ داشت تشکیل گردید. پس از اعدام وی در ۲۶ بهمن ۱۳۵۷، شیخ عزالدین حسینی (امام جمعه مهاباد) رهبری این اتحاد را بر عهده گرفت.^۱ همچنان که در معرفی این شیخ ساده لوح ذکر شد وی به عنوان یک ملای اهل سنت با مجموعه گروه‌های کرد تجزیه طلب با تفکرات چپ و حتی کمونیست که به وجود خدا اعتقاد نداشتند همکاری و هماهنگی داشت و حتی شاخه‌ای از گروهک کمونیست کومله را رهبری می‌کرد.

حزب کومله کردستان در سال ۱۳۵۷ اعلام موجودیت کرد و به دنبال آن در پی کسب وجهه و مانورهای مردم‌پسندانه با شعارهای دفاع از دهقانان در مقابل فئودال‌های منطقه سقز برآمد. با توجه به سوابق و روحیه و فرهنگ حاکم بر منطقه، شعارهای عوام‌فریبانه آنان تا حد زیادی مؤثر واقع شد و جو ضد دولتی در منطقه به وجود آورد. در اوایل سال ۱۳۵۸ این گروهک از عوامل اصلی تشنج و کشتار در شهر سنندج بود. اعضای آن از جمله صدیق کمانگر با اشغال رادیو و تلویزیون شهر، مردم را تحریک به حمله و تصرف پادگان ارتش می‌کردند.^۲ با سلاح‌هایی که از پادگان‌ها غارت کردند، به همراه حزب دموکرات آتش جنگ را در کردستان برافروختند و خون‌ها ریختند. این دو حزب با کمک‌هایی که از رژیم بعث عراق می‌گرفتند وارد جنگ مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی شدند. افراد خشن و خدانشناس این حزب از هیچ جنایتی علیه نیروهای نظامی و سپاهی به اسارت گرفته چون شکنجه‌های شدید، بریدن سر، کشیدن ناخن، قطع اعضا، زنده سوزاندن، حلق‌آویز کردن، تیرباران و تجاوز جنسی مضایقه نمی‌کردند. این حزب به همراه حزب دموکرات کردستان ایران در جریان جنگ عراق علیه ایران، به عنوان مزدور رژیم عراق از داخل کشور با ارتش و نیروهای دفاعی ایران وارد مبارزه مسلحانه شدند.

اساسنامه و اهداف: حزب کومله در اساسنامه منتشر شده‌اش راجع به معرفی خود و اهدافش می‌نویسد:

کومله (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران) حزب سوسیالیستی کارگران در کردستان است که مانند هر جریان سوسیالیستی کارگری در جهان برای انقلاب اجتماعی، الغای نظام سرمایه‌داری و برقراری جامعه عادلانه سوسیالیستی مبارزه می‌کند.

۱. سایت اینترنتی ویکی‌پدیا، با جست‌وجوی کومله، بازدید خرداد ۱۳۸۹.

۲. رک: غنی بلوریان، همان، ص ۳۶۳-۳۶۰.

کومله کلیه عرصه‌های مبارزات کارگران کردستان را از مبارزه برای کسب مطالبات فوری و جاری در خدمت بهبود زندگی گرفته تا مبارزات سیاسی و استراتژیک آن سازماندهی و رهبری کرده و برای به حاکمیت رساندن کارگران و زحمتکشان در جامعه مبارزه می‌کند. ما اعتقاد داریم که مصالح مبارزه طبقه کارگر برای سوسیالیسم، وحدت و همبستگی سیاسی و عملی طبقه کارگر ایران را ایجاد می‌کند و کومله در راه تأمین وحدت و همبستگی طبقه کارگر ایران در عرصه‌های گوناگون مبارزاتی می‌کوشد.

کومله پرچمدار مبارزه در راه گسترده‌ترین دموکراسی و حقوق دموکراتیک مردم و آزادی‌های سیاسی، مبارزه در راه‌هایی زنان از ستم‌کشی و رهایی توده‌های مردم کردستان از ستم ملی و پرچمدار مبارزه علیه جمهوری اسلامی و هرگونه ارتجاع و استبداد و بی‌حقوقی می‌باشد و مبارزات و جنبش‌های عادلانه توده‌های تحت ستم را در راه این اهداف بسیج و رهبری می‌کند و در کلیه این جنبش‌ها منافع مستقل طبقه کارگر را نمایندگی می‌کند. کومله به مثابه حزب پیشرو و رهبری‌کننده کارگران کردستان، جنبش آزادی‌بخش خلق کرد برای کسب حق تعیین سرنوشت و تأمین حاکمیت مردم کردستان بر سرزمین خود را در عرصه‌های گوناگون آن سازماندهی و رهبری کرده و برای به ثمر رساندن و پیروزی آن مبارزه می‌کند.^۱

حزب کومله تشکیلات مسلح و خارج از کشور دارد. در ماده پنجم اساسنامه حزب آمده است:

تشکیلات کومله در خارج کشور یکی از تشکیلات‌های کومله است که با توجه به محیطی که در آن فعالیت می‌کند و وظایف خاصی که به عهده دارد یک تشکیلات ویژه محسوب می‌شود... تشکیلات مسلح و نیروی پیشمرگ کومله بخشی از تشکیلات کومله است که دارای وظایف و کارکردهای خاص خود می‌باشد.^۲

حزب تجزیه‌طلب کومله در توضیح بیشتر اهداف و استراتژی خود در کردستان، با

۱. سایت اینترنتی حزب کومله: www.komala.org، اساسنامه حزب مصوب کنگره نهم، بازدید تیرماه ۱۳۹۰.
۲. همان.



اشاره به تقسیم کردستان بزرگ بین سه کشور ایران، ترکیه و عراق خواهان اتحاد این سه بخش و تشکیل کشور مستقل کردستان است. در اندیشه مالخولیایی سردمداران حزب، علت شکست حرکت‌های استقلال خواهانه (تجزیه طلبانه) در دوره‌های گذشته کردستان، عدم رهبری توسط طبقه کارگر (پرولتاریا بر اساس سیستم سوسیالیستی) بوده است؛ حزب داعیه دار رهبری کارگران و جنبش به اصطلاح آزادی بخش خلق کرد است و همه احزاب، گروه‌ها و مردم کرد باید این رهبری را بپذیرند و گردن نهند و گرنه مانند گذشته شکست خواهند خورد! در واقع این همان روحیه میلیتاریستی (نظامی گری)، استبدادی و تمامیت خواهی است که همه چیز و همه کس را برای خود می‌خواهد و حاضر به تحمل کوچک‌ترین مخالفت و انتقادی نیست و آن را در موج خون فرو می‌شوید.

حزب کومله مدعی است در کنگره نهم حزب که در تیر - مرداد ۱۳۸۰ تشکیل شد (گویا نشست چند نفر با هم دور منقل و بافور و بافتن آسمان و ریسمان به هم را همه می‌توانند کنگره و همایش بنامند!) اهداف و استراتژی حزب در جنبش کردستان تدوین گردید. در بند دوم این استراتژی چنین آمده است:

ملت کرد ملتی تحت ستم است که در اثر تجدید تقسیم جهان بین دول امپریالیستی به دنبال جنگ جهانی اول بین کشورهای منطقه تجزیه شده و حق تشکیل دولت ملی از آن سلب گشته است و وجود ستم ملی همراه با وحشیانه‌ترین شیوه‌های سرکوب، همواره عاملی برای عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی این ملت بوده است. خلق کرد بارها علیه این ستمگری ملی و به خاطر کسب حق تعیین سرنوشت به مبارزه برخاسته است. این مبارزات که مستقیم بر ضد حکومت‌های دیکتاتوری مرکزی متوجه بوده، در گذشته توسط رؤسای عشایر، شیخ‌ها، فئودال‌ها و بعدتر توسط نیروهای بورژوازی [شهری] رهبری می‌شده است. این نیروها در کردستان با منافع زحمتکشان ناهمساز بوده و آنها را مورد ستم قرار می‌داده‌اند و در رابطه با رهبری مبارزات ملی نیز ناپیگیر بوده و گاه در سازش با طبقات ستمگر ملت بالادست علیه توده‌های تحت ستم عمل کرده‌اند.^۱

مدعیان رهبری برای کردستان: عجیب است که هر دو حزب دموکرات کردستان



و کومله مدعی رهبری مردم کرد هستند و در این رهبری، گروه‌های رقیب را قبول ندارند. همین تمامیت‌خواهی و استبداد باعث گردید که چند سال به جان هم بیفتند و همدیگر را سلاخی نمایند. بعدها حزب وحشی پژاک نیز مدعی رهبری مردم کرد گشت و دو حزب مذکور را فاقد راه و روش صحیح و قدرت رهبری دانست. همین امر نیز در ظاهر حزب دموکرات و کومله را از نزدیکی به پژاک بازداشت. خنده‌دار این است که به تازگی شیرین عقل دیگری به نام علی قاضی که خود را فرزند قاضی محمد می‌خواند، حزب مضحکی به نام حزب پاک PAK-پارت آزادی کردستان- به هم بافته و با اینکه تعداد اعضای آن بیش از ۱۰ نفر نیست، هدف خود را استقلال هر چهار بخش کردستان غصب‌شده (ایران، عراق، ترکیه و سوریه) می‌داند. علی قاضی نیز خود را رهبر بزرگ مردم کرد می‌خواند! طبق بیانیه این حزب «نایاک»:

حزب استفاده از هر سلاحی را برای دفاع از کردستان جایز می‌داند و از تمام شیوه‌های مبارزه مسلحانه برای استقلال کردستان بهره می‌گیرد. ایران مردم کردستان عراق را ترور می‌کند، حسن هم‌جواری را رعایت نکرده و نیروهایش را غیر قانونی به مرز اقلیم کردستان وارد می‌نماید. لذا ضروری است نیروهای PAK شانه به شانه نیروی چریک کردستان شمال [منظور پ‌ک‌ک و پژاک] موضع‌گیری کند و بجنگد و از ناموس و شرف و کیان و خاک کرد و کردستان، دفاع کند.

اما این حزب را تنها ۲ نفر می‌گردانند. نخست علی قاضی و دیگری حسین یزدان‌پناه که اولی را دبیر کل می‌خوانند و دومی را جانشین رئیس حزب! علی قاضی از ۱۳۲۵ تحت حمایت ساواک قرار گرفت و با بورس تحصیلی ساواک به آلمان رفت و تا سال ۱۳۵۷ همکاری تنگاتنگ با ساواک و دریافت کمک مالی وی از ساواک ادامه داشت. یزدان‌پناه هم در میان کردها به انسانی فاسد و هرزه مشهور است. افکار عمومی کردستان وی را متهم به باز کردن فاحشه‌خانه‌ای در شهر اربیل و اجبار دختران کرد به تن‌فروشی می‌نمایند. این دو نفر هیچ‌گونه شهرت، نفوذ و عملکردی در کردستان نداشته و ندارند و تنها با مداحی و رقاصی برای حزب دموکرات کردستان عراق، ارتزاق می‌کنند.^۱

مگر به نظر آقایان تجزیه‌طلب، کردستان گنجایش چند حزب رهبر را دارد؟! در آن طرف کردستان، حکومت اقلیم خودمختار کردستان عراق نیز به رهبری مسعود بارزانی ادعای رهبری کردهای عراق و سایر کشورها را دارد. عبدالله اوجالان هم در ترکیه مدعی

۱. سایت اینترنتی تابناک: www.tabnak.ir، کد خبر: ۱۳۲۰۱۸۰، تاریخ انتشار: ۱۳۹۰/۵/۷.



است رهبر تمام کردهای روی زمین است. گویی از زمین و زمان برای مردم کرد رهبر می‌بارد و آنان مانده‌اند که به ساز که برقصند؟ دعوای این شیرین‌عقلان برای نان و قدرت و سروری است! البته کردهای مسلمان ایران در فراخنای تاریخ، ایرانی بوده و خواهند بود و در این مملکت حق آب و گل دارند.

فاجعه زندان دولتو: دولت توروستانی است در دهستان گورک نعلین از توابع بخش وزینه و در شهرستان سردشت استان آذربایجان غربی. بر اساس سرشماری سال ۱۳۸۵ جمعیت آن ۶۷۸ نفر (۱۰۳ خانوار) بوده است. زمانی که این منطقه در دست نیروهای حزب دموکرات و کومله قرار داشت آنان با ایجاد زندانی در آن روستا، نیروهای نظامی، سپاهی، کمیته (انقلاب اسلامی)، جهاد (سازندگی) و تعدادی از نیروهای بومی طرفدار جمهوری اسلامی را که به اسارت گرفته بودند، به زندان دولتو منتقل می‌کردند و مراحل بازجویی همراه با شکنجه‌های وحشتناک را روی آنان اجرا می‌کردند. با پیشروی نیروهای ایران به طرف سردشت، دو حزب جنایتکار که توان حفظ منطقه را در خود نمی‌دیدند، برای اینکه نیروهای به اسارت گرفته شده زنده نمانند و جنایت‌های آنان را بازگو نسازند تصمیم گرفتند همه اسرا را بکشند. چون این کشتار واکنش شدیدی از سوی نیروهای ایران علیه آنان را برمی‌انگیخت و نیز محکومیت توسط افکار عمومی را در پی می‌آورد، سران دو حزب صلاح را در آن دیدند که کشتار توسط نیروی هوایی عراق و به صورت بمباران صورت گیرد و در حالت جنگی امری عادی جلوه گر شود. به این صورت این دو حزب متهم به کشتار اسرا نمی‌شدند و از پیامدهای احتمالی خلاص می‌گردیدند. در اردیبهشت ۱۳۶۰، جلیل‌گادانی، فتاح کاویانی و ایرج سلطانی (یک خلبان فراری)، به نمایندگی از طرف حزب دموکرات و عبدالله مهتدی و ابراهیم علیزاده از طرف گروهک کومله با سرهنگ عیار عبدالرضا و رشید صالح (از افسران حزب بعث عراق مستقر در اداره استخبارات کرکوک) ملاقات کردند. در این ملاقات بر سر بمباران زندان دولتو توافق شد. بر اساس این توافق، روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ زندانیان برخلاف هر روز که به بیگاری برده می‌شدند، در حیاط زندان نگه داشته شدند و نگهبانان زندان نیز از پنجاه نفر به دوازده نفر کاهش یافتند. صبح آن روز هوا پیمایهای عراق با هدایت حزب منحل دموکرات و گروهک کومله، ساختمان زندان را به شدت بمباران کردند. طبق گفته بازماندگان فاجعه، نیروهای دموکرات و کومله نجات‌یافتگان را از ارتفاعات هدف قرار می‌دادند و در مجموع، ۱۳۰ نفر را شهید و مجروح کردند. عبدالرحمن قاسملو و عبدالله مهتدی سران حزب دموکرات و کومله در مقابل واکنش‌های مختلف در مورد

این جنایت، همکاری خود را با رژیم بعث عراق در بمباران زندان انکار کردند. سید محمد امامیان از نیروهای سپاه که مدتی را در زندان دولتو اسیر بوده و شکنجه‌ها و بمباران آنجا را دیده است، در خاطرات خود از زندان می‌گوید:

... پس از آزادسازی شهر سقز به همراه یکی از برادران ارتشی برای نماز به مسجدی در سقز می‌رفتیم که اسیر شدیم. از آنجا با پای برهنه، گرسنه و تشنه تا ۱۵ کیلومتر از کوه‌ها عبور کردیم و ما را به بوکان بردند و توسط مسئولین حزب دموکرات و سعید سلطان پور که عضو شورای مرکزی چریک‌های فدایی خلق بودند محاکمه و محکوم به اعدام شدید که به دلیلی که هنوز هم نمی‌دانم اعدام نشدم... عاقبت ما را همراه سی نفر دیگر به زندان دولتو که طویله بود بردند. پس از نظافت طویله با یک پتوی نظامی و لباس‌های خونین و... اسکان پیدا کردیم. تمامی امور زندانیان توسط خود زندانی‌ها صورت می‌گرفت. از بهداشت و درمان و البسه و کمک‌های اولیه که طبق قانون ژنو برای اسرا می‌باشد خبری نبود. روزانه یک قرص نان که در خود طویله طبخ می‌کردیم و با یک وعده غذا که از آب گوجه و بعضی مواقع هم گندم که بیشتر آن هم آلوده بود رفع گرسنگی می‌نمودیم و برای استحمام با یک حلب آب و آتش که درست می‌کردیم هفته‌ای یکبار آن هم بدون صابون حمام می‌کردیم. با توجه به اینکه در طویله بودیم از شپش و سایر حشرات موذی رنج می‌بردیم. از پزشک خبری نبود. وقتی شکنجه می‌شدیم زخم‌ها تا مدت مدیدی به عفونت‌های شدید تبدیل می‌شد و تنها یک پزشک اسیر داشتیم به نام آقای دکتر سیدمسعود خاتمی که بدون امکانات مداوا می‌کرد. در ظرف دو ماه از ۳۰ نفر اسیر به ۱۲۰ نفر رسیدیم که به هیچ‌وجه جان نبود و بعضی از اسرا در آخور طویله استراحت می‌کردند. به قدری جا کم بود که اسرا نمی‌توانستند حتی خود را جا به جا کنند. رئیس زندان شخصی به نام کاک رسول بود که خود مدعی بود از سران بالای حزب دموکرات است و در زمان شاه زندانی سیاسی بوده است. بازجویی و شکنجه نمودن زندانیان توسط مزدوران کرد حزب دموکرات و حتی غیر کرد یعنی توسط منافقین و چریک‌های فدایی خلق و ارتشیان فراری صورت می‌گرفت. کار بازجویی و شکنجه و جمع‌آوری





اطلاعات و اخبار از زندانیان به عهده آنان بود و این گروه‌ها ارتباط داخلی و خارجی با حزب دموکرات داشتند.

زندان دوله‌تو نمونه‌ای از یک زندان حتی عصر حجر هم نبود. شکنجه‌های قرون وسطایی، اعمال غیر انسانی دیگر بر جسم و شکنجه‌های روحی که حاکی از شقاوت این مزدوران بود اعمال می‌شد. وادار کردن زندانیان به بیگاری آن هم با آن بدن‌های ضعیف، شکنجه زندانی در آب رودخانه با دمای ۲۰ درجه زیر صفر که دو بار برای خود بنده اتفاق افتاد، چوب از جنگل آوردن، توهین به مقدسات دینی و مسئولین نظام و فحش‌های ناموسی، همه اینها که بیان شد نمونه‌های کوچکی بود که به ذهن حقیر آمده است.

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، حزب دموکرات گروه قاسملو با عراق هماهنگ شده بود و چون جایگاهی در ایران نداشتند و بیشتر به آن طرف مرز رفته بودند، راجع به زندانیان دوله‌تو که بیش از دو سال در اختیار داشتند باید تصمیم می‌گرفتند. لذا دار و دسته قاسملو و کومله با ارتش عراق هماهنگ کردند و ساعت ۱۱ صبح روز پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ هواپیمای جنگی دشمن زندان را بمباران کرد. با اصابت اولین بمب ساختمان طویله در دل کوه و قسمتی از آن هم که با سنگ و گل ساخته شده بود تخریب و موج انفجار تمامی زندانیان را فراگرفت. همزمان فریادهای الله اکبر و ناله‌های مجروحین شنیده می‌شد و از ۲۰۰ زندانی ۷۰ درصد آنان به شهادت رسیدند و مابقی مجروح و روانه عراق شدند و اسارت آن عده ادامه داشت تا اینکه عاقبت به آغوش وطن بازگشتند.^۱

جنگ دو حزب کومله و دموکرات در کردستان: همان گونه که ذکر شد حزب کومله رهبری جنبش به اصطلاح آزادی‌بخش کردستان را از آن خود دانسته و دیگر گروه‌ها و احزاب را به دلیل آنچه شکست در حرکتهای گذشته می‌نامد، مجبور به پیروی از خود می‌داند. حزب دموکرات کردستان نیز که در میان تجزیه‌طلبان کرد از پیشینه بیشتری برخوردار است، حق رهبری را مختص خود دانسته و کومله را جوانان خام تازه

۱. سایت اینترنتی دیار و نادیار، انجمن دفاع از حقوق قربانیان ترور و خشونت در کردستان: www.diarunadiar.ir، یادداشت با عنوان «ناگفته‌هایی از فاجعه زندان دوله‌تو؛ شکنجه‌گاه حزب دموکرات کردستان»، ۱۳۹۰/۳/۱.

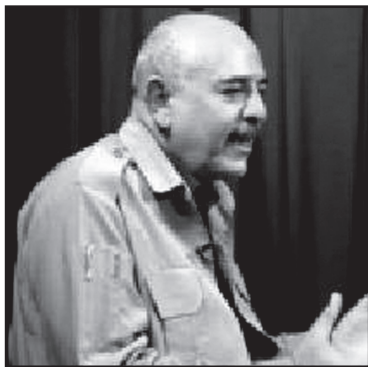
به دوران رسیده‌ای بیشتر نمی‌دانست. همین ریاست‌طلبی و نپذیرفتن رقیبان، آتش جنگ خونینی را بین این دو حزب مالیخولیایی برافروخت. اینان که نوید زندگی بهتر و آسایش بیشتر را به مردم کرد می‌دادند خود بلای جان همان مردم شدند و جوانان کرد را به کشتن همدیگر واداشتند. حال اگر چنین افراد خشن و خونریزی بر زندگی مردم مسلمان و دوست‌داشتنی کردستان حاکم مطلق گردند، چه می‌کنند؟! جنگ کومله و حزب دموکرات کردستان که «جنگ داخلی در کردستان» نیز خوانده شده است، از شهریور سال ۱۳۶۳ با اعلام جنگ رسمی و حمله متقابل نیروهای دو حزب به همدیگر در اورامانات آغاز گردید. در ۲۵ آبان ماه ۱۳۶۳ نیروهای حزب دموکرات با حمله به نیروهای نظامی کومله در اورامانات عده‌ای از آنان را کشتند. در مقابل نیروهای نظامی حزب کومله در ششم بهمن ۱۳۶۳ به مقر و نیروهای حزب دموکرات حمله کردند و عملکرد وحشیانه آنان را تلافی نمودند. این جنگ چهار سال به طول انجامید. هیچ کدام از سردمداران دو حزب و نزدیکانشان در درگیری‌ها کشته نشدند. اما در آتش این بیداد و پیامد تجزیه‌طلبی، مردم و جوانان احساساتی و خشن کرد می‌سوختند. انشعاب موقت در حزب دموکرات کردستان ایران و تشکیل جریان‌های چون «حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی» و «کنگره هشتم» جنگ با کومله را بیهوده دانست و در اردیبهشت ۱۳۶۷ با اعلام آتش‌بس جنگ دو حزب پایان گرفت. اما این به معنای پایان تمامیت‌خواهی و دشمنی میان آنان نبود. ابراهیم علیزاده سرکرده سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله)، علت اصلی آغاز و تداوم جنگ بین حزب دموکرات و حزب کومله را قدرت‌طلبی و به دست گرفتن رهبری مبارزات علیه جمهوری اسلامی در منطقه کردستان دانسته اما تقصیر اصلی را به گردن حزب دموکرات می‌اندازد. وی در مصاحبه‌ای به تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۹۰ می‌گوید:

شرط حزب دموکرات برای ختم جنگ با کومله این بود که کومله بایستی رسماً اعلام کند که حزب دموکرات رهبر انقلابی جنبش مردم کردستان است. واقعیت این است که جنگ حزب دموکرات و کومله یکی از رویدادهای تلخ تاریخ کردستان بود و... حزب دموکرات یک جریان انحصارطلب بود. این تصور در آن حزب جا افتاده بود که مالک مطلق کردستان ایران است... و همه تنها در صورتی امکان حضور و فعالیت خواهند داشت که از وی تبعیت کنند. هیچ‌گونه مخالفتی را تحمل نمی‌کرد و چون از لحاظ نظامی یعنی نفرات و تجهیزات در



مجموع نیروی برتر بود و چون در بخش‌هایی از کردستان در میان مردم صاحب نفوذ هم بود تصور می‌کرد که این توانایی را دارد که مخالفین سیاسی خود را وادار به سکوت و تمکین کند. حزب دموکرات بارها ابتدا در ملاقات‌های رسمی و بعدها به طور علنی هم همواره تأکید می‌کرد که تبلیغات گروه‌های سیاسی و به ویژه تبلیغات کومله بر علیه حزب دموکرات را تحمل نخواهد کرد. محتوای این تبلیغات هم که حزب دموکرات آن را تحمل نمی‌کرد در واقع چیزی جز روشنگری در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی که مستقیماً به سرنوشت مردم کردستان مربوط می‌شدند نبود. اما هر چه بود بالاخره کلام بود و پاسخ آن گلوله. به آرشیو نشریات آن دوره که نگاه کنید این واقعیت روشن خواهد شد. حمله به مقر سازمان پیکار در وسط شهر بوکان و کشتن همه افراد مقر مستقیماً به همین دلیل بود که این سازمان در نشریات خود حزب دموکرات را مورد انتقاد یا بگویییم حمله لفظی قرار داده بود. محتوای واقعی جنگ کومله و دموکرات بر سر دموکراسی بود.^۱

انشعاب مختلف در حزب کومله: در اوایل دهه ۱۳۶۰ کادر رهبری کمونیست‌های متشکل در حزب کومله که در فکر گسترش سیاست‌های کمونیستی بودند، حزب کمونیست ایران معروف به حکا را به وجود آوردند. جریان‌ها و سازمان‌های چپ ایرانی از جمله سازمان پیکار و اتحاد مبارزان کمونیست و تعداد دیگری از چپگرایان ایران در



عمر ایلخانی‌زاده

تشکیل این حزب تأثیر داشتند که سرانجام خود به صفوف این حزب پیوسته و در این حزب ادغام شدند. حزب کمونیست ایران نیز با توجه به شکست در اهداف و جنگ قدرت جناح‌های داخلی انشعاباتی یافت. در سال ۱۳۷۹/۲۰۰۰ جمعی از اعضای این حزب به سرکردگی عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی‌زاده از حزب کمونیست ایران جدا شدند و فعالیت با نام کومله را از سر گرفتند اما این دو هم یکدیگر را تحمل نکردند و از هم جدا شدند. تاکنون این

حزب شیطان به سه پاره شده که عبارت‌اند از:

۱. کومله زحمتکشان کردستان، به سرکردگی عمر ایلیخانی‌زاده؛ وی در سال ۱۳۳۱/۱۹۵۲ در شهر بوکان متولد شد. لیسانس زمین‌شناسی را از دانشگاه تبریز گرفت. از سال ۱۳۴۹ وارد تشکیلات کومله شد و در سال ۱۳۶۰ به عضویت کمیته مرکزی کومله درآمد. از ابتدای تأسیس حزب کمونیست نیز عضو کمیته مرکزی این حزب بوده است. تلویزیون این گروهک آسوسات نام دارد.



عبدالله مهتدی

۲. کومله سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران، به سرکردگی عبدالله مهتدی؛ وی فرزند رحمان به سال ۱۳۲۸ در شهرستان بوکان از توابع استان آذربایجان غربی در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد. در سال ۱۳۴۸ شمسی با تعدادی از دانشجویان کرد ایران حزب کومله را تأسیس کرد. وی در اوایل سال ۱۳۵۸ از سران تشنج در سنندج و مهاجمان به پادگان آن شهر بود. به گفته خودش در همان حین دستگیر و ده روز زندانی شد و نزدیک اعدام قرار داشت که سرانجام پس از توافقات هیئت اعزامی دولت شامل آقایان طالقانی، بهشتی، رفسنجانی و بنی‌صدر با نمایندگان کردها همراه

بقیه بازداشت‌شدگان آزاد گردید.^۱ پس از تأسیس حزب کمونیست ایران، عبدالله مهتدی سمت دبیر کلی آن را بر عهده گرفت و نام کومله هم به سازمان کردستان حزب کمونیست ایران تغییر یافت. وی در سال ۲۰۰۰ میلادی همراه بخشی از کادرها و اعضای کومله از حزب کمونیست ایران جدا شدند و همان نام کومله را برای خود برگزیدند.

۳. سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) به سرکردگی ابراهیم علیزاده با توجه به این همه جدایی، انشعاب و عدم تحمل همدیگر آن هم در یک گروهک محتضر، باید پرسید این افراد مردم کردستان را به چه و با که فرامی‌خوانند؟ مردم زندگی خود را رها کنند و دنبال کدام شیرین‌عقلی بدونند؟ اینان که در محیط‌های امن خارج نشسته و مشغول امور خویش هستند و حتی دور یک میز نمی‌توانند گرد آیند

۱. سایت اینترنتی گويا: www.gooya.com، ۱۳۸۷/۵/۲۱، گفت‌وگو با عبدالله مهتدی.



ابراهیم علیزاده

و اگر گرد هم آیند، دیگری مسلسل به دست خونشان را می‌ریزد! چگونه مردم را به اتحاد و همدلی فرامی‌خوانند؟ پناه بر خدا از سفاهت عقل و سیاهی قلب! حزب کومله در واکنش به این حقایق از مردم کردستان می‌خواهد پلورالیسم سیاسی (احزاب متعدد) را بپذیرند و دم درنیاورند. در بیانیه حزب آمده است:

یکی از واقعیت‌های سیاسی پایه‌ای کنونی جامعه کردستان وجود احزاب و گرایش‌های سیاسی متفاوت و جاافتادن پدیدیده تنوع سیاسی است. این احزاب و گرایش‌ها در

جهان‌بینی‌ها و افق سیاست، در وابستگی به منافع طبقاتی، در برنامه‌های اجتماعی و سیاسی و در روش‌های سیاسی خود متفاوت بوده و گرایش‌هایی را نمایندگی می‌کنند که مشابه آنها کمابیش در همه جهان متمدن وجود دارد. بر این اساس پلورالیسم سیاسی و فکری و سازمانی و نتایج آن باید مانند یک واقعیت جامعه کردستان پذیرفته و در نظر گرفته شود.^۱

معنی ساده این تراوشات نابسامان این است که در کردستان، احزاب، گروه‌ها و حرکت‌های زیاد با سلیقه‌ها، آرمان‌ها، اهداف و جهان‌بینی‌های زیادی وجود دارد (البته چنین چیزهایی در میان مردم غیور و مسلمان کردستان وجود ندارد، آقایان خیال می‌کنند وجود دارد!) و هر کدام مردم را به گسیختن از دیگران و پیوستن به خود فرا می‌خوانند و باید این وضع را به عنوان پلورالیسم سیاسی پذیرفت! خوب، با این وضع نابسامان و بلبشو به کجا می‌توان رسید؟ کدام جامعه سالم و متحد را که در آن مردم با هم باشند نه برهم، را می‌توان ساخت؟ هنوز آقایان به مالخولیای خود نرسیده‌اند، به هم شاخ و شانه و تفنگ و فشنگ می‌کشند، خون همدیگر را به مدت چهار سال می‌ریزند،

۱. سایت اینترنتی حزب کومله: www.komala.org، یادداشت با عنوان «لزوم اتخاذ یک شعار واحد برای مطالبات خلق کرد»، بازدید ۱۳۹۰/۴/۲۵.



در میان خود انشعاب می‌کنند، از یک حزب شکست خورده چند حزبه می‌تراشند، هر کدام کنگره می‌کارند و بیانیه می‌دروند، با دلارهای کثیف رادیو و تلویزیون راه می‌اندازند، ترقه در می‌کنند، تروریست می‌فرستند و... وای به روزی که به مالیخولیای خود برسند؛ در آن روز، اول از همه پاکسازی رفیق و رقیب راه خواهند انداخت و مردم متمایل به رقبای و صاحبان افکار - به زعم آنان - ناپسند را مغول وار علف هرز شمشیر خواهند ساخت. شاید در آن روز دیگر مردم کردی باقی نمانند!

عبدالله مهتدی در مصاحبه‌ای از روند انتخاب دبیر کل در تشکیلات تروریستی اش با رأی‌گیری مخفی داد سخن می‌راند و آن را نمونه عالی وجود دموکراسی در تشکیلاتش ارزیابی می‌کند. وی می‌گوید:

ما نه به تعبد و شیفتگی بلکه به تعقل و انتخاب آگاهانه باور داریم و آن را سرچشمه نیروی خود می‌دانیم. وحدت نظر در حزب کومله از راه بحث نظری و سیاسی و در سمینارها و نشست‌ها تأمین می‌شود. کمیته مرکزی ما انتخابی و قابل تعویض در کنگره‌هاست. همین که ما با وجود همه شرایط سخت کردستان تا به حال دوازده کنگره گرفته‌ایم و در آنها از روی مکانیسم بحث و رأی‌گیری، سیاست‌هایمان را تعیین کرده و یا اصلاح کرده‌ایم و رهبری را از طریق رأی‌گیری مخفی در این کنگره‌ها انتخاب نموده‌ایم، خود گواه وجود ضوابط و روش‌های دموکراتیک جافتاده در کومله است.

اما وقتی با این سؤال اساسی روبه‌رو می‌شود که: «بنابراین چه توجیه منطقی برای انشعابات پی در پی در داخل احزاب کردی وجود دارد؟ یکی از دلایل آن کمبود دموکراسی نیست؟» دست و پای خود را گم کرده و در جملات کوتاهی می‌گوید:

انشعابات در احزاب کرد موضوعی است که هنوز به شکافتن و تحلیل بیشتر نیاز دارد و در مورد هر کدام از احزاب نیز تحلیل مشخص خودش را می‌خواهد. اما تصور نمی‌کنم که مسئله دموکراسی، اعم از فقدان آن یا وفور آن، بتواند به تنهایی این تحولات را توضیح دهد.^۱

گذر از خودمختاری به فدرال خواهی: در ادامه دروغ‌نامه حزب کومله با عنوان «اهداف و استراتژی کومله در جنبش کردستان»، دوره حاکمیت جمهوری اسلامی دوره‌ای معرفی شده که در آن مصیبت‌های اقتصادی، معیشتی، سیاسی و فرهنگی بزرگی



برای همه ملت ایران به بار آمده است و به ویژه در کردستان تبعیض فراوانی در توسعه و آبادانی، تفرقه افکنی مذهبی، گسترش اعتیاد، سانسور، اشغال نظامی، کوچ اجباری، زندان، شکنجه، ترور و اعدام توسط جمهوری اسلامی صورت گرفته است. همچنین اضافه کرده‌اند که در مرداد ۱۳۵۸ رژیم جمهوری اسلامی، کردستان را مورد تهاجم نظامی قرار داده و اشغال کرده و این اشغال هنوز هم ادامه دارد!^۱

سردمداران مزدور این حزب پس از سم پراکنی و تلاش برای آشفته کردن ذهن جوانان کرد، هدف اصلی خود را که جدایی کردستان با عملیات نظامی و تشکیل کردستان مستقل تحت رهبری کومله است اعلام می‌دارند. این حزب، دشمنی خود با حفظ تمامیت ارضی ایران را نیز آشکار ساخته و از تمام ملت‌های (!؟) ساکن ایران می‌خواهد که نغمه جدایی سرداده و دولت مستقل خود را تشکیل دهند. اما هیچ توضیحی راجع به حدود و تعداد این دولت‌های مستقل نمی‌دهد. پس مأموریت مزدوران امریکا و اسرائیل، تخریب و از هم پاشاندن وحدت ملت ایران و تمامیت ارضی کشور قدرتمند ایران با نظام مقدس جمهوری اسلامی است. در بند ششم «اهداف و استراتژی کومله در جنبش کردستان» می‌خوانیم:

ما بر اساس جهان‌بینی و برنامه سوسیالیستی خود، حق کلیه ملل ساکن ایران را در تعیین سرنوشت خویش یعنی آزادی آنها برای جدایی و تشکیل دولت مستقل به رسمیت می‌شناسیم. در عین حال ما خواهان اتحاد آزادانه و برابر ملت‌های ساکن ایران در یک ساختار سیاسی فدراتیو هستیم و معتقدیم که چنین اتحادی به سود دموکراسی و به سود توده‌های زحمتکش است.^۲

در ادامه این رجز خوانی به لزوم جدایی دین از دولت و مسلح کردن اعضای حزب جهت «دفاع از کردستان انقلابی» تأکید شده است. اما با همه زوری که احزاب تجزیه طلبی چون کومله برای جدایی کردستان از ایران تحت عنوان فریبکارانه «خودمختاری» به کار بردند، نقشه‌های آنان با هوشیاری مردم مسلمان کردستان و دلاوری‌های جوانان مدافع وطن شکست خورد. اکنون مدتی است این احزاب شیطانی تحت تعلیم شیطان

۱. سایت اینترنتی حزب کومله: www.komala.org، یادداشت با عنوان «لزوم اتخاذ یک شعار واحد برای مطالبات خلق کرد»، بازدید ۱۳۹۰/۴/۲۵.
۲. همان.

بزرگ امریکا، شعار خود را از خودمختاری طلبی به برقراری حکومتی فدرال^۱ در تمام ایران تبدیل کرده‌اند که تشکیل حکومت فدرال کردستان با محدوده جغرافیایی و قدرت حاکمیتی وسیع جایگاه ویژه‌ای در آن دارد و در واقع جدایی طلبی در شعار دیگری مطرح می‌شود. حزب در گذر از خودمختاری و ضرورت تشکیل حکومت فدراتیو در ایران و کردستان می‌نویسد:

شعار خودمختاری به دلایل متعدد تناسب خود را با واقعیات زمان از دست داده و دیگر جاذبه چندانی برای مردم کردستان ندارد. مردم کردستان احساس می‌کنند این شعار دیگر خواست و آرزوهای آنها برای احقاق حقوق خود را در بر ندارد. این شعار از سطح خواست مردم و از سطح آگاهی کنونی آنها پایین تر است و باید جای خود را به خواست و شعار دیگری بدهد. در عوض، شعار فدرالیسم با درجه رشد جنبش در کردستان بیشتر هم خوانی داشته و قابلیت این را دارد که در میان توده‌های مردم کردستان نیز هر چه بیشتر طرفدار پیدا کند و در همین مدت کوتاه نیز بسیار مورد استقبال قرار گرفته [۱۴] و جای خود را کاملاً باز کرده است و زمینه آن را دارد که به شعار اصلی و فراگیر مردم تبدیل شود. این شعار در عین حال برای مردم سراسر ایران نیز مطلوبیت و جذابیت داشته و یک شعار سرتاسری هم محسوب می‌شود. فدراتیو بودن ایران به امر دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی ایران و گسترش مشارکت مردم در سرنوشت خود کمک می‌کند و به مراتب بیش از شعار خودمختاری از حسن ظن مردم سایر نقاط ایران برخوردار می‌شود و مورد قبول بخش‌های هر چه وسیع‌تری از مردم و جریان‌های سیاسی

۱. فدرالیسم (به انگلیسی: Federalism) نظام سیاسی ویژه‌ای که به موجب آن در کنار یک حکومت مرکزی، چند حکومت خودمختار و محلی دیگر هم وجود دارد که اقتدار و وظایف دولت، میان حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی تقسیم می‌شود. دولت‌های محلی هر کدام بنا به موقعیت، از حاکمیت یا قسمتی از حاکمیت خود به نفع دیگری که قدرتمندتر است و یا به نفع دولت مرکزی، صرف‌نظر می‌کند و در عوض مورد حمایت آن دولت قرار می‌گیرد. البته روش‌های خاصی برای حل اختلاف میان حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی مقرر می‌گردد. به بخش‌ها و حوزه‌های محلی کشور، حقوق و وظایف ویژه‌ای واگذار می‌گردد. در این روش و جریان سیاسی اغلب دو فاکتور مورد نظر است: ۱. تمرکززدایی در کشور و به رسمیت شناختن خودمختاری و قدرت‌های منطقه‌ای ۲. ایجاد و تقویت فدراسیونی بین کشورهای مختلف دارای حاکمیت ملی. محمد حاجی‌زاده، فرهنگ تفسیری/یسم‌ها، تهران، جامه‌دران، ۱۳۸۴، ذیل فدرالیسم.





ایران قرار می‌گیرد.^۱

سردمداران این گروهک در تعیین حدود و اختیارات حکومت فدرال کردستان می‌نویسند:

سرزمین فدرال کردستان از به هم پیوستن آزادانه و داوطلبانه مناطق کردنشین غرب کشور که در استان‌های گوناگون موجودند در یک واحد سیاسی و اداری تشکیل می‌شود. کلیه امور قانون گذاری، قضایی، انتظامی، مالیاتی، اداری و فرهنگی کردستان به عهده دولت فدرال کردستان است. این حکومت بخشی از ارگان‌های مقننه و اجراییه حکومت فدراتیو ایران را تشکیل خواهد داد. در ادارات دولتی، مدارس و دانشگاه‌ها و رسانه‌های کردستان زبان کردی به عنوان زبان رسمی به کار گرفته می‌شود... از برنامه‌های عملی حکومت فدرال کردستان جدایی دین از دولت است. دین امر خصوصی افراد تلقی می‌شود و افراد در داشتن هر گونه عقیده و مذهب [حتی شیطان پرستی و خرافه‌های خطرناک دیگر] آزادند. همه مذاهب و پیروان آنان در انجام مراسم و آیین‌های مذهبی خود آزادند.^۲

با این سرعت اعجاب‌آور احزاب محتضری چون کومله در حرکت‌های زیگزایی و از این شاخه به آن شاخه پریدن‌های متعدد و متضاد، معلوم نیست در آینده کوتاه به کجا خواهند رسید و چه خواهند خواست؟ آقایان چه خیال کرده‌اند؟ آیا کردستان و مردم غیور و میهن‌دوست آن را آزمایشگاهی برای هرزه‌گی‌ها و افکار پریشان و متعفن خود می‌دانند؟ آنان در خارج بخورند و بنوشند و پای منقل راهکار نشان دهند و چون برنامه‌ای شکست خورد، فوری نظر خود را تغییر دهند و در بوق و کرنا بدمند که ای مردم چرانسسته‌اید که ما به مراحل مشعشع مبارزه رسیده‌ایم و اگر این نسخه را به کار بندید درهای سعادت به روی شما باز خواهد شد؟! این کوتوله‌های نانجیب که مغزشان در عرض سال‌ها و دهه‌ها تکان نخورده، مردم کردستان را نشناخته‌اند. مردم مسلمان کرد با انبوه فرهنگیان، اساتید دانشگاه، دانشجویان بصیر، علمای روشنفکر و... می‌دانند که چنین احزابی مارهای خوش و خط و خال با درونی زهر آگین و آتشین هستند. احزابی

۱. سایت اینترنتی حزب کومله: www.komala.org. یادداشت با عنوان «لزوم اتخاذ یک شعار واحد برای مطالبات خلق کرد»، بازدید ۱۳۹۰/۴/۲۵.
 ۲. همان، یادداشت با عنوان «برنامه کومله برای ایجاد حکومت فدرال و برقراری حاکمیت مردم در کردستان»، تاریخ بازدید ۱۳۹۰/۴/۲۸.

چون دموکرات و کومله با بزرگترین دشمنان ایران دست همکاری و اتحاد داده و با این نیز افتخار می کنند. عبدالله مهتدی می گوید:

به طور کلی کومله با دولت امریکا رابطه دارد یا نه، جواب مثبت است و ما تا به حال چندین بار با مقامات گوناگون دولت و نیز کنگره و سنای امریکا و همچنین شخصیت ها و تحلیلگران این کشور تماس و ملاقات داشته ایم و این را کتمان نکرده بلکه قبلاً هم اعلام نموده ایم و نه فقط ایرادی در آن نمی بینیم، بلکه برقراری این نوع روابط با امریکا و اروپا را یکی از وظایف خودمان می دانیم که به حکم موقعیت و مسئولیتمان در جنبش کردستان و در دفاع از آن و به طور کلی در دفاع از جنبش دموکراسی خواهی سراسر کشور به آن اقدام می کنیم.^۱

گروهک کومله هنوز هم تیم های تروریستی خود را برای انفجار، ترور و... به داخل کشور می فرستد که بیشتر آنان در تور و کمین نیروهای مقتدر نظامی و اطلاعاتی کشور می افتند. اما گروهک کومله هر بار ادعا می کند که فرستادن تیم های عملیاتی در سیاست فعلی حزب نیست و آنان سر خود عمل کرده اند. در ۱۲ شهریور ۱۳۸۹ این گروهک در سایت اینترنتی اش چنین ادعا کرد:

متأسفانه در روز ۱۱ شهریورماه امسال ۴ تن از رفقای پیشمرگ کومله در نزدیکی شهر سنندج در دام کمین رژیم... جمهوری اسلامی افتاده و همگی جان باختند. ما کمیته مرکزی کومله زحمتکشان کردستان اعلام می داریم که رفقای جانباخته دسته ای بودند از پیشمرگان کومله که مدتی پیش بدون هماهنگی و دستور رهبری و ارگان مربوطه، متأسفانه با در نظر نگرفتن پرنسیب ها و ضوابط تشکیلاتی و به شیوه سر خود و خودجوش به کردستان برگشته بودند.

کمیته مرکزی ضمن اظهار تأسف از این حادثه، مسئولیت خود را در قبال این حادثه پذیرفته و لازم می دانیم این حقیقت را بیان کنیم که تکرار این پدیده، نمونه ایست از خودرأیی، بی نظمی و نبود دیسیپلین محکم سازمانی که نشان از روحیه نظامی گری و رشد و توسعه آن در میان تشکیلات است و مسئولیت اصلی آن به عهده رهبری و کمیته مرکزی می باشد. بنابراین خود را شایسته نقد جدی دانسته و می دانیم و

۱. سایت اینترنتی گویا: www.gooya.com ۱۳۸۷/۵/۲۱.



برای برچیدن بساط چنین پدیده‌ای با تمام توان در ساختار و مدیریت تشکیلات خود تجدید نظر خواهیم کرد. کمیته مرکزی کومله

زحمتکشان کردستان. ۱۲ شهریورماه ۱۳۸۹.^۱

نزدیکی گروهک کومله و دموکرات: مدتی است که سرکردگان دو حزب کومله و دموکرات با پادرمیانی بزرگان حکومت کردستان عراق دشمنی‌ها را کنار گذاشته و به هم نزدیک شده‌اند. به مقرهایی که آن حکومت در اختیارشان گذاشته رفت و آمد می‌کنند و همدیگر را بغل کرده، می‌بوسند و در افکار نابسامانشان مرزهای مناطق متصرفی خیالی را تقسیم می‌کنند. حزب کومله زحمتکشان کردستان به سرکردگی ایلخانی‌زاده در سایت اینترنتی خود خبر و تصاویر دیدار مصطفی هجری سرکرده حزب دموکرات کردستان از مقر آنها در روز چهارشنبه دوم تیرماه ۱۳۸۹ را چنین درج نموده است:

روز چهارشنبه ۱۳۸۹/۴/۲ هیئتی از حزب دموکرات کردستان ایران از مقر مرکزی کومله زحمتکشان کردستان دیدار کردند. این هیئت که مرکب بود از آقایان: مصطفی هجری دبیر کل حزب دموکرات، محمد نظیف قادری عضو دفتر سیاسی، رستم جهانگیری عضو دفتر سیاسی، کریم پرویزی عضو دفتر سیاسی، حسین نازدار عضو کمیته مرکزی، محمد صاحبی عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران از سوی رفقا: عمر ایلخانی‌زاده، بهرام رضایی، صادق زندی، بیژن قبادی،



دو تروریست در حال دست‌دادن! ایلخانی و هجری

۱. سایت اینترنتی حزب کومله: www.komala.org، ۱۳۸۹/۶/۱۲.

صبح امینی و امیر صلواتی مورد استقبال گرم و صمیمانه قرار گرفتند. در این نشست ابتدا ابعاد جهانی دور چهارم تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه رژیم جمهوری اسلامی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. نکته مهم در این بخش لزوم اتخاذ موضع متحد جهانی علیه ماجراجویی‌های اتمی رژیم اسلامی بود که طرفین در این باره هم‌رأی بودند.

آنگاه رویدادهای یک سال گذشته یعنی بعد از انتخابات دور دهم ریاست جمهوری در ایران و اعتراضات عمومی مردم مورد بحث واقع شد. در این قسمت هر دو طرف بر این باور بودند که اعتراضات و نارضایتی با هر بهانه و انگیزه‌ای علیه رژیم اسلامی، واقعیتی عینی و ملموس است... لزوم عدم تنازل از مطالبات بحق خود و پای فشاری در تحقق این خواست‌ها و حفظ استقلال مطالبات مشخص جنبش کردستان بخشی دیگر از موارد مورد بحث بود. در خاتمه با تأکید بر گسترش ارتباط، گفت‌وگو و همکاری هر چه بیشتر در زمینه‌های مورد توافق و عدم مشروط نمودن ارتباط با همدیگر به روابط هر طرف با دیگر جریانات و احزاب، نشست در فضایی دوستانه به اتمام رسید. دبیرخانه کومله زحمتکشان کردستان ۱۳۸۹/۴/۲^۱.



دیدار مصطفی هجری رئیس حزب دمکرات با عمر ایلخانی رئیس حزب کومله در عراق

۱. سایت اینترنتی حزب کومله: www.komala.org ۱۳۸۹/۴/۲.



نقد متون، منابع و دیدگاه‌ها

کژتابی‌های نظری و مفهومی محققان غربی در فهم انقلاب اسلامی

«نقدی بر کتاب انقلاب اسلامی ایران و بازتاب جهانی آن اثر جان اسپوزیتو»

اعظم مجیدی نژاد

چکیده

جان. ال. اسپوزیتو در کتاب انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن با طرح مسئله ارزیابی انقلاب ایران در چشم‌انداز تاریخی و مقایسه بازتاب آن بر جوامع و رژیم‌های مختلف نتیجه می‌گیرد که مذهب شیعه عامل ایدئولوژیک انقلاب اسلامی است و بازتاب جهانی انقلاب ایران هم مستقیم و هم غیر مستقیم بوده است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، تشیع، صدور انقلاب

مقدمه

انقلاب از مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی است که به ندرت اتفاق می‌افتد. درست زمانی که برخی سخن از پایان انقلاب گفته‌اند و عمر آن را به خصوص در قرن بیست‌ویکم به سر آمده تلقی کرده‌اند، انقلاب اسلامی در نیمه دوم قرن بیستم به وقوع پیوست؛ رویدادی که شگفتی همگان را برانگیخت و سیاست‌بازان و پژوهشگران تلاش کردند





تا وضعیت بی‌اندازه سیال و پیچیده‌ای را که بر بخش‌های وسیعی از جهان اثر گذارده است، دریابند. از این رو، آخرین انقلاب بزرگ - انقلاب اسلامی ایران - حجم زیادی از پژوهش‌های غربی را به خود اختصاص داده است. اگر هدف نظریه و نظریه‌پردازی رساندن کثرت به وحدت باشد و بپذیریم که نظریه‌پردازی انقلاب برای نظام‌مند کردن افکار و اذهان، در قدم اول پیرامون یک انقلاب و در مرحله بعد همه انقلاب‌ها شکل گرفته است، چه وحدتی می‌توان میان یک انقلاب دینی و چندین انقلاب غیر دینی یا سکولار در نظر گرفت؟! به ویژه زمانی که به گفته بسیاری از صاحب‌نظران انقلاب ایران چالش‌های بزرگی فراروی اصول تفکر اجتماعی در الگوی غربی آن، پدید آورده است. جان‌ال. اسپوزیتو یکی از استادان برجسته در حوزه پژوهشی خاورمیانه و اسلام سیاسی به همراه جمعی از استادان و صاحب‌نظران این حوزه کتاب *انقلاب/ایران و بازتاب جهانی آن* را تألیف کردند تا به زعم خویش ارزیابی مناسب و چندبعدی از انقلاب ایران ارائه دهند. آنها چنین پنداشته‌اند که انقلاب اسلامی ایران منبع اصلی بنیادگرایی اسلامی در سراسر جهان است. دغدغه اساسی این گروه تحقیقی، ارزیابی از انقلاب ایران در چشم‌انداز تاریخی و مقایسه بازتاب آن بر جوامع و رژیم‌های مختلفی از خاورمیانه تا آفریقا و آسیا است. بنابراین مطالب نویسندگان در راستای پاسخ به این دغدغه حول سه محور تنظیم شده است:

محور اول؛ با تشریح یک رویکرد نظری و روشی متفاوت و ترکیبی و نقد رویکردهای موجود در ارزیابی انقلاب اسلامی نگارش یافته است.

محور دوم؛ ماهیت انقلاب اسلامی در یک چشم‌انداز تاریخی خاص تبیین می‌شود.

محور سوم؛ ابعاد و پیامدهای انقلاب اسلامی با کانونیت هدف تثبیت انقلاب در داخل و صدور آن به خارج تحلیل می‌شود.

بیشترین یافته‌های این اثر به پیامدهای انقلاب و هدف صدور آن اختصاص دارد. این فصول در جهت تبیین و سنجش فرضیه اصلی نشان می‌دهد که بازتاب جهانی انقلاب ایران هم مستقیم و هم غیر مستقیم بوده است. به عبارت دیگر در واقع انقلاب ایران اغلب بیش از آنکه مدلی دقیق باشد، به صورت نمونه‌ای الهام‌بخش و کلی عمل کرده است. همچنین انقلاب ایران معمولاً بیش از آنکه به ایجاد یا هدایت تلاش‌های انقلابی بینجامد، گرایش‌های از پیش موجود در کشورهای مسلمان را شتاب بخشیده است. در این پژوهش، ضمن توصیف محورهای اصلی این کتاب به نقد و ارزیابی این تحلیل‌ها پرداخته می‌شود.

محور اول: الگوی نظری، روش‌شناسی و مدل تحلیل کتاب

تبيين رویکرد نظری متفاوت و ترکیبی به زعم نویسندگان، اولین بخش از مطالب کلیدی این اثر است که چهارچوب و قالب فکری مباحث محققان و الگوی تحلیل این پژوهش را در درک بهتر چرایی و چگونگی انقلاب و راهبرد صدور آن تشکیل می‌دهد. به باور اسپوزیتو سه مدل تحلیلی برای درک و تبیین انقلاب اسلامی ایران و راهبرد صدور آن ظهور کرده که نقدپذیر است. این سه رویکرد فکری عبارت است از:

۱. نفوذ و قدرت رهبران مذهبی؛

۲. ناسیونالیسم ایرانی؛

۳. شناسایی جنگ نخبگان.

ولی هر یک از این رویکردها به خصوص رویکرد سوم تک‌بعدی هستند. وی در ادامه راه چهارمی را پیشنهاد می‌دهد و می‌گوید:

ارزیابی مناسب از انقلاب ایران مستلزم چیزی فراتر از ارزیابی ماهیت رژیم است. این امر نیازمند جای دادن این انقلاب خاص در چشم‌انداز تاریخی و مقایسه بازتاب آن بر جوامع و رژیم‌های مختلفی از خاورمیانه تا آفریقا و آسیاست.^۱

سپس بیان می‌دارد که این بازتاب در متن خیزش جهانی اسلامی با محوریت راهبرد صدور انقلاب اسلامی (از اهداف اصلی ایران) ارزیابی می‌شود. بنابراین چنانچه ملاحظه می‌شود، نویسنده تصریح نمی‌کند که از چه الگوی نظری و روشی استفاده کرده است؛ اما با توجه به اینکه نویسنده در تحلیل خود از کلیدواژه‌هایی مانند چشم‌انداز تاریخی و فرهنگی، مقایسه بازتاب انقلاب بر جوامع مختلف، زمینه‌های بومی و فرهنگی احیاگری اسلامی و تحولات سیاسی-اجتماعی منطقه‌ای و سرزمینی استفاده کرده، به نظر می‌رسد الگو و چهارچوب نظری این پژوهش برگرفته از الگوی نظری نسل چهارم نظریه‌پردازی‌های انقلاب است. ویژگی مشترک این تحلیل‌ها آن است که عناصری همچون فرهنگ، ایدئولوژی، رهبری (کارگزار) و دین برجستگی و اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. این الگوی نظری دارای سه مشخصه اساسی است. اول، به پیامدها و رویدادهای پس از انقلاب عطف توجه دارند؛ به این دلیل که قدرت ایدئولوژی در بازسازی نظم اجتماعی، زمانی بیشترین کارایی را دارد که بی‌نظمی حاکم است و دولت و جامعه هر دو در تغییر و هرج و مرج هستند. دوم، کارگزاران انسانی در رویکرد فرهنگی اهمیت عمده

۱. جان. ال. اسپوزیتو، انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، تهران، باز، ص ۱۶.





می‌یابند؛ زیرا کنش‌های انقلابیون که به وسیله مجموعه‌ای از ایدئولوژی‌ها راهبری می‌شود در تحقق رویدادهای انقلابی سخت مؤثر است و سوم، رویکردهای فرهنگی از آنجا که با توسل به فرهنگ خاص یک ملت به تشریح پدیده‌های اجتماعی می‌پردازند مؤلفه‌های خاص همان فرهنگ را در ارزیابی نهایی خود دخالت می‌دهند.^۱ طرح تحقیقی این پژوهش به صورت مطالعه ترکیبی از شیوه‌های توصیف، تفسیر و تبیین است. این الگو از یک رویکرد ترکیبی که شامل متغیرهای گوناگون و سطوح مختلف تحلیل است، بهره گرفته و به دنبال تلفیقی از عوامل ساختاری و فرهنگی است. رهیافت حاکم بر این اثر، رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی و آنچه به منزله روش بر این کتاب حاکم است، روش تاریخی - روایتی با علت مرکب (چند علیتی) است که چند ویژگی دارد. ابتدا اینکه این رهیافت، مطالعه و تجزیه و تحلیل یک جامعه را در یک زمان معین و منفک از دیگر زمان‌ها عملی نمی‌داند؛ بلکه می‌بایست در رابطه با تاریخ آن جامعه بلکه در سطح وسیع‌تری در رابطه با تاریخ بشریت، صورت بگیرد.

ویژگی دیگر این رهیافت این است که بر مطالعه گسترش و توسعه شناخت انسان در سیر تاریخی بشریت تأکید دارد؛ زیرا رفتار بشر بر اساس شناخت و معرفت اوست و روابط آن با دنیا و سایر انسان‌ها به آنچه او از جهان می‌شناسد، بستگی دارد. پژوهشگران این عرصه دریافته‌اند که این الگو مبتنی بر این پیش‌فرض است که وقایع اجتماعی مورد بررسی منحصر به فرد بوده و مطالعه آنها مستلزم فهم فرآیند تاریخی و زمینه‌های وقوع آن است. منحصر به فرد بودن واقعه مورد تبیین (مثلاً انقلاب ایران) بدین معناست که آن را به هیچ‌وجه نمی‌توان مصداق قانون کلی یا تئوری دانست. بر اساس این مدل استقرایی، واقعه‌ای مثل انقلاب ایران نتیجه فرآیندی تاریخی است. لذا بر این اصل استوار است که هر واقعه‌ای، فرآیند ویژه‌ای دارد که از طریق آن، واقعه‌ای خاص تولید می‌شود و این فرآیند ویژه است که واقعه منحصر به فرد را تبیین می‌کند.^۲ در این روش سطح تحلیل، نظام تاریخی است نه جامعه و دولت. نویسنده با اتکا به این روش‌شناسی ضمن باور داشتن به وجود ساختار منطقی برای باورها و ایدئولوژی‌ها در پی کشف زمینه تاریخی و تفسیر این باورهاست. رویکرد نویسنده درک ساختار اندیشه در ایران است و به همین منظور پاراز توصیف فراتر نهاده و در پی بازسازی ساختار نمادین شیعه، مرزهای تاریخی و جامعه‌شناختی و تغییرات آن است. بنابراین تشریح فرآیندهای تاریخی که به

۱. احمد رهدار، آموزه ۷ (شرق‌شناسی نوین و انقلاب اسلامی)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴.

۲. محمدرضا طالبان، رهیافت‌های تبیین انقلاب، ۱۳۸۶.

رشد گفتمان شیعی به عنوان ایدئولوژی غالب جبهه مخالف انجامیدند، جنبه مهمی از تشریح عوامل انقلاب اسلامی ایران است.

نقد روش تحلیل کتاب

در این بررسی با پذیرفتن تنگناهای روش‌های پیشین در مطالعات انقلاب اسلامی و اینکه روش جدید این کتاب، محقق را قادر می‌سازد تا وقایع انقلاب را در سطحی وسیع پژوهش کند، سعی شده است در بستر نقد و ارزیابی کتاب *انقلاب/ایران و بازتاب جهانی آن* به کاستی‌های این رویکرد نیز که از شیوه‌های تحلیل توصیفی-تاریخی، تفسیری و تبیینی در مطالعه انقلاب اسلامی استفاده می‌کند، پرداخته شود. این کاستی‌ها مربوط به نقش تبعی و واکنشی عامل فرهنگ و مذهب و سطح تحلیل جزءنگر و پایین رویکرد و چهارچوب نظری این پژوهش می‌شود.

اولین ایراد این رویکرد، نگاه تبعی و واکنشی به فرهنگ و عنصر کارگزاری در انقلاب اسلامی ایران است که مشخصه اصلی آن سازندگی و اراده‌گرایی (گزینش‌های عقلانی) است. تأکید بر مقوله فرهنگ و مذهب در تحلیل اسپوزیتو بیشتر با توجه به مسئله توسعه وابسته، شکاف‌های فرهنگی- هویتی و سرکوب‌گری دولت مطرح می‌شود. در نتیجه، فرهنگ و به‌ویژه مذهب تشیع و به بیان اسپوزیتو ابزار بومی بسیج برای نهضت، هر چند که از عوامل ایجادکننده وضعیتی انقلابی است؛ اما خود این شیوه بیان اعتراض، بازتاب و در واقع نشئت‌گرفته از شکاف‌های فرهنگی- هویتی ناشی از برنامه‌های نوسازی است. از نگاه‌های تبعی به فرهنگ می‌توان به دیدگاه‌هایی در مباحث تبیین انقلاب ایران اشاره کرد که با اصالت دادن به عوامل اقتصادی، اجتماعی و ساختاری از برخی عوامل فرهنگی مثل دین، ایدئولوژی و... نیز گفت‌وگو می‌کنند. در این نوع نگاه در عین اینکه تا حدودی به فرهنگ اصالت داده می‌شود، اما اصالت آن ابزاری است تافی‌نفسه و علی. برای مثال می‌توان به اظهار نظر برخی تحلیل‌گران سیاسی استناد کرد که معتقدند علت اصلی انقلاب ایران شیوه نوسازی رژیم شاه بود و عامل دین و ایدئولوژی مذهبی که در جنبش انقلابی ایران مشاهده شد، صرفاً ابزاری برای بیان نارضایتی‌های عمومی یا قالب و پوششی برای اظهار منافع و خواسته‌های عینی مردم بوده و اهمیت علی فی‌نفسه نداشته است.^۱ تبیین مد نظر معدل به مثابه یک تحلیل گفتمانی، گویای این فرآیند اجتماعی است. در وهله نخست رویدادهای اجتماعی با پس‌زمینه‌های ساختاری شرایط

۱. محمد رضا طالبان، *درآمدی بر منطق فرهنگی انقلاب ایران*.





را برای یک بحران اجتماعی به وجود می‌آورند؛ این عناصر عبارت‌اند از: گسترش دستگاه سرکوب‌گر و دیوان‌سالارانه شاه، تضعیف جامعه مدنی، وابستگی به نظام بین‌المللی، تعارض سیاست‌های نوسازی با ساخت طبقاتی (خاصه تجار، مالکان و خرده‌بورژواها) و رشد طیف کارگر و حاشیه‌نشین بعد از اصلاحات ارضی و سیاست‌های صنفی. اما مسائل فوق‌فی‌نفسه توانایی لازم را برای شکل‌دهی به یک برنامه انقلابی ندارند؛ آنچه این رویداد را ممکن می‌سازد مقوله‌ای اخلاقانه و انسانی به نام گفتمان انقلابی است. در اینجا نقش عاملیت اجتماعی، خود را در قالب گفتمان انقلابی نشان می‌دهد؛ همان گفتمانی که عامل شکل‌گیری ائتلاف و پیوندهای دیگری در سطح کلان اجتماعی می‌شود (به عنوان مثال متحد ساختن معارضان و مخالفان رژیم تحت یک برنامه انقلابی).^۱

از طرفی به نظر می‌رسد جایگاه فرهنگ و مذهب در رویکرد نظری اسپوزیتو به سطح زبانی برای تعیین منافع طبقاتی و تبیین ارتباط آن با شرایط عینی جامعه تقلیل یافته است. وی معتقد است علما به مثابه طبقه‌ای مذهبی و دارای منزلت، به خاطر تفاوت‌ها و شکاف هویتی ناشی از برنامه‌های نوسازی با نخبگان و روشنفکران غیر دینی رنج می‌برند که برای بازیابی این هویت با هم متحد شدند. از سوی دیگر در یک نگاه کلان به روش تحلیل تاریخی و با توجه به شکل‌گیری انقلاب اسلامی حول اندیشه‌های دینی، این سؤال مطرح می‌شود که روش مزبور تا چه حد در بازخوانی اندیشه‌های دینی کارایی دارد؟ این پرسش از یک طرف با توجه به شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران حول اندیشه‌های دینی و از سوی دیگر در یک نگاه کلان با توجه به روش‌های تحلیل تأویلی و ساختاری مطرح می‌شود. چنین روشی در متن تحلیل خود به نسبتی معتقد است که هم به لحاظ مبانی و هم به لحاظ تطبیق با انگاره‌های دینی، نقاط ضعف جدی دارد. این دیدگاه ذیل دیدگاه‌هایی است که معتقد به بازتولید و بازتفسیر دین در شرایط مختلف‌اند. در این زمینه تمام نقدهایی که به نظریات نسبی‌گرا وارد است، چه به لحاظ کلی و چه به لحاظ کاربرد آن در اندیشه‌های دینی بر این نظریه نیز وارد است. از نظر نویسنده آنچه از سوی دستگاه روحانیت و جریان مذهبی در ایران ارایه شد، ایدئولوژی رقیبی است در برابر ایدئولوژی‌های دیگر نه یک نظام فکری که بتواند هویت جدیدی برای جامعه ایران پدید آورد. این نگاه به اسلام حامل این نکته است که پایگاهی ذهنی دارند. بنابراین تفسیر ایدئولوژیک از اسلام یک تحلیل ذهنی از اسلام است که نافی

۱. معدل، رهیافت‌های چهارگانه تبیین انقلاب اسلامی.

۲. احمد رهدار، آموزه ۷، همان، ص ۶۶۸.

هر نوع اصول ثابت و لایتغیر در اسلام است. آنچه در اینجا عرضه می‌شود به منظور بازتفسیری از اسلام بر اساس ایدئولوژی مدرن است؛ در حالی که اسلام یک ایده ذهنی و ساخته فکر بشری نیست. بنابراین کاربرد این روش در تحلیل اندیشه‌های دینی، خواسته یا ناخواسته عرفی دانستن دین را در پی داشته و آن را به منزله یک پیش فرض پذیرفته است؛ زیرا آنچه به منزله آموزه دینی در این گونه تحلیل مطرح است، چیزی جز برآیندی از فضای اجتماعی و ساختاری نبوده و دیگر برای دین تقدس و حیانی و الهی باقی نخواهد ماند.^۱ با در نظر گرفتن این نکته که نگاه عرفی به دین و سکولاریسم یکی از مبانی اصلی مدرنیته و تجدد است، به نظر می‌رسد چنین تحلیلی از دین آن را از حقیقت اصلی خود جدا و تهی می‌سازد.

سطح تحلیل جزئی و خرد در تبیین ماهیت انقلاب اسلامی دومین کاستی رویکرد کلان این کتاب به شمار می‌رود. اسپوزیتو به رغم اینکه در تحلیل انقلاب اسلامی مانند دیگر نظریه پردازان نسل چهارم توجه خود را به سوی مسائل فرهنگی معطوف ساخته است، فرهنگ و مذهب را در مرتبه عوامل ناخودآگاه و متأثر از شرایط بحرانی ناشی از برنامه‌نوسازی قرار داده است. آنچه در این جداسازی از الگوی تاریخی غرب محور قرار گرفته تنها مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. در حالی که با یک نگاه عمیق‌تر می‌توان دریافت پیدایش نسل چهارم دورنمای انتقالی است که نه تنها در حوزه نظریه‌پردازی انقلاب بلکه در مجموعه علوم اجتماعی در حال پدید آمدن است و بازگشت مسائل فرهنگی و اعتقادی به حوزه نظریه‌پردازی انقلاب‌ها نشان از همین انتقال دارد. اینکه انقلاب اسلامی ایران توجه بسیاری از نظریه‌پردازان انقلاب را به حوزه فرهنگ معطوف ساخت، از سویی نشان از تزلزل کلان روایت‌ها و گفتمان مسلط غرب و از طرف دیگر تجدید حیات، حضور و معارضه رقیب دیرینه تفکر غرب، یعنی تفکر دینی و حیات معنوی را می‌رساند. انقلاب اسلامی چه به لحاظ ماهیت و چه به لحاظ پیامدها، شعاع گسترده و بنیانی از تفکر و تمدن بشری را درگیر خود ساخته است. در واقع می‌توان گفت نزاع انقلاب اسلامی با تفکر و تمدن غرب در وهله اول در فلسفه تاریخ است و غرب را در این حوزه به چالش کشیده است. اگر تبیین بهتری از فراتر بودن سطح تحلیل پدیده انقلاب اسلامی بخواهیم ارائه کنیم و اثبات این مدعی که سطح تحلیل را باید در قلمرو «فلسفه تاریخ» جست‌وجو کرد، آن را می‌بایست در بنیانی‌ترین پایگاه تفکر مدرن که در عصر روشنگری تحقق یافت و انقلاب اسلامی یا به طور کلی جریان

۱. همان، ص ۶۷۱.





احیای اسلام در تقابل با آن پدید آمد، سراغ گرفت. به تعبیر بایی سعید تجدید حیات اسلامی، در سطح گسترده‌تر، اضطراب فرهنگی در غرب را نشان می‌دهد. غرب، تصور گذشته تحریف شده خود را در اسلام می‌بیند. تجدید حیات اسلامی نمایانگر تولد مجدد خدایی است که غربیان آن را کشته بودند تا بشر بتواند بهتر زندگی کند. احیای اسلام به معنای انتقام خداوند است و به بازگشت ایمان اشاره دارد، بازگشت به تمام چیزهایی که ایده آزادی روزافزون بشریت را زیر سؤال می‌برد.

اصالت دادن به عوامل مختلف اجتماعی (رهیافت چندعلیتی) حتی با تأکید بر عامل فرهنگ (تبیین فرهنگی انقلاب) در روند انقلاب اسلامی و نادیده گرفتن ساحت اندیشه‌ای آن نخستین و عمده‌ترین کاستی و مشکل روشی و رویکرد کلان این کتاب است. از نکاتی که در بافت و ساحت برخی نظریه‌های غربی پیرامون انقلاب اسلامی قابل تحقیق می‌باشد، این نکته است که آنان تحولات کشورهای غیر غربی و پدیده‌های اجتماعی دیگر حوزه‌ها را بیشتر معلول فهرستی از عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تلقی کرده و عنصر اندیشه و «ساحت تفکر» را در آن پدیده‌ها برجسته نمی‌کنند؛ لذا موضوعاتی از قبیل انقلاب اسلامی را پیش از آنکه معلول طبیعی تفکر و اندیشه و اصول و ارزش‌ها بدانند، معلول بحران‌ها و شرایط ویژه و نارسایی‌ها و کمبودها تلقی می‌نمایند.^۱ چنانچه اسپوزیتو بحران ناشی از نوسازی، وابستگی به غرب و سیاست‌های سرکوب‌گرایانه شاه را به عنوان عوامل ظهور انقلاب در ایران تبیین می‌کند و فرهنگ و آموزه‌های شیعی را تنها به عنوان شیوه بیان نارضایتی‌ها و عاملی برای هویت‌جویی صرف به شمار می‌آورد.^۲ البته کمتر کسی می‌تواند منکر بحران‌ها، کمبودها، تضادها و چالش‌ها در روند یک تحول اجتماعی و سیاسی شود، اما اینکه به این مجموعه عوامل، اصالت داده و عنصر تفکر و اندیشه و ارزش‌ها از افق آن حذف شود، مسئله‌ای است که می‌بایست بر روی آن تمرکز نمود؛ به خصوص آنکه غربیان معمولاً تحولات بزرگ حوزه‌های اجتماعی و سیاسی خودشان را معلول تفکر، فلسفه و عقلانیت دانسته و عوامل بحران‌زا و اقتصادی و پدیده‌های اجتماعی را در چشم‌انداز و گستره آن تحلیل و تفسیر می‌نمایند.^۳ به هر حال این ملاحظه و زاویه دید را می‌توان در فهم و نگرش نویسندگان این کتاب نیز پیرامون انقلاب اسلامی تبیین و بازنمایی نمود. تحلیل‌پیدایی انقلاب اسلامی در غیر از فضا و افقی که مذهب شیعه و به خصوص قرائت خاص امام خمینی گشوده است، باعث

۱. موسی نجفی، آموزه ۷، ص ۲۴-۲۳.

۲. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۳۶.

۳. موسی نجفی، همان.

الگو و چهارچوب نظری این پژوهش برگرفته از الگوی نظری نسل چهارم نظریه پردازی‌های انقلاب است. ویژگی مشترک این تحلیل‌ها آن است که عناصری همچون فرهنگ، ایدئولوژی، رهبری (کارگزار) و دین برجستگی و اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. این الگوهای نظری دارای سه مشخصه اساسی هستند. اول، به پیامدها و رویدادهای پس از انقلاب عطف توجه دارند؛ دوم، کارگزاران انسانی در رویکرد فرهنگی اهمیت عمده می‌یابند؛ و سوم، رویکردهای فرهنگی از آنجا که با توسل به فرهنگ خاص یک ملت به تشریح پدیده‌های اجتماعی می‌پردازند مؤلفه‌های خاص همان فرهنگ را در ارزیابی نهایی خود دخالت می‌دهند

می‌شود که انقلاب اسلامی به همین صورت که مطرح شده، دوام نیاورد یا ماهیت و اهداف آن در افق و فضای اندیشگی غرب تحریف گردد. با کمی دقت در مدل تحلیل این کتاب معلوم می‌شود تبیین‌ها و تحلیل‌های آن سعی دارند از کنار این مطلب بگذرند یا آن را در سیر تحولات انقلاب پنهان نمایند یا امری در حاشیه و در کنار سایر مباحث انقلاب بگذارند. چنانچه می‌بینیم اسپوزیتو معتقد است که انقلاب ایران نخستین انقلاب مدرن به رهبری مذهب است که اجرای برنامه بلندپروازانه نوسازی همراه

با سیاست سرکوب مخالفان آن، نوعی شکاف فرهنگی و هویتی پدید آورد و مذهب تنها عاملی برای باز یابی این هویت از دست رفته می‌باشد. وی فهرستی از امور سیاسی و خواسته‌های اجتماعی نظیر «زرتشتی‌گری در کنار اسلام به عنوان مذهب رسمی، مرکزیت دادن به ارتش و قوه قضاییه، اصلاحات قانونی و آموزشی به سبک غربی، کنترل موقوفات به وسیله حکومت و غیر قانونی کردن حجاب»^۱ را برای به وجود آمدن این افق جدید ارایه می‌دهد که در آن، نه گفتمان مدرن زیر سؤال می‌رود و نه انقلاب اسلامی خارج از فضای مدرن یا ملاک‌های آن مطرح می‌شود. مشکل اساسی موجود در مدل تحلیلی نظریه پردازان این اثر این است که می‌خواهند فلسفه و ماهیت این انقلاب را با گفتمان مدرن و اصول آن بسنجند و نه اینکه فلسفه انقلاب اسلامی را به بیرون از این گفتمان بازگردانند. لذا مثال‌ها و نمونه‌هایی را که به عنوان داده‌های تحلیل می‌آورند بیشتر به حالت گزارشی و روایتی - تاریخی بوده آنگاه وقایع متعدد را با متدولوژی خود به هم مرتبط کرده و سعی می‌کنند در مرحله استفاده از این انتخاب و نمونه‌برداری‌ها نیز به طریق خود و با توجه به متدولوژی‌های خاص خود، تجارب تاریخی و پیش فرض‌های نظری غرب عمل نمایند؛ لذا استنادات و استنتاج‌های ارایه شده توسط

۱. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۳۶-۳۵.





این نظریه پردازان، از نظر متدولوژیک، ساختاری و از جهت پژوهش، در فضای مدرنیته و اصول مسلم فرض شده در آن مطرح است؛ اصولی که با نام و عنوان علمی بودن، به عنوان حربه‌ای برنده در جهت بستن راه هر گونه نقد و چون و چرا عمل می‌نماید. بنابراین رهیافت جامعه‌شناختی - تاریخی در امتداد نگاه شرق‌شناسی وارونه رویکرد کلان حاکم بر این پژوهش است و تمام تحلیل‌ها بر مبنای این نگرش به پدیده انقلاب اسلامی ایران و فهم ماهیت و پیامدهای آن نگاشته شده است. فهم ماهیت انقلاب اسلامی و تبیین پیامدهای آن عنوان مطالب محورهای دوم و سوم این مقاله هستند که ضمن بررسی اجمالی کتاب، ملاحظات و کاستی‌های نهفته در مطالب آن نیز تشریح می‌گردد.

محور دوم: ماهیت انقلاب اسلامی ایران و اهداف آن

ارزیابی مناسب از انقلاب اسلامی و اهداف آن مستلزم فهم ماهیت فکری و زمینه‌های اجتماعی آن در یک چشم‌انداز تاریخی است. جان. ال. اسپوزیتو معتقد است:

نحوه وقوع انقلاب شگفتی همگان را برانگیخت و ایران از زمان این انقلاب تحولات بسیاری به خود دیده است: تثبیت جمهوری اسلامی با غلبه روحانیون، نهادینه شدن سیاسی - اجتماعی انقلاب و بازتاب آن بر جوامع مختلف. پژوهشگران تلاش کردند تا وضعیت پیچیده‌ای را که بر بخش‌های وسیعی از جهان اثر گذارده است، دریابند. هر چند نتیجه این تلاش‌ها ساده‌سازی این واقعیت بوده است.^۱

از آنجا که درک اهمیت و ماهیت این انقلاب و تأثیر داخلی و جهانی آن مستلزم فهم پیشینه تاریخی سیاست در تاریخ ایران و جهان اسلام و زمینه‌های اجتماعی آن است، نویسنده مباحث خویش را با تبیین و تفسیر ریشه‌های فکری و اجتماعی فرآیند انقلاب شروع می‌کند. این آگاهی، به زعم او ما را به درک بهتر ایدئولوژی انقلاب، رهبری، نهادها، سیاست‌ها و اهداف آن رهنمون خواهد شد. مؤلف باور دارد ترکیب نارضایتی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ناشی از اجرای طرح نوسازی با سنت بازخوانی شده شیعه که ابزار بسیج نهضت و چهارچوب ایدئولوژیک انقلاب بود، آمیخته شد و انقلاب پدید آمد. پس از انقلاب، اهداف نهادینه کردن آن در داخل و صدور آن به خارج دنبال شد که ریشه در جهان بینی عقیدتی و تفاسیر مذهبی آیت‌الله خمینی

وایدئولوگ‌های او دارد. بنابراین ترسیم بحران ناشی از نوسازی، فهم سنت بازخوانی شده شیعه و تصویر جهان بینی امام خمینی و ویژگی‌های آن در زمینه و بافت تاریخی، عناصر ماهیت پیچیده انقلاب اسلامی و پیامدهای آن را تشکیل می‌دهند.

بررسی و فهم تاریخ تشیع در ایران، اولین محور ارزیابی مناسب از ماهیت انقلاب اسلامی در الگو و مدل تحلیلی این پژوهش است. اسپوزیتو معتقد است: «شیعه از قرن شانزدهم مذهب رسمی ایران بوده است و اعتقادات، رهبری و نهادهای شیعه نقش مهمی در سیاست ایران داشته و اسلام شیعی از آغاز با سیاست آمیخته بوده طوری که می‌توان گفت تاریخ و معتقدات شیعه زیربنای ایدئولوژی انقلابی مدرن را تشکیل داده است.»^۱ سپس نتیجه می‌گیرد که در طول تاریخ، شیعه تحت تسلط سنی‌ها و همواره در اقلیت بوده است و چهره‌ای غیرقانونی و مظلوم داشته است. خاستگاه مذهب شیعه به باور نویسندگان، به قرون اولیه اسلام برمی‌گردد؛ زمانی که امت اسلامی بر سر موضوع رهبری و جانشینی به دو نحله سنی و شیعه تقسیم شدند. اما در طول تاریخ اسلام خلافت سنی شکل متداول حکومت بوده است تا امامت شیعی. تاریخ تشیع دو مرحله را طی کرده است. اول، شیعه خود به چند فرقه تقسیم شده است و شیعه مسلط در ایران شیعه دوازده امامی است. دوم، اعتقاد به غیبت امام دوازدهم و انتظار برای ظهور اوست. اسپوزیتو نشان می‌دهد که در شرایط انتظار برای ظهور حضرت مهدی (عج) همه حاکمان دنیوی (پادشاهان) و همه رهبران مذهبی مدعی بر عهد داشتن نمایندگی امام غایب هستند؛ بر خلاف علمای سنی‌ها، شیعه‌ها حکومت دنیوی را به رسمیت نمی‌شناختند، طوری که زمانی که شاه اسماعیل صفوی شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرد و مدعی نیابت امام شد؛ شیعیان با اکراه به پذیرش سلطنت او که خود را «سایه خدا» بر روی زمین می‌نامید، تن داده و مشاغل دولتی را پذیرفتند. لذا از نظر سیاسی، رابطه روحانیت با دولت از همکاری تا مخالفت و شورش متغیر بوده است؛ در واقع از زمان صفویه، رابطه علما و حکومت تا حد زیادی مبتنی بر شرایط سیاسی و اجتماعی بود که عموماً قدرت آنها پایین‌تر از پادشاه قرار می‌گرفت؛ لیکن بعدها نقش آنها در نهضت تنباکو و انقلاب مشروطیت به عنوان عامل مسلط و حاکم جلوه کرد. نقش مؤثر آنها موجب شد حتی در ایران مدرن رضاشاه در ابتدا تظاهر به اسلام بکند و در سال‌های نخستین حکومت خود از حمایت علما بر خوردار باشد. محمدرضا شاه نیز مانند پدرش در ابتدا از حمایت علما بر خوردار بود؛ ولی در دهه ۱۹۶۰ به دلیل انتقاد





به نظر می‌رسد جایگاه فرهنگ و مذهب در رویکرد نظری اسپوزیتو به سطح زبانی برای تعیین منافع طبقاتی و تبیین ارتباط آن با شرایط عینی جامعه تقلیل یافته است. وی معتقد است علما به مثابه طبقه‌ای مذهبی و دارای منزلت، به خاطر تفاوت‌ها و شکاف هویتی ناشی از برنامه‌های نوسازی با نخبگان و روشنفکران غیر دینی رنج می‌برند که برای بازیابی این هویت با هم متحد شدند

علما از حکومت موجب گردید دستگاه امنیتی حکومت، آنها را به مثابه نهادی مذهبی هدف حمله قرار دهد و این کشمکش‌ها سبب شد بعد از دهه ۱۹۶۰ آیت‌الله خمینی در مقام سخنگوی اصلی ضد حکومتی در میان اقلیت رو به رشد علمایی مطرح شود که برنامه نوسازی شاه را تهدیدی برای اسلام می‌دانستند. بنابراین وضعیت انقلابی شکل می‌گیرد و نویسندگان در تبیین آن مدعی است که از زمان تشدید مخالفت‌های امام خمینی، تهدید و تبعید شروع شد و در طی گذر زمان شدت بیشتری گرفت و از سوی دیگر یاری روشنفکرانی چون شریعتی زمینه را برای انقلاب ایران فراهم کرد.

دومین محور الگوی نظری کتاب در تحلیل ماهیت انقلاب اسلامی، شکل‌گیری تاریخ ایران مدرن تحت سلطه پهلوی است. نویسنده استدلال می‌کند رضاشاه با نوسازی وحدت ملی را نشانه گرفت و برخی از سیاست‌های ترقی خواهانه او نظیر قرارداد زرتشتی‌گری در کنار اسلام، انتخاب نام پهلوی و از همه مهم‌تر اصلاحات قانونی و آموزشی مطابق با شیوه غربی بسیاری از علما را ناراضی کرد. همچنین آنها بخش زیادی از توان و امکانات خود را با اشغال شدن جایگاهشان توسط محاکم عرفی از کف دادند. سیاست‌های پهلوی کنترل دولت را به نحو فزاینده‌ای به حوزه‌هایی که سابق بر این در اختیار علما بود، گسترش داد و این امر دارایی، درآمد و قدرت علما را بیشتر محدود کرد. از این گذشته علما به مثابه طبقه‌ای که منزلت و قدرتش مدت‌ها از طریق پیوند با نخبگان سیاسی تقویت شده بود، از دو شاخه شدن نظام آموزشی و شکاف هویتی و فرهنگی موجود میان نخبگان از یک‌سو و روحانیون از دیگر سو رنج می‌بردند. طبقه مذهبی و طبقه تجار سنتی (بازار) با مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توده‌ای خود را درگیر کردند.^۱ تحقق برنامه بلندپروازانه نوسازی به سبک غربی به ترغیب غرب و وابستگی شاه به دولت‌های غربی با اعمال سیاست سرکوب برای کنترل مخالفان همراه شد. سیاست‌های سرکوبگرانه شاه، روحانیون، روشنفکران، ملی‌گرایان آزادی‌خواه، مارکسیست‌ها و تجار را تحت تأثیر قرار داد و این عامل مشترکی برای ایجاد نوعی



نهضت گسترده پدید آورد؛ اما از نظر نویسندگان این بحران انقلابی و این عامل مشترک برای رسیدن به وضعیت انقلابی نیاز به یک محرک و کاتالیزور دارد و اسلام شیعی ثابت کرد که ابزار ریشه‌دار بومی برای بسیج یک نهضت توده‌ای مؤثر است و قادر است مفهوم هویت و تاریخ نمادها و ارزش‌های مشترک را برای رهبری قدرتمند مذهبی - سیاسی و مراکز سازمانی نهضت فراهم آورد. اسلام شیعی چهار چوبی ایدئولوژیک عرضه کرد و از طریق آن به نهضت مخالفت با هر نوع طاغوت معنا و مشروعیت بخشید.^۱

نویسندگان ارزیابی مناسب از انقلاب اسلامی ایران را مستلزم فهم ماهیت این انقلاب خاص در چشم‌انداز تاریخی و مقایسه با تابات آن بر جوامع و رژیم‌های مختلف بر شمرده؛ بنابراین به فهم ماهیت انقلاب اسلامی پرداخته است. وی دو مؤلفه سنت شیعه و نارضایتی‌های ناشی از اجرای برنامه‌نوسازی را عناصر اساسی این فهم دانسته و به توضیح و تحلیل آن مبادرت ورزیده است. این تحلیل و تبیین‌ها از چند جهت اساسی خدشه‌پذیرند. بخش بعدی عهده‌دار تشریح این کاستی‌هاست.

نقد محور دوم

توصیف و تبیین‌های ارائه‌شده از سنت شیعی و بحران ساختاری مدرنیسمیون جهت فهم ماهیت انقلاب اسلامی، در راستای ارزیابی مناسب از آن دارای کاستی‌های نظری و تطبیقی اساسی است. این کاستی‌ها ناشی از یک سری پیش‌فرض‌ها و نگرش کلانی است که بر تحلیل‌های نویسندگان این اثر سایه افکنده است. نگرش تاریخی و نسبی‌گرایانه در امتداد نگاه شرق‌شناسی وارونه این نظریه‌پردازان در تحلیل پدیده‌های سیاسی - اجتماعی جهان اسلام و ایران، رویکرد کلان این مجموعه تحقیقی می‌باشد. ویژگی اساسی این نوع نگاه این است که یک کل به اجزای سازنده آن تقلیل پیدا می‌کند و برای تحلیل جوامع و فرهنگ اسلامی از قالب‌های دیگر (مدرنیته) استفاده می‌کند. در روایت‌های شرق‌شناسی وارونه، اسلام در مرکز قرار ندارد؛ بلکه تجزیه و پخش می‌شود و خلاء ناشی از تجزیه اسلام به عنوان یک مفهوم کلی، به وسیله مجموعه‌ای از «اسلام‌های کوچک» پر می‌شود.^۲ بنابراین با این روایت نمی‌توان اسلام را به صورت همگن و یکپارچه، یک گفتمان واحد و عامل یک پدیده اجتماعی مانند انقلاب فرض کرد؛ چراکه اساساً اسلام در این روایت، عاملیتی فراتر از بازنمایی واقعیت‌های خارجی ندارد. بنابراین

۱. همان، ص ۴۰.

۲. بابی سعید، *هراس بنیادین*، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹، ص ۴۵-۴۴.



کاربرد چنین نگاه و روشی در تحلیل ماهیت دینی انقلاب اسلامی کژتابی‌های نظری و بدفهمی‌هایی را به دنبال دارد. برداشت ایدئولوژیک، کارکردگرایانه و عرفی از آموزه‌های دینی و شیعی، تحلیل نسبی و مدرن از مفهوم سنت شیعی و تقابل آن با دنیای مدرن در راستای هویت‌آفرینی جدید و تقلیل خاستگاه دینی انقلاب به کنشی سیاسی از اهم این تلقی‌های نادرست است.

۱. برداشت ایدئولوژیک از آموزه‌های دینی

نگرش ایدئولوژیک و قرائت‌پذیر (عرفی) به دین و آموزه‌های شیعی، اولین ایراد در فهم ماهیت انقلاب اسلامی است که تحلیل‌های این پژوهش را نابسنده می‌نماید. چنانچه ملاحظه شد اسپوزیتو معتقد است که انقلاب اسلامی در پی وضعیت نابسامان سیاسی، اقتصادی و اجتماع ناشی از اجرای برنامه‌های نوسازی و در نتیجه شکاف فرهنگی و هویتی پدید آمد. نیروهای انقلابی به دنبال ایجاد هویت اصیل بودند. او شیوه این هویت‌جویی را باز تفسیر آموزه‌های مذهب شیعه و ایدئولوژیک شدن آن به مثابه ابزار بسیج عمومی و اظهار نارضایتی برمی‌شمرد. به نظر وی ایدئولوژیک شدن دین و احیاگری اسلامی پایگاهی است که نظام فکری و معنایی مدرنیت‌ه‌زیر سؤال رفت. بنابراین او این نکته را پی می‌گیرد که انقلاب صورت گرفته در ایران در قالب باز تفسیر سنت شیعه و ایدئولوژیک شدن آن در قالب بومی‌گرایی و هم‌نوا با جنبش‌های اسلامی در سراسر جهان شکل گرفته است. بر اساس این رویکرد اسپوزیتو در بازیابی هویت، نقش اسلام را محدود به یک ایدئولوژی می‌کند. اسلام به عنوان ایدئولوژی به روشنی بر مفهومی که اسپوزیتو اسلام را نیز در آن جای داده، یعنی «چهارچوب ایدئولوژیک مشروعیت‌بخش هر نوع مخالفت با طاغوت»^۱ انطباق دارد. این نگاه، اسلام را نظامی از باورها تعریف می‌کند که مانند هر نظام اعتقادی دیگر در تحلیل نهایی، انعکاس فرآیندها و کشمکش‌های اجتماعی - سیاسی و هویتی است. در اینجا اسلام، درون یک چهارچوب نظری جای گرفته است که در آن بحث اصلی، تضاد میان ایده‌آلیسم و ماتریالیسم است. در این چهارچوب، قلمرو مادی اولویت دارد. این روایت، اسلام را باز نمای موضوعات واقعی (مانند طبقات) نشان می‌دهد و تنها واژگانی پنداشته می‌شود که کارش مشروعیت‌بخشی و تأیید باز‌نمایی‌هاست.^۲ بابت سعید این دیدگاه را چنین نقد می‌کند: حقیقت این است که حتی اگر اسلام را به مثابه یک واژگان در نظر

۱. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۴۰.

۲. جمعی از نویسندگان، شرق‌شناسی نوین و انقلاب اسلامی (آموزه ۷)، قم، مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴، ص ۴۹۸.



بیاوریم، آن را نمی‌توان ابزار بیان خواسته‌های مادی دانست؛ زیرا اسلام خود شرط لازم برای ایجاد مجموعه‌ای از خواسته‌هاست. واژگان تنها تبیین‌گر نیستند بلکه سازنده نیز هستند. قلمرو مادی فقط به وسیله یک واژگان معین بیان نمی‌شود، بلکه بازنمایی خود آن، سازنده هویت آن ماده است. بر این اساس اسلام، فقط شیوه پوشش و نقاب افکندن بر منافع عمیق ساختاری نیست؛ بلکه عامل شکل دهی به منافع و هویت‌ها نیز هست.^۱

این دیدگاه نویسنده استلزام‌هایی را در تحلیل ماهیت انقلاب اسلامی در پی دارد که در ادامه به آنها اشاره‌ای کوتاه می‌شود.

نخستین استلزام نگاه ایدئولوژیک به دین (شرق‌شناسی وارونه) این است که این روش در تحلیل اندیشه‌های دینی، خواسته یا ناخواسته عرفی دانستن دین را در پی داشته و آن را به منزله پیش فرض پذیرفته است؛ زیرا آنچه به منزله آموزه‌های دینی در این گونه تحلیل مطرح است، چیزی جز برآیندی از فضای اجتماعی و ساختاری نبوده، دیگر برای دین تقدس و حیانی و الهی باقی نخواهد ماند. چنین روشی در متن تحلیل خود به نسبیتی معتقد است که هم به لحاظ مبانی و هم به لحاظ تطبیق با انگاره‌های دینی نقاط ضعف جدی دارد. بر همین اساس است که نویسنده معتقد است، ایدئولوگ‌های انقلاب تحت تأثیر نوشته‌های سنی مذهب‌یان فعال اسلامی، تاریخ و معتقدات شیعه را مطابق اوضاع و احوال خودشان بازتفسیر کردند.^۲ باور به بازتولیدی و بازتفسیری دین در شرایط متفاوت منجر به نفی هرگونه حقیقت و اصول می‌گردد و این نکته را القای کند که اسلامی که در جریان انقلاب اسلامی مطرح شد، از نمونه‌های دیگر اسلام‌گرایی خلاق تر و دیرپا تر بود. در نتیجه از نظر اسپوزیتو آنچه از سوی جریان مذهبی و علما در ایران ارایه شد، ایدئولوژی رقیبی بود در برابر ایدئولوژی‌های دیگر. تفسیر ایدئولوژیک از اسلام، یک تحلیل ذهنی از اسلام است که نافی هر نوع اصول ثابت و لایتغیر در اسلام است. نحیف دیدن آموزه‌های دین به طور کلی و آموزه‌های اجتماعی - سیاسی آن به طور خاص نیز ناشی از چنین نگاهی است. نویسندگان این اثر از کسانی هستند که بخش‌های مهمی از تحلیل خود را بر این پیش فرض بنیاد نهاده و لذا تحلیل سطحی آنها و ریشه‌بسیاری از کژتابی‌ها و بدفهمی‌های آنها بدین نکته باز می‌گردد. چنانکه

۱. بابی سعید، همان، ص ۴۶.

۲. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۴۰.



معتقدند ضعف ایدئولوژی شیعی در این است که سعی می‌کند نشان دهد از قبل کلید همه مشکلات را به دست داده است. یکی از موضوعاتی که در میان بسیاری از مطالب این کتاب عیناً به چشم می‌خورد این است که اسلام مبنای فعالیت‌های ضد امپریالیستی می‌باشد. نظریه پردازان این اثر با علم به اینکه شعارهای اسلامی در توده‌های مردم تأثیر فراوانی دارد و با این اعتقاد که اسلام دارای یک جنبه انقلابی است، اسلام را با تلاش‌های ضد استعماری و ضد سلطه قدرت‌های بزرگ همراه می‌دانند. به هر حال کسی مانند اسپوزیتو نسبت به تعالیم اسلام نگاه خاصی دارد و آنها را از جهت معرفتی نحیف می‌بیند و بی‌جهت نیست که موفقیت امام خمینی (ره) را در سیاسی کردن دین و تفسیر خاص از مذهب شیعه می‌بیند. در سایه چنین تحلیل‌هایی مسئله بازآموزی تعالیم دینی که تعالیم سیاسی و اجتماعی خاصی را نیز در خود دارد، جای خود را اکثراً به بازسازی تعالیم دینی و قرائت نوین از دین داده است. اندیشمندان اصیل مسلمان و علمای طراز اول، نه تنها استکمال در فهم دین را نفی نمی‌کنند بلکه بنیاد اجتهاد مستمر برای باز یافت صحیح تعالیم اسلام در تشیع، امری انکارناپذیر است؛ اما این امر به معنای تلاش برای استکمال روشمند برداشت از متن است و هیچ‌گونه سازشی با عرفی‌سازی و بازسازی قرائت‌پذیر انگارانه دین ندارد و بنیاد عقلانیت دینی امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب اسلامی و سازنده نظام جمهوری اسلامی از آن بیگانه بوده و آن را بر نمی‌تابد.

انگیزه‌شناسی ایدئولوژیک و نسبی در عملکرد روحانیان در عرصه‌های مختلف قبل و بعد از انقلاب اسلامی دومین ویژگی تأثیرگذاری نگاه شرق‌شناسی وارونه بر سبک و سیاق تبیین‌های مؤلفان مورد نظر می‌باشد. اسپوزیتو علت نارضایتی روحانیون و انگیزه ورود آنها به انقلاب را ناشی از به خطر افتادن موقعیت اجتماعی - سیاسی و اقتصادی آنها برمی‌شمرد. به باور او اعمال سیاست‌های ترقی خواهانه توسط رضاشاه نظیر اصلاحات قانونی و آموزشی مطابق با سبک غربی، بسیاری از علما را ناراضی کرد و بخش زیادی از توان و امکانات آنها با اشغال شدن جایگاهشان توسط محاکم عرفی از بین رفت؛ اما این مخالفت‌ها بی‌رحمانه سرکوب می‌شد. ^۱ امتداد این نگاه، در آستانه انقلاب نیز به روشنی در این جملات مشاهده می‌شود: «تقریباً همه روحانیون از حکومت ناراضی بودند؛ زیرا رژیم بر آموزش و پرورش، املاک موقوفه، دادگستری و وضعیت رفاه کنترل فزاینده‌ای داشت و این امر داری، درآمد و قدرت علما را بیشتر محدود کرد. همچنین



علما از تفاوت اساسی بین هویت و نگرش آنها با نخبگان و روشنفکران رنج می بردند.^۱ سپس نتیجه می گیرد با وخامت اوضاع روحانیانی چون امام خمینی و آیت الله بهشتی در کنار ایدئولوگ های غیر روحانی نظیر شریعتی و بازرگان ایدئولوژی های انقلابی و اصلاح گرایانه بسط یافت. این ایدئولوگ ها تحت تأثیر فعالان سنی مذهب، تاریخ و معتقدات شیعه را مطابق اوضاع و احوال خودشان باز تفسیر کردند؛ در نتیجه ایدئولوژی انقلابی ایران به نحو بارزی ایرانی و شیعی بود. چنین نگاهی برای روحانیت یک ماهیت قشر بندی شده که دارای تعلقات ایدئولوژیک خاصی هستند، در نظر می گیرد و آنها را بر پایه همین تعلقات با تاریخ تحولات ایران معاصر پیوند می دهد. در چنین برداشتی از ارتباط روحانیان، روشنفکران و انقلاب اسلامی دو نکته قابل تأمل است؛ اولاً نویسنده چرایی و چگونگی وارد شدن به عرصه مبارزه و در اختیار گرفتن رهبری توسط علما را به لحاظ متضررترین قشر، عمدتاً از نظر اجتماعی و هویتی تبیین می کند. وی عملکرد روحانیت بعد از انقلاب را نیز با همین نگاه نسبی و ایدئولوژیک تبیین می کند و معتقد است که انتصابات بر مبنای صلاحیت های انقلابی و صداقت ایدئولوژیک صورت گرفت. صدای مخالفان در زیر انتقادات انبوه روحانیت متعهد و با اقدامات دولت برای تعبیر و حفظ تقدس ایدئولوژیک خاموش شد.^۲ نکته انحرافی و تردید پذیر این دست تبیین ها این است که نحوه عملکرد روحانیان مسیحی در تحولات غرب را به عملکرد روحانیت شیعه تعمیم می دهند؛ در حالی که تفاوت ماهوی این دو دین را در نظر نمی گیرند. این فرآیند تحقیر اجتماعی و بی هویتی روحانیت نبود که آنان را به عرصه مبارزه کشید، بلکه همان گونه که امیر ارجمند نیز درباره امام خمینی اشاره می کند علما اقتدارشان را بر یک مبنای ارزشی قوی در فرهنگ شیعه به دست آورده اند و این مبنای ارزشی در واقع همان جایگاه و موقعیت علمای برجسته شیعه به عنوان وارثان معنوی امامان معصوم است که در فرآیند تاریخی در قالب نهاد قدرتمند مرجعیت تجسم یافته است. همین پایگاه تاریخی و ارتباط نزدیک و صمیمی با توده های مردم و در نتیجه همدلی و همزبانی با آنها و واژگانی که امام خمینی در بیان اهداف و آرمان های نهضت و به منظور آگاه ساختن و تهییج و بسیج توده ها به کار می گرفت، امکان تفاهم بهتر و بیشتری را بین او و مردم فراهم می ساخت و این بهره ای بود که طبقه روشنفکر رهبری کننده احزاب سیاسی از آن محروم بودند. ثانیاً این تحلیل ها ناظر بر دو مسئله خدشه پذیر هستند؛ ابتدا ایرانی و

۱. همان، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۴۶.



شیعی تلقی کردن این ایدئولوژی منجر به محدود کردن ابعاد انقلاب اسلامی به ایران می‌شود و ناظر بر مرکزیت‌زدایی از دین اسلام و مذهب تشیع است که آن را تنها یکی از شیوه‌های بیان خواسته‌های سیاسی-اجتماعی مسلمانان تلقی می‌کند. دوم اینکه ماهیت فکری و فلسفی انقلاب و آموزه‌های شیعی را به امری مادی و واکنشی تقلیل داده و این نوع تلقی و استفاده از مذهب را به همه گروه‌های فکری انقلاب سرایت می‌دهد. او نتیجه می‌گیرد که اندیشه متحرک انقلاب اسلامی همین بازخوانی سنت‌های شیعی است؛ در حالی که بخش عظیمی از تحولات فکری جامعه ایران در این قالب فکری نمی‌گنجد. در این زمینه، تصویری که بابی سعید به نقل از یکی از اندیشمندان از نسبت امام خمینی و اندیشه‌های غربی ترسیم می‌کند، قابل توجه است:

یکی از جالب‌ترین تفاسیر زبیده این است که علی‌رغم اتکای امام خمینی بر مفاهیم سیاسی مدرن، گفتمانش بدون ذکر هر گونه دکترین‌های سیاسی مدرن، منحصرأ در عبارت نظریه سیاسی اسلامی خلاصه می‌شود. همین امر آن گونه که زبیده بحق می‌گوید، امام خمینی را از سایر متفکران سیاسی مسلمان اخیر ممتاز می‌کند.^۱

بابی سعید در ادامه در یک تقسیم‌بندی معتقد است این گفتمان امام خمینی در برابر گفتمانی قرار دارد که در پی ارایه یک اسلام تدافعی است و از افراد برجسته آن می‌توان به محمد عبده، شریعتی و مودودی اشاره کرد. او در مقایسه‌ای توصیفی درباره گفتمان امام خمینی می‌نویسد:

بر خلاف اینها، امام خمینی این گفتمان تدافعی را کاملاً رد کرد. وی نمی‌خواهد که اسلام را درون سنتی از تاریخ در حال پیشرفت جای دهد که در آن دستاوردهای عمده به عنوان مواردی اساساً ملهم از اسلام بازتوصیف شوند. امام خمینی سعی نداشته که ادعا کند اسلام دموکراسی واقعی است یا اینکه اسلام بر سوسیالیسم اولویت دارد، یا اسلام با علم سازگار است و غیره. در کار وی هیچ تلاش آشکاری برای پیوند دادن یا حتی پرداختن به مفاهیم سیاسی مرتبط با گفتمان‌های ناسیونالیسم، مارکسیسم و لیبرالیسم دیده نمی‌شود.^۲

هدف نویسنده از این تحلیل‌ها اصالت‌بخشی و محوریت دادن به جریان روشنفکری و

۱. همان، ص ۱۲۹.

۲. همان، ص ۱۳۰.

به حاشیه راندن روحانیت شیعی در جریان انقلاب اسلامی است. بنابراین برداشت ایدئولوژیک از آموزه‌های دینی منجر به قرائت‌پذیر خواندن و عرفی دانستن دین و انگیزه‌شناسی ایدئولوژیک و واکنشی برای عملکرد روحانیت در فرآیند انقلاب اسلامی می‌شود. این کاستی و مشکل در تحلیل مؤلفه‌های ماهیت انقلاب اسلامی، منتهی به یک درک نادرست دیگر در فهم این ماهیت می‌شود. تحلیل نسبی و مدرن از سنت شیعی در تضاد با تجدد، ناظر بر این بدفهمی‌هاست که در قسمت بعدی به آن پرداخته می‌شود.

۲. تحلیل نسبی و مدرن از مفهوم سنت شیعی در تضاد با تجدد

تحلیل نسبی و مدرن از سنت شیعی در تضاد با تجدد در راستای بازآفرینی هویت جدید، شاهد دوم بر رسوخ پیش‌فرض‌های شرق‌شناسی وارونه در کنه تعبیرات و تحلیل‌های این گروه تحقیقی است. عمده تبیین‌های این اثر در ترسیم ماهیت انقلاب اسلامی حول تقابل سنت شیعی و سیاست‌های نوسازی اجراشده در جامعه صورت پذیرفته است. نویسنده معتقد است که انقلاب و تحول انقلابی پاسخی بوده است به سرخوردگی‌های ناشی از سیاست نوسازی شاه و تقابل تجدد و سنت شیعی که منجر به هویت‌زدایی شده است. بنابراین فهم تقابل سنت و تجدد یک امر مهم در فهم ماهیت انقلاب اسلامی است. این فهم مستلزم تبیین دو موضوع است؛ تحلیل نوع رابطه سنت با مسئله هویت و تبیین مفهوم سنت شیعی در مقایسه با سنت سنی. عمده اشکالات تبیین‌ها در این قسمت، به تلقی‌های نادرست مؤلفان از این دو موضوع برمی‌گردد.

نخستین استلزام تلقی‌های نادرست نویسندگان در فهم سنت، نوع ارتباط سنت شیعی با مسئله هویت است. تصویر این اندیشمندان از تقابل سنت و تجدد و بازآفرینی هویت جدید بر اساس نظریات نوسازی و نگاه شرق‌شناسی وارونه ترسیم شده است؛ به این معنا که ایشان، این تقابل را با معیارهای مدرن بررسی می‌کند. خاستگاه این امر در نوع نگاه نظریه‌پرداز به سنت، قابل پی‌گیری است. به راستی مفهوم سنت و سنت‌گرایی، همان است که مؤلف تصور نموده است؟ سنت در نگاه اسپوزیتو یک امر ایستا، پیش‌مدرن و غیر عقلانی است که باید از آن عبور کرد. به همین علت این سؤال به ذهن می‌رسد که چگونه چنین سنتی می‌تواند انقلابی مانند انقلاب ایران را رهبری کند؟ پاسخ احتمالی نویسنده به این پرسش مبتنی بر همین مبانی فکری اوست. از نظر وی انقلاب اسلامی در آن واحد هم احیای سنت بوده و هم در بخش هویت ملی، بازکاوی و بازسازی مهمی را انجام داده است. در حقیقت هویت ملی و بازآیابی آن در جایگاه بخش مهم و اصلی خود،





معلول احیای سنت بوده است. حال می‌توان پرسش نمود احیای سنت در عصر مدرن توسط چه انقلابی می‌توانسته صورت بگیرد؟ انقلابی مدرن یا انقلابی سنتی یا ترکیب و سنتز این دو امر؟ اسپوزیتو معتقد است که انقلاب ایران یک انقلاب مدرن است.^۱ این سؤال و جواب ما را به سوی طرح پرسش اساسی‌تری می‌کشاند و آن اینکه ما چگونه می‌توانیم با گفتمان مدرن به هویت بخشی در دنیای اسلامی برسیم در حالی که این احیا و انتقال سنت است که منجر به هویت می‌شود؟ به نظر می‌رسد این سؤال یک جواب مثبت می‌تواند داشته باشد و آن این مفروض جدید است که در خود مفهوم هویت نیز عنصر یا عناصری از مدرنیته رسوخ کرده باشد؛ یعنی خود امر مدرن نیز به سنت تبدیل شده باشد تا جزئی از هویت تلقی گردد؛ یعنی سنتی که متجدد شده است. در غیر این صورت احیای امر مدرن نمی‌تواند منجر به بحث هویت گردد و این پیش فرض و قبول این درجه از مدرنیته، در ذات هویت ملی ایران امری مشکل است.^۲ در اینجاست که نویسنده برای رفع این تناقض سنت شیعی را مدرن تفسیر می‌کند.

تبیین نسبی از مفهوم سنت شیعی و در مقایسه با سنت سنی، دومین نتیجه درک نادرست پژوهشگران از مفهوم سنت شیعی و تقابل آن با تجدد است. در نگاه شرق‌شناسی وارونه به دین و سنت، سنت نوعی خرده‌روایت در کنار بشر امروز است که سخن می‌گوید و راه حل ارایه می‌دهد. بنابراین سنت جدای از مدرن نیست. عمده شناخت مدرن و کسانی که در درون گفتمان مدرنیته‌اند، از سنت، بر مبنای غیریت است؛ به این معنا که سنت را به غیر مدرن تعریف می‌کنند تا بتوانند خودشان را تعریف کنند و تعریف آنها از سنت ضعیف بوده و همه سنت، با آن قابل تفسیر نیست. همچنین در این نگاه همه افکار و اندیشه‌ها از همه مکان‌ها و زمان‌ها محترم شمرده می‌شوند و از آنها دعوت می‌شود که به آموزه‌های دینی گذشته خود باز گردند. این بازگشت به سنت، بازگشتی است که پس از تجربه دوران مدرن صورت می‌گیرد و بیش از آنکه ناظر به جنبه‌های ایجابی و مثبت سنت باشد، ناظر به کاستی‌ها و جنبه‌های منفی و سلبی و دوران مدرن است. در مقابل این تلقی از مفهوم سنت، سید حسین نصر سنت‌گرایی را اینگونه تعریف می‌کند:

سنت‌گرایی نگرشی ارتجاعی و بازگشت به گذشته نیست بلکه سنت از منظر سنت‌گرایی، آموزه‌هایی زنده و جاوید است که در برهه‌ای از تاریخ،

۱. همان، ص ۳۳.

۲. موسی نجفی، همان، ص ۲۸.

توسط انسان مدرن کنار گذاشته شدند. سنت این دیدگاه، دارای منشأ مادی و نسبی نیست که با گذشت زمان، غبار کهنگی و فرسودگی بر آن بنشیند بلکه این سنن در مراتب عالی تر هستی ریشه دارند.^۱

سنت در مفهوم شیعی، حقیقتی آسمانی، الهی، مقدس و واقعیتی پر نشاط و زنده دارد و مجرای زندگی و حیات و مسیر مستمر است که همواره نو و تازه است. سنت در این تعریف، در برخی موارد با حفظ خصوصیات یادشده، از دوام، ثبات و استمرار زمانی برخوردار است و در مواردی هم که تغییر زمانی را می پذیرد، همچنان از چهره‌ای ازلی و باطنی ابدی بهره مند است. در واقع سنت شیعی به خاطر جایگاه ویژه و محوری «ولایت»، امری بسیار عمیق، فعال و پویاست. در این مفهوم سنت شیعی، اولاً آشتی با امر مدرن ممکن است نه ممتنع؛ ثانیاً این آشتی در چهارچوب گفتمان مدرن انجام نمی شود؛ ثالثاً این تعامل می تواند با تصرف و سپس ضمیمه سازی صورت گیرد. به نظر می رسد برداشت نادرست مؤلف از مفهوم سنت به عدم تمایز وی از سنت شیعی و سنی برمی گردد. عدم توجه نویسنده به همین مسئله ولایت و امامت است که سنت شیعی را با سنت سنی یکی گرفته، لذا همه تحلیل های خود را بر پایه مفهوم سنت در مذهب تسنن استوار می سازد. شاید علت این مسئله این باشد که «سنیان اکثریت نفوس مسلمانان را تشکیل می دهند و غربیان نیز بیشتر با آنان گرفتاری و درگیری داشته اند، شناخت احوال و عقاید آنان را بر شیعه شناسی مقدم داشته اند.»^۲

مفهوم سنت از نظر شیعه چه از جنبه نظری و چه در جنبه عمل با مفهوم مشابه آن در نزد سنیان دنیای اسلام تفاوت جدی دارد. پاسخ شیعه به تهاجم غرب و تجدد، بنیادگرایانه، غیر عقلانی و ارتجاعی نیست. پیشستازی مفهوم سنت در شیعه یک پایه دیگر گفتمان مدرن و نظریه های نوسازی را مورد تردید قرار می دهد. آن مسئله این است که غرب سنت را امری پیش مدرن می داند؛ در حالی که توجه به انقلاب اسلامی و ماهیت سنت و توان آن نشان می دهد که گرایش اسلام سنی مذهب هنوز نتوانسته مانند امام، پاسخی از دل سنت به تهاجم و بحران هویت در جوامع خود بدهد؛ بلکه هنوز در مرحله سلفیت باقی بوده یا اینکه در نقطه مقابل، در نوعی سکولاریسم متجددانه متوقف شده است.^۳ لذا با نگاه فلسفی و کلان تمدنی به انقلاب اسلامی می توان دریافت حضور سنت متجلی است. در انقلاب اسلامی، هم مبارزه با سنت و هم احیای سنت قابل مشاهده

۱. حسین نصر، معرفت و معنویت، ص ۲۰.

۲. سیمین فصیحی، جریان های اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی، مشهد، نوند، ۱۳۷۲، ص ۷۶-۷۵.

۳. موسی نجفی، همان، ص ۳۰.





از نکاتی که در بافت و ساحت برخی نظریه‌های غربی پیرامون انقلاب اسلامی قابل تحقیق می‌باشد، این نکته است که آنان تحولات کشورهای غیر غربی و پدیده‌های اجتماعی دیگر حوزه‌ها را بیشتر معلول فهرستی از عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تلقی کرده و عنصر اندیشه و «ساحت تفکر» را در آن پدیده‌ها برجسته نمی‌کنند؛ لذا موضوعاتی از قبیل انقلاب اسلامی را پیش از آنکه معلول طبیعی تفکر و اندیشه و اصول و ارزش‌ها بدانند، معلول بحران‌ها و شرایط ویژه و نارسایی‌ها و کمبودها تلقی می‌نمایند

است. انقلاب، بازخیز تفکر سنت قدسی بود و در عین حال با سنت ریشه‌داری به نام استبداد سلطنتی و استعمار خارجی، مخالفت و معاندت می‌ورزید. انقلاب اسلامی با احیای سنت قدسی توانست سنت ارتجاعی استبداد و استعمار را محو کند و بدیل معرفتی‌ای را به جای آن بنمایاند که هرگز اسیر در رکود و ایستایی نمی‌شود. انقلاب نشان داد که فرد و جامعه مسلمان نباید به وضع موجود رضایت دهد و همواره باید در پی تغییر وضع موجود به سمت یک وضعیت متعالی‌تر باشد. پویایی

اندیشه‌ای و عملی انقلاب اسلامی، به میزان بهره‌گیری از مؤلفه‌های پویای سنت قدسی و در عین حال، تصرف فلسفی و الهی در مبادی تفکر جدید و علوم مدرن بستگی دارد. تلقی سنت شیعی به یک امر متجدد و تحلیل نسبی از مفهوم سنت شیعه در مقایسه با سنت سنی، عمده‌ترین تبیین‌های نادرستی است که از میان تعبیرات و تحلیل‌های این مؤلفان در بازخوانی سنت شیعی به مثابه عامل مسلط در انقلاب اسلامی برداشت می‌شود. این گونه برداشت ناصحیح از عامل محوری در فرآیند یک حادثه شگفت‌ساز و خاص تاریخی به تقلیل خاستگاه اساسی آن یعنی دین و مذهب منتهی می‌گردد. بخش بعدی، عهده‌دار توضیح این مشکل و ایراد در بین تحلیل‌های منسجم این اثر است.

۳. تقلیل خاستگاه دینی انقلاب به کنشی سیاسی

سومین ویژگی نراستی و غیر دقیق تحلیل‌ها، تقلیل خاستگاه دینی انقلاب اسلامی به کنشی سیاسی و هویتی اسمی است. نویسندگان مجموعه مقالات/انقلاب/ایران و بازتاب جهانی آن، اسلام و به‌ویژه آموزه‌های شیعی را به عنوان عامل مسلط در پیدایی و استمرار انقلاب اسلامی ایران برمی‌شمرند، اما بازخوانی این عامل از سوی ایشان نشان می‌دهد که بسیاری از ابعاد آن مورد توجه کافی قرار نگرفته است. این بی‌توجهی در امتداد نگاه شرق‌شناسی وارونه و نگرش تاریخی آنها به پدیده‌های اجتماعی - سیاسی است. خاستگاه دینی مذهب شیعه و تطابق آرمان‌های دینی با واقعیات اجتماعی - سیاسی در اندیشه سیاسی شیعه، از مهم‌ترین ابعاد مذهب شیعه هستند که تعبیرهای ناصواب

و تحلیل‌های جهت‌دار این نویسندگان از این دو بعد، منشأ بدفهمی و درک سطحی از ماهیت انقلاب اسلامی و اندیشه صدور آن شده است.

تقلیل خاستگاه دینی مذهب شیعه و انقلاب اسلامی به یک پدیده تاریخی و سیاسی، اولین نمونه از شواهد تسلط نگاه تاریخی-نسبی (در امتداد شرق‌شناسی وارونه) بر اندیشه‌ورزی نویسندگان این اثر می‌باشد. اسپوزیتو در «انقلاب ایران؛ چشم‌اندازی ده‌ساله» در بیان خاستگاه مذهب شیعه می‌نویسد:

اسلام شیعی از آغاز با سیاست آمیخته بود. شکل‌گیری اجتماعات شیعه به قرون اولیه اسلامی باز می‌گردد. تقسیم امت اسلامی به دو نحله سنی و شیعه بر سر موضوع رهبری و جانشینی اتفاق افتاد. بر خلاف نظر اهل سنت مبنی بر اینکه پیامبر برای خودش جانشینی تعیین نکرده و اصحابش را برای گزینش جانشین یا خلیفه به حال خود گذاشته است، شیعه معتقد است که حضرت محمد(ص) در واقع حضرت علی(ع) را به جانشینی خود تعیین کرد و او می‌بایست خلیفه مسلمانان می‌شد.^۱

استلزام چنین تبیینی از سوی نویسنده این است که اصل وجود مذهب تشیع نیز حاصل موقعیت و شرایط تاریخی خاص است. بنابراین از آنجا که مذهب تشیع با ادعای جانشینی علی(ع) شکل گرفت، در نتیجه ابتدا ماهیتی سیاسی داشت و بعدها هویت دینی پیدا کرد. به بیان دیگر شیعه در آغاز تنها یک حرکت سیاسی محسوب می‌شود که رهبری جامعه را تنها حق علی و اولاد او می‌داند. اسپوزیتو آنجا که می‌گوید: «در اولین مرحله از تاریخ، تشیع به دلیل اختلاف بر سر جانشینان مشروع علی(ع) به چندین فرقه تقسیم شد»^۲؛ همچنین باور دارد مذهب تشیع در طول تاریخ بر حسب شرایط و موقعیت‌های مختلف دچار تغییر و تحول فراوان شده است. وی همچنین معتقد است برای درک هر پدیده اجتماعی باید بتوان روند تکوین و تکامل آن را (در بستر تاریخی) کشف و درک نمود، لذا تصریح می‌کند که ارزیابی مناسب از انقلاب اسلامی نیازمند جای دادن این انقلاب خاص در چشم‌انداز تاریخی است.^۳ به طور کلی نمونه‌های فوق حاکی از نگرش تاریخی و نسبی‌گرایانه در تحقیقات اسپوزیتو می‌باشد. اشکال اساسی این‌گونه تحلیل‌ها این است که صرف مشابهت پدیده‌ها و وقایع تاریخی و بستر شکل‌گیری آنها، دلیل بر تاریخی بودن آنها به معنای خاص نیست؛ لذا نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که

۱. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۴.

۳. همان، ص ۱۶.





اگر آن شرایط خاص تاریخی نبود، قطعاً آن پدیده‌ها رخ نمی‌داد. تحلیل امور دینی بر اساس این شیوه موجب می‌شود آموزه‌های آسمانی بی‌معنا تلقی شده و امر این جهانی برای تثبیت برخی امور صرفاً مادی دانسته شود. چنانکه اسپوزیتو نیز در تحلیل مذهب تشیع گرفتار چنین مشکلی شده و این موجب عدم وصول به فهم صحیح از دین اسلام و مذهب تشیع شده است. تعبیراتی چون «دین دولتی»^۱ برای توصیف دولت صفوی نیز ناشی از این تفکر غلط است.

دومین استلزام نگاه تاریخی در امتداد شرق‌شناسی وارونه به خاستگاه دینی انقلاب اسلامی، عدم تعامل آرمان با واقعیت در بازشناسی اندیشه سیاسی شیعه می‌باشد. چنانکه «شرق‌شناسی وارونه» در بررسی پدیده‌ها بر «اقتصاد سیاسی» تأکید می‌کند و معتقد است که بسته به اینکه اسلام درون چه نوع بافت اجتماعی-اقتصادی قرار دارد، می‌تواند نقش‌های متنوعی ایفا کند؛ لذا اسلام را در حد یک هویت اسمی تقلیل می‌دهند و اسلام فقط به یک برجسب تبدیل می‌شود و اهمیت آن به معانی و مفاهیمی وابسته است که به آن الحاق می‌شوند؛ بنابراین اسلام یک ابزار برای حمایت یا مخالفت با مواضع سیاسی-فرهنگی خاص است. بر طبق این دیدگاه، اسلام و آموزه‌های شیعه در عمل ناتوان و نحیف هستند و آنها را نمی‌توان به عنوان یک مقوله تحلیلی در نظر گرفت؛ بنابراین برای شعارها و نمادها و آرمان‌های دینی نقشی ابزاری و سطحی در جهت موافقت یا مخالفت با واقعیات اجتماعی و مواضع سیاسی-فرهنگی قائل است؛ عواملی را که اسپوزیتو به عنوان عوامل اسلامی تلقی کردن انقلاب ایران برمی‌شمرد تأییدی بر این نوع نگاه به مذهب می‌باشد. او معتقد است که چند عامل موجب شد که انقلاب ایران به مثابه انقلابی اسلامی تلقی شود؛ اول ایدئولوژی اسلامی و رهبران روحانی و غیر روحانی؛ دوم انقلاب سفید شاه به مثابه الگوی نوسازی به سبک غربی و ایجاد زمینه نارضایتی‌های گسترده؛ سوم واکنش علیه غریزدگی با مفهوم نوینی از هویت‌جویی با بازگشت به ارزش‌های بومی؛ و چهارم بازگشت به معنای احیای تاریخ و میراث اسلامی.^۲ اسلامی تلقی کردن انقلاب با چنین معیارهایی، ماهیت اسلامی انقلاب ایران را به امری درجه دو تحویل می‌برد و اسلام و مذهب تنها به یک شاخص و هویت اسمی تقلیل پیدا می‌کند؛ یعنی نویسنده در بررسی و تبیین نقش آرمان‌های دینی و مذهبی در انقلاب، موضوع تبیین را جابه‌جا می‌کند و این واقعیت‌ها هستند که بار تبیین را به

۱. همان، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۴۸.

دوش می‌کشند. این در حالی است که در تحلیل‌هایی که به پیوند ایدئولوژی و مذهب پرداخته می‌شود، مذهب و مفاهیم آن در خدمت ایدئولوژی انقلابی معرفی می‌شوند. با نگاهی انتقادی به این مسئله می‌توان گفت شاید بتوان در ساحت سیاست دین را با نگاه ابزاری به سطح زبان سیاسی تقلیل داد؛ اما این امر بدان معناست که بنیاد واقعی دین شناخته نشده یا به فراموشی سپرده شده است. آیا می‌توان به راحتی چنین تحلیل‌های تقلیل‌گرایانه‌ای را بر تافت یا آنها را به سطح عمومی یک جامعه مذهبی تعمیم داد؟ بی‌تردید پایبندی به تعالیم دینی، مقتضی تعامل خاصی میان آرمان‌های برگرفته از دین با واقعیت خارجی خواهد بود که می‌تواند مقصد و روند تحولات اجتماعی-سیاسی را به نحو خاصی تعریف کند. نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری سیاسی مذهب در جریان انقلاب اسلامی چنان چشمگیر است که در سطوح مختلفی مورد توجه قرار گرفته است. البته به صورت‌های مختلفی می‌توان یک انقلاب اجتماعی-سیاسی را مذهبی دانست و طیفی از تأثیرگذاری‌های مختلف برای آن سراغ گرفت. در این میان عالی‌ترین سطح آن این است که هیچ عامل دیگری، جز مذهب برانگیزاننده انقلاب‌بران نباشد، اما تحلیل سطوح پایین‌تر آن (تحلیل ایدئولوژیک اسپوزیتو از تشیع) نیازمند دقت بیشتری است؛ چرا که برخی موارد می‌توانند به گونه‌های مختلفی تحلیل شوند و عمده‌ترین علت آن وجود عناصری است که هم ممکن است مذهبی تلقی نشوند و هم می‌توانند با توجه به ملاحظات خاصی با رنگی مذهبی، نقش‌آفرینی کنند و تحلیل یک انقلاب را به گونه‌های دیگر رقم‌زند. وجود عناصری مانند ظلم‌ستیزی، استعمارستیزی، عدالت‌خواهی و استبدادستیزی از مهم‌ترین و شاخص‌ترین مواردی‌اند که می‌توانند به صورت دوگانه تحلیل شوند. در نگاه ابتدایی ممکن است این عناصر مواردی غیر مذهبی تلقی شوند و به راحتی می‌توان وجود آنها را در فرهنگ‌ها و محافل غیر مذهبی نیز سراغ گرفت. همین نگاه ابتدایی تحلیل برخی را تحت‌الشعاع قرار داده و سطوحی از مذهبی بودن عناصر انقلاب اسلامی را در نیافته‌اند. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان این عناصر را با نگاهی مذهبی ملاحظه کرد؟ آیا بهتر نیست تنها وجود عناصر صرفاً مذهبی مانند انگیزه‌های مذهبی عمومی برای مقابله با استبدادگری و ستم‌پیشگی، انگیزه برای تأمین مشروعیت دینی در سطوح مختلف نظام سیاسی، وظیفه‌سیانت از کیان اسلام و کشور اسلامی در برابر بیگانگان استعمارگر، وجود رهبری مذهبی و... را به عنوان شاخصه مذهبی بودن نهضت‌ها، جنبش‌ها و انقلاب‌ها بپذیریم؟ اموری مانند ظلم‌ستیزی، استبدادستیزی، استعمارستیزی و عدالت‌خواهی هر چند به خودی خود





اموری انسانی‌اند و در فطریات انسانی ریشه دارند، اما گاه به تنهایی برای برانگیختن یک اجتماع کافی نیستند و نیازمند پشتیبانی هستند که انگیزه و نیروی لازم را برای پی‌جویی آنها در اختیار گذارند.^۱ اسلام و به خصوص مذهب شیعه توانست این نیرو و انگیزه لازم را در شکل‌گیری، تداوم، تقویت یا تضعیف این عناصر برانگیزاننده داشته باشد. بر این اساس مؤلف که فقط جنبه انسانی و غیر مذهبی این عناصر را در نظر می‌گیرد، نتوانسته تحلیل کاملاً صحیحی درباره انقلاب اسلامی ارائه دهد. بنابراین روشن می‌شود که برای شناخت واقعی از میزان تأثیرگذاری عوامل مذکور در سایه مذهب، باید به مصادیق خارجی انقلاب‌ها نگاه ویژه‌ای کرده و آنها را کاوید.

خلاصه اینکه تسلط نگاه شرق‌شناسی وارونه اسپوزیتو به عامل اصلی مذهب در فرآیند انقلاب اسلامی، کژتابی‌ها و تحلیل‌های ناصوابی را به دنبال داشت. قرائت عرفی و کارکردگرایانه از دین، تحلیل نسبی از مفهوم سنت شیعی در تقابل با تجدد و تقلیل خاستگاه دینی انقلاب به کنشی سیاسی از مهم‌ترین این کاستی‌ها می‌باشد. این ایرادها از یک سو منشأ بدفهمی این گروه پژوهشی از ماهیت انقلاب اسلامی بود که مطالب و ملاحظات این بخش به آن اختصاص داشت و از سوی دیگر علت عمده تحلیل‌ها و ارزیابی‌های نادرست نظریه‌پردازان این کتاب از پیامدهای انقلاب اسلامی به خصوص اندیشه صدور و تأثیر آن در گستره جهانی می‌باشد که در محور بعدی مقاله به آن پرداخته می‌شود.

محور سوم: ابعاد و پیامدهای انقلاب اسلامی

تبیین و بررسی پیامدها و نتایج انقلاب اسلامی ایران به عنوان بخشی از تحلیل رویداد انقلاب اسلامی بر اساس رویکرد کلان این پژوهش اهمیت دارد. نویسنده معتقد است که تحلیل پیامدهای داخلی و خارجی انقلاب لازمه ارزیابی مناسب از انقلاب است؛ لذا دو هدف تثبیت و نهادینه کردن انقلاب در داخل و صدور انقلاب به خارج را به عنوان نتایج انقلاب اسلامی برمی‌شمرد. از آنجا که پرسش اساسی کتاب و فرضیه پیشنهادی بر محور بررسی و ارزیابی هدف دوم تنظیم شده است، قسمت اعظم تحلیل‌ها و محتوای بیشتر فصول نیز به ارزیابی راهبرد صدور انقلاب اختصاص یافته است. بنابراین نقد و ارزیابی این هدف نیز در کانون بررسی این پژوهش قرار می‌گیرد.

۱. ذبیح‌الله نعیمیان، «عمده‌ترین کاستی‌های پندارگرایی غرب در تحلیل انقلاب اسلامی»، دولت اسلامی، ۱۳۸۷، ش ۳، ص ۲۱.



اولین پیامد انقلاب ایران در عرصه سیاست داخلی و تثبیت و نهادینه کردن آن است. همان طور که جان ال. اسپوزیتو در «انقلاب ایران؛ چشم اندازی ده ساله» به موضوع می‌نگرد، پس از انقلاب، روحانیون به سرعت به سمت تثبیت قدرت خود و نهادینه کردن انقلاب پیش رفتند. به زعم او «علی‌رغم نابسامانی‌ها که ملازم تمام انقلابات است، جمهوری اسلامی در دوره‌ای نسبتاً کوتاه شکل گرفت و اهداف دوگانه‌اش را پی گرفت.»^۱ همچنین مؤلف بر این باور است که انقلاب اسلامی ایران در تحقق هدف اول خود، تثبیت و نهادینه کردن انقلاب در داخل، تا حدودی موفق بوده است. تحلیل و ارزیابی وی از دو جنبه نظری و عملی (سیاسی) انجام شده است و معتقد است که انقلاب اسلامی در دهه اول، توانست تغییرات عمیقی را ایجاد کند؛ ولی با چرخشی جهت‌دار وجود این تغییرات را در دهه دوم انقلاب مورد تردید قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی نهادینه شد و روحانیون مبارز به طور کامل حکومت را در اختیار خود گرفتند و حکومت جدید از منظر احیاگرایانه به پاکسازی جامعه فاسد پرداخت. اسپوزیتو تبدیل ایران از پادشاهی به جمهوری اسلامی را در زمینه قانون اساسی، پارلمان، نظام حزبی و کمیته‌های انقلاب توصیف می‌کند و می‌گوید که مدارس و دانشگاه‌ها، پلیس، ارتش، وزارخانه‌ها و گروه‌ها و احزاب مخالف تصفیه شدند و صدای غیر روحانیون و روحانیان ناراضی و دگراندیش خاموش شد. بعد از درگیری‌های داخلی، ترورها و بمب‌گذاری‌ها که منجر به کشته شدن روحانیون برجسته، عزل بنی‌صدر و مرگ رایبی و باهنر و دیگر رخدادهای شد، در اواسط دهه ۱۹۸۰ روشن شد که روحانیت انقلابی حکومت خود را تحکیم کرده است.^۲

راهبرد صدور انقلاب، پیامد دوم و از ارکان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. ارزیابی میزان موفقیت یا عدم موفقیت این هدف موضوعی است که بیشترین بخش از یافته‌های نویسندگان این کتاب به آن اختصاص یافته است. به اعتقاد اسپوزیتو «هیچ جنبه دیگری از انقلاب این همه توجه رسانه‌ها را به خود جلب نکرده و ترس دولت‌های غربی و اسلامی را برنیا نگیخته است.»^۳ زیرا هدف اصلی سیاست خارجی ایران از همان آغاز به کار حکومت جدید، تبلیغ و گسترش اسلام انقلابی بود. این هدف در وظیفه‌ای ریشه داشت که قرآن برای مسلمانان در جهت تحقق و تبلیغ پیام الهی در سراسر گیتی معین کرده است. صدور انقلاب ریشه در آموزه‌های حضرت محمد(ص)

۱. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. همان، ص ۲۲۶.



دارد و مبتنی بر تفاسیر و جهان بینی عقیدتی و مذهبی آیت الله خمینی و ایدئولوگ های او شکل گرفت. بر این اساس مدل سازی برای ایجاد مدینه فاضله که الهام بخش دیگران باشد به وجود آمد. «در واقع قانون اساسی جدید ایران به وضوح نشانگر وجه اسلامی سیاست خارجی پویا و مبارزه جویانه ای است که هدفش اتحاد دنیای اسلام و گسترش حاکمیت خداوند در روی زمین است.»^۱ اسپوزیتو معتقد است:

یکی از اهدافی که در قانون اساسی جدید به آن تأکید شده تداوم بخشیدن به انقلاب اسلامی است که از دیگر مسلمانان کشورهای اسلامی می خواست که علیه حکومت هایشان قیام کنند. در این شرایط بود که همه لفاظی های تند ایران و همه واکنش های افراطی مخالفانش، تمییز اغراق انقلابی از واقعیت را مشکل کرده بود. افراد مسلط شیعه و رؤسای گروه های جهادگر برای تبریک به تهران آمدند. مسئله سلمان رشدی موجب شد حکومت از نفوذ اردوی منقطع تر عمل گرا به دور بماند و در ضمن فرصتی برای احیاء رهبری اسلامی [امام] خمینی فراهم شد و توجه مردم از مشکلات آزاردهنده اقتصادی، اجتماعی به این مسئله معطوف گردید. ۱۰ سال پس از انقلاب باز ایران خود را بر سر دوراهی دید. به لحاظ بین المللی نسبتاً در جامعه بین المللی منزوی بود. علاوه بر آن زیاده روی های انقلاب بسیاری از حامیان اولیه اش را در جهان اسلام سرخورده کرده بود. از سوی دیگر جنگ با عراق علاوه بر تلفات اقتصادی و انسانی بسیار زمینه ظهور مسائل دیگری را فراهم کرده و نیاز به بازسازی پس از جنگ، تعهد به ساختن جامعه ای مبتنی بر عدالت که در آغاز انقلاب وعده داده شده بود و نزاع بر سر قدرت، همگی چالش های جدی جمهوری اسلامی ایران به شمار می روند.^۲

در فصل سوم مؤلف به سیاست، اهداف و وسایل صدور انقلاب می پردازد. به باور مؤلف «محکومیت سلمان رشدی به مرگ از سوی آیت الله خمینی بحران تازه ای را شعله ور کرد. این حرکت نشان داد که تعهد ایران به صدور انقلاب زنده و پا برجاست.»^۳ ایران با صدور انقلاب می خواست اسلام را در جهان تضمین کند. که شاهد آن قضیه خلیج فارس، لبنان، آذربایجان و ترکمنستان است. هدف از صدور انقلاب استقرار جامعه آرمانی پاک

۱. همان، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۵۴.

۳. همان، ص ۵۵.

است که عمدتاً به زمان عدالت جهانی تعریف می‌شود که ریشه در اهورا مزدا دارد و در بعد از اسلام در آیین اسلام دنبال می‌شود. امام خمینی خواهان عدالتی جهانی بود و اعتقاد داشت که فقط نظم جهانی اسلامی می‌تواند چنین عدالتی را فراهم آورد. افزون بر آن تنها یک جمهوری اسلامی به رهبری فقیه همچون ایران می‌تواند راه استقرار نظم اسلامی جهانی را هموار کند.

سه هدف اصلی صدور انقلاب عبارت بود از: وسیله‌ای برای دفاع از جمهوری اسلامی به رهبری فقیه، وسیله برای تأمین امنیت بین‌المللی و نیز وسیله‌ای برای استقرار نهایی نظم جهانی زیر چتر «عدالت اسلامی» اسپوزیتو در مورد وسیله صدور انقلاب نیز از زبان آیت‌الله خمینی می‌گوید: «صدور این عقیده به شمشیر نیاز ندارد. صدور اعتقاد با زور، صدور نیست.»^۱ در ادامه به ویژگی‌های ایدئولوژی و جهان‌بینی جدید ایران می‌پردازد و تأثیر آن را بر صدور انقلاب مورد بحث قرار می‌دهد. ایدئولوژی انقلابی مبتنی بر آرمان‌گرایی است که ریشه در عرفان، نیز ریشه در تاریخ اندیشه سیاسی و اجتماعی ایران دارد که مانع تحقق آن را «شیطان بزرگ» می‌دانند. ویژگی دوم آن جهان‌شمولی است و اسلام را تنها راه سعادت بشر بدون توجه به رنگ و نژاد و فرهنگ قلمداد می‌کند. ویژگی سوم «مردمی بودن» آن است. واژه مردمی مفهوم مهمی در ایران انقلابی است؛ زیرا انقلاب حرکتی همه‌مردمی و همه‌مردم‌گرا بود. ویژگی چهارم، ایرانی‌گرایی آن است که همواره ملی‌گرایی و ناسیونالیسم را ناچیز جلوه می‌دادند. لذا انقلابیون در طول تاریخ نیز «همگی کوشیده‌اند که اصول انقلاب خود را ترویج دهند». انقلاب ایران نیز با این ویژگی‌ها به وسیله انقلابیون در صدد جهانی کردن اصول خود بود و از میان چهار ویژگی ایدئولوژی حاکم در ایران، جهان‌شمولی اسلامی نیرومندترین عامل برای صدور انقلاب است. چند نهاد برای اجرای صدور انقلاب تأسیس شده که مهم‌ترین آنها سازمان تبلیغات اسلامی، مدرسه حجتیه در قم، بنیاد اندیشه و بنیاد فارابی است. بسیاری معتقد هستند که نامه آیت‌الله خمینی به گورباچف در ژانویه ۱۹۸۹ رویکردی بود که باید از همان آغاز اتخاذ می‌شد و این نامه را با نامه پیامبر به سران سرزمین‌های دیگر مقایسه می‌کردند.

مؤلف از فصل پنج به بعد به اثرات بازتاب انقلاب می‌پردازد؛ در واقع تحلیل‌ها در این بخش که بر مبنای مطالعات موردی و زمینه تاریخی و تحولات سیاسی-اجتماعی کشورهای مختلف اسلامی استوار است، در صدد است نشان دهد که بازتاب جهانی

۱. همان، ص ۶۶.



انقلاب ایران هم مستقیم و هم غیر مستقیم بوده است. به بیان دیگر انقلاب اغلب بیش از آنکه مدلی دقیق باشد، به صورت نمونه‌ای الهام‌بخش و کلی عمل کرده است. از این نظر انقلاب ایران بیش از آنکه به ایجاد یا هدایت تلاش‌های انقلابی بیانجامد، گرایش‌های از پیش موجود در کشورهای مسلمان را تقویت کرده یا شتاب بخشیده است. نویسندگان این بخش بر مبنای این دو معیار به ارزیابی تأثیر جهانی انقلاب اسلامی می‌پردازند و دو گونه تأثیر گذاری را بازمی‌شناسانند؛ یکی تأثیر گذاری در سطح افکار و ایدئولوژی و دیگری تأثیر گذاری در سطح عمل و رفتار سیاسی که شامل حکومت‌های جوامع اسلامی و گروه‌های مختلف می‌شود. به رغم این تأثیرات، سمت و سوی تحلیل‌ها در این جهت است که بازتاب انقلاب ایران در سطح جهانی محدود و از بعضی جهات ناموفق بوده است. مؤلفان در اثبات دو ادعای خود دلایلی را ارائه می‌کنند. این دلایل عبارت‌اند از: خاص‌گرایی و فرقه‌گرایی انقلاب اسلامی (شیعی و ایرانی)، درک نادرست رهبران انقلاب اسلامی از زمینه‌های بومی مناطق تحت نفوذ و زمینه‌های اجتماعی و تاریخی از پیش موجود رستاخیز اسلامی در کشورهای اسلامی. لذا در بخش بعدی به تبیین این دو ادعا و دلایل عدم موفقیت راهبرد صدور انقلاب از میان تحلیل‌های نویسندگان مقالات متعدد مربوط به بررسی بازتاب انقلاب اسلامی در خاورمیانه، آسیای جنوبی و مرکزی، آسیای جنوب شرقی و آفریقا پرداخته می‌شود.

۱. خاورمیانه

خاورمیانه آشکارترین نمونه‌های تأثیر مستقیم و غیر مستقیم ایران بر سیاست‌های مسلمانان را به دست می‌دهد. همان‌طور که دیوید ای. لانگ در «بازتاب انقلاب ایران بر شبه جزیره عربستان و کشورهای خلیج فارس» خاطر نشان می‌کند، بسیاری در منطقه و در پایتخت‌های غربی «همه، پادشاهی‌های محافظه‌کار خلیج فارس را ایران‌های کوچکی می‌پنداشتند که در معرض انقلاب است و سرنوشت آنها فروپاشی است و کسی نمی‌توانست اخبار خوب درباره خلیج فارس بدهد.»^۱ او معتقد است که این نگرانی‌ها بی‌دلیل نیست؛ تحولات مختلفی نظیر شورش‌های فرقه‌ای در عربستان، اقدامات تروریستی در کویت و نسبت دادن تلاش برای کودتا به ایران و تظاهرات متعدد به رهبری مدرسی در بحرین بر این هراس‌ها افزوده است. اما به رغم این نگرانی‌های اولیه، در بلندمدت معلوم شد که برخلاف تصور اولیه نفوذ ایران خطر کمتری در بر داشته است؛ زیرا مسلمانان سنی خاورمیانه پذیرش چندانی نسبت به جنبش‌های انقلابی به

عنوان ابزاری برای ابراز نارضایتی نشان نداده‌اند و این در حالی است که شیعیان آگاهی سیاسی بیشتری نسبت به بازیابی هویت خود یافتند؛ ولی آنها نیز به گونه‌ی اعجاب‌انگیزی آرام مانده‌اند. نویسنده معتقد است که زیاده‌روی‌های انقلاب اسلامی، نگرانی شیعیان از تهدید رفاهشان به خاطر جنگ ایران و عراق و افزایش اقدامات امنیتی دولت‌های منطقه دلایل محدود شدن بازتاب فکری و اعتقادی ایران است.

هیچ کشوری به اندازه عراق از بازتاب انقلاب ایران هراسان نبود. فیلیپ رابینز در «عراق؛ تهدیدهای نظامی و پاسخ‌های رژیم» خاطر نشان می‌سازد که بازتاب انقلاب ایران بر سیاست و جامعه عراق اندک بوده است. وجود اکثریت شیعه در این کشور و مسئله جنگ به ترس حاکمان عراق از خطر فروپاشی نظامی عینیت بخشیده بود. همچنین او در صدد است نشان دهد که آمیزه‌ای از بدفهمی‌ها و برداشت‌های غلط ایران نسبت به یکپارچگی جامعه شیعه عراق و ماهیت به نظر شکننده رژیم آن و سیاست‌های سرکوب‌گرایانه عراق در حذف مخالفانش صدور انقلاب به شکننده‌ترین همسایه ایران را مانع شد.

بیشترین نفوذ مستقیم، نیرومند و پایدار ایران در لبنان بوده است. تفسیر امام موسی صدر از نمادگرایی شیعه با تفسیر انقلاب امام خمینی از اسلام مشابهت داشت و این رویکرد مؤید شکل‌گیری جنبش فعالانه اصلاحات اجتماعی و سیاسی بود و با تهاجم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ و ناپدید شدن امام موسی صدر گسترش یافت. اگوستوس ریچارد نورتون در «لبنان؛ جدال داخلی و ارتباط با ایران» در تبیین چگونگی گسترش انقلاب اسلامی در لبنان می‌نویسد. مؤلف با استناد به شواهد تاریخی معتقد است که جامعه شیعه لبنان تا پس از جنگ جهانی دوم اساساً غیر سیاسی بود و در دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۶۰ به گونه‌ای فزاینده سیاسی شد. این سیاسی شدن به دنبال تلاش‌های امام موسی صدر در طی سال‌های تبعید اتفاق افتاد. ولی به رغم این موضوع، حتی روحانیان شاخص شیعه لبنان درباره قابلیت تقلید و الگوبرداری از اصل ولایت فقیه امام خمینی دچار تردید و حتی ناباوری بودند. «به رغم موفقیت‌های اخیر حزب‌الله در حومه‌های بیروت، ایران موفق نشده است اکثریت شیعه‌های لبنان را متقاعد سازد که راه حل‌های ایران برای لبنان مقتضی است.»^۱ نویسنده در رابطه با گروه حزب‌الله و اقدامات آن ادعا می‌کند که علاوه بر پیشینه‌های سی ساله تحرک سیاسی در میان شیعیان، فروپاشی اقتصادی و سیاسی لبنان طی دهه ۱۹۷۰ و بی‌توجهی گروه‌های مسلط آن

۱. همان، ص ۱۴۹.





دوران به مسائل و مشکلات شیعیان روی هم رفته موجبات تشدید نارضایتی و افزایش تحرک سیاسی شیعیان به ویژه نیروهای جوان شیعی و اقبال آنها به گروه‌های جدیدی نظیر حزب الله را فراهم کرد. پیروزی حزب الله قبل از آنکه نتیجه جاذبه انقلاب ایران باشد، حاصل شکست‌ها و خشم عمومی لبنانی‌هاست. از طرف دیگر ایران در لبنان دچار بدفهمی شده و درباره تأثیر پیام خود اغراق نمود. بنا به نوشته مقاله، اکثریت شیعیان لبنان پیش از آنکه به دنبال تکرار الگوی ایران برای دگرگونی اساسی در ساختار سیاسی لبنان و کنترل خود بر این ساختار باشند خواهان حفظ حقوق و احترام در قالب یک ساختار بازتر سیاسی در لبنان بودند. به نظر نویسنده، چرخش ایران در نحوه رابطه‌اش با لبنانی‌ها پس از پیروزی‌های حزب الله، بیانگر شکست سیاست اولیه یعنی صدور انقلاب به لبنان با تمرکز روی گروه‌های تندرو شیعی بود.

مصر در زمره کشورهایی است که نویسنده معتقد است در آن الهام‌پذیری از انقلاب اسلامی تنها به تقویت مخالفان اسلامی موجود انجامیده است؛ بی‌آنکه حکومت ایران مداخله مهمی کرده باشد. تلاش انور سادات برای استفاده از اسلام جهت تقویت مشروعیت سیاسی خود، دفاع از توافق کمپ دیوید و پیمان صلح با اسرائیل، چالش انقلابی و واکنش‌های اسلامی مخالفت‌آمیز اخوان المسلمین، گروه‌های رادیکال، سازمان‌های دانشجویی و چپ اسلامی را نسبت با رژیم به دنبال داشت؛ به طوری که شاهرخ احوی در «بازتاب انقلاب ایران بر مصر» نشان می‌دهد این جریان‌ها در نخستین سال‌های اولیه انقلاب اسلامی مصریان را به پیروی از الگوی ایران واداشت و همه گروه‌های مخالف به این نتیجه رسیدند که مصر نیز می‌تواند نظام سیاسی خود را تغییر دهد؛ ولی در پایان نتیجه‌گیری می‌کند مبارزات مسلمانان مصری قبل از انقلاب ایران آغاز گردید و با انقلاب ایران این مبارزات سرعت بیشتری گرفت اما با نبود جمعیت شیعی در مصر امکان ترسیم الگوی خمینی با تردید مواجه است. خلاصه اینکه مصری‌ها تنها از راه و رسم انقلاب الهام گرفتند و خواهان بازتولید مدل ایران نبودند.

لیزا اندرسون نویسنده مقاله «تونس و لیبی؛ واکنش‌هایی به تحریکات اسلامی» در خصوص تأثیر انقلاب اسلامی در این کشورها معتقد است که قذافی و بورقیه حاکمان لیبی و تونس الگوی انقلاب را تهدیدی برای رهبری سیاسی خود تلقی می‌کردند و گروه‌های مخالف در هر دو کشور، انقلاب ایران را فقط الگویی در جهت ضرورت مسئولیت‌پذیری رهبران سیاسی می‌دیدند. به باور مؤلف سیاست‌های قذافی در قبال سیاست جهانی و تفسیرهای غیر معمول او از اسلام، تشکیلات مذهبی و

گروه‌های مخالف را منزوی ساخته بود. در تونس هم سیاست‌های بورقیه در جهت مذهب‌زدایی و مشکلات اقتصادی علت اساسی تلاش‌های فعالان مخالف بود و انقلاب ایران تنها تشویق‌کننده و جسارت‌بخش فعالان مخالف تونس بود و واکنش‌های سرسخت و سرکوب‌گرایانه حکومت را نیز به دنبال داشت. نویسنده در صدد است نشان دهد که هر چند رویدادهای ایران مخالفان اسلام‌گرا را تقویت کرده است، ولی نفوذ ایران در تونس و لیبی جنبه غیر مستقیم داشته است.

۲. آسیای شرقی و مرکزی

تأثیر ایران در افغانستان محدود بوده است؛ به رغم اینکه ایران موضع شدیدی در برابر تهاجم

سنت در مفهوم شیعی، حقیقتی آسمانی، الهی، مقدس و واقعیتی پر نشاط و زنده دارد و مجرای زندگی و حیات و مسیر مستمر است که همواره نو و تازه است. سنت در این تعریف، در برخی موارد با حفظ خصوصیات یادشده، از دوام، ثبات و استمرار زمانی برخوردار است و در مواردی هم که تغییر زمانی را می‌پذیرد، همچنان از چهره‌ای ازلی و باطنی ابدی بهره‌مند است. در واقع سنت شیعی به خاطر جایگاه ویژه و محوری «ولایت»، امری بسیار عمیق، فعال و پویاست

شوروی اتخاذ کرد و از مجاهدین افغانی خواست که انقلابی اسلامی برپا کنند. الیویه‌روا در «مجاهدین و آینده افغانستان» با این پیش‌فرض معتقد است جنبش مجاهدین افغان بخشی از موج بنیادگرایی است که در اوایل دهه ۱۹۸۰ جهان اسلام را درنوردید. بنیادگرایی بیش از همه در هویت سنی ریشه دارد نه در هویت شیعی. سرچشمه اصلی نفوذ و تأثیرپذیری مسلمانان افغانستان سید قطب مصری، مودودی پاکستانی و علی شریعتی ایرانی بوده است و موفقیت مجاهدین افغان برخلاف بیشتر جنبش‌های دیگر اسلامی، بر دهقانان و پیوند با روشنفکران اسلامی و ملاهای سنی محلی مبتنی بوده است. نویسنده با توصیف مختصری از خط مشی ایران در قبال سنی‌ها نتیجه می‌گیرد نفوذ ایران در بین آنها نه سیاسی بلکه فرهنگی است؛ سپس مسائلی چون پشتیبانی انحصاری از شیعیان، جنگ اول خلیج فارس، سیاست محدودکننده ایران در مرزها، دسته‌بندی در حکومت ایران و پیشروی تدریجی تضاد اسلام‌گرایی شیعه و سنی را دلایل ناموفق بودن بازتاب انقلاب ایران برمی‌شمرد و در پایان مقاله نویسنده در بحثی تحت عنوان ضمیمه با اشاره به سیاست‌های کابل نسبت به شیعیان نتیجه می‌گیرد که در افغانستان انقلابی به سبک ایران وجود نخواهد داشت و نتیجه احتمالی، یک جمهوری اسلامی محافظه‌کار سنی است که بیشتر بر مبنای قومی خواهد بود. در ارتباط با آسیای مرکزی مؤلف معتقد است که مطمئناً انقلاب ایران اثراتی نداشته





است ولی به رغم همه محدودیت‌های رسمی برای عمل به مذهب در این منطقه، اسلام خود را نیرویی پویا در زندگی مردم آسیای مرکزی و شوروی نشان داده است. در بین کشورهای آسیای مرکزی مانند ترکمنستان و نیز آذربایجان در قفقاز انتظار می‌رفت که بیشترین تأثیر مستقیم را از انقلاب ایران داشته باشد. به رغم وجود تنش‌ها و اختلاف نظر میان قومیت‌های مختلف در آذربایجان و ازبکستان و افزایش اعتماد به نفس مسلمانان نشانه‌ای از ارتباط با ایران در این مورد در دست نیست. با این حال محتمل به نظر می‌رسد که ایران به طور کامل از صحنه خارج نشود بلکه همچنان نقش مهمی هر چند دست دوم در محافل مسلمانان شوروی ایفا کند.

۳. جنوب شرقی آسیا

بازتاب انقلاب ایران بر جوامع مسلمان جنوب شرقی آسیا عمدتاً غیر مستقیم بوده است. «در زمان انقلاب ۱۹۷۹ ایران، برخی ناظران حوزه اسلامی جنوب شرقی آسیا پیش‌بینی می‌کردند که کشورهایی چون اندونزی می‌توانند دقیقاً ایران دیگری باشند.»^۱ در عمل، این انقلاب و رویدادهای متعاقب آن در ایران، بازتابی را که در آغاز پیش‌بینی شده، نداشته است. در مالزی ایدئولوژی و عقاید سیاسی اسلامی بیشترین تأثیر را از نوشته‌های دکتر علی شریعتی داشته‌اند تا اندیشه امام خمینی و در فیلیپین نیز ایران با حمایت معنوی و پشتیبانی از مبارزه جبهه آزادی‌بخش ملی مورو، گرایش‌های سیاسی از پیش موجود را تقویت کرد. با این حال به باور مؤلف فراتر از سیاست‌ها و خواست‌های دولتی، فرهنگ‌های مذهبی هر دو کشور گذار موفقیت‌آمیز مدل ایران به آسیای جنوب شرقی را با شک و تردید روبه‌رو می‌سازد.

۴. آفریقا

جان. ال. اسپوزیتو در «اسلامی کردن امور در سودان و انقلاب ایران» جهت سنجش بازتاب انقلاب اسلامی در سودان نخست به بررسی نقش ایران در تحولات داخلی سودان می‌پردازد. او معتقد است اگرچه مسلمانان سودان از تحولات ایران در اواخر دهه ۱۹۷۰ آگاه بودند، ولی این رویدادها بر دیدگاه آنان نسبت به حکومت خود تأثیر مهمی نداشت. مؤلف با استناد به شواهد تاریخی استدلال می‌نماید برنامه اسلامی کردن در سودان زمانی شروع شد که چیزی تحت عنوان رستاخیز اسلامی توجه جهانیان را به خود جلب کرده بود. انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ و برقراری جمهوری اسلامی به این رستاخیز جان تازه‌ای دمید. به بیان واضح‌تر روند اسلامی کردن سودان با آگاهی از

انقلاب اسلامی ایران صورت گرفت، اما به زعم مؤلف «سواى این آگاهی عمومى به نظر مى‌رسد که انقلاب ایران تأثیر مستقیم ناچیزی داشته است»؛^۱ یعنی برنامه اسلامی کردن از ایران الهام نگرفته و محصول فرآیندهای خودآگاهانه و ناخودآگاهانه اسلامی کردن باریشه‌های عمیق تاریخی در سودان مى‌باشند. بر این اساس نویسنده معتقد است حتی پیش از انقلاب اسلامی ایران، در سودان حرکتهای مخالفی مبنی بر اسلام وجود داشت که مى‌کوشیدند حکومت را در دست گیرند، اما هیچ یک از کوشش‌های انقلابی به سبک ایران نبوده، زیرا اولاً موافقت و مخالفت اسلامی در دو کشور شکل‌های متفاوتی داشت، لذا انقلاب ایران نمى‌توانست خود را در سودان باز آفریند. ثانیاً هیچ نقشه‌ای برای جایگزین کردن دولت اسلامی و بنیادگرایی فعال وجود نداشت. اما پس از انقلاب اسلامی نه حکومت سودان و فقط گروه اخوان المسلمین سودان که دیدگاه‌های آن به دکتر شریعتی نزدیک تر است تا امام خمینی، با ایران رابطه برقرار نمودند. بنابراین ماهیت اصلی اسلامی کردن در سودان بیشتر پویش‌های درونی جامعه سودان را منعکس مى‌کند تا الهام‌های خارجی آن را و رابطه علی و معلولی بین تحولات ایران و سودان وجود ندارد.

احیای اسلامی در نیجریه همچون دیگر کشورهای مسلمان عمدتاً درون‌زا است. با این حال ابراهیم ای. گامباری در «احیای اسلامی در نیجریه؛ درون‌زا یا برون‌زا» نشان مى‌دهد رهبری امام خمینی و فکر انقلاب اسلامی در جامعه اسلامی نیجریه و به ویژه در میان مسلمانان محروم شمال، احساسات و واکنش‌هایی را برانگیخت و ماهرانه در جهت پوشش بخشیدن به مبارزه علیه فساد فزآینده و مادی‌گرایی بیش از حد تشکیلات سیاسی نیجریه به کار گرفته شد.^۲ بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر نیجریه به دلیل وجود اکثریت مسلمانان در آن و جایگاه و موقعیت امروزی آن به مثابه یک ملت شایان توجه است. مؤلف در مورد احیای اسلام در نیجریه و رابطه آن با ایران مى‌گوید که احیای اسلامی در ایران با همه فرقه‌گرایی و شور و شوق مذهبی آن تأثیر مستقیمی بر قیام‌های نیجریه داشت. این تأثیرپذیری ناشی از چند علت است؛ نخست، شورش‌های میتاتسین و حرکت احیاگرانه اسلامی شبیه آنچه در ایران رخ داد، مى‌باشد. دوم، حرکت انقلاب اسلامی ایران و همچنین خشونت‌هایی که میتاتسین نماینده آن بود، قیام‌های مردمی بی‌ریشه‌ای بودند که علیه نهادهای فاسد سیاسی و اجتماعی رخ داد. در هر دو

۱. همان، ص ۲۹۱.

۲. همان، ص ۳۱۰.



بنیادگرایی اسلامی اعتماد مجددی به آیین اسلام را فراهم آورد. سوم عامل شهادت در میان پیروان میتاتسین و هواداران امام خمینی مشترک بود. چهارم هسته جنبش احیاگرانه اسلامی در نیجریه همچون انقلاب ایران شهری بود. پنجم مقامات نیجریه مدعی بودند که بعضی از اعضای متعصب و سرسخت انجمن دانشجویان مسلمان که پیوسته رادیکال تر می‌شود، تحصیل کرده خارج بودند و از کشورهای چینی و ایران کمک مالی دریافت کرده‌اند. ششم مواضع ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی انقلابیون ایران برای احیاگران اسلامی در نیجریه جذابیت ویژه‌ای داشت. در ارتباط با تأثیر انقلاب ایران رهبر یکی از گروه‌های احیاگرانه اسلامی نیجریه می‌گوید: امام خمینی تنها کسی است که در جهان امروز مطابق با قرآن و سنت پیامبر عمل می‌کند. با وجود این مؤلف معتقد است که «با وجود این شاخص‌ها و نشانه‌های بارز ارتباط مستقیم میان انقلاب اسلامی ایران و گروه‌های داخلی احیاگری اسلامی، عوامل قانع‌کننده تری وجود دارد مبنی بر این که گرایش‌ها و فعالیت‌های احیاگرانه در نیجریه احساسات درون‌زا و داخلی است»^۱ طوری که فرقه میتاتسین از سنت مهدویت شمال منشأ گرفت؛ در حالی که پیروزی حرکت آیت‌الله خمینی می‌تواند در مقام الهام‌بخش به تشویق و ترغیب بیشتر آن کمک کرده باشد. با این حال انتظار می‌رود مؤثرترین راه اداره کردن و نگهداری از کثرت‌گرایی مذهبی و قومی کشور حرکت به سمت ماهیت سکولار یا غیر مذهبی دولت باشد.

ملاحظات

نحوه ارزیابی بازتاب انقلاب اسلامی در جهان و راهبرد صدور آن، در تحلیل‌های این کتاب دارای ایرادات روشی و تطبیقی اساسی است. منشأ اصلی این اشکالات به رویکرد کلان این اثر (شرق‌شناسی وارونه و رهیافت تاریخی) برمی‌گردد. بر همین اساس است که نظریه پردازان در این پژوهش بر اساس پیش‌فرض‌های ذهنی خویش و بدون توجه به ماهیت دینی این انقلاب، بازتاب آن را محدود و ناموفق انگاشته‌اند. در این محدودانگاری و ارزیابی ناموفق از انقلاب اسلامی چند نکته قابل تأمل است؛ اول سطح تحلیل خرد و جزءنگری در تحلیل راهبرد صدور است که دارای ابعاد مختلفی نیز می‌باشد. دوم وجود تناقضات متعدد در لابه‌لای تحلیل‌های به ظاهر منسجم و سوم، یکدستی و گزینشی بودن منابع و داده‌های تحلیل از عمده این نکات و کاستی‌ها هستند. بنابراین مباحث

این بخش به نقد و بررسی این کاستی‌ها اختصاص پیدا می‌کند.

۱. سطح تحلیل خرد و تاریخی در تحلیل راهبرد صدور

سطح تحلیل خرد و تاریخی در مقابل سطح تحلیل کلان و تمدنی مد نظر است. استفاده از چنین سطح تحلیلی در پدیده انقلاب اسلامی با توجه به ماهیت کلان دینی و اندیشه متعالی نظام‌وار آن، استلزام‌هایی را به دنبال دارد که تحلیل‌های این اثر نیز ناگزیر از پذیرفتن آنهاست. لذا در این بخش به مهم‌ترین این اشکال‌های ناشی از چنین سطح تحلیلی می‌پردازیم.

الف. نادیده گرفتن الگو و طرح نظام کلان دینی جدید

اولین استلزام رویکرد سطحی و خرد در متن اندیشه‌ورزی تحلیل‌گران این پژوهش، نادیده گرفتن استقرار و پذیرش یک طرح نظام دینی جدید در سطح جهانی و تقلیل آن به پیاده شدن یک الگوی خاص حکومتی می‌باشد. چنین خطایی در امتداد پیش‌فرض‌ها و معیارهای نادرست آنها در تحلیل و ارزیابی اندیشه صدور انقلاب اسلامی است. ادعای این نویسندگان در نفوذ ناموفق انقلاب اسلامی مبنی بر اینکه انقلاب بیش از آنکه مدلی دقیق باشد، به صورت نمونه‌ای الهام‌بخش و کلی عمل کرده است، در همین راستا می‌باشد. این ادعا را از چند جهت می‌توان به بوجه نقد و بررسی گذاشت.

نخست، تصور خاستگاه مدرنیستی برای انقلاب و صدور آن چنین خطایی را به دنبال دارد. چنین تصویری منتج به این گزاره می‌شود که انقلاب اسلامی یک انقلاب مدرن است، اما توجه به این حقیقت مهم است که بدانیم انقلاب اسلامی در افق عالم جدید و عالم «متجدد» متولد نشده است و از این نظر به رغم اشتراکاتی که با برخی فضاها و افق‌های پست‌مدرن دارد، از آن نیز متمایز می‌گردد. با توجه به این مسئله می‌توان عنوان نمود از وقتی نظم تجدد در عالم گسترش یافت، ظاهراً بقیه عوالم، بنیادشان سست گردید؛ اما انقلاب اسلامی بر عکس این دیدگاه رایج، طرح عالم جدیدی را پی افکند. در این طرح، عالم دینی یا عالم اسلامی نیرو و جان تازه گرفت و رشد هر چه بیشتر آن، جا و فضا را برای عالم غربی تنگ‌تر می‌کرد؛ دلیلش هم این است که بنیاد عالم غربی بر سکولاریسم استوار است، اما طرح عالم دینی، بر عالم قدس و حضور قدسیان در زندگی این جهانی استوار است. این نگاه بدون شک در تقابل با عالم مدرن مبتنی بر سکولاریسم واقع می‌شود و لذا فلسفه انقلاب اسلامی در طرح عالم دینی، در تعارض جدی با عالم جدید مبتنی بر سکولاریسم قرار می‌گیرد. طرح جدید عالم دینی ثمره و





دستاوردهای انقلاب اسلامی و در حقیقت فلسفه آن است که دارای هویتی مستقل از عالم تجدد و در تقابل با عالم غربی می‌باشد. محققان در این اثر تا حدودی این واقعیت را تأیید می‌کنند؛ اما ادامه حیات و پویایی و توان آن را برای بقا در عالم جدید، مورد شک و ظن قرار می‌دهند و بقای آن را صرفاً در همراهی و ذوب شدن در عالم متجدد تفسیر می‌نمایند. در غرب هم ایمان سکولار شده و هم ایمان به سکولار شدن وجود دارد؛ در حالی که انقلاب اسلامی در مفهوم ایمان، به معنویت جدیدی دست یافته که درست نقطه مقابل سکولاریسم را احیاء نمود. نتیجه این مقدمه در مباحث علوم سیاسی این خواهد شد که اگر ایمان سکولار شود، قدرت سیاسی هم سکولار می‌شود و اگر ایمان معنوی احیا شود، قدرت سیاسی هم معنوی می‌شود.^۱ این گستره و نگاه در کنه تعبیرات و تبیین‌های این کتاب، در جایگاه گفته شده به درستی خود را باز نیافته است و بعضاً نادیده گرفته شده است. بنابراین مهمترین پیامد انقلاب اسلامی که یک طرح دینی برای عالمی است که قرن‌هاست بر بنیادهای غیر دینی، برای آن تفکر و اندیشه و برنامه‌ریزی شده است، نادیده گرفته می‌شود. اندیشه صدور هم بر مبنای گسترش همین اندیشه و طرح استوار است نه اینکه فقط الگوی حکومتی خود را گسترش داده و جایگزین دیگر شیوه‌های حکومتی نماید.

دوم، تقلیل اندیشه صدور انقلاب به ایجاد یک انقلاب به سبک انقلاب ایران که به مثابه نادیده گرفتن ظرفیت حرکت تمدنی انقلاب اسلامی و ساختن نظامی بدیل است. انقلاب اسلامی در راستای همین طرح نظام دینی به پرسش از تفکر غرب می‌پردازد. این پرسش یک پرسش فلسفی - تاریخی است که تحلیل‌های نابسندۀ این کتاب سعی دارند آن را به پرسش و تقابلی صرفاً سیاسی - اجتماعی و مشکلات اقتصادی تقلیل دهند. البته به رغم اذعان به تأثیرات مهم انقلاب اسلامی در این کتاب، آنچه به نظر می‌رسد مورد توجه جدی قرار نگرفته است، بی‌توجهی به چالش انقلاب اسلامی با سیطره مدرنیسم غربی می‌باشد. بدون تردید آنچه تنها انقلاب اسلامی توانست در این مرحله انجام دهد، خصلت شالوده‌شکنی انقلاب اسلامی نسبت به سیطره مدرنیسم غربی بوده است. بدون توجه به چنین تأثیری، تأثیرات دیگر انقلاب اسلامی چندان اساسی نخواهد بود. غرب در سه مرحله تولید ارزش (توسعه)، قالب‌سازی برای این ارزش (کلان) و تولید فرمولی برآمده از این ارزش تولید شده (خرد) بر سایر تمدن‌ها سیطره یافت. امام خمینی در حرکت تمدن‌ساز خود نیز چنین شیوه‌ای را به کار گرفتند و در هر سه سطح توسعه،

۱. موسی نجفی، همان.



کلان و خرد، در برابر موضع غرب، موضع گرفتند. ایشان در سطح توسعه، در برابر مفهوم و ارزش انسان‌خدایی و انسان‌سالاری غربی، از مفهوم و ارزش الله‌سالاری سخن راند و از آن پس تلاش کرد تا آن را در همه مفاهیم و ساختار اندیشه سیاسی خود اشراق کند. در گام بعدی و در سطح کلان، بهترین قالبی را که بتواند تجلی و مظهر این ارزش الله‌سالاری باشد، تحت عنوان ولایت مطلقه فقیه ساخت که در آن، ولی فقیه با یک واسطه کار خدا را انجام می‌داد؛ چه او نائب امام زمان (عج) بود و امام زمان (عج) جانشین و خلیفه خدا بر روی زمین. در گام نهایی و در سطح خرد، حضرت امام نیز برای حوزه‌های مختلف مدیریت، روان‌شناسی، سیاست و... دست به فرمول‌نویسی زد. در این فرمول‌ها آنچه عیان و بارز است، همان ارزش سطح توسعه یعنی الله می‌باشد؛ یعنی در مدیریت آن، نه نفع شخصی که مصلحت عمومی لحاظ می‌شود و در سیاست آن نه پدرسوختی، بلکه عدالت و اخلاق حضور دارد و در روان‌شناسی آن نه انانیت و نفسانیت انسانی، بلکه فیض دمامد و دایم‌التزاید الهی مطرح است. بر این اساس روشی که حضرت امام در پیش گرفت، در هر سه سطح توسعه، کلان و خرد، متناظرهای نوع غربی خود از جمله انسان‌سالاری و دموکراسی را به چالش کشید.^۱ آنچه انقلاب اسلامی در قالب راهبرد صدور در پی گسترش آن است، همین معنا است؛ یعنی چالش جدی با الگو و اصول غربی. نظریه‌پردازی‌های نویسندگان این اثر، انقلاب اسلامی را در مرحله نهضت و نظام سیاسی همراهی می‌کنند، ولی آنان حاضر نیستند تا مرحله تمدن‌سازی، در مورد نظام دینی انقلاب اسلامی پیش بروند. این مسئله به معنای چالش جدی با غرب و اصول آن است و «جوهر افول‌یابنده غرب» را در بعد تمدنی به چالش کشیده، نوعی نظام بدیل را نشان می‌دهد.

چنانچه در تحلیل پدیده انقلاب اسلامی مانند تحلیل‌های این پژوهش آن را به عنوان یک «انقلاب ملی و ضد استبدادی» تعریف کنیم، طبعاً تناسبات و پیامدهای داخلی و جهانی آن نیز بایست در راستای همین ظرفیت، شناسایی یا باز تعریف شود، اما اگر آن را به عنوان یک «انقلاب جهانی با رویکرد تمدنی» تحلیل کنیم که بنا دارد فراتر از مبارزه ملی علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی، تمدن مادی و تناسبات موجود جهانی را به مبارزه و چالش بکشد، آن‌گاه انقلاب به عنوان سرآغاز یک حرکت تمدنی و برهم زنده معادلات جدید در سطح جهانی قلمداد می‌شود و تغییر ساختارهای بین‌المللی و

۱. احمد رهدار، «انقلاب اسلامی؛ غرب و ضعف تحلیل (۱، ۲، ۳، ۴)»؛ <http://www.pegahhowzeh.com>، «غرب‌شناسی اثباتی»، پگاه، حوزه، ش ۱۶۰، ۱۳۸۴.

تسلط نگاه شرق‌شناسی وارونه اسپوزیتو به عامل اصلی مذهب در فرآیند انقلاب اسلامی، کژتابی‌ها و تحلیل‌های ناصوابی را به دنبال داشت. قرائت عرفی و کارکردگرایانه از دین، تحلیل نسبی از مفهوم سنت شیعی در تقابل با تجدد و تقلیل خاستگاه دینی انقلاب به کنشی سیاسی از مهم‌ترین این کاستی‌ها می‌باشد

پیش از آن، مفاهیم و معادلات مورد پذیرش تمدن و پس از آن، آثار و محصولات آن را هدف اصلی خود قرار می‌دهد. حرکت‌های تمدنی کند، اما پیش‌رونده هستند. بنابراین قضاوت نویسندگان این کتاب در مورد تنها الهام‌بخش بودن الگوی انقلاب اسلامی و عدم ارایه مدلی دقیق، شتاب‌زده و ارزشی است. وضعی که در عالم جدید به وجود آمده است، واکنشی دارد که در تاریخ ظاهر خواهد شد و عدم موفقیت غرب در تحقق آرمان‌های خود،

توجه به دین را بیشتر می‌کند. آینده، آینده‌ای است که نهضت‌های دینی رو به سوی آن دارند؛ پس آینده‌ای که نهضت‌های دینی به آن نوید می‌دهند، درست در جهت مقابل آینده‌ای است که مدرنیته به آن نوید می‌داده است. در جامعه مدرن، در نهایت دین می‌تواند حضور داشته باشد، اما صفت دینی به جامعه دادن و دین را در همه شئون جامعه، ساری و جاری ساختن امر دیگری است.^۱ این مسیر، نسبت جدید میان انسان و هستی را مشخص می‌کند. از نظر اسپوزیتو و پژوهشگران زیر مجموعه او، استفاده از ابزارهای مدرن به منزله پذیرش اصول و قانون مدرن است؛ در حالی که با عهد جدید انقلاب اسلامی و نسبت جدید انسان و عالم، قانون و اصول تغییر اساسی پیدا می‌کند و فقط ابزار و اشیاء مدرن باقی می‌ماند؛ باقی، اضافاتی است که «ایسم» و «ایدئولوژی‌های غیرعلمی» به آن اضافه نموده‌اند.^۲

خلاصه اینکه تصور خاستگاه نادرست مدرنیستی برای انقلاب اسلامی و نادیده گرفتن ظرفیت حرکت تمدنی آن منتج به ارزیابی ناصحیح از هدف صدور انقلاب و شکست الگوی نظام دینی انقلاب اسلامی می‌شود. اندیشه دینی - سیاسی امام خمینی زیربنای چنین حرکت کلان و اندیشه صدور آن است که فهم صحیح آن چنین ظرفیتی را برای انقلاب اسلامی تأیید می‌کند، اما همان‌طور که در قسمت بعدی خواهیم دید، کژفهمی این پژوهشگران از فلسفه امام خمینی تردیدهای آنها را بیشتر می‌کند.

ب. درک ناصحیح از فلسفه دینی - سیاسی امام خمینی

فرهنگ رجایی و رمانی نویسندگان بخشی از تحلیل‌ها، در مقالاتی که در آن

۱. موسی نجفی، همان، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۲۳.



ایدئولوژی انقلاب و بنیان و اهداف و لوازم صدور انقلاب را بررسی می کنند در پی آن هستند که نشان دهند فلسفه دینی - سیاسی امام خمینی زیربنای اندیشه صدور انقلاب اسلامی می باشد. بنابراین به واکاوی ابعاد مختلف این اندیشه می پردازند تا سیاست، اهداف و ابزارهای صدور را بهتر و مستدل تر تحلیل کنند؛ اما ایشان در تحلیل این فلسفه دچار کژتابی های نظری و تطبیقی می شوند که تبیین های آنها را در توضیح مفهوم صدور و ترسیم اهداف و استراتژی های آن در مسیر غلط قرار می دهد. عدم توجه به اندیشه متعالی و بستر دینی تفکر امام خمینی و تحلیل مبانی و ابعاد اندیشه ایشان در بافتاری صرفاً ایرانی و تحلیل نادرست از الگوهای تعامل تمدن ها، نکاتی خدشه پذیر و قابل نقد در این بخش هستند.

نخستین مشکل تحلیل های نویسندگان در تبیین فلسفه دینی - سیاسی امام خمینی، عدم توجه به خاستگاه دینی تفکر ایشان و تقلیل آن به تفکری ایرانی و ناسیونالیستی است. استفاده رضوانی و رجایی از روش فیلولوژی کلاسیک^۱ موجب شده است که تفکرات اصیل و ناب شیعی ایرانیان به عقاید و تفکرات ایران باستان نسبت داده شود و هیچ گونه اصالت و استقلال برای تفکر شیعی باقی نماند و به تعبیری ابعاد زنده و بالنده فکر اسلامی که سال ها به تفسیر متافیزیک قدرت و راهنمایی عمل در زندگی سیاسی مسلمانان برآمده و به طور کلی رابطه عمل و نظر را در ساحت قدرت سیاسی تنظیم نموده است، در هم شکسته شود.^۲ رضوانی معتقد است که امام خمینی خواهان استقرار نظم عادلانه در میان محرومان بود و این باور امام ملهم از آموزه جامعه پاک و آرمانی در ایران باستان برای برقراری عدالت و نبرد خیر با شر است؛ چنانچه منظور نویسنده از اعتقاد به خیر و شر، دقیقاً همان شکل خاص ثنوی موجود در دیدگاه زرتشت می باشد؛ این مسئله در شیعیان به این شکل خاص وجود ندارد، اما اگر مراد از شباهت ظلم و ستم مورد نظر شیعیان، اعتقادات خیر و شر ثنوی زرتشت باشد، این شباهت نسبت به بسیاری از عقاید و افکار بلکه تمام جهان بینی ها وجود دارد؛ چون بحث تقابل ظلم و ستم و خیر و شر امری است عقلایی که تمام عقلای عالم به آن اشاره دارند و قبح ظلم و ستم و مفهوم خیر و شر در تمام عقاید و افکار الهی و غیر الهی وجود دارد. بنابراین صرف وجود

۱. فیلولوژی یا روش نسخه شناسی کلاسیک اروپایی یکی از روش های دقیق در تحقیق متون قدیم و نقد و فهم آن در غرب بوده که از قرن ۱۶ میلادی در آنجا ظهور پیدا کرده است. از قرن ۱۹ میلادی این روش بر تحقیقات اسلام شناسانه شرق شناسان غربی حاکم بوده است. پیش فرض اساسی این روش، اصیل انگاری اندیشه ها، نوشته ها و مذاهب دوران های متقدم تر و سرچشمه انگاشتن آنهاست؛ به گونه ای که امور متأخر را باز پرداختی از آنها می انگارد. رک: داود فیرحی، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران، نی، ۱۳۸۲، ص ۸۰-۷۵.

۲. رک: مهدی ابوطالبی، از مبارزه در مرکزیت غرب تا مبارزه با مرکزیت غرب، قم، تبیان، ۱۳۸۷، ص ۳۲۶-۳۲۵.



تشابه و امکان اتصال تاریخی شیعیان ایران به ایران باستان، دلیل بر این نیست که بحث مقابله با ظالم و مستکبر دقیقاً همان گرایش زرتشتی یا برگرفته از آن است. این گونه تحلیل ناشی از غفلت از ادبیات قرآنی امام خمینی است. هیچ‌گاه بحث خیر و شر با ادبیات ثنوی توسط امام خمینی مطرح نشد، بلکه آنچه توسط امام مطرح شد مفاهیم و الفاظ دیگری است که در قالب ادبیات دینی ایشان می‌گنجد. امام خمینی از مفاهیمی چون شیطان بزرگ، استکبار و استضعاف استفاده می‌کند. ایشان امریکا را شیطان بزرگ خواند و همواره از استکبارگری امریکا و به استضعاف کشاندن ملت‌های تحت ستم شکایت می‌کرد. مفهوم شیطان، استکبار و استضعاف مفاهیمی است که متعلق به یک ادبیات کاملاً دینی و قرآنی است و هیچ نسبتی با نگرش زرتشتی ندارد. بنابراین به رغم شباهت ظاهری واژگان و مفاهیم، وقتی در دو قالب فکری و تمدنی متفاوت تحلیل می‌شوند، هم کارویژه و هم بازتاب آنها کاملاً فرق دارد. این نکته‌ای است که در تحلیل فلسفه دینی - سیاسی امام خمینی در نظر گرفته نشده است. ویژگی اساسی فلسفه دینی - سیاسی امام خمینی در نگرش صدراپی و کل‌گرایانه توحیدی ایشان نهفته است. یعنی؛ همه‌چیز توحیدی است و به توحید بازمی‌گردد. طبق این نگاه در لایه زیرین ثنویتی دیده نمی‌شود؛ چنانچه در بالاترین لایه نیز ثنویتی دیده نمی‌شود. به عبارتی از توحید آغاز و به توحید ختم می‌شود. بنابراین دو آلیسم‌های کاذبی مانند عین و ذهن، دنیا و آخرت، نظر و عمل، دین و سیاست، فرد و جامعه... رنگ می‌بازد. به بیان دیگر ویژگی توحیدی و متعالی اندیشه امام باعث گردید که صفات درونی و بیرونی وی به «وحدت فکر و سلوک» منجر شود؛ وحدت و یگانگی خط اسلامی که در آن عرفان از شریعت فاصله ندارد بلکه در لایه‌های آن نفوذ می‌کند تا حرکت راریشه‌دارتر و عمیق‌تر سازد. ضمن اینکه شریعت در مسائل فردی صرف محدود نمی‌گردد بلکه تمام مسائل زندگی را با تمام ابعاد کوچک و بزرگش و در تمام زمینه‌ها دربر می‌گیرد.

تحلیل نادرست از الگوی تعامل تمدن‌ها و نگرش نسبی بر بنیاد پیش‌فرض‌های شرق‌شناسی وارونه به مقوله تمدن اسلامی - ایرانی، دومین ایراد نظری و تطبیقی این گروه تحقیقی است. این تحلیل‌ها به ایران باستان اصالت تاریخی داده و دوران اسلامی را بر اساس آن تعریف می‌کند و استمرار تمدن ایرانی را در آن می‌کاود، بی‌آنکه تمدن اسلامی را در صورت استقلالی آن ببیند که عناصر تمدن پیشین را در خود هضم کرده و صورتی نوین بر عناصر جزئی آن زده است. تنها با بهره از نگاه کلان و استقلال‌کاوانه است که می‌توان تعامل تمدن‌ها و بازتاب آنها را از جمله در انتقال و تحول اندیشه‌های



سیاسی دریافت. چنانچه سطح تحلیل رانیز از تمدن محوری فروتر آورده و به دیدن بستر و خاستگاه فرهنگی - اجتماعی به عنوان زمینه‌های تمدنی بسنده کنیم، باز هم نمی‌توان به سادگی صورت استقلالی و ویژگی‌ها و مسائل زمانه را فراموش کرد.^۱ به زعم رجایی چهار خصیصه آرمان‌گرایی، جهان‌شمولی، ایرانی‌گرایی و مردم‌گرایی ایدئولوژی انقلاب از تعامل اندیشه انقلابی امام خمینی در بافتار ایرانی شکل گرفته است. ظاهر این تحلیل نقصی ندارد. این مؤلفه‌های هویت‌بخش از تعامل دو تمدن اسلام و ایران ایجاد می‌شوند، اما چه نوع تعاملی؟ با همان کارویژه‌ها؟ هر چند تبادل سنت‌های فرهنگی میان تمدن‌ها و ملت‌ها شایع و رایج بوده و هست لیکن نباید فراموش کرد که هر گاه تمدنی بتواند گفتمان خود را نسبت به سایر تمدن‌های از قبل موجود برتری دهد، یا اجزای آن تمدن‌ها را طرد می‌کند یا اگر هم بپذیرد آنها را در نسبتی تنظیم می‌کند که هماهنگ با اهداف آرمانی آن باشد. با این حساب حتی اگر در مقام شناسایی این اجزا گفته شود که ریشه آنها به تمدنی دیگر باز می‌گردد، طرفی بسته نخواهد شد؛ چه جایگاه و نسبتی که این اجزا در تمدن اخذکننده‌شان اشغال کرده‌اند، کارویژه‌های متمایز از آنچه قبلاً در تمدن مادر داشته‌اند، دارند و در این صورت از اینکه این اجزا قبلاً متعلق به تمدنی دیگر بوده‌اند نباید پنداشت که ضرورتاً همان کارویژه‌ها را دارند. در غیر این صورت پذیرش آن عناصر دیگر به معنای گزینش نخواهد بود و به گونه‌ای پذیرش تحمیلی خواهد بود. تلقی مذکور گاه بدین معناست که آموزه‌های اسلامی از ظرفیت تمدنی محدودی برخوردار بوده و به شدت نیازمند اخذ عناصر تمدنی از تمدن پیشین اما پیشرفته ایرانی بوده است. این تصویر همان چیزی است که رجایی و رضانی می‌پسندند. این تحلیل غلط در شرایطی صورت می‌گیرد که انقلاب اسلامی با تکیه بر همین عناصر جدید تمدن اسلامی رقم می‌خورد. در واقع خاستگاه دینی ایران زمین نه تنها گونه‌ای از مقاومت عینی سنت را در برابر ابعاد دین‌ستیز مدرنیته سامان داد، بلکه بستر استمداد هویت ملی ایرانیان را از چشم‌انداز دینی رقم زد و در مجموع سنت مقاومتی را به صورت فراگیر در برابر تجدد در خاطره جمعی ایرانیان مسلمان بر جای گذاشت.^۲ مقاومت سنت در برابر تجدد نیز ابعاد مختلفی داشته است. یکی از این ابعاد راهبرد اقتباس همراه با تصرف است و کارآمد هم بوده است که همواره از سوی روحانیون و عالمان دین‌باور و اصالت‌خواه سده اخیر مورد توجه بوده است. اما در مقام آسیب‌شناسی عملی این راهبرد نظری معطوف به

۱. ذبیح‌الله نعیمیان، همان.

۲. همان.



عمل شاید بتوان گفت که بیشتر این تلاش‌ها به تصرف خرد معطوف بوده است. راهبرد نظری برون‌رفت از دام اقتباس ناپخته تنها این نیست که دست به تصرف‌های خرد و موردی بزنیم بلکه باید در بستر امکان‌ها و ظرفیت‌های تاریخی در مسیر تصرف کلان به ویژه تصرف در مبانی بنیادهای تمدن وارداتی حرکت نمود؛ یعنی راهبرد تأسیس عقلانیت نوین. در واقع امام خمینی و انقلاب اسلامی به طور کل ضمن برخورد سلبی با عناصر تمدن غرب یک رویکرد ایجابی و در عین حال واقع‌نگر برپا کردند. ایشان با نگاه بنیادجویانه ماهیت یکپارچه تمدن غرب را شناخته، و با تصرف کلان در آن به معنای پیدایی مؤلفه‌ها و عناصری نو دست یازیدند. توجه دوباره به ماهیت «عقلانی و همه‌فهم بسیاری از مؤلفه‌های سیاسی تمدن جدید، این نکته را روشن‌تر می‌کند.»^۱ بر این اساس، راهبرد تأسیس عقلانیت هدایت‌شده و هدایت‌گر دینی - سیاسی که بنیاد سامان‌دهی جدیدی در حوزه تمدن‌سازی است، بر اساس جهت‌دهی کلان دینی شکل نمی‌گیرد و راهبردی است که در مقام رویارویی با مدرنیته می‌توان بدان توجه کرد.^۲ چنین رویکردی حاصل باور اساسی به آموزه‌های دینی است. از آنجا که شاخص اصلی فلسفه انقلاب اسلامی، در اندیشه امام قابل تحقیق است و امام در شاخص اندیشه تعالی قرار می‌گیرد، لذا ایشان فرآیند نوسازی و غربی‌شدن کشور را در چهارچوب و گفتمان مدرن مورد پرسش قرار نداد؛ چراکه اصولاً انقلاب، در افق عالم مدرن قرار نداشت و از طرفی انقلابی پست‌مدرن، به معنایی که در غرب مصطلح است نیز محسوب نمی‌شد. با این دیدگاه چهارم که مذهب مختار این تحقیق می‌تواند باشد، می‌توان به سراغ صورت مسئله‌ای در نظریه‌پردازی غرب رفت.

بنابراین تقلیل خاستگاه فلسفه دینی - سیاسی امام خمینی به بافتاری صرفاً ایرانی، بدون در نظر گرفتن ظرفیت تمدن اسلامی در تعامل با تمدن‌های دیگر در بازشناسی فلسفه سیاسی امام به عنوان زیربنای اندیشه صدور، تناقضات تحلیلی را در آرای نظریه‌پردازان موجب می‌شود که مسیر تبیین راهبرد صدور را به کلی تغییر می‌دهد؛ به طوری که این هدف سیاست خارجی به وسیله‌ای صرفاً مبارزه‌جویانه در برابر غرب تقلیل داده می‌شود. در نهایت هم راهبرد صدور نمی‌تواند تداوم پیدا کند، بنابراین ناموفق عمل می‌کند. در قسمت بعدی ابعاد مختلف صدور انقلاب اسلامی از منظر همین نویسندگان بررسی می‌شود و کاستی‌های این ارزیابی که ریشه در برداشت سطحی آنها

۱. همان، ص ۱۶۸.

۲. همان.

از اندیشه امام دارد مشخص می‌گردد.

ج. تقلیل خاستگاه دینی و اندیشگی صدور انقلاب به خاستگاه سیاسی و مبارزه جویانه مفهوم «صدور» انقلاب کلیدی‌ترین مفهوم روشی کتاب/انقلاب/ایران و بازتاب جهانی آن است؛ نویسندگان می‌کوشند تا پشتوانه نظری و تاریخی برای آن ایجاد کنند. اسپوزیتو معتقد است که صدور انقلاب، هدف دوم نظام بوده است و به شکل مستقیم یا الهام‌بخش عمل کرده است و روح الله رضانی، سه‌گانه سیاست (معنای صدور)، اهداف و وسایل (ابزارها) را در طرح خود برای تحلیل سیاست خارجی انقلاب اسلامی به کار برده است. ما نیز ذیل این مفاهیم، درباره اندیشه صدور به بحث خواهیم پرداخت. به نظر می‌رسد نویسندگان چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ تطبیق این اندیشه دچار لغزش‌هایی شده‌اند؛ در این بخش دیدگاه ایشان ارزیابی می‌شود.

خلط مفهوم بازتاب (تیترا اصلی کتاب) و مفهوم صدور در امتداد نگاه تعمیم‌گرای نویسندگان، اولین لغزش نظری در تبیین اندیشه صدور است. انقلاب‌های بزرگ با تولدشان بازتاب پیدا می‌کنند. نقش تولدشان مساوی است با بازتاب آنها. لذا انقلاب‌های بزرگ دارای ایدئولوژی‌های فراملی هستند. وقتی ایدئولوژی فراملی دارند، آنچه در اینجا به ایدئولوژی تبدیل شده، در دیگر جاها هم همین کارکرد را پیدا می‌کند و طبعاً با این شرایط مشترک می‌تواند منجر به یک انقلاب دوباره در مکان دوم شود. بنابراین، این صدور نیست؛ این بازتاب است؛ چون از شرایط مشابه طبعاً نتایج مشابهی برمی‌خیزد. پس اگر فی‌المثل در کشوری به خاطر فاصله طبقاتی و مناسبات خاص سرمایه‌داری شرایط به سوی انقلاب مارکسیستی پیش می‌رود، این امکان خود به خود در کشوری که از شرایط مشابهی برخوردار است مطرح خواهد بود که تحت تأثیر نتایج این کشور، رو به سوی انقلاب بیاورد. از سوی دیگر حتی در جوامع اسلامی نیز مفهوم تأثیرگذاری انقلاب اسلامی، معنی گسترده‌تری از آنچه این نویسندگان تلقی کرده‌اند، دارد. این بازتاب فقط بدین معنی نیست که حتماً باید در آن کشورها نیز انقلابی - آن هم کاملاً تحت فرماندهی ایران! - روی دهد، بلکه بدین معناست که انقلاب ما از ابعاد متفاوتی توانسته است در آنها تأثیرگذار باشد. به طور مثال در فلسطین، لبنان، افغانستان و دیگر کشورهای اسلامی که خود درگیر جنگ بوده‌اند، بیشتر صبغه ضد امپریالیستی انقلاب اسلامی و در کشورهایی که خود با حاکمان مستبد و عمدتاً دست‌نشانده خود درگیر بوده‌اند، بیشتر صبغه آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی آن، در کشورهایی که در وضع انفعال نسبت به یکی از ایسم‌های شرقی و غربی بوده‌اند، بیشتر پیام اصالت به خویشتن





اسلامی انقلاب اسلامی و... تأثیر گذار بوده است. در نگاه اسپوزیتو، رجایی و رمضانی، مفهوم و پدیده صدور انقلاب در این چهار چوب کلی باز تاب انقلاب توضیح داده می شود. گرچه رابطه نزدیکی بین باز تاب و صدور انقلاب وجود دارد، این دو یکسان و مترادف نیست؛ زیرا باز تاب اثر طبیعی و خود کار انقلاب است که نیازی به طراحی و تصمیم گیری سیاسی ندارد؛ اما صدور انقلاب مبتنی بر اراده و تصمیم گیری سیاسی است و بر پایه طرح و برنامه مدونی صورت می گیرد.

دومین خطای تحلیلی این نویسندگان، تقلیل اهداف و خاستگاه دینی و اندیشگی صدور انقلاب اسلامی به خاستگاهی سیاسی و مبارزه جویانه می باشد. رجایی با توجه به سر مقاله ها، روزنامه و خطبه های نماز جمعه، بر آن است که در نخستین روزهای انقلاب فکر صدور انقلاب نزد مردم زنده بود؛ سیاست صدور انقلاب ارتباط وثیقی با ایدئولوژی حاکم بر انقلاب دارد. ایدئولوژی ای حاوی اصول جدی از جمله تأکید مجدد بر اسلام به مثابه شیوه تمام عیار زندگی، عدم اعتقاد به جدایی دین از سیاست، اعتقاد به اینکه قدرت مسلمانان نیازمند حاکمیت اسلام است، معرفی دوباره شریعت به مثابه طرح اسلامی جامعه مطلوب و تمایل به نبرد (جهاد) علیه تمام ناراستی ها حتی اگر به شهادت منجر شود.^۱ این برداشت از سیاست صدور به ظاهر درست است، اما اشکال اینجاست که ایدئولوژی به مثابه یک ابزار تلقی شده و مبنا و جهان بینی اهداف، سیاست ها و ابزار صدور در نظر گرفته نمی شود. به همین پایه است که بندهایی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به مقوله صدور انقلاب پرداخته است. در مقدمه قانون اساسی، انقلاب اسلامی مدلی برای پیروزی همه مستضعفان بر مستکبران دانسته شده و از امت واحد جهانی و نجات ملل محروم سخن می گوید. همچنین در اصل سوم بند ۱۶، از حمایت بی دریغ از مستضعفان جهان و تعهد برادری نسبت به همه مسلمانان سخن به میان آمده است. در اصول ۱۵۲ و ۱۵۳ نیز بر حمایت از مبارزه حق طلبانه مستضعفان در برابر مستکبران تأکید شده است. برخلاف دیدگاه نویسندگان، صدور انقلاب اسلامی در چهار چوب نظام اندیشگی امام خمینی و انقلاب اسلامی به صورت تبیین و ترویج افکار و اندیشه های انقلاب اسلامی از طریق آگاهی بخشی و رهایی بخشی ملت های مسلمان و مستضعف جهان تعریف می گردد. مفهوم صدور انقلاب به معنای ترویج اندیشه انقلاب اسلامی است که متضمن آگاهی بخشی و رهایی بخشی دیگران نیز است. تفکری که می تواند الهام بخش سایر ملت ها برای آزادی و رهایی از

۱. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۷۹.

انقلاب اسلامی طرح عالم جدیدی را پی افکند. در این طرح، عالم دینی یا عالم اسلامی نیرو و جان تازه گرفت و رشد هر چه بیشتر آن، جا و فضا را برای عالم غربی تنگ تر می کرد؛ دلیلش هم این است که بنیاد عالم غربی بر سکولاریسم استوار است، اما طرح عالم دینی، بر عالم قدس و حضور قدسیان در زندگی این جهانی استوار است. این نگاه بدون شک در تقابل با عالم مدرن مبتنی بر سکولاریسم واقع می شود و لذا فلسفه انقلاب اسلامی در طرح عالم دینی، در تعارض جدی با عالم جدید مبتنی بر سکولاریسم قرار می گیرد

ساختارهای سلطه و سرکوب داخلی و خارجی قرار گیرد. چون ملت‌های مسلمان و مستضعف از راه درک و شناخت دقیق و حقایق فلسفه فکری انقلاب اسلامی به شرایط موجود داخلی و بین‌المللی و وضعیت مطلوب در این دو سطح آگاهی می‌یابند. نتیجه عملی این خودآگاهی نیز تلاش برای عملی ساختن این نظام فکری است که رهایی آنان را از ساختارهای سلطه و سرکوب مهیا می‌کند. بنابراین تعاریف، پدیده صدور انقلاب یک اندیشه و تفکر اسلامی است و محدود به سیاست‌ها، اهداف و ابزارهای تعریف‌شده در تفکرات اندیشه‌ورزی مدرن نمی‌شود. این معنا از صدور انقلاب اسلامی بر این باور و واقعیت استوار است که انقلاب

اسلامی ایران و رهیافت صدور، فراتر از یک حادثه تاریخی و پدیده سیاسی-اجتماعی (به زعم رضانی، بحران گروگان‌گیری و عزل بنی صدر منجر به اتخاذ سیاست صدور شد)،^۱ یک نظام فکری-فلسفی و حرکت تمدنی است؛ یعنی انقلاب اسلامی مجموعه‌ای از گزاره‌ها و احکام منطقی مرتبط و نظام معنایی است که نظم سیاسی-اجتماعی و رویه‌ها و رفتارهای خاصی را مشروع و ممکن می‌سازد؛ زیرا انقلاب اسلامی ایران یک رویداد تاریخی نیست که در ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ پایان پذیرفته باشد؛ بلکه دسته‌ای از ایده‌ها، انگاره‌ها، گزاره‌ها، باورها، مفاهیم، مقولات و معانی است که به حیات سیاسی-اجتماعی جامعه انسانی معنا می‌بخشد و رفتار و رویه‌های اجتماعی-سیاسی را تولید و بازتولید می‌کند. بنابراین، پیروزی انقلاب اسلامی ایران پایان آن نبود، بلکه لحظه تولد آن بود که تاکنون نیز ادامه و استمرار یافته است. این امر بدان معناست که همه ویژگی‌ها، آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک تحول سیاسی-اجتماعی در نظام اندیشگی انقلاب اسلامی بازتولید شده و تداوم می‌یابد. از این رو، تفکر انقلاب اسلامی نیز مانند خود انقلاب، تفکری اسلامی، فرهنگی، معناگرا و معنوی است. افزون بر این انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک گفتمان سیاسی، ماهیتی فراملی،

۱. همان، ص ۵۸.



رهایی‌بخش، جهان‌شمول و الهام‌بخش دارد. با وجود این، اندیشه‌سازان صدور دارای الگویی است که بر اساس آن اهداف و استراتژی‌های خود را سامان‌دهی می‌کند. بنابراین فهم درست این الگو ضروری است.

الگوی صدور انقلاب در چهار چوب دکترین «ام‌القرای اسلامی» تعریف و تعیین می‌شود. این امر بدان معناست که الگوی صدور انقلاب بر پایه ایده «انقلاب مستقر» ماهیتی مسالمت‌آمیز، الگوپردازانه، فرهنگی و گفتمانی دارد. اما در این دوره، بر بعد رهبری ام‌القرادر جهان اسلام و رسالت جهانی آن تأکید و تمرکز می‌شود؛ زیرا موقعیت و مرکزیت جمهوری اسلامی ایران به عنوان ام‌القرادر چه مستلزم حفظ بقای آن است، بقای آن نافی رسالت و مسئولیت فراملی آن نسبت به سایر مسلمانان و مستضعفان نیست؛ به طوری که تثبیت و تحکیم انقلاب اسلامی در قالب جمهوری اسلامی ایران به معنای فراموشی و غفلت از رسالت جهانی و انسانی انقلاب اسلامی نیست بلکه برعکس، تقویت جمهوری اسلامی تکلیف و وظیفه آن در قبال سایر ملت‌ها و انسان‌ها را افزایش می‌دهد. از این رو الگوی صدور انقلاب ماهیتی برون‌گرا می‌یابد که معطوف به محیط پیرامونی و بیرونی جمهوری اسلامی است. بر این اساس سیاست خارجی جمهوری اسلامی، ماهیتی مطالبه‌جویانه می‌یابد که صدور انقلاب را ضروری و حتی حیاتی می‌سازد. با وجود این الگوی صدور انقلاب اسلامی همچنان مسالمت‌آمیز باقی می‌ماند. سومین مشکل تحلیل‌های ناپسندیده در بررسی اندیشه‌سازان، تعیین ابزارها و اهداف پذیرش شده در چهار چوب‌های فکری و نظری ساختار موجود غربی در نظام بین‌الملل می‌باشد. در ساختارهای فکری و نظری مدرن تبیین سیاست خارجی، سطح تحلیل، دولت است و عقلانیت حاکم بر آن عقلانیت ابزاری (هزینه-فایده) می‌باشد و هر گونه فعالیت خارج از این محدوده یا مخالفت با آن به آرمان‌گرایی رادیکال معنی می‌شود. در لابه‌لای این تحلیل‌ها، این تردید مطرح می‌شود که ایران و انقلاب اسلامی دیگر در پی صدور انقلاب نیست و از اصول و ارزش‌های انقلابی خود دست برداشته است. همین تردید و شبهه بسیاری از تمایلات و گرایش‌های حرکت‌های اسلامی به سوی انقلاب را سست کرده است. اما نظر صحیح‌تر آنکه ایران از اصول و ارزش‌های انقلابی خود دست برنداشته و صدور انقلاب منسوخ و متروک نشده بلکه طی ادوار مختلف شکل صدور انقلاب تغییر کرده است. ایران بعد از جنگ به ویژه بعد از خرداد ۷۶، شاهد یک نوزایی در تفکر سیاسی و فرهنگی بوده است. هشتمین کنفرانس سران کشورهای اسلامی در آذر ۱۳۷۶ و حضور بی‌سابقه سران و مقامات عالی‌رتبه ۵۵ کشور عضو سازمان کنفرانس



اسلامی در تهران و نیز برگزاری اجلاس مقدماتی اتحادیه بین‌المجالس کشورهای اسلامی در خرداد ۱۳۷۸ با حضور طیف وسیعی از کشورهای اسلامی در این نشست، مهم‌ترین نشانه‌های حرکت ایران به سوی اصلاح روابط خود با کشورهای اسلامی و اخذ طریقی جدید برای تبلیغ و صدور انقلاب به شمار می‌آید؛ چنانچه به اعتقاد رضائی کاربرد مفاهیمی چون جدال خیر و شر - بدون توجه به مبنای دینی این مفاهیم - در مبنای سیاست خارجی را چرخش اساسی در سیاست خارجی ایران از شکل موازنه (پذیرش نظام بین‌الملل) تلقی کرده که منافع ملی ایران را به خطر می‌اندازد. او باور دارد که ارتقای منافع ملی انقلاب اسلامی با پذیرش مشروعیت نظام بین‌الملل و حفظ توازن قوا (خلاف اصل نه شرقی نه غربی) امکان‌پذیر است.^۱ تحلیل در یک فضای نظری بسته و دیکتته‌شده با مبنای و مفاهیم کاملاً متفاوت از سیاست خارجی کشور با هنجارها و ارزش‌های دینی و فراملی منجر به محدود کردن ادبیات فکری به مرزهای جغرافیایی و ملی شده و سرانجام ناموفق بودن اهداف آن را در پی خواهد داشت. صفت «اسلامی» جمهوری اسلامی ایران معرف مجموعه هنجارها و ارزش‌هایی است که تعیین‌کننده منافع و اهداف و چگونگی هدایت سیاست خارجی می‌باشد. به زعم رضائی، قانون اساسی ایران، نشانگر وجهه اسلامی سیاست خارجی پویا و مبارزه‌جویانه است؛ زیرا هدف آن اتحاد دنیای اسلام و گسترش حاکمیت خداوند بر روی زمین است. این‌گونه تحلیل ناپسند است، از این جهت که نپذیرفته است که کشورهای غربی بر اساس الگوهای رفتاری خود، هر گونه انسجام و همبستگی هویتی را از کشورهای اسلامی زدوده‌اند؛ بنابراین لازم است تا نظام سیاسی انقلاب بر ساختاری شکل گیرد که بتواند از هویت اسلامی دفاع نماید و جلوه‌هایی از مقاومت در برابر تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی را بازتولید نماید. تلاش برای تأمین و تحقق هویت اسلامی را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین آموزه سیاست خارجی ایران در دوران پس از انقلاب اسلامی دانست. بر مبنای چنین رهیافتی، اسلام‌گرایی به عنوان آموزه‌ای محسوب می‌شود که می‌تواند همبستگی و انسجام در ساختار اجتماعی ایران را به وجود آورده و زمینه‌های هویت‌سازی در جهان اسلام را پیگیری نماید. لذا اتخاذ راهبرد مقاومت بر ضد نظام سلطه، دیگر در چهارچوب استراتژی مداخله و کاربرد وسایل غیرمسالمت‌آمیز، به زعم رضائی، نمی‌گنجد. رهیافت تعامل‌گرای ضد نظام سلطه تعیین‌کننده نوع اهداف و ابزار است که در پی‌گیری اندیشه صدور انقلاب اسلامی از کارایی بالایی برخوردار است. این رهیافت در

۱. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۵۹.



چهار چوب اندیشه دینی انقلاب است و دارای دو مشخصه است؛ از یک سو بر تعامل گرایی سیاست خارجی ایران تأکید داشته و از سوی دیگر بر مقاومت در برابر تهدیدهای راهبردی توجه دارد. شاخص‌های تعامل گرایی ضد نظام سلطه به عنوان نشانه‌هایی از جهت‌گیری و نقش ملی سیاست خارجی ایران محسوب می‌شود. بهره‌گیری از چنین رهیافتی، جلوه‌هایی از همبستگی، انسجام و اعتماد به نفس در جهان اسلام را ایجاد خواهد نمود. مؤلفه‌های یادشده بر اساس رهیافت‌های فرااثباتی در روابط بین‌الملل، دارای شاخص‌ها و نشانه‌های فرهنگی، ایدئولوژیک هویتی و راهبردی خواهد بود. پیوند این مؤلفه‌ها می‌تواند زمینه‌های اجتماعی در ساختار سیاسی ایران را به وجود آورد. از سوی دیگر، تعامل گرایی هویتی - سیاسی در عرصه منطقه‌ای منجر به ارتقای نقش ملی جمهوری اسلامی در حوزه جغرافیایی هم‌جوار ایران می‌شود. روابط و تعامل جمهوری اسلامی با کشورهای منطقه پس از جنگ، بر اساس اتخاذ چنین راهبرد و روشی صورت گرفته است و برخلاف نظر اسپوزیتو به معنای چرخش در هدف کانونی صدور نیست؛ زیرا همان‌طور که قبلاً گفته شد، صدور انقلاب یک اندیشه است که بر اساس موقعیت‌های مختلف فقط تغییر تاکتیک می‌دهد. دلیل اصلی چنین مسئله‌ای هم این است که پسوند مؤلفه‌های هویتی، ژئوپلیتیک و سیاسی در فضای انقلابی را باید اصلی‌ترین عامل شکل‌گیری زیرساخت‌های مقاومت در سیاست خارجی ایران دانست. این امر ویژگی‌های انقلاب ایران را از سایر انقلاب‌های سیاسی پس از جنگ دوم جهانی متمایز می‌سازد. بنابراین از آنجا که بر اساس الگوی تعامل‌گرای ضد نظام سلطه، جمهوری اسلامی ایران یک بازیگر اجتماعی نقش‌محور است که بر پایه منطق تناسب یا اقتضا در سیاست خارجی عمل می‌کند؛ به گونه‌ای که جمهوری اسلامی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، صرفاً به نتیجه گزینه‌های انتخابی نمی‌اندیشد، بلکه بر اساس هویت و نقش ملی اتخاذی به انتخاب گزینه و تصمیم‌گیری دست می‌زند.

خلط مفهوم بازتاب با مفهوم صدور، تقلیل خاستگاه دینی و اندیشگی صدور انقلاب اسلامی به خاستگاهی سیاسی و ستیزه‌جویانه و تعریف و ترسیم اهداف و استراتژی‌های صدور انقلاب در فضای فکری ساختار سلطه نظام بین‌الملل از کاستی‌ها و بدفهمی‌های نظری این محققان در توصیف سیاست‌ها، اهداف و ابزار راهبرد صدور انقلاب اسلامی می‌باشد. نتیجه چنین تلقی‌های نادرستی از اصل راهبرد صدور این است که کل چنین هدفی زیر سؤال رفته و مقطعی تلقی گردیده و سرانجام موفقیت آن نیز مورد تردید واقع شود؛ لذا دیگر جایی برای ارزیابی ساختار و شرایط بین‌المللی - عوامل خارجی - در مهار

راهبرد صدور انقلاب باقی نمی ماند؛ بنابراین بخش بعدی به توضیح این مهم اختصاص می یابد.

د. غفلت از عناصر خارجی در مهار سیاست صدور انقلاب اسلامی

بازتاب انقلاب اسلامی بر جهان اسلام بر اساس فرضیه اصلی کتاب به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم انعکاس پیدا کرد. نویسندگان بازتاب مستقیم را به مفهوم مداخله گر تعبیر می کنند و بازتاب غیر مستقیم را به صورت الهام بخش (نقش الگو داشتن) و تقویت کننده جنبش های از پیش موجود باز می شناساند. سپس داده های خود را بر پایه این تقسیم بندی تنظیم کرده و دست به تحلیل زده و نتیجه می گیرند که انقلاب تأثیر محدود و ناموفق داشته است. این ادعا را با تکیه بر دو دلیل خاص گرایبی شیعی - ایرانی و درک نادرست و عدم توجه رهبران انقلاب به زمینه های بومی جنبش های اسلامی توضیح داده و مستدل می نمایند. استدلال های ایشان در این باره به یک سری از رویدادها و حوادث تاریخی خاص و گزینش شده مستند می گردد. لذا در این بخش از ارزیابی ها سه موضوع تقسیم بندی ایشان از گونه های تأثیر گذاری انقلاب اسلامی، دلایل ایشان در پذیرش تأثیر ناموفق انقلاب اسلامی و نادیده گرفتن عوامل خارجی در مهار سیاست صدور مورد مذاقه قرار می گیرد.

برداشت تقلیل گرایانه و کژتابانه مفهومی از شیوه های مستقیم و غیر مستقیم صدور انقلاب اسلامی نخستین ایراد این بخش از تحلیل های نویسندگان این کتاب است. این تقسیم بندی از شیوه های صدور به خودی خود اشکال ندارد. ایراد اساسی به برداشت مفهومی و مصادیق این طبقه بندی برمی گردد. به بیان روشن تر، تعبیر بازتاب مستقیم به مداخله و بازتاب غیر مستقیم فقط به شتاب بخشی جنبش های اسلامی و نمونه کلی عمل کردن، خدشه پذیر است. خاستگاه چنین تعبیراتی به نادیده گرفتن ماهیت اسلامی انقلاب - از عنوان کتاب *بازتاب/انقلاب/ایران* کاملاً هویدا است - برمی گردد. یک بررسی کاملاً سطحی و گذرا نشان می دهد انقلاب اسلامی از آغاز با تأکید بر رشد و شکوفایی فردی و اجتماعی و در سایه آموزه های اسلامی پدید آمد و نویدبخش اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی و انتقال ویژگی های آن به دیگر تمدن ها و فرهنگ ها می باشد. بنابراین در یک تقسیم بندی راهبردی در عین واقع گرایی و متناسب با زمان و مکان، می توان تأثیر انقلاب اسلامی بر جهان و جنبش های اسلامی را به دو صورت بیان کرد؛ یکی شیوه مستقیم و ایجاد و دیگر تأثیر غیر مستقیم و ایجابی و سلبی؛ یعنی بازتاب مستقیم را به ایجاد یک اندیشه و عمل سیاسی - اجتماعی و بازتاب غیر





بازتاب انقلاب اسلامی بر جهان اسلام بر اساس فرضیه اصلی کتاب به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم انعکاس پیدا کرد. نویسندگان بازتاب مستقیم را به مفهوم مداخله گر تعبیر می کنند و بازتاب غیر مستقیم را به دو صورت الهام بخش (نقش الگو داشتن) و تقویت کننده جنبش های از پیش موجود باز می شناسانند. سپس داده های خود را بر پایه این تقسیم بندی تنظیم کرده و دست به تحلیل زده و نتیجه می گیرند که انقلاب تأثیر محدود و ناموفق داشته است

مستقیم را به اثر گذاشتن و گسترش یک فکر و عمل یا رد آن تعبیر کرد. با این تقسیم بندی راهبردی نتیجه ای که از تأثیر گذاری انقلاب اسلامی گرفته می شود، دیگر محدود و ناموفق نیست؛ بلکه با کمی تأمل در رویدادهای مختلف در سطح جهان تأثیر شگرف انقلاب اسلامی در تمامی عرصه ها به خصوص عرصه نظریه پردازی های غربی و سطح افکار جهان اسلام آشکار می شود. اتخاذ چنین راهبردی، ارزیابی و تأثیر گذاری انقلاب اسلامی را به گونه ای دیگر رقم می زند و نشان دهنده کاستی تحلیل های این اثر نیز می باشد. با این اوصاف

لازم است که مهم ترین تأثیر ایجابی و سلبی انقلاب اسلامی در گستره جهانی و نه فقط در جهان اسلام، باز نمایانده شود تا پوشالی بودن این تحلیل ها را در عدم موفقیت راهبرد صدور انقلاب نشان دهد.

مرکزیت زدایی از تفکر مادی غرب و مرکزیت دادن به آموزه های دینی در همه عرصه ها نمونه کامل موفقیت راهبرد صدور انقلاب است که از نگاه نویسندگان این مجموعه مقالات دور مانده است. نویسندگان یاد شده به دلیل جهل در ماهیت انقلاب اسلامی، اولاً بازتاب آن را فقط به جوامع اسلامی محدود کرده و ثانیاً در همان جوامع اسلامی هم بازتاب را فقط در مواردی جست و جو کرده اند که مستقیماً گروه یا جریانی به نوعی وابستگی به ایران اسلامی داشته باشد. این در حالی است که اولاً نظر به ماهیت دینی انقلاب اسلامی، نباید محدوده تأثیر گذاری آن را به گستره جوامع اسلامی منحصر کرد. استدلال این است که در جهان قرن بیستم که اساساً بشر از دین روی بر تافته و بر این گمان است که دیگر عصر دین و توان آن در اداره حیات سیاسی - اجتماعی بشر گذشته، انقلابی با اتکا به دین روی داده و به طور طبیعی اولین پیام آن این است که حتی در قرن بیستم نیز می توان به دین تکیه کرد و با اتکا به آن، تحول و پویایی ایجاد نمود. به دنبال این پیام، در بسیاری از دانشگاه های معتبر اروپا و امریکا کرسی های دین پژوهی و در

بیرون از دانشگاه‌ها، مؤسسات دین پژوهی رشد روزافزونی یافتند.^۱ این امر نیز می‌تواند یکی از بازتاب‌های مهم جهانی انقلاب اسلامی دانسته شود که به کلی از نگاه نویسندگان مقالات کتاب اسپوزیتو به دور مانده است. در واقع امام خمینی و انقلاب اسلامی به طور کل، ضمن برخورد سلبی با عناصر تمدن غرب یک رویکرد ایجابی و در عین حال واقع‌نگر برپا کردند. ایشان با نگاه بنیادجویانه، ماهیت یکپارچه تمدن غرب را شناخته و به تصرف کلان در آن به معنای پیدایی مؤلفه‌ها و عناصری نو دست یازیدند. توجه دوباره به ماهیت «عقلانی و همه‌فهم بسیاری از مؤلفه‌های سیاسی تمدن جدید، این نکته را روشن‌تر می‌کند.»^۲ انقلاب اسلامی اندیشه‌های رایج را به چالش کشید و آنها را در سطح پدیده‌های تاریخی درآورد و زمینه به حاشیه راندن این نوع نگاه را فراهم آورد. دومین موضوع نارسایی تحلیل‌ها این است که اسپوزیتو و گروه تحقیقی او دو دلیل خاص‌گرایی و فرقه‌گرایی شیعی و درک نادرست رهبران از زمینه‌های بومی رستاخیز اسلامی را دلایل صدور ناموفق و تأثیر محدود انقلاب اسلامی در جهان اسلام می‌دانند. این دلایل از جهات گوناگون خدشه‌پذیرند که به ترتیب به موارد تردیدپذیر این دلایل اشاره می‌شود.

خاص‌گرایی شیعی، اولین دلیل مؤلفان در ناموفق بودن نفوذ انقلاب اسلامی ایران و مهار راهبرد صدور آن است. این نوع استدلال از دو جهت تأمل برانگیز است. نکته اول، این استدلال برگرفته از نگاه تقلیل‌گرایانه و زمینه‌گرا (تاریخی صرف) به اسلام و مذهب شیعه خصوصاً است. به این معنا که برای مذهب شیعه ظرفیت ایجاد یک حرکت کلان و تمدنی فارغ از هویت قومی و قبیله‌ای نمی‌توانند تصور کنند. به تعبیر بابی سعید شرق‌شناسی وارونه برای اسلام (از جمله مذهب شیعه) یک هویت قومیتی تصور می‌کند؛ یعنی مذهب شیعه در دل پیوندها و تضادهای قومی جای دارد و یک مرز و نشان قومی است. اسپوزیتو نوشته است:

در حالی که تصورات زیادی در سراسر جهان اسلام در حال جولان بود، موفقیت‌های انقلاب ایران، شماری از حکومت‌های مسلمان را بیمناک کرد. شیعیان در سایر کشورهای خلیج [فارس] و پاکستان که اقلیت مهمی را تحت حکومت سنی‌ها تشکیل می‌دادند، جسورانه هویت فرقه‌ای خودشان را اظهار کرده، مراسم عبادی خود را به جای

۱. مهدی گلشنی، علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹، ص ۳۶.
 ۲. مهدی گلشنی، همان، ص ۱۶۸.





آورده، نارضایتی خود را از حکومت موجود بیان نمودند. در همین زمان، حکام مسلمان و مخالفان اسلامی با «شبه خمینی» خواندن دشمنان خویش، دولت ایران را به دلیل نفوذ بی جا در سیاست داخلی خود متهم می کردند.^۱

در واقع نسبت گرایي راه شرق شناسان وارونه در روش تحلیل این نویسندگان، منجر به این استدلال می شود که اسلام در هر طرح بندی دارای معنای جدیدی است و با مشاهده نظام ها و طرح بندی های مختلف اسلامی از قبیل انقلاب اسلامی، نظام اسلامی در عربستان، لیبی، عراق، افغانستان و... نمی توان از یک اسلام واحد نام برد. در نتیجه انقلاب اسلامی به علت داشتن ایدئولوژی شیعه به مرزهای خودش محدود می شود، زیرا دارای مرز قومی و طرح متفاوت از دین است. در حالی که با یک نگاه کلان تمدنی و استقلال کاوانه می توان تعامل بین گروه های اسلامی با انقلاب اسلامی و بازتاب آن را از جمله در انتقال و تحول اندیشه ها و الگوهای سیاسی دریافت. بر خلاف تصور و تحلیل های این محققان، چیزی که از انقلاب اسلامی در میان جوامع مسلمین نمود داشت، فرهنگ مقاومت علیه فرهنگ های معاند و مخالف است. نکته ای که این گونه نظریه پردازان غربی از آن غفلت کرده اند این است که انقلاب اسلامی ایران، در داخل مرز خود انقلابی کاملاً شیعی - البته با رعایت حقوق دیگر مذاهب اسلامی و حتی اقلیت های دینی غیر اسلامی - و در بیرون از آن انقلابی کاملاً اسلامی است. از همین رو است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم بر ضرورت وحدت جهان اسلام و هم بر مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران تأکید شده است.

نادیده گرفتن عنصر «شرایط زمان و مکان» در اندیشه سیاسی شیعه دومین نکته قابل تأمل در زمینه خاص گرایي شیعی انقلاب اسلامی است. این نظریه پردازان هم مذهب شیعه را با مذهب تسنن مقایسه کرده و به ماهیت اجتهادی این مذهب توجه نمی کنند. در تفکر سیاسی اندیشمندان شیعی از جمله امام خمینی، توجه به شرایط زمانی و مکانی پیدایش یک تفکر و یک پدیده از اهمیت ویژه ای برخوردار است. به عنوان نمونه فضایی که در آن اندیشمندان شیعی خود را در تنگنای چیرگی اندیشه های اهل سنت می دیده اند، نحوه بازگویی اندیشه هایشان به صورت خاصی بوده است. همان گونه که از سوی دیگر، نیازمند طرح نظری اندیشه هایی بوده اند که نیاز زمان اقتضای آنها را داشته است. به عنوان نمونه، بررسی نظری «تقیه» و شیوه «دین داری نهان روشانه»

۱. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۵۳.



دارای اهمیت خاصی بوده است. نمونه دیگر اینکه با توجه به وجود اکثریت سنی در جهان اسلام، اندیشمندانی مانند امام خمینی اندیشه‌های شیعی و انقلابی را در قالبی فلسفی و فرامذهبی صورت‌بندی نموده‌اند. فرازمانی بودن این تفکر مطلبی است که خود نویسندگان این اثر هم به آن اشاراتی داشته‌اند؛ «ندای وحدت این نهضت به زبان کلی اسلامی بیان می‌شد و برای گروه‌های مذهبی به خصوصی طرح نمی‌گردید. با این حال، در عراق توجه و علاقه به انقلاب از آغاز گستره محدودتری داشت؛ به گونه‌ای که هم حکومت و هم شهروندان به یکسان به جنبش به چشم نهضتی مشخصاً شیعه‌گرایانه می‌نگریستند.»^۱ نکته بسیار مهم در اینجا این است که برخلاف برخی از تلقی‌ها که بر اساس نگاه تاریخمندانه‌ی شدید، ساخته‌های شریعت‌مداران را بیش از داده‌های دین می‌دانند، خاستگاه اندیشه‌ها را یکسره به اقتضای شرایط زمانی و مکانی، تنزل ندهیم. آری، شرایط مختلف در ادبیات و نحوه طرح بحث، تأثیر چشمگیری دارند و حتی در اصل پیدایی اندیشه‌ها نیز تأثیر دارند، اما نباید خاستگاه تمام اندیشه‌ها را تاریخمند تلقی کرد. بنابراین رویکرد تقلیلی و تبعی به مذهب شیعه و نادیده گرفتن عنصر زمان و مکان در بازشناسی اندیشه سیاسی شیعی موجب خاص‌گرا و فرقه‌ای خواندن انقلاب اسلامی در تبیین‌ها می‌شود. این ایجاب به ناموفق خواندن نفوذ انقلاب اسلامی ختم می‌شود. البته این مقوله، تنها دلیل این مؤلفان برای این نتیجه‌گیری نیست. درک نادرست رهبران انقلاب اسلامی از زمینه‌های بومی جنبش‌های اسلامی آخرین و اساسی‌تری دلیل آنها می‌باشد که در قسمت ذیل ارزیابی می‌گردد.

درک نادرست رهبران انقلاب اسلامی از زمینه‌های بومی جنبش‌های اسلامی، دومین دلیل نظریه‌پردازان این پژوهش در پاسخ به چرایی نفوذ ناموفق انقلاب اسلامی در جوامع اسلامی است. محور تبیین‌های هدف صدور انقلاب اسلامی بر این نکته متمرکز است که پدیده انقلاب اسلامی در متن خیزش جهانی اسلامی روی داده است و از آن تأثیر پذیرفته است؛ لذا ارزیابی هدف سیاست خارجی آن نیز باید در بستر این جنبش‌ها ارزیابی شود. به زعم نویسندگان این مجموعه، جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام یک مسئله درونی و واکنشی به مشکلات ناشی از اجرای برنامه‌های نوسازی و به دنبال هویت‌جویی از سر خوردگی غربی است. بنابراین تأثیر انقلاب اسلامی در جهان اسلام را محدود به تقویت و شتاب بخشی فعالیت‌های ظاهری این جنبش‌ها می‌دانند. ایشان این نحوه از بازتاب انقلاب را ناشی از درک نادرست رهبران انقلاب اسلامی از زمینه‌ها و

۱. همان، ص ۱۰۵.



بستر ایجابی جنبش‌های اسلامی می‌دانند. سرانجام نتیجه می‌گیرند که حکومت‌های مستقر در جهان اسلام اقدام به برطرف کردن زمینه‌های نارضایتی‌ها کرده، بنابراین از نفوذ ایران کاسته شده است. این نحوه سنجش با استناد به چنین دلیلی دارای مشکلات نظری است که ریشه آن به همان رویکرد شرق‌شناسی وارونه این نویسندگان برمی‌گردد. لذا در اینجا به تبیین چند ایراد محتوایی بسنده می‌شود. عدم توجه به دگرگونی ماهوی در خاستگاه معرفتی جنبش‌های اسلامی و خلط مبحث بنیادگرایی با احیاءگرایی اسلامی و غفلت از عناصر بیرونی و بین‌المللی در مهار راهبرد صدور انقلاب اسلامی از مهم‌ترین این کاستی‌هاست.

عدم توجه به دگرگونی ماهوی در خاستگاه معرفتی جنبش‌های اسلامی و خلط مبحث بنیادگرایی با احیاءگرایی اسلامی، اولین ایراد اساسی عبارت‌پردازی‌های موجود در نادرست خواندن درک رهبران ایران است. به باور نویسندگان این کتاب، خاستگاه همه جنبش‌های اخیر اسلامی درون‌زاست. آنها واکنشی به بحران‌های مختلف سیاسی-اجتماعی و فرهنگی ناشی از اجرای برنامه‌های نوسازی در زمینه و بافت تاریخی‌شان هستند. صاحب‌نظران مسائل جهان اسلام مفاهیم متعددی را برای فهم جنبش‌های اسلام‌گرا به کار برده‌اند؛ مفاهیمی همچون بنیادگرایی اسلامی، اسلام‌گرایی رادیکال، اسلام سیاسی، بیداری اسلامی و...؛ اما بسیاری از این مفاهیم نتوانسته‌اند در کی درست نسبت به جنبش‌های اسلام‌گرا ایجاد کنند. یکی دیگر از کژتابی‌های نظری مؤلفان این اثر در مورد پیامد صدور انقلاب اسلامی نیز نوعی «خلط مبحث» بین واژه «بنیادگرایی» در نظریه‌پردازی‌های این پژوهش معمولاً با مورد ظاهراً مشابه احیاءگرایی اسلامی است که در تطبیق نارسا و نسبتی نامعقول دچار بدفهمی و عدم دقت علمی می‌شوند. تطبیق واژه «بنیادگرایی» بر واژه احیاءگرایی اسلامی در قیاس و نسبت نامعقول با سلفی‌گری دنیای اهل سنت و سنت‌های غیر شیعی می‌باشد. مفهوم بنیادگرایی متعلق به جنبش‌های دینی پروتستان‌های امریکا بوده است و به کار بردن این مفهوم درباره جنبش‌های اسلامی که دارای اهداف و ریشه‌های متفاوت با پروتستان‌های امریکا هستند، کاملاً اشتباه می‌باشد. بابتی سعید معتقد است بنیادگرایی نمی‌تواند تبیین‌کننده تجدید حیات اسلام باشد و آن را توضیح دهد و تحلیل نماید و از آن به اسلام‌گرایی تعبیر نموده و می‌نویسد: اسلام‌گرا کسی است که هویت اسلامی خود را در مرکز عمل سیاسی خود قرار می‌دهد. به عبارت دیگر اسلام‌گرایان کسانی هستند که برای تفکر درباره سرنوشت سیاسی خویش از تعابیر اسلامی استفاده می‌کنند و آینده سیاسی خود را در اسلام

می‌بینند. چنانچه بخواهیم مفهوم بنیادگرایی را به گروه‌های اسلام‌گرا نسبت دهیم، تمامی گروه‌های موجود در جهان اسلام از صدر اسلام همگی بنیادگرا هستند؛ زیرا خواهان بازگشت به اصول اولیه قرآن و سنت می‌باشند. به عبارتی روشن‌تر اسلام تفکیکی بین دین و سیاست قائل نشده بود که امروزه عده‌ای خواهند اسلام را سیاسی کنند. اسلام از همان ابتدا سیاسی بوده و هیچ وقت امور دنیا و آخرت را از هم دیگر تفکیک نمی‌کند. نویسندگان در این تحلیل‌ها

به واقع اگر اعلام جمهوری اسلامی نتوانسته است الگوی وابستگی تاریخی این کشور را بشکند، چه دلیلی داشت که قدرت‌های بزرگ این همه به تلاطم بیفتند و به هر وسیله‌ای در راه سرنگونی آن تلاش کنند؟! همین نگرانی نشان از دگرگونی دارد که با موارد گذشته تاریخ ایران متفاوت بوده است

در امتداد نگاه شرق‌شناسی خود، جنبش اسلامی را با توجه به زمینه‌های بومی آنها پخش کرده و یک کلیت واحد را نفی می‌کنند. به همین دلیل مشکلات مفهومی ایجاد شده و مفهوم بنیادگرایی برای تبیین ماهیت جنبش‌های اسلامی نارساست؛ زیرا جنبش‌های اسلام‌گرا جنبش‌هایی هستند که به دین اسلام به عنوان یک برنامه زندگی نگاه کرده و تلاش می‌کنند تا در ابعاد مختلف سیاسی و اجتماعی این برنامه‌ها را پیاده کنند.^۱

تبیین نقشی تقویت‌کننده و شتاب‌بخش برای انقلاب اسلامی در بازخیزی جنبش اسلامی تقلیل‌گرایانه و عدم درک ماهیت دگرگون‌شده این جنبش‌هاست و همان‌طور که گفته شد بابتی سعید به زیبایی این نارسایی را توضیح می‌دهد:

یکی از جالب‌ترین تفاسیر زبیده این است که علی‌رغم اتکای امام خمینی بر مفاهیم سیاسی مدرن، گفتمان‌ش بدون ذکر هرگونه دکترین‌های سیاسی مدرن، منحصرأ در عبارت نظریه سیاسی اسلامی خلاصه می‌شود. همین امر، آن‌گونه که زبیده بحق می‌گوید، امام خمینی را از سایر متفکران سیاسی مسلمان اخیر ممتاز می‌کند.^۲

بابتی سعید در ادامه در یک تقسیم‌بندی معتقد است این گفتمان امام خمینی در برابر گفتمانی قرار دارد که در پی ارایه یک اسلام تدافعی است و از افراد برجسته آن می‌توان به محمد عبده، شریعتی و مودودی اشاره کرد. او در مقایسه‌ای توصیفی درباره گفتمان امام خمینی می‌نویسد:

۱. عباس صالحی نجف‌آبادی، «مبانی جنبش‌های اسلام‌گرایانه»، مطالعات سیاسی، ش ۵۰، ص ۱۸.

۲. بابتی سعید، همان، ص ۱۲۹.



بر خلاف اینها امام خمینی این گفتمان تدافعی را کاملاً رد کرد. وی نمی‌خواهد که اسلام را درون سنتی از تاریخ در حال پیشرفت جای دهد که در آن دستاوردهای عمده به عنوان مواردی اساساً ملهم از اسلام بازتوصیف شوند. امام خمینی سعی نداشته که ادعا کند اسلام دموکراسی واقعی است یا اینکه اسلام بر سوسیالیسم اولویت دارد، یا اسلام با علم سازگار است و غیره. در کار وی هیچ تلاش آشکاری برای پیوند دادن یا حتی پرداختن به مفاهیم سیاسی مرتبط با گفتمان‌های ناسیونالیسم، مارکسیسم و لیبرالیسم دیده نمی‌شود.^۱

بنابراین اگرچه جنبش‌های اسلامی تقریباً از اوایل قرن حاضر در جهان اسلام آغاز شده‌اند، اما حقیقت این است که وقوع انقلاب اسلامی ایران بار دیگر این جنبش‌ها را احیا کرد. جنبش‌های اسلامی بعد از انقلاب اسلامی به طور مستقیم یا غیر مستقیم از انقلاب اسلامی اثر پذیرفته‌اند. انقلاب اسلامی نشان داد که با تکیه بر تعالیم و احکام اسلامی می‌توان قیام کرد و با مبنای قرار دادن ایدئولوژی اسلامی می‌توان حکومت تشکیل داد و آن را اداره کرد. این الگو برای حرکت‌های اسلامی که عمری در بوته نقد و آزمایش به سر برده‌اند، جذابیت خاصی داشت. لذا جوانان و مبارزان در کشورهای اسلامی به گونه‌ای سعی کردند با الهام گرفتن از انقلاب اسلامی دست به اقدامات مهمی بزنند و اساساً تأثیر بر حرکت‌های اسلامی، یکی از فرآیندهای اساسی انقلاب اسلامی به حساب می‌آید که با عنوان صدور انقلاب از آن نام برده می‌شود. روشن است که صدور انقلاب به معنای فیزیکی و جغرافیایی آن نیست، بلکه نوعی الگودهی و الهام‌بخشی برای جهان اسلام مدنظر است. بنابراین انقلاب اسلامی سرزمین‌های دیگران را مطمحنظر قرار نداده است، بلکه می‌خواهد تا ایدئولوژی خود را به خارج از مرزهایش صادر کند. شاید بزرگ‌ترین دستاورد انقلاب اسلامی ایران در سطح بین‌المللی این باشد که توانسته است زندگی سیاسی امت اسلام را به یک مرکز و کانون نوین و دائمی مبدل سازد. امروزه ایران به صورت مرکز سیاسی و جهان‌بینی همه مسلمانان قلمداد می‌شود. انقلاب اسلامی در ایران بار دیگر موجب استقرار و نظارت بر تاریخ- یا حداقل بخشی از آن- شده است. به عبارت دیگر انقلاب اسلامی ایران نشانگر بازگشت قدرت سیاسی اسلام است. واقعیت امر نیز همین است که قدرت سیاسی اسلام تجدید شده است تا نقش خود را در صحنه

سیاست جهان بازی کند.^۱ خلاصه اینکه به رغم تحلیل‌های ناصواب این مجموعه مقالات از تأثیر محدود انقلاب اسلامی و نفوذ ناموفق آن در جهان، تبیین کاستی‌های نظریه‌های آنها روشن ساخت که بازتاب انقلاب اسلامی هم در سطح نظریات و هم در سطح امور سیاسی بسیار گسترده بوده و است. البته روند این تأثیرگذاری گاهی کند و گاهی سریع بوده است. این مسئله از سویی به حرکت تمدنی و کلان این انقلاب برمی‌گردد و از سوی دیگر به موانع و سیاست‌های مهار این انقلاب از سوی نظام سلطه و ساختار بسته بین‌الملل بازمی‌گردد که این مورد در میان تحلیل‌های این کتاب غایب است. در بخش بعدی به این موانع اشاره‌ای کوتاه می‌شود.

پروژه اسلام‌هراسی

پروژه اسلام‌هراسی یکی دیگر از ترفندها و سیاست‌های غرب به خصوص امریکا در مهار راهبرد صدور انقلاب اسلامی است. با فروپاشی کمونیسم و اضمحلال آن، بلوک غرب به یک‌باره از خالی شدن صحنه احساس نگرانی کرد؛ بنابراین تلاش کرد تا خطر سبز را جایگزین خطر قرمز کند. از این لحظه بعد بنیادگرایی اسلامی به عنوان یک نیاز حیاتی برای غرب مطرح شد. محققان غربی همگام با سیاستمداران شان این سیاست را دنبال کرده‌اند. ارایه تئوری «برخورد تمدن‌ها» خالی از این شائبه نمی‌تواند باشد. همواره آنان چنین وانمود کرده‌اند: «برای غرب مواجهه بعدی، یقیناً از ناحیه جهان اسلام خواهد بود... ما با روحیه و حرکتی فراتر از سطح مسائل و سیاست‌هایی که سایر حرکت‌ها به دنبال آن هستند، روبه‌رو هستیم. این اوضاع چیزی جز برخورد تمدن‌ها نیست. ممکن است این مسئله غیر منطقی تصور شود، ولی بی‌تردید یک واکنش تاریخی است که رقیب دیرینه ما یعنی اسلام، بر ضد میراث یهودی- مسیحی و سکولاریسم از خود نشان می‌دهد.» گستردگی نظریه پردازی غرب نیز به سمت این پدیده، نه به این دلیل که در گوشه‌ای از جهان یک اتفاق بزرگ و عجیبی رخ داده است؛ بلکه نگرانی و دلواپسی نسبت به تزلزل الگوی بزرگ غربی است که آنها را به چنین تحرک وسیعی واداشته است. شکاف و تزلزلی که این انقلاب در بنیان‌ها و شالوده‌های تفکر غرب ایجاد کرد، عظیم‌تر از آن بود که نظام پژوهشی غرب نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. غرب از انتقام‌خدايي می‌ترسد که در رنسانس به زمین زد و در نیچه مرگش را اعلام نمود. فلسفه تاریخی که عصر روشنگری مفروض ساخت و آن را بنیان انسان و دنیای مدرن قرار داد، از روندی حکایت داشت که بشریت به جبر، خواه ناخواه آن را طی خواهد نمود. سیری

۱. عباس صالحی نجف‌آبادی، همان، ص ۱۹.





که بسیار زود پایان خود را به زبان فوکویاما اعلام کرده و برنامه آن را تمام شده تلقی کرد. تفکر مدرن به طور قطع پذیرفته بود که سیر تاریخ در حرکت به سمت هر چه ضیق تر کردن قلمرو تصرف خدا و شریعت او در حیات بشری و تعیین سرنوشت اوست و در مقابل نویدبخش توسعه روزافزون تصرف بشر در سرنوشت خویش و تغییر نظام خلقت در جهت منافعش است؛ تا جایی که به «سکولاریزه شدن» ایده پیشرفت نیز فکر می کرد. به واقع اگر اعلام جمهوری اسلامی نتوانسته است الگوی وابستگی تاریخی این کشور را بشکند، چه دلیلی داشت که قدرت‌های بزرگ این همه به تلاطم بیفتند و به هر وسیله‌ای در راه سرنگونی آن تلاش کنند؟! همین نگرانی نشان از دگرگونی دارد که با موارد گذشته تاریخ ایران متفاوت بوده است. تلاش‌های بی نتیجه‌ای که امریکا برای نجات یکی از بزرگ‌ترین سودآورهای خویش در پیش گرفت، چیز کمی نبود که بتوان آنها را نادیده گرفت؛ بلکه تا مدت‌ها رهبران امریکا از سوی سیاستمداران این کشور و دیگر کشورهای قدرتمند مورد اعتراض قرار می گرفتند که چرا با سیاست‌های اشتباه خود چنین کشور سودآوری را از دسترس آنها دور ساختند.

جنگ ایران و عراق

راهبردگران امریکایی فضای «تهدید» سازی را احساس کردند و بر آن شدند که به مهار انقلاب اسلامی روی آورند و براندازی رژیم انقلابی را نیز در دستور کار خود قرار دادند. جنگ هشت ساله عراق علیه ایران، برجسته‌ترین و کاراثرین راهبرد طراحی شده در این راستا بود که بعد رقیق شده بر خورد نظامی مجموعه نیروهای مخالف را در چهره صدام حسین تکریتی در مقابل ایران اسلامی به نمایش می نهاد. «بر خورد نظامی» مستقیم عراق علیه ایران را به واقع باید در چهار چوب فرمول حاکم بر فعالیت‌های راهبردی در استفاده از قدرت که در آن این قاعده حاکم است که باید با کم‌ترین هزینه، بیشترین مقدار سود را به دست آورد، نوعی «تهدید» نظامی غیر مستقیم نیروهای پشتیبان صدام به حساب آورد؛ که در کنار استفاده از قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهت به زانو در آوردن رژیم نوپای حاکم بر ایران، از «تهدید» نظامی نیز از این طریق بهره بردند. اما «جنگ ناخواسته» از یک سو پیوستگی آرمانی و از سوی دیگر گسستگی راز نگرش امنیت مثبت رقم زد. جنگ انگیزه‌های ملی گرایانه و ملی را تا حدودی احیا کرد و تلاش در باز تعریف ملیت در چهار چوب «امنیت آرمانی» صورت پذیرفت. «تمامیت ارضی» و حفظ آن به همراه واژه «میهن دوستی» در دانش واژه‌ای فقهی «المقری» ماؤا گزید و وارد آحاد تعریفی امنیت ملی شد. در جنگ «دگر» ما صرفاً عراق نبود، ما تمامیت کفر

را در مقابل خود می‌دیدیم. جنگ بین دارالسلام و دارالحرب بود.

۲. تناقضات موجود در تحلیل‌ها

سومین اشکال عمده نهفته در کنه تعبیرات و داده‌پردازی‌های مؤلفان این اثر وجود تناقضات متعدد در رد ادعاها و فرضیه‌های اساسی آن می‌باشد. این تناقضات محورهای مختلف را پوشش می‌دهد. تحلیل‌های موجود، به شکل‌های مختلف، از بیان صریح و پرننگ بازتاب و تأثیر انقلاب اسلامی در دیگر جوامع اسلامی طفره رفته است. این در حالی است که با تأمل در همان مقدار مطالب ذکر شده در مقالات کتاب اسپوزیتو می‌توان بعضی از مظاهر مهم بازتاب انقلاب ایران در کشورهای اسلامی را به شرح ذیل مشاهده کرد:

بعد بیدارکنندگی و آگاهی‌بخشی انقلاب اسلامی (کشورهای خلیج)، تقویت اسلام‌گرایی، ایجاد نفرت عمومی نسبت به اسرائیل که در مخالفت علنی با پیمان کمپ‌دیوید تیلور یافت، جا افتادن ایده ضرورت تغییر در سازمان سیاسی مصر، الهام‌گیری از انقلاب ایران و ستایش مستمر آن (مصر)، معمول شدن اصلاحات اسلامی به دستور معمر قذافی (لیبی)، جسارت یافتن در بیان خواسته‌های اسلامی، مخالفت با اسلام‌زدایی و تقویت گروه‌های اسلامی از جمله جامعه حفظ قرآن کریم (تونس)، تأسیس «جبهه آزادی‌بخش مسلمان بحرین» در پی تبلیغ آقای مدرسی (بحرین)، پذیرش رهبری روحانی ایران، استفاده از تصاویر حضرت امام - که نماد و مظهر انقلاب دینی ما در خارج از کشور است - در نشریات، منازل و اماکن عمومی متعلق به حزب‌الله و قرار گرفتن اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران در جایگاه استراتژی حزب‌الله (لبنان)، تشکیل اتحاد هشت‌گانه احزاب تشیع در برابر اتحاد هفت‌گانه احزاب سنی، ایجاد و تشدید روحیه مقاومت دینی آنها در برابر شوروی و ایجاد فضای امن و بی‌مخاطره برای مجاهدان و خانواده‌های آنها در ایران (افغانستان)، رشد نهاد، انجمن‌ها و مدارس اسلامی، رشد تقاضاها و درخواست‌های متناسب با فرهنگ ایرانی، نهادینه شدن رسمی آموزش‌های اسلامی، تقاضای برچیده شدن مرز رسمی میان ایران و آذربایجان شوروی و... (شوروی)، تقویت شدن «جبهه آزادی‌بخش ملی مورو» و نیز تقویت سایر اسلام‌گرایان؛ به گونه‌ای که فرد فون درمهدن در کتاب جنبش‌های اسلامی مالزی و اندونزی و ارتباط با ایران مدعی شده است: «اسلام در هیچ جای دیگری چنین پیروزی قاطعی بر نیروهای غرب نداشته است» (شرق آسیا).





موارد یادشده فقط بعضی از اعترافات است که نویسندگان مقالات کتاب اسپوزیتو برای جفت و جور کردن تحلیل‌های انحرافی و تحریفی خود مبنی بر بازتاب اندک، کم و احیاناً منفی انقلاب ایران در سرزمین‌های اسلامی، ناگزیر از اعتراف بدان‌ها شده‌اند. این موارد علاوه بر اینکه بخش کمی از تأثیرات و بازتاب‌های انقلاب اسلامی در کشورهای اسلامی را نشان می‌دهد و به طور حتم موارد واقعی این تأثیرات به مراتب بیشتر از اینهاست، اغلب مصادیق جزئی، کوچک و غیر محوری بازتاب‌های این انقلاب است. به نظر می‌رسد از سر تعمد، تلاش شده تأثیرات کلان، مستمر و بنیادینی که انقلاب اسلامی در این کشورها داشته است، نادیده گرفته شود.

همچنین بحث را در موردهای مطالعه طوری شروع می‌کند که گویا انقلاب ایران تنها عامل مسلط و مؤثر بر مورد مطالعه بوده است، سپس با کشاندن بحث به زوایای مختلف به این نتیجه می‌رسد که تأثیر انقلاب ایران بسیار اندک و ناچیز بوده است. برای مثال در مورد کشورهای عربی و خلیج فارس نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که ایران تأثیری در آن کشورها نداشته است؛ زیرا شائبه فرقه‌گرایی شیعی در انقلاب ایران وجود داشته است. این قاعده در تمامی مباحث کتاب مشاهده می‌شود. گویا بحث را از تأثیر انقلاب ایران شروع می‌کند، سپس با استدلال از زوایای مختلف تأثیر انقلاب ایران را ناچیز جلوه می‌دهد.

نتیجه‌گیری

تحلیل‌های مؤلفان از بازتاب انقلاب اسلامی در جهان از چند جهت خدشه و تردید می‌پذیرد؛ نخست، الگوی نظری و روش‌شناسی ایشان است که دو مشکل اساسی دارد. اول، نگاه تبعی و واکنشی به فرهنگ و مذهب به عنوان عامل مسلط در انقلاب و دوم، سطح تحلیل خرد و تاریخی در مقابل رویکرد کلان و تمدنی در فهم ماهیت انقلاب. فهم ماهیت انقلاب اسلامی در امتداد نگاه شرق‌شناسی وارونه، دومین ایراد اساسی این کتاب است که خود آن سه مشکل اساسی دارد. ابتدا برداشت عرفی و کارکردگرایانه از دین و مذهب؛ دوم، تحلیل نسبی از مفهوم سنت شیعی در تضاد با تجدد و سرانجام، تقلیل خاستگاه دین انقلاب به کنشی سیاسی از عمده این ایرادات هستند. تحلیل ابعاد و پیامدهای انقلاب اسلامی نیز دو دسته ایراد داشت. اول، سطح تحلیل خرد و تاریخی که خود شامل چهار کاستی نظری و تطبیقی می‌شود و دوم، وجود تناقضات مختلف در بررسی فرضیه از اساسی‌ترین این تحلیل‌ها بودند.



فرجام خیانته!

از فعالیت در حزب زحمتکشان تاجاسوسی برای سازمان سیا

«نگاهی به خاطرات منصور رفیع زاده آخرین رئیس شعبه ساواک در امریکا»

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

اشاره

مقاله حاضر نقد و بررسی و گزیده‌ای از کتاب *خاطرات منصور رفیع زاده* (آخرین رئیس شعبه ساواک در امریکا) را تقدیم حضور می‌نماید. این کتاب اولین بار توسط یک شرکت امریکایی به نام **William Morrow and company, Inc** در سال ۱۹۸۷ در نیویورک با عنوان **WITNESS** (شاهد) به چاپ رسید. سپس این کتاب در ایران به همت آقای اصغر گرشاسبی به فارسی ترجمه و توسط انتشارات اهل قلم در سال ۱۳۷۶ وارد بازار نشر کشور شد. ناشر ایرانی این کتاب طی مقدمه‌ای اطلاعات ارزشمندی را در مورد حزب زحمتکشان به خوانندگان خود عرضه داشته است. در این مقاله تلاش شده است که ابتدا گزیده‌ای از مهمترین مطالب این کتاب و سپس نقدی اجمالی بر این اثر ارائه شود و علت انتشار چنین آثاری در داخل و خارج از ایران مورد ارزیابی قرار گیرد. امید آنکه گزیده حاضر از این کتاب و نقد آن بتواند خوانندگان را با محتوای کلی آن آشنا سازد.



هویت انحرافی

• ... من در طول سلطنت محمدرضا پهلوی در ایران، ریاست شعبه ساواک در ایالات متحده را بر عهده داشتم. با گذشت زمان، من از فردی که حکومت مترقی و روشن شاه را تحسین می‌کرد و حتی می‌پرستید تبدیل به یک مأمور دوجانبه شدم و به میل خود به عنوان مخبر سیا فعالیت کرده و با جدیت برای به زیر کشیدن شاه تلاش نمودم.^۱

• در آن سال‌ها به عنوان افسر رابط ساواک با سیا و اف.بی.آی روابط نزدیک خود را با دولتمردان رژیم شاه از جمله رؤسای ساواک در تهران حفظ نمودم. زندگی من در ظاهر شبیه به یک معماست. چگونه به عنوان رئیس شعبه ساواک در امریکا، که شاید پلیدترین و اهریمنی‌ترین پلیس مخفی در تاریخ معاصر باشد، می‌توانستم مدعی طرفداری از اصول مبارزه منفی باشم؟ از طرفی چطور می‌توانستم با علم به وحشیگری‌های زبازد شاه باز هم برای رژیم او کار کنم؟^۲

• هر روز صبح معلم جغرافی وارد کلاس می‌شد و مستقیم پای تخته می‌رفت و با حروف پررنگ و بزرگ می‌نوشت: خدا، شاه، کشور. خدا در رأس مثلث و شاه سمت چپ، کشور در سمت راست قرار داشت. همه ما با صدای بلند قسم را تکرار می‌کردیم. خانم معلم سپس ادامه می‌داد: ایالات متحده؛ پایتخت، واشنگتن؛ چهل و هشت ایالت دارد و بسیاری از ساکنین آن را مهاجرین تشکیل می‌دهند. امریکا کشور پهناوری است. آرژانتین؛ پایتخت، بوینس آیرس. برزیل؛ پایتخت، ریودوژانیرو...^۳

• دانش‌آموزان متخلف را در اتاق‌های تاریک و نمناک که در آنها موش‌ها رژه می‌رفتند محبوس می‌کردند... روز بعد، پس از تمام شدن مراسم صبحگاهی که شامل درود فرستادن بر شاه و دعا و سرود ملی می‌شد مدیر مدرسه اسامی افراد خاطی را که روز قبل تنبیه شده بودند می‌خواند. این عده را مقابل دانش‌آموزان می‌آوردند و آنها سه بار دسته‌جمعی متخلفین را هو می‌کردند.^۴

• در لابه‌لای سؤال‌هایی که حکایت از بی‌اعتمادی دیرینه مردم نسبت به انگلیس‌ها و روس‌ها داشت، علاقه مردم به امریکایی‌ها که به نظر آنها مردمی منضبط، سخت‌کوش، نوع‌دوست و مهم‌تر از همه دست و دل باز و سخاوتمند بودند نیز قابل درک بود... هر چیز

۱. منصور رفیع‌زاده، *خاطرات منصور رفیع‌زاده*، ترجمه اصغر گرشاسبی، تهران، اهل قلم، ۱۳۷۶، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. همان، ص ۵۳.

۴. همان، ص ۵۴-۵۳.

امریکایی نشان فضل و برتری بود [!؟]...^۱

• با ارایه «طرح مارشال» و «بند چهارم»- طرح چهار قسمتی هری ترومن، رئیس جمهور امریکا که مطابق بند چهارم کمک‌های فنی و علمی در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار می‌گرفت. این طرح در سال ۱۹۴۹ ارایه شد؛ مترجم- که کمک‌های امریکا را به طور ملموس به مناطقی دور دست تر می‌رساند تحسین و تمجید مردم شهر از امریکایی‌ها بیشتر شد... مردم شهر می‌گفتند: امریکایی‌ها مردم خوبی هستند و به ما کمک کرده‌اند. این کمک‌ها مسلماً ادامه پیدا خواهد کرد...^۲

• پدرم از من خواست برای شنیدن سخنرانی فردی که به نظرش آدم بزرگی بود با او همراه شوم. از پدرم پرسیدم: این آدم کیست؟ گفت: او دکتر مظفر بقایی و از خانواده‌های با اصل و نسب کرمان است. عموی او اولین مدرسه را در کرمان تأسیس نمود و پدرش از شیفتگان آزادی بود. او نیز مثل تو تحصیلات ابتدایی را در کرمان تمام کرد و سپس در تهران از بین عده زیادی دانشجو انتخاب و برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام شد. او دکترای فلسفه را از دانشگاه سوربن پاریس اخذ نموده و هم‌اکنون در دانشگاه تهران اخلاق تدریس می‌نماید. این فرد هم‌اکنون برای ورود به مجلس مشغول مبارزات انتخاباتی است. پسر من، تو الان هجده سال داری. به حرف‌های این مرد به دقت گوش بده...^۳

• بیمارستان پروتستان تنها بیمارستان مجهز کرمان محسوب می‌شد. (سایر اماکن درمانی را به هیچ وجه نمی‌شد بیمارستان نام نهاد.) در سال ۱۹۵۱ به دنبال خروج انگلیس‌ها از ایران، این بیمارستان نیز تعطیل شد.^۴

• تمامی اجداد والدین من زرتشتی بودند، اما خانواده ما یک خانواده مذهبی نبود. پدرم می‌گفت: افراد مذهبی می‌توانند هر پرنده‌ای را مانند فناری رنگ کنند و به مردم قالب کنند، اما نمی‌توانند آنها را وادار به آواز خواندن کنند.^۵

• در آشفته‌بازار زندگی آنها [مردم] قدرت و اختیار ملایک مفهوم قدری و ناشی از اراده الهی بود. اطمینان دارم که چنین نمونه‌هایی از ریاکاری و تظاهر مذهبی در زدودن هر گونه ایمان و عقیده‌ای در پدرم تأثیر زیادی گذاشت. در نتیجه کیش و آیین من، به طور

۱. همان، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. همان، ص ۶۱-۶۰.

۴. همان، ص ۶۳.

۵. همان، ص ۶۶.





اجتناب‌ناپذیری بر پایه اعتقادات او بنا نهاده شد، زیرا من از ذره ذره افکار پدرم باخبر بودم... مادرم هم همین‌طور بود. گرچه او در این زمینه‌ها زیاد صحبت نمی‌کرد، اما معتقد به هیچ دین و آیینی نبود...^۱

• هر چند پدرم به من گفته بود که دکتر مظفر بقایی هواداران زیادی دارد، اما آن شب که برای اولین بار صدای او را به عنوان یک کاندیدای مجلس شنیدیم... او انگلیس‌ها را به خاطر به قدرت رساندن حاکمین مستبد در ایران به باد انتقاد گرفت و مردم ایران را به ملی کردن نفت و بازپس‌گیری کشور و منابع آن از دست بیگانگان از طریق شرکت مداوم در انتخابات ترغیب نمود...^۲

• وی خطاب به مردم گفت: انگلیس‌ها مردم بسیار متمدن هستند که از یک تاریخ بزرگ برخوردارند، اما این مردم تنها در جزیره خود متمدن هستند، نه در اینجا. اگر سقف خانه شما ترک بخورد یا ضرری به شما برسد تقصیر انگلیس‌ها نیست... من در کناری تنها نظاره‌گر بودم و اسیر حضور جادویی، دانش، صدای عالی، منش و وقار او شده بودم. توانایی او در پاسخگویی به سؤالاتی که یکی پس از دیگری مطرح می‌شد مرا مجذوب نموده بود. لذا با اصرار از پدرم خواستم مرا به او معرفی نماید...^۳

• ... بعد از این که برای دومین بار سخنرانی دکتر بقایی را شنیدم، مصمم شدم تا به شاخه سازمان وی در کرمان ملحق شوم. مقر او در یک ساختمان کوچک زهوار در رفته قرار داشت. در نظر من این ساختمان پیزی مظهر مبارزه بشر با فقر و بی‌عدالتی و بیماری و جهل بود. دیوارهای این مکان پوشیده از پرچم‌ها و پوسترها و از جمله شعار سازمان: «ما جهت اعتلای حقیقت و آزادی به پا خاسته‌ایم» بود. سایر شعارها عبارت بودند از: «آنهایی که می‌پندارند بر همه چیز عالم‌اند یا احمق‌اند یا بدطینت» و «ما از دروغ و دروغگو بیزاریم» و سخنی از ولتر: «با آن چه که می‌گویی مخالفم، اما حاضرم تا پای جان بایستم تا تو بتوانی عقیده‌ات را بیان کنی».^۴

• بعداً هنگامی که دکتر بقایی مرا به مقر سازمان فرا خواند، انتظار واکنش دیگری را نداشتم. با خودم می‌گفتم که او مطمئناً مرا تحسین خواهد کرد و به عنوان یک قهرمان از من استقبال خواهد نمود. مگر من در راه آرمان او کتک نخوردم و به زندان نرفتم؟ هنگامی که جریان را برایش تعریف نمودم بی‌حرکت ماند و حرفی نزد. سپس لب به

۱. همان، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۷۴.

۳. همان، ص ۷۵.

۴. همان، ص ۷۷-۷۶.

سخن گشود: تو با ندانم کاری، نه تنها به مبارزات، بلکه به کل نهضت ما لطمه زدی... منصور، ما در مقابل استبداد ایستاده‌ایم. اگر بخواهیم نهضتمان به پیروزی برسد و ثمره آن به مردم کشورمان برسد، باید تابع قانون باشیم. ما با خشونت مخالف‌ایم. بنابراین نمی‌توانیم خود با خشونت رفتار کنیم...^۱

• اما جریان به همین توبیخ ختم نشد. فردا صبح در مقر سازمان بر روی تابلوی اعلانات یادداشتی نصب شده بود که بیش از پیش مرا سرزنش می‌نمود: خشونت، خشونت می‌آورد. سرانجام خشونت جنگ است. در جنگ حتی برنده نیز بازنده است. ثمره خشونت هیچ خیر و صلاحی برای مردم به بار نمی‌آورد... در سپتامبر ۱۹۴۹ دکتر بقایی در تهران شروع به انتشار یک روزنامه انتقادی چهار صفحه‌ای موسوم به شاهد نمود. شاهد در بسته‌های دو نسخه‌ای توسط پست به کرمان می‌رسید.^۲

• در ۱۶ نوامبر ۱۹۴۹ شاه به منظور ملاقات با ترومن اولین دیدار خود از امریکا را صورت داد. در شماره آن روز شاهد، مقاله‌ای تحت عنوان «امریکا باید بداند» مردم امریکا را مستقیماً مخاطب قرار داد. در واقع گرچه رژیم به اصطلاح «سلطنت مشروطه» بود، اما در اصل یک حکومت استبدادی بود. به علاوه، مقاله فوق بر این امر تأمل داشت که آیا حکومت یک چنین «خدایی» بر آدم‌های کوچک، یعنی مردم کثیف، گناه خود آنها نیست؟ این مقاله خاطر نشان می‌نمود که امریکایی‌های مدافع آزادی و حقوق فردی، که با شاه مستبد همکاری و رابطه دارند نیز مقصرند و در واقع منکر همان اصول آزادی و حقوق فردی هستند و این امر موجب دشمنی و نفرت ابدی مردم ایران از امریکا می‌شود. در ادامه این مقاله آمده بود: «پنبه‌ها را از گوش‌های خود بیرون آورید و حرف‌های ملتی را که نومیدانه چشم به حمایت شما دارد بشنوید.» هنوز مدت زیادی از چاپ این شماره سپری نشده بود که پلیس ضمن حمله به چاپخانه و توقیف تمامی نسخه‌ها، دکتر بقایی و کلیه همکاران وی را دستگیر و به زندان منتقل نمود. دفتر ما در کرمان نیز رسماً تعطیل شد. فردا صبح در بدو ورود به مقرمان متوجه شدیم که در و پنجره‌های ساختمان شکسته و اثاثیه آن به خیابان ریخته شده است. در بین صندلی‌های شکسته اعلامیه‌ها و پوستره‌های پاره شده پراکنده بود... سرانجام دولت کوتاه آمد. شاه، شاید به واسطه رأی قاطع مردم به دکتر بقایی (حتی در زمانی که به عنوان یک زندانی سیاسی در بازداشت به سر می‌برد) یک‌بار دیگر تغییر عقیده داده بود. از بین دوازده نماینده منتخب استان

۱. همان، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۸۰.





تهران، دکتر مصدق بیشترین آرا را به خود اختصاص داد و دکتر بقایی در مکان دوم ایستاد. بعد از این ماجرا ما دفتر سازمان را مثل قبل راه انداختیم و توزیع روزنامه‌ها را از سر گرفتیم و بدون استراحت یک‌بند کار می‌کردیم.^۱

ورود به حزب زحمتکشان

• درست پیش از ورود من به تهران در ماه مه ۱۹۵۱، دکتر بقایی «حزب زحمتکشان ایران» را تأسیس نموده بود. در حالی که معرفی‌نامه شاخه حزب در کرمان را با خود داشتم به مقر حزب رفتم و با پر کردن فرم‌های لازم، تبدیل به یکی از اعضای سازمان مرکزی حزب در تهران شدم.^۲

• [رئیس دانشگاه] دستور داد جهت نظارت بر امور خوابگاه، دانشجویان نمایندگانی انتخاب نمایند. چند دانشجو که می‌دانستند کمونیست‌ها هیچ فرصتی را برای انتخاب نمایندگان مورد نظر خود از دست نمی‌دهند و به هر داوطلبی پیشنهاد ائتلاف می‌دهند نزد من آمدند و درخواست کردند که من داوطلب شوم... با تشویق‌های دکتر بقایی با چهار نفر از دوستان دانشجو به رقابت پرداختم که همگی انتخاب شدیم. هم پدرم و هم دکتر بقایی از این امر خوشحال شدند.^۳

• بعد از این ماجرا حسابی وارد کار شدم و ساعات زیادی را به دروس دانشگاهی اختصاص دادم. همچنین به عنوان یکی از اعضای حزب زحمتکشان در مقر حزب تا دیروقت به کار روی روزنامه و سایر امور مشغول بودم. اغلب، هنگامی که به آخرین اتوبوس نمی‌رسیدم، در خانه دکتر بقایی می‌ماندم. مسائل سیاسی، خصوصاً مبارزه جهت انتخابات آزاد، به مرحله طاقت‌فرسایی می‌رسید. چند نخست‌وزیر به خاطر مواضعشان در این زمینه برکنار و یا ترور شده بودند.^۴

• حزب زحمتکشان ما به شدت از دکتر مصدق حمایت می‌کرد و به نظر ما او «جامه دیکتاتور» را به تن نمی‌کرد... مصدق که در آن هنگام هفتاد سال داشت اصلاً به دنبال پول و قدرت و شهرت نبود... در نظر ما او نجات‌دهنده‌ای جدید و فردی مخلص و از خود گذشته بود.^۵

۱. همان، ص ۸۴-۸۲.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۸۹-۸۸.

۴. همان، ص ۸۹.

۵. همان، ص ۹۱.

• سازمان حزب شامل دکتر بقایی (رهبر حزب)، کمیته مرکزی و چندین تشکل فرعی که در مقابل کمیته مرکزی پاسخگو بودند، می‌شد... یکی از تشکل‌ها، سخنگوها را در بر می‌گرفت. من نیز به عنوان سخنگو انتخاب شدم. روزانه چند سخنرانی می‌کردم به این ترتیب به خوبی جای خود را در حزب باز نموده بودم. به خاطر مطالعاتی که در آثار مارکس و انگلس داشتم، اغلب در زمینه کمونیسم سخنرانی می‌کردم و مواضع ضد کمونیستی حزب را برای گروه‌های جوان - از دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها، اصناف - که نمایندگی آنها به من محول شده بود، تشریح می‌کردم. این گروه‌ها شدیداً مخالف شوروی و در عین حال به شدت طرفدار امریکا بودند. در دبیرستان‌ها کار خوب پیش می‌رفت، اما در بحبوحه هرج و مرج سیاسی فزاینده به نظر نمی‌رسید که دیگر دانشگاه با واقعیت آشنا باشد.^۱

• اولین باری که تمام آن روزنامه‌ها را در یک باجه روزنامه‌فروشی دیدم، خوب به خاطر می‌آورم. تمامی آنها پر از اخبار مربوط به شاه و اعضای خانواده وی بود: افتتاح یک فروشگاه توسط شاه، افتتاح فلان مکان توسط ملکه، سرماخوردن این یکی، اسکی رفتن آن یکی و...^۲

• در بحث‌های خصوصی بسیاری از اساتید به شدت با دولت مخالفت می‌کردند، اما استدلال آنها در عدم اتخاذ موضع علنی این بود که در آن صورت مشاغل خود را چه در پارلمان و چه در دانشگاه از دست می‌دادند. دلیل دیگر آنها این بود که اساساً آینده‌ای را برای ایران نمی‌دیدند.^۳

• دکتر بقایی که از پیروان گاندی محسوب می‌شد، اعتقاد راسخ داشت که ریشه‌های تمامی بدبختی‌های ایران در بیماری دروغ‌گویی می‌باشد. به نظر وی این سرطان همه بخش‌های جامعه را مورد حمله قرار داده بود و در طول صدها سال ظلم و استبداد

۱. همان، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۹۳.

۳. همان، ص ۹۴.

گسترش یافته بود... من پیرو مصدق و... دکتر بقایی بودم و دقیقاً به تمامی کارهایی که به من محول می نمود علاقه داشتم و با نهایت پشتکار وظایفم را انجام می دادم. برای من دکتر بقایی چیزی فراتر از یک الگو و رهبر و یا معلم بود. من که از اساتید دانشگاه و جامعه و دولت که جز موفقیت علمی برای خودم فایده دیگری نداشت سرخورده شده بودم، افکار دکتر بقایی را تنها امید برای آینده ایران می دیدم. به نظر او ممکن بود که بیماری ایران به اندازه زمان لازم برای توسعه این کشور پایدار بماند.^۱

• در حدود دو ماه بعد از تصویب قانون ملی شدن نفت توسط مجلس و در حالی که مذاکرات ادامه داشت دکتر بقایی سازمان دیگری را موسوم به «مصادره» تشکیل داد. برخی از اعضای حزب زحمتکشان برای هدایت سازمان جدید که وظیفه اش نظارت بر دفاتر و کارمندان شرکت نفت ایران و انگلیس بود، آموزش داده شدند.^۲

• در آن زمان، تیمسار فضل الله زاهدی وزیر کشور و رئیس پلیس بود. دکتر بقایی به من گفت که در مجلس با تیمسار زاهدی صحبت کرده و از او خواسته مصدق را در جریان نقشه قرار ندهد، چراکه در صورت عدم موافقت وی کاری از پیش نمی رفت. زاهدی با درخواست دکتر بقایی موافقت نمود و چند مأمور پلیس در اختیار وی قرار داد. آنها همچنین توانستند از وزارت دادگستری حکم تفتیش بگیرند. هنگامی که اعضای سازمان مصادره به خانه (نورمن ریچارد) سدان ریختند و گاوصندوق وی را گشودند، اسنادی در مورد شرکت نفت ایران و انگلیس در آن یافتند که از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بودند. این اسناد نشان می داد که تقریباً تمامی دستگاه های دولتی ایران از شرکت مزبور رشوه دریافت نموده اند. مطابق این اسناد از معروفترین روزنامه نگاران کشور تا بالاترین مقامات، از جمله داماد دکتر مصدق و شاپور بختیار - مسئول کلیه امور پالایشگاه آبادان - رشوه می گرفتند. بعداً معلوم شد که اسناد زیادی (بیست و پنج چمدان پر) به لندن فرستاده شده است...^۳

• در ۲۳ جولای دکتر مصدق که دید می تواند از این اسناد متهم کننده به نفع خود استفاده نماید به اتفاق دکتر بقایی و چند نفر دیگر به نیویورک رفتند و مدارک را تسلیم سازمان ملل نمودند. سازمان ملل نیز اسناد و مدارک را به دادگاه بین المللی لاهه که در حال بررسی شکایت انگلیس در زمینه ملی شدن نفت ایران بود، ارجاع داد... اما در این هنگام دکتر مصدق یک بار دیگر به همین افرادی که اسامیشان در اسناد

۱. همان، ص ۹۶-۹۵.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۹۹-۹۸.



توقیف شده آمده بود، برخی از بالاترین مقام‌های دولتی را واگذار نمود. در مورد منصوب نمودن شاپور بختیار به مقام معاون وزارت کار توسط مصدق، آیت‌الله کاشانی طی نامه سرگشاده‌ای به دکتر مصدق، اعتراض نمود: به چه کسی دروغ گفته‌اید؟ به دادگاه لاهه یا به مردم ایران؟ به چه دلایلی افرادی که سال‌ها به منافع و مصالح کشور خیانت نموده‌اند مجدداً برای حکومت بر این کشور به کار می‌گمارید؟^۱

• دکتر مصدق همچنین از اختیارات ویژه‌ای که مجلس به وی اعطا نموده بود برای برقراری حکومت نظامی استفاده نمود. او در زمینه قوانین وعده داده شده در رابطه با اصلاحات اجتماعی و انتخاباتی کاری نکرد. بنابراین در سال ۱۹۵۳ دکتر بقایی از حمایت مصدق دست کشید؛ تا همان موقع هم آن قدر نقاط اختلاف بین این دو زیاد بود که او چاره دیگری نداشت... سایر موارد اختلاف، در دوره پس از ملی شدن نفت به وجود آمد. هیئتی که دکتر مصدق برای تحقیق پیرامون اسناد یافت شده در خانه سدان تشکیل داده بود از سه عضو تشکیل می‌شد که هر سه نفر از دوستداران انگلیس بودند...^۲

• ... بعد از اینکه دکتر بقایی اسنادی را که در آن پای داماد مصدق به عنوان جاسوس انگلیس‌ها به میان کشیده می‌شد در اختیار دکتر مصدق قرار داد او با وقاحت تمام دامادش را به عنوان مترجم و مشاور در جلسات محرمانه مذاکره با مقامات دولتی امریکا، به ایالات متحده برد. داماد مصدق گزارش این جلسات را به لندن منتقل کرد که این امر مشکلاتی را در روابط انگلیس و ایالات متحده به وجود آورد.^۳

• دکتر بقایی همچنین با ائتلاف پنهانی که دکتر مصدق با حزب کمونیست داشت مخالف بود. دکتر مصدق که حمایت دکتر بقایی را از دست داده و مجبور به مبارزه با تهدیدات در چند جبهه داخلی و بین‌المللی بود شروع به سنگ اندازی در فعالیتهای دکتر بقایی و حزبش نمود... دکتر بقایی نیز به ربودن تیمسار محمود افشار توس - رئیس اسبق شهربانی - و دست داشتن در قتل او متهم شد.^۴

• دکتر مصدق در آگوست ۱۹۵۳ با این ادعا که اختیارات وی برگرفته از همه‌پرسی است مجلس را منحل نمود... بلافاصله پس از این اقدام، شاه به مصدق اطلاع داد که به جهت نبود مجلس، او نیز دیگر نخست‌وزیر نیست. نامه شاه توسط سرهنگ نعمت‌الله نصیری، رئیس گارد شاهنشاهی، به مصدق تسلیم شد. هر چند دکتر مصدق وصول

۱. همان، ص ۱۰۰.

۲. همان، ص ۱۰۱.

۳. همان، ص ۱۰۲.

۴. همان، ص ۱۰۳.



نامه شاه را- که رسید آن را نیز امضا کرده بود- تأیید نمود، اما فوراً سرهنگ نصیری را دستگیر و اعلام کودتا کرد... به مدت سه روز هرج و مرج بر کشور حکم فرما شد و مردم به خیابان‌ها ریختند. حزب توده علناً حمایت خود را از دکتر مصدق اعلام نمود، هر چند خود مصدق هرگونه خط و ربطی را با کمونیسم انکار می‌کرد. غارت و چپاول و کشتار و بازداشت و حبس افراد ادامه داشت. عکس‌های بزرگ لنین در اماکن عمومی ظاهر شد. در تهران چند مجسمه شاه به پایین کشیده شد و تمثال‌های لنین به جای آنها نصب گردید. در پایین عکس‌های لنین شعار «تنها مربی اخلاق بشر» نوشته شده بود.^۱

• حزب زحمتکشان ما، در یک حرکت متفاوت، فعالانه به تهییج و تحریک تظاهرکنندگان علیه نخست‌وزیر پرداخت. پلاکاردهایی با شعار «کمونیسم در ایران جایی ندارد» همه‌جا نصب شد. حتی سربازان به تظاهرات پیوستند. دولت مصدق تقریباً یک شبه سقوط کرد... ما نیز که چاره دیگری نداشتیم و امید زیادی به آینده بسته بودیم از وی پشتیبانی نمودیم، اما امید ما واهی بود. زاهدی دقیقاً یک «دیکتاتور کوکی» دیگر بود.^۲

• از آنجایی که حزب زحمتکشان به زودی با دولت جدید شاه آشکارا به مخالفت برخاست، در لیست سیاه قرار گرفت... یک بار دیگر ما، همانند سایر مخالفین زاهدی مورد اذیت و آزار قرار گرفته و به زندان افتادیم.^۳

• به محض رسیدن به زندان، رئیس پلیس احضارم کرد: «خائن. حرام‌زاده!» این کلمات برایم آشنا بود. بر خوردهای بعد نیز همین‌طور. بعد از ضرب و جرح موقتاً به یک سلول نمودر و تاریک منتقل شدم.^۴

• چند ساعت از این فکر و خیال‌ها گذشته بود که من و سایر هم‌حزبی‌ها را به همان اتاق و نزد همان افسر دیوانه بردند. او این بار این‌طور شروع کرد: ظاهراً اشتباه کوچکی رخ داده است. من یک مقدار بدخلق هستم و این بزرگترین بدبختی من است. در هر حال روشن است که شما آدم‌های خوبی هستید... بعداً که در مقر حزب با دکتر بقایی صحبت کردیم، تازه فهمیدیم که تیمسار پاکروان به رئیس پلیس تلفن کرده بود و خواستار آزادی ما شده بود.^۵

۱. همان، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. همان، ص ۱۰۸.

۴. همان، ص ۱۰۹.

۵. همان، ص ۱۱۴.



• از آنجایی که توزیع جزوات تبلیغاتی ما ممنوع بود، ناچار به تهیه خانه‌های امن شدیم... دکتر بقایی به من دستور داد دو اتاق در فقیرنشین ترین نقاط تهران پیدا کنم تا بتوانیم در آنجا برای چاپ جزوات حزبی یک ماشین چاپ دستی را برپا کنیم...^۱

• در سپتامبر ۱۹۵۶ تلفن خانه دکتر بقایی زنگ زد و من گوشی را برداشتم. تیمسار آزموده پشت خط بود و می‌خواست با دکتر بقایی حرف بزند. بعد از یک گفت‌وگوی کوتاه، دکتر بقایی گوشی را گذاشت و به من گفت که فردا صبح باید در دادگاه نظامی حاضر شود... صبح روز بعد من و دو نفر دیگر از اعضای حزب با یک تاکسی دکتر بقایی را تا دادگاه همراهی کردیم. قبلاً مطبوعات را در جریان قرار داده بودیم و به همین خاطر به محض پیاده شدن از تاکسی خبرنگاران دور دکتر بقایی حلقه زدند و ضمن گرفتن عکس‌های متعدد مسلسل‌وار شروع به سؤال کردن نمودند.^۲

• دکتر بقایی که به تدریج معتقد شده بود در آن مقطع زمانی به صلاح من است که برای ادامه تحصیل به امریکا بروم یک روز برای بحث و بررسی این مسئله، مرا احضار کرد... هر چقدر بیشتر به رفتن به امریکا فکر می‌کردم، بیشتر از آن خوشم می‌آمد. می‌خواستم انگلیسی یاد بگیرم. می‌خواستم بیشتر با دموکراسی عملی آشنا شوم. می‌دانستم که امریکایی‌هایی وجود دارند که با شاه مخالفاند و من تصور می‌کردم که امریکا امیدهایی برای تغییر و تحول در ایران به ما می‌دهد... شاید روزی می‌توانستم روش‌های امریکایی‌ها را برای حل مسائل ایران به کار بندم.^۳

• سرانجام شب قبل از راهی شدن به امریکا، دکتر بقایی هنگام صرف مشروب در کتابخانه‌اش، مجدداً به من دلگرمی داد: چیزهای زیادی یاد می‌گیری... اقتصاد، زندگی مردم و... البته تو اطلاعات خوبی داری. اما در آنجا طوری رفتار کن که انگار هیچ چیز نمی‌دانی. به حرف‌های مردم گوش بده. با آنها بحث نکن. خودت را دست بالا نگیر. یاد بگیر! تنها کار تو باید همین باشد. یاد بگیر! یاد نده. یاد بگیر! حتی اگر آنها در مورد ایران حرف زدند نگو که تو بیشتر از آنها ایران را می‌شناسی. در عوض فقط گوش بده و یاد بگیر!^۴

• در اوایل سال ۱۹۵۹ یک وکیل دموکرات اهل بوستون، در یک میهمانی مرا به سناتور کندی معرفی کرد. کندی به دقت به حرف‌های من گوش داد و قول داد در صورتی که

۱. همان، ص ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۱۸.

۳. همان، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۴. همان، ص ۱۲۸-۱۲۷.



در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۰ پیروز شود به شاه توصیه نماید تا به اصلاحات اجتماعی و اجرای قانون اساسی دست بزند... بعداً فرد دیگری که خود را کارمند وزارت خارجه معرفی می کرد با من تماس گرفت. چند سال بعد فهمیدم فرد مذکور از اعضای سیا بوده است. به این ترتیب بدون آنکه خود بدانم اولین تماسم با تشکیلات اطلاعاتی امریکا صورت گرفته بود.^۱

• در این بین علاقه خود به دانشگاه کمبریج و کلاس ها را به مانند دوره تحصیل در دانشگاه تهران از دست دادم و به جای درس خواندن، تمامی وقت و توجهم را به سیاست معطوف نمودم و به زودی به نیویورک نقل مکان کردم. در نیویورک هدف اول من انتشار یک روزنامه برای ایرانیان مقیم امریکا بود. برای انجام این کار، از ایرانیان مقیم اروپا و امریکا که به آرمان ما گرایش داشتند تقاضای کمک مالی کردم. حاصل کار یک ماهنامه خبری چهار صفحه‌ای موسوم به شهاب بود که به شدت دولت ایران را مورد انتقاد قرار می داد.^۲

در خدمت ساواک و سیا

• در سپتامبر ۱۹۵۹ هنگامی که تیمسار پاکروان به نیویورک آمد برای دیدنش رفتم. نشریه شهاب و مواضع من در مورد مسائل مختلف برای ساواک آشکار شده بود. به هر حال در نظر سازمان من مخالف شاه نبودم بلکه مخالف انقلاب بودم. تیمسار به من گفت که ساواک در حال ایجاد دفاتری در چند کشور از جمله امریکا می باشد و مجدداً به من پیشنهاد کرد تا با پیوستن به ساواک دفتر این سازمان در امریکا را راه اندازی نمایم. نمی دانستم چه جوابی دهم. چطور می توانستم وارد سازمانی شوم که طبق تجربه خودم آزادی را در ایران از بین برده بود؟ اما حرف های تیمسار پاکروان نیز قانع کننده به نظر می رسید: «ببین منصور، ما به افراد خوب نیاز داریم...»^۳

• ... دکتر بقایی و علی زهری هر دو با پیوستن من به ساواک موافقت نمودند. آنها می خواستند «آدم خوبی» در داخل ساواک داشته باشند تا به عنوان رابط برای آنها عمل نماید... در آخرین ملاقاتم با تیمسار پاکروان مسائل پیچیده تر شد. او لبخند فریبنده‌ای بر لب آورد و گفت: «در آینده مأموریت بزرگی برای تو دارم».^۴

۱. همان، ص ۱۳۰.
۲. همان، ص ۱۳۲.
۳. همان، ص ۱۳۳.
۴. همان، ص ۱۳۴.

رفیع زاده در کتاب خاطرات خود به عنوان یک عامل سیما، به کرات و به صورت غیر متعارف ادعا می کند که مسئولان این سازمان در جریان رخدادها و تحولات اجتماعی و سیاسی ایران نبوده اند. بنابراین به طور مشخص هدف آن است که رفیع زاده از جایگاه یک عامل سیما سخن بگوید تا چنین دروغی برای خواننده قابل پذیرش شود

• ... سرانجام تصمیم خود را گرفتم. من برای ساواک کار می کنم، اما در قالب یک «شخصیت دیگر». من نقاب یک حامی وفادار را به چهره می زدم، اما در واقع از درون متولد می شدم... یک هفته بعد یک جعبه پر از خوردنی های خوشمزه از کرمان به دستم رسید. زیر آب نبات ها نامه پدرم جاسازی شده بود: شاه را یک گاو تصور کن. اگر شغل پیشنهادی را بپذیری همواره باید دم او را بگیری. در این حالت صحیح می توانی بیشترین صدمه را به او بزنی، در حالی که کسی نمی تواند آسیبی به تو برساند؛ زیرا که او جلوی تو قرار دارد. البته اگر گاو بفهمد کسی دمش را در دست گرفته، به او لگد می زند...^۱

• من به دولت امریکا اعتقاد کور کورانه ای داشتم و حقیقتاً می پنداشتم که اگر رهبران امریکا از واقع قضایا در ایران مطلع شوند دست از حمایت شاه برمی دارند. پس من خدماتی که از دستم برمی آمد به سیما ارایه می دادم و آنها را در جریان مسائل قرار می دادم. با خودم عهد کردم که برای ساواک کار نکنم، مگر اینکه بپذیرند که در امریکا مستقر شوم. بدین نحو می توانستم مأموریت شخصی خودم را به نحو احسن انجام دهم و درگیر هیچ کار کثیفی در ایران نشوم. با خودم عهد کردم برای کنار زدن شاه تلاش نمایم. احساس می کردم که سوگند مقدسی یاد کرده ام.^۲

• به این نتیجه رسیدم که از هر جهت صلاح است عضویت در ساواک را بپذیرم. تصمیم گرفتم با حضور در سازمان، دکتر بقایی و دوستانش را در جریان مسائل قرار دهم. من با این افراد و طرز تفکر آنها آشنا بودم و می دانستم که می توانم بدون از بین رفتن اصول و باورهایم به آنها کمک کنم... بنابراین در سال ۱۹۵۹ من رسماً به عضویت ساواک در آمدم. مأموریت من نامعلوم بود. هیچ مصاحبه یا آموزشی در کار نبود. در واقع من ساواک ایالات متحده بودم.^۳

• از نظر تیمسار پاکروان که به زودی به ریاست ساواک رسید عنصر ارزشمندی محسوب می شدم. از آنجایی که مدت ها با هم دوست بودیم و یکدیگر را به خوبی

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. همان، ص ۱۳۶.

۳. همان، ص ۱۳۷.



می‌شناختیم و نگرش و دیدگاه‌های واحدی نسبت به ایران داشتیم او به من اطمینان کامل داشت.^۱

• (پاکروان) جواب داد: امیدوارم همین باشد. البته من با رئیس شعبه سیا در تهران صحبت می‌کنم و تو را به عنوان رابط ساواک با سیا به وی معرفی می‌نمایم. مأموریت اصلی تو در امریکا همین است. به تدریج سیا را در جریان وقایع ایران قرار بده، البته بدون اطلاع من. او تأکید کرد: حتماً بر نبود آزادی در ایران نزد آنها تأکید کن.^۲

• دانشجویانی که منابع من بودند اکثرأ از خانواده‌های کم‌درآمد بودند و بدون پول‌هایی که بابت کار برای ساواک دریافت می‌کردند قادر نبودند تحصیلات خودشان را به پایان برسانند. در عین حال، تحصیل در امریکا چشمان آنها را نسبت به بی‌عدالتی‌های موجود در ایران باز می‌کرد و در سال‌های آینده برخی از این مارها که در آستین پرورش یافته بودند هدایت جریان‌های مخالف رژیم را به عهده می‌گرفتند.^۳

• بسیاری از منابع من، به دلایل مالی سعی می‌کردند الطاف شاه را به خود جلب کنند. آنها برای روزنامه‌های دانشگاه خود مقالات پر آب و تابی در مورد ایران می‌نوشتند و مقالات چاپ‌شده را برای من می‌فرستادند... شاه نیز غافل از اینکه بسیاری از این روزنامه‌های دانشگاهی تیراژهای بسیار پایین - در حدود دویست نسخه - دارند پاداش چشمگیری را به نشانه قدردانی از خدمات نویسنده مقاله برای او در نظر می‌گرفت... من توانستم با برخی از خبرنگاران امریکایی دوست شوم و سعی نمودم آنها را به نوشتن مقالات افشاگرانه در مورد سلب آزادی در ایران توسط شاه متقاعد نمایم. تیمسار پاکروان از فعالیت‌های من مطلع بود، اما بقیه ساواک در جریان کار نبودند.^۴

• با گذشت زمان، رژیم فشار فزاینده‌ای را بر منابع ساواک وارد نمود تا گزارشات دست اول در مورد فعالیت‌های ضد شاه در امریکا تهیه نمایند. چون خط مشی ساواک بر این امر قرار گرفته بود من نیز مجبور به تبعیت از آن بودم، اما من یک راه حل شخصی برای این مسئله یافتم؛ بدین صورت که گزارشات را آنچنان خالی از غرض تنظیم می‌نمودم که اگر روزی می‌زد و فرد مربوطه چشمش به پرونده‌اش در ساواک می‌خورد بگوید: خدا پدرش را بیامرزد.^۵

۱. همان، ص ۱۳۸.

۲. همان، ص ۱۴۰-۱۳۹.

۳. همان، ص ۱۴۱.

۴. همان، ص ۱۴۳.

۵. همان، ص ۱۴۵.



• در یکی از سفرهایم به تهران رئیس اداره دانشجویی در ساواک را ملاقات کردم. در طی گفت‌وگو با وی تلفن زنگ زد. او گوشی را برداشت و چند اسم را ضمن بلند تکرار کردن یادداشت نمود. هنگامی که متوجه شدم یکی از اسامی مربوط به احمد کاشانی، برادر دکتر باقر کاشانی است که از دوستان خوب من محسوب می‌شد - و هر دو فرزندان آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی بودند - حس کنجکاویم تحریک شد. وقتی گوشی را گذاشت؟، گفت: امشب باید این کار را تمام کنم. باید آدرس این آدم‌ها را پیدا کنم و راهنمایی دقیقی به مأمورین ویژه بازداشت ارایه کنم... با عجله از رئیس اداره دانشجویی خداحافظی کردم و از یک باجه تلفن عمومی با دکتر کاشانی تماس گرفتم و موضوع را گفتم.^۱

• در ۱۶ مارس ۱۹۶۱ نیویورک تایمز گزارش داد: «تیمسار تیمور بختیار، رئیس سازمان امنیتی ایران و مخالف جدی کمونیست‌ها، به سبب بیماری استعفا داد». در واقع، تیمسار بختیار به عنوان یک تهدید جدی علیه امنیت شاه از کار برکنار شد.^۲

• او (بختیار) به سیا گفته بود که به اعتقاد وی شاه یک مستبد بی‌کفایت است. تیمسار بختیار به سیا پیشنهاد نموده بود که برای سرنگونی شاه و تشکیل یک جمهوری در ایران از وی حمایت نمایند. در سیا در این مورد دو دستگی وجود داشت. آنهایی که طرفدار بختیار بودند به کندی گفته بودند که شکست شاه قریب‌الوقوع است؛ لذا بهتر است قبل از وقوع انقلاب و هرج و مرج از تیمسار بختیار حمایت نمایند... کندی تقریباً متقاعد شده بود که از بختیار حمایت کند، اما طرح بختیار به وسیله سایر مأمورین سیا که مخالف بختیار بودند نزد شاه فاش شد.^۳

• در ماه ژوئن به تهران فراخوانده شدم. در این سفر تیمسار پاکروان وظیفه جدیدی را به من محول نمود. طبق دستور پاکروان من باید طرفداران بختیار در سیا را ترغیب می‌کردم تا دست از حمایت از او بردارند. در این زمینه پاکروان با عصبانیت به من گفت: سرنگونی شاه و جایگزینی او با بختیار بدترین کار ممکن می‌باشد. بختیار به مراتب از شاه مستبدتر است. به آنها بگو در حال حاضر شاه مناسب‌ترین فرد ممکن برای حکمرانی بر ایران می‌باشد. سپس از پشت میز خود برخاست و با انگشت محکم بر روی محل ایران در نقشه‌ای که به دیوار دفترش آویخته بود زد [او گفت: ما اینجا هستیم. به آنها بگو اگر به حمایت از بختیار ادامه دهند ما دیگر یک کشور مستقل باقی نخواهیم ماند، بلکه به

۱. همان، ص ۱۵۰-۱۴۹.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۱۵۳.



صورت یک ایالت کوچک از اتحاد شوروی در خواهیم آمد.^۱
• بعد از این ماجرا شاه به تیمسار نصیری که در سال ۱۹۶۵ به جای پاکروان به ریاست ساواک رسید، دستورات پیشین را مجدداً به ادارات دوم و سوم صادر نمود: بختیار را در عراق پیدا کنید و به قتل برسانید.^۲

• سفیر به من گفت: شاه مایل است دو سؤال از او پرسیده شود و این کار باید طوری انجام شود که به نظر نرسد که از قبل طراحی شده‌اند... این دو سؤال اینها هستند: اعلیحضرت، لطفاً صراحتاً به ما بگویید که آیا شما طرفدار غرب هستید یا طرفدار شرق؟ موضع خودتان را در این زمینه روشن کنید... اعلیحضرت، همان طور که مستحضر هستید، آقای کندی امید جهان برای اصلاحات اجتماعی می‌باشند. آیا دیدگاه شما در این زمینه با وی تفاوت دارد یا اینکه راه وی را دنبال می‌نمایید؟...^۳

• هنگامی که دکتر سؤال خود را مطرح کرد، اعلیحضرت با لحن پرطنین پاسخ داد: من نمی‌دانم شما یا کسان دیگر چه تصویری از این مسئله دارید، اما می‌خواهم به اطلاع شما برسانم که من صادقانه به غرب گرایش دارم... من دنباله‌رو غرب هستم. هنگامی که نوبت به مهندس رسید، لحن شاه چاپلوسانه شد: افتخار ملاقات با کندی و گفت‌وگوی شخصی با وی عمیقاً مرا تحت تأثیر قرار داده است. ما قبلاً به چند هدف متقابل دست یافته‌ایم... اما برداشت من از مذاکرات اخیر با کندی این است که او قصد دارد هم اصلاحات اجتماعی و هم آزادی را به جهان نشان دهد. ما نیز به دنبال او حرکت خواهیم کرد!^۴

• دیگر نمی‌توانستم خودم را نگه دارم. یک مرتبه گفتم: مسئله این است که شما امریکایی‌ها دروغ‌های ما را پخش می‌کنید، هر دروغی به شما بگوییم زود باور می‌کنید! آنها (مأموران سیا) که از این حرف یکه خورده بودند در صدد دفاع از خود برآمدند. لذا به طور جدی گفتند: این طور نیست. من چند نمونه از دروغ‌هایی را که آنها پخش می‌کردند، نظیر اصلاحات ارضی، آزادی در ایران و خیر خواهی شاه مطرح کردم. با خودم گفتم الان اینها در دل می‌گویند این آدم یا احمق است یا عامل شاه که می‌خواهد ما را بسنجد.^۵

• در پنجم ژوئن ۱۹۶۴ شاه برای دیدار مجدد از امریکا و ملاقات با جانسون به واشنگتن

۱. همان، ص ۱۵۵.

۲. همان، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۶۰.

۴. همان، ص ۱۶۲.

۵. همان، ص ۱۷۰.



آمد... علی رغم تظاهرات عظیمی که علیه او در نیویورک و واشنگتن و در واقع در سراسر کشور صورت می گرفت واهمه‌ای از ایالات متحده احساس نمی کرد. براساس گزارش روزنامه نیویورک تایمز، در روز ورود شاه جانسون جامش را به سلامتی پادشاه اصلاح گر قرن بیستم که رهبری او ایران را آزاد و این کشور باستانی را مدرنیزه کرده است، نوشید... در واقع شاه به هیچ کس اعتماد نداشت. او اجازه نمی داد افرادی که دوستانی در سایر پست‌های کلیدی داشتند خود نیز در یک پست مهم قرار بگیرند. تاکتیک «تفرقه بینداز و حکومت کن» شاه به تمامی ادارات دولتی تسری یافته بود.^۱

• در سال ۱۹۵۳ هنگامی که دکتر مصدق نخست وزیر بود شاه برای مدت کوتاهی از کشور بیرون رانده شد، مطبوعات با آزادی کامل بی رحمانه ترین حملات خود را آغاز کردند و در این میان، مجله شورش در رأس آنها قرار داشت. بعد از این که شاه به ایران بازگشت و قدرت را قبضه نمود، تصمیم گرفت شیرازی را ساکت نماید. با برقراری حکومت نظامی، شاه وی را دستگیر و به زندان ارتش منتقل نمود.^۲

• ... شاه، علیرضا را خطری برای قدرت خود محسوب می کرد و نهایتاً همان معامله‌ای را با او کرد که با افراد دیگری که بر سر راهش قرار می گرفتند، می کرد: علیرضا را به قتل رساند...^۳

• شایع بود که رابطه شاه با دخترش تیره است و این مکالمه که من بعداً آن را شنیدم، این شایعه را بسیار تقویت می کرد. در این مکالمه، شاه مؤدبانه می پرسد: حالت چطوره؟ سرماخوردگیت بهتره؟ شهناز جواب می دهد: چرا به من تلفن می کنی، مرد که حرامزاده؟ تنها می بگذار. تو یک قاتل...، از من چه می خواهی؟ [او شاه مجدداً می گوید: مثل اینکه الان حالت خوب نیست، بعداً به تو زنگ می زنم. [شهناز جواب می دهد: دیگر به من تلفن نکن. به اندازه کافی برایم دردسر درست نکرده‌ای؟ بیشتر از این چه می خواهی؟ من در این کشور آزاد نیستم. هر کاری می خواهم بکنم نمی توانم، انگار که در زندانم! دست از سرم بردار. برو با همان... و منحرفین جنسی خوش بگذران. مأمورین اداره شنود از زبان و نحوه حرف زدن شهناز با پدرش بهت زده شده بودند و طبیعتاً نمی دانستند چگونه محتوای نوار مذکور را به تیمسار نصیری گزارش بدهند.^۴

• ... شاه نمی توانست کسی را در جاه و جلالش سهیم ببیند. او شاه شاهان و تنها کسی

۱. همان، ص ۱۷۲-۱۷۱.

۲. همان، ص ۱۷۷-۱۷۶.

۳. همان، ص ۱۸۰.

۴. همان، ص ۱۸۱.



بود که می‌خواست بانی پیشرفت نوین ایران باشد... در طول حکومت محمدرضا پهلوی هزاران نفر کشته شدند و همیشه تقصیر به گردن «افراطیون مسلمان» افتاد...^۱

• آن روز فهمیدم که دیگر نمی‌توانم حتی نزد خودم به وفاداری به شاهی که تنها شیوه برخوردش با دشمنانش کشتن آنهاست، تظاهر نمایم. لاجرم به این نتیجه رسیدم که شاه، خود بزرگترین مشکل ایران است و دیگر نمی‌شود برای ترغیب او به ایجاد یک دولت دموکراتیک در نظام او کار کرد.^۲

• ... اگر یک کارشناس ایرانی مطلبی در مورد مشکلات ایران می‌نوشت ایرانی‌ها یک کلمه از آن را هم باور نمی‌کردند. اما اگر یک خارجی (بدون هر گونه اطلاعی) در مورد همین موضوع کتابی می‌نوشت با تمام وجود آن را باور می‌کردند. اگر یک مقاله در روزنامه‌های ایرانی منتشر شود، مردم هیچ اعتباری برای آن قائل نمی‌شوند، اما اگر همان مقاله به انگلیسی یا فرانسه ترجمه و در نیویورک تایمز یا لوموند چاپ شود و دوباره به فارسی ترجمه شود، مردم آن را باور می‌کنند. ایرانی‌ها از خارجی‌ها می‌ترسند و فکر می‌کنند قدرت‌های بزرگ سرنوشت آنها را تعیین می‌کنند.^۳

• هنگامی که شاه در ۲۲ آگوست ۱۹۶۷ برای یک دیدار دوازده روزه به امریکا آمد، ساواک برای اولین بار متوجه شد که در بین معترضینی که در نیویورک به استقبال شاه آمده بودند، مذهبیونی وجود داشتند که پوستره‌های [آیت‌الله] خمینی و پلاکاردهایی حمل می‌کردند که در آنها خواستار بازگشت وی به ایران شده بودند. به ساواک گفته شد از تمامی امکانات خود استفاده نماید تا به مقامات امریکایی ثابت کند که نسل جدید تظاهرکنندگان خائن و حقوق‌بگیر دولت عراق هستند که پناهندگی نامحدود [آیت‌الله] خمینی را تمدید می‌کنند...^۴

• هنگامی که اشرف به تهران بازگشت در یک میهمانی نزد تیمسار نصیری رفت و از او درخواست کرد که مرا به درجه تیمساری ارتقا بدهد. نصیری با اعتراض گفته بود: حضرت علیه رفیع‌زاده یک فرد غیر نظامی است نه یک نظامی. من نمی‌توانم به او درجه تیمساری بدهم... آیا او خواسته‌ای را از شما مطرح کرد؟ او از شما تقاضای ترفیع درجه کرد؟ اشرف جواب داد: خیر، اما به هر حال هوایش را داشته باش. وقتی با تیمسار نصیری

۱. همان، ص ۱۸۲.
 ۲. همان، ص ۱۸۲.
 ۳. همان، ص ۱۹۵.
 ۴. همان، ص ۲۰۳.



صحبت کردم او می‌خواست بداند که آیا با او خوابیده‌ام یا نه.^۱

• بعد از کمی مکث ادامه داد: با من روراست باش، منصور. کاری از تو سرزده است؟ نحوه حرف زدن او در مورد تو بوی خوبی نمی‌دهد. اگر با اشرف کاری کرده‌ای تو تنها کسی نیستی که مرتکب آن شده باشی.^۲

• ... بنابراین به خانه تیمسار نصیری رفتم و جریان را دوباره تعریف نمودم. او با نظر تیمسار مقدم موافق بود. من باید در اسرع وقت به امریکا مراجعت می‌کردم. نصیری به من می‌گفت: می‌بینی اوضاع اینجا چگونه است؟ دولت در دولت، ساواک در ساواک، واقعاً مسخره است. [رفیع‌زاده می‌گوید]: تیمسار، آنها در این مورد چیزی به شما نگفته بودند؟ [نصیری جواب می‌دهد]: من می‌دانستم که آنها قصد منفجر نمودن یک ساختمان در امریکا را دارند، شاید سفارت، کنسولگری، یا یکی از نمایندگی‌های تجاری، اما قرار نبود کسی کشته شود. قرار بود تقصیر به گردن مخالفین رژیم بیفتد تا مقامات امریکایی روایت آنها را باطل و آنها را از امریکا اخراج نمایند.^۳

• در ۱۶ اکتبر ۱۹۷۱ نیویورک تایمز گزارش داد: «سانفرانسیسکو - شب گذشته انفجار یک بمب خسارات سنگینی به کنسولگری ایران وارد آورد. به گفته پلیس نوع ماده منفجره هنوز مشخص نشده است. این انفجار تلفاتی نداشته است.»^۴

• در سال ۱۹۷۱ شاه تصمیم گرفت دو هزار و پانصدمین سالگرد استقرار نظام پادشاهی در ایران را جشن بگیرد... در این جشن‌ها همه تمدن‌ها، جز تمدن ایران یا مردمش معرفی شدند و شاه با این غفلت، وقیحانه به مردم ایران توهین کرد. این امر از جمله عوامل دیگری بود که در سقوط او تأثیر داشت... تایم اضافه نمود: «تأمین اجناس و اشیای این مراسم بازرگانان پارسی را - که تهیه همه چیز را به عهده داشتند - یک سال تمام مشغول کرد. پروازهای دو بار در ماه هواپیما و ستون کامیون‌ها - با راننده‌های کمکی - کلیه اقلام مورد نظر را از پاریس به صحرا حمل نمودند.» یکی از خلبانان ایرانی به من گفت: من با هواپیمای ۷۰۷ خود به اندازه یک سال پرواز فرش و کریستال و مشروب و سنگ مرمر برای حمام‌ها حمل و نقل کرده‌ام.^۵

• هر چند فرش ایران در دنیا از شهرت چندساله برخوردار است، تمامی فرش‌های مورد

۱. همان، ص ۲۱۸.

۲. همان، ص ۲۱۹.

۳. همان، ص ۲۲۷.

۴. همان، ص ۲۲۸.

۵. همان، ص ۲۲۹-۲۳۰.



دستگاه اطلاعاتی امریکا به دلیل معطوف داشتن همه توجه و توان خود به دربار و روشنفکرانی که تربیت شده غرب بودند، از بسیاری از واقعیت‌های ایران به دور ماند، اما آنچه را که کتاب‌هایی از جمله خاطرات رفیع‌زاده در صدد القای آن‌اند کاملاً در جهت عکس این نکته است؛ یعنی برای تظہیر امریکا این ادعا را مطرح می‌سازند که سیا از عملکرد شاه اطلاع نداشته است، در حالی که دربار و نهادهای وابسته به آن همچون لانه امنی برای جاسوسان رنگارنگ بودند

نیاز چادرها به فرانسه سفارش داده شده بود... تنها غذای ایرانی که در این جشن مورد استفاده قرار گرفت خاویار دریای خزر بود...^۱

• در این مراسم وقتی ایرانیان افتخار پیشخدمتی کردن را هم نداشتند و در عوض پیشخدمت‌های زن و مرد از فرانسه وارد شدند، پس مسلماً آن‌ها از افتخار زندانی شدن برخوردار بودند.^۲

• چند ماه قبل از این جشن در طی یکی از سفرهایم به تهران، تیمسار مقدم به من گفت:... خانواده شاه به جز حمل هروئین، کوکائین و تریاک در چمدان‌هایشان به عنوان هدایا به شخصیت‌های مهم خارجی چه کار کرده‌اند؟ چه کمک دیگری به بشریت نموده‌اند؟ چند شب پیش نیروی هوایی ایران یک محموله سنگ مرمر و آجر ایتالیایی برای

یکی از دوستان شاه که در حال ساختن خانه‌اش می‌باشد وارد نمود. در بارنامه آمده بود که این اقلام مربوط به جشن شاه است...^۳

• به محض بازگشت به امریکا، به واشنگتن رفتم. در آنجا با یکی از مقامات عالی‌رتبه سیا ملاقات نمودم و شرح کاملی از گفت‌وگوهای خود با مقدم را به وی ارایه دادم. من به او گفتم: شکی ندارم که دوستی عمیق بین شاه و نیکسون وجود دارد، اما به خاطر خدا کاری کنید نیکسون در این جشن شرکت نکند. نه اینکه از روی احترام برای نیکسون بلکه برای ایالات متحده... یک ماه بعد تیمسار مقدم به من تلفن کرد [و گفت]: در مورد چیزهایی که دفعه قبل در اتاق من مطرح شد - هواپیماهای ارتش، آجرها، یک استان جنوبی برای زندان - به خبرنگاران امریکایی چیزی گفته‌ای؟ همچنین در مورد پنج هزار نفر در زندان؟ [رفیع‌زاده جواب می‌دهد]: به خبرنگاران نه. اما به فردی که به اندازه کافی مهم بود تا آن اخبار را به کاخ سفید برساند و بنابراین رئیس‌جمهور در جشن شرکت ننماید. از این حرف مقدم، خیلی خوشحال شد.^۴

۱. همان، ص ۲۳۱.

۲. همان، ص ۲۳۴.

۳. همان، ص ۲۳۵.

۴. همان، ص ۲۳۷-۲۳۶.



• طبق یک برآورد تقریبی، توسط شاه هشتصد میلیون دلار در این جشن هزینه شد. هفته‌نامه نیوزویک در شماره ۲۷ سپتامبر خود نوشت: «کسی نمی‌داند این جشن چقدر هزینه در بر داشته است، اما در کشوری که درآمد سرانه تنها به سیصد و پنجاه دلار بالغ می‌شود این مخارج هنگفت هر کسی را غصه‌دار می‌کند...» و در مقاله دیگری آمده بود: «به عقیده منتقدین صادق‌تر، در حالی که گرسنگی و فقر در ایران بیداد می‌کند حیرت‌آور است که شاه یازده میلیون دلار از پول کشورش را خرج غذا و مشروب عده‌ای از متمول‌ترین اشخاص در دنیا می‌نماید.» در همین احوال، مردم ایران از گرسنگی می‌مردند و عده‌ای مانند حیوانات و حتی بدتر، در سوراخ‌هایی زندگی می‌کردند؛ به طوری که دیدن این صحنه‌ها هر ناظری را تکان می‌داد.^۱

• بعد از مرخص شدن تیمسار [نصیری] از بیمارستان، به گردش در واشنگتن پرداختیم. میزبانان ما را به یک موزه خصوصی که به سازمان‌های اطلاعاتی تعلق داشت بردند. در این موزه انواع ابزار آلات جنایی، تله‌های انفجاری، عکس‌های خونین صحنه‌های جرم و... وجود داشت. در یکی از بخش‌های موزه، میزبانان وسایل ساخت کمونیست‌ها را که توسط ساواک برای امریکایی‌ها ارسال شده بود، به تیمسار نصیری نشان دادند... بعداً هنگامی که به طرف اتومبیل‌مان می‌رفتیم، تیمسار شروع به خندیدن کرد، پرسیدم: به چه چیز می‌خندید؟ [نصیری جواب می‌دهد]: به آن تله‌های انفجاری. آنها را کمونیست‌ها ساخته‌اند. ما به امریکایی‌ها گفتیم که آنها ساخت کمونیست‌هاست و آنها نیز حرف ما را باور کردند...^۲

• باز هم تیمسار [نصیری] شاه را به باد لعن و ناسزا گرفته بود و برای من باور کردنی نبود. از او پرسیدم: در مورد چه حرف می‌زنی؟ از دواج تو چه ربطی به شاه دارد؟ [نصیری جواب می‌دهد]: قبل از از دواج با او تقریباً هر شب برای صرف شام با خانواده شاه، به دربار دعوت می‌شدم و هر شب صندلی مرا کنار مادرزن شاه (یک بیوه همسن خودم) قرار می‌دادند. هنگام صرف شام، زیر میز این زن دستان مرا لمس و پاهایم را نوازش می‌کرد. می‌دانستم دارد چه اتفاقی می‌افتد، بنابراین سعی کردم از او دوری کنم.^۳

• [شاه می‌گوید]: همان‌طور که مطلع هستید، مادرزن من شما را فرد بسیار جالبی می‌داند. او عاشق شما شده است. شهبانو و من نیز با نظرات او موافقیم. پیشنهاد من این است که شما به وی پیشنهاد از دواج بدهید. زبانم بند آمده بود، اما وحشت مانع از این

۱. همان، ص ۲۳۸.

۲. همان، ص ۲۴۶.

۳. همان، ص ۲۵۰.



شد که حرفی به زبان بیاورم. مجبور بودم برای اینکه خاطر او مکدر نشود دلیلی برای رد پیشنهاد او بیاورم. از این رو به شاه گفتم: اعلیحضرت چند ماهی است که اینجانب می‌خواستم به استحضار برسانم که بنده عاشق دختری شده‌ام و امیدوار بودم که تأییدات ملوکانه در این مورد نصیبم شود.^۱

• شاه در یک محفل خصوصی به یکی از مقربین خود گفته بود: هجرت محمد از یک صحرا به صحرای دیگر چه ربطی به تقویم ما دارد؟ با این اقدام، شاه خشم بی‌امان مردم مذهبی ایران را برانگیخت، زیرا هیچ چیز نمی‌توانست مذهبیون را قانع نماید که تاریخ غیر مذهبی از یک تاریخ مذهبی که معرف شکل‌گیری الوهیت آنهاست، بهتر است.^۲

• همه هزینه‌های ساخت و ساز در جزیره کیش (میلیون‌ها میلیون دلار) که باید صرف رفاه مردم مستضعف ایران که قادر به برآورده ساختن نیازهای اساسی معیشت خود نبودند، می‌شد از خزانه دولت تأمین گردید. با این وجود عجیب‌ترین مسئله این بود که پرواز بین تهران و کیش رایگان بود و هر شب افراد ثروتمند، از جمله اعضای خانواده سلطنتی برای تفریح شبانه و قماربازی با هواپیما عازم جزیره می‌شدند... شاه عاقدانه زمان افتتاح قمارخانه کیش را با یکی از ایام سوگواری مردم ایران مصادف نمود تا احساسات آنها را جریحه‌دار و اعتقادات آنها را لجن‌مال نماید. البته اهانت‌های او به اینجا ختم نشد.^۳

• در کتاب *غرور و سقوط* نوشته آنتونی پارسونز - آخرین سفیر انگلیس در ایران - یکی از این وقایع شرح داده شده است: «گروه تئاتر در خیابان اصلی و مرکز خرید شیراز فروشگاهی را برای نمایش‌های خود اجاره نموده بود. نیمی از نمایش‌های این گروه در داخل مغازه و نیم دیگر در پیاده‌رو بیرون مغازه انجام می‌شد. در یک صحنه که در پیاده‌رو اجرا می‌شد، مردی (لخت یا بدون شلوار درست به خاطر ندارم) لباس‌های زنی را پاره می‌کرد و به او تجاوز می‌نمود (تجاوز واقعی بدون تظاهر و صحنه‌سازی). تأثیر این صحنه‌های عجیب و مضمض‌کننده بر مردم خوب شیراز به سختی قابل تصور است. این نمایش‌های شنیع، توفان اعتراض مردم را که به مطبوعات و تلویزیون نیز کشیده می‌شد برمی‌انگیخت. به خاطر می‌آورم که این مسئله را به شاه متذکر شدم و اضافه نمودم اگر همین نمایش در خیابان اصلی «منچستر» اجرا می‌شد، هنرپیشه‌ها و بانیان این جریان

۱. همان، ص ۲۵۱.

۲. همان، ص ۲۶۸.

۳. همان، ص ۲۷۰.



همه به در دسر می‌افتادند. شاه با بی‌خیالی خندید.^۱

• تیمسار پاکروان به من گفته بود که ثریا (زن دوم شاه)، از دست پرون خیلی ناراحت بود. چندین مرتبه هنگامی که شاه و ثریا روی تخت در آغوش هم بودند، پرون سرزده وارد اتاق خواب آنها شده بود. ثریا در زندگینامه خود تحت عنوان سرگذشت علیاحضرت می‌نویسد: «فرد مرموز دیگری که از همان ابتدا زندگی مرا به هم ریخت یک سوئسی به نام ارنست پرون بود. مرموزترین چهره‌ای که من در دربار تهران با او برخورد کردم... تا آنجا که من دستگیرم شد او در اصل باغبان یا خدمتکار دانشکده لوروزه بود. هنگامی که شاه تحصیلات خود را در آنجا به پایان رساند این فرد را با خود به تهران آورد... پرون دیگر به کشور خود بازنگشت. او هیچ سمت رسمی نداشت، اما به عنوان دوست شخصی شاه در دربار اقامت کرد. علی‌رغم بی‌اصل و نسب بودن پرون گفته می‌شد او نزدیک‌ترین مشاور شاه می‌باشد. او هر روز صبح برای گفت‌وگو با شاه وی را ملاقات می‌کرد.»^۲

• در بین فعالان بی‌شماری که شدیداً ضد شاه بودند یک معلم تبریزی وجود داشت که در صحبت‌های عمومی خود مکرراً القاب بسیار زشت به شاه نسبت می‌داد. به همین خاطر توسط ساواک بازداشت شد. او حتی بعد از ضرب و جرح‌های شدید کوتاه نیامد، لذا ساواک وی را به زندان اوین منتقل نمود. با وجود شکنجه شدن در اوین وی به نطق‌های آتشین خود علیه شاه ادامه داد...^۳

• یک هفته بعد شاه و نزدیکانش به باغ وحش خصوصی او رفتند. تیمسار نصیری نیز حاضر بود. به محض آن که مرد زندانی را از اوین آوردند و چشم او به شاه افتاد فریاد زد: «خون آشام، مستبد، قصاب!»... در حالی که مرد خشمگین همچنان به فحاشی‌های خود ادامه می‌داد شاه به نگهبانان اشاره کرد و در یک چشم بر هم زدن آنها مرد را به داخل قفس شیرها پرتاب کردند. شیرهای گرسنه بلافاصله بر سر مرد فرود آمدند...^۴

• در سال ۱۹۷۶ همسر رئیس امنیت داخلی، که دومین فرد قدرتمند ساواک محسوب می‌شد در حال خرید در فروشگاه جردن تهران بود و طبق معمول چند محافظ ساواک وی را همراهی می‌کردند. او در حالی که مشغول تماشای قسمت کفش‌های فروشگاه بود متوجه شد که کیفش گم شده... دستور دادند در ورودی فروشگاه را قفل کنند و اجازه ورود و خروج به کسی ندهند... در همان حال، یک مهندس جوان و عروسش که خرید

۱. همان، ص ۲۷۱.

۲. همان، ص ۲۷۷.

۳. همان، ص ۲۷۹.

۴. همان، ص ۲۸۱-۲۸۰.



خود را تمام کرده بودند به سمت خروجی حرکت کردند. اما در آنجا محافظین ساواک با متوقف نمودن آنها توضیح دادند که چه اتفاقی افتاده است. مهندس جوان به اعتراض گفت: «اما ما که دزد نیستیم. خیلی عجله داریم. اگر به ما ظنن هستید ما را بازرسی کنید و اجازه بدهید برویم...» در این لحظه نگهبان اسلحه خود را بیرون کشید و چندین گلوله به سر و سینه مرد جوان شلیک کرد. جوان در جا کشته شد. همسرش در حالی که جیغ می کشید بیهوش بر روی زمین افتاد. همسر رئیس امنیت، بدون آنکه نگاهی به پایین بیندازد از کنار زن و مرد بر زمین افتاده گذشت و از فروشگاه چارلز جردن خارج شد. چند هفته بعد که در منزل تیمسار نصیری میهمان بودم، همسر تیمسار این موضوع را پیش کشید: می دانی منصور، خیلی از مردم فکر می کنند من در آن روز خرید می کردم نه زن رئیس امنیت داخلی.^۱

• هنگامی که بیرون رفتیم رو کردم به تیمسار و گفتم: خانم شما حق دارد. حتی در نیویورک می گفتند زن شما در آن حادثه بوده. چرا کاری نمی کنید؟ مطمئناً شما می توانید جریان را با توضیحی به خاطر تأخیر درج مطلب در روزنامه‌ها به چاپ برسانید و همسرتان را تبرئه نمایید. تیمسار جواب داد: غیر ممکن است... اعلیحضرت به من فرمودند نباید چنین اتفاقی می افتاد، اما حال که افتاده صدایش را در نیاور. به هیچ روزنامه‌ای اجازه درج آن را نده. یک مدتی محافظ مربوطه را در زندان نگه دار، اما محاکمه‌ای در کار نباشد. محاکمه و مجازات او روحیه سایر نیروهای ساواک را تضعیف می نماید.^۲

• هنگامی که هلمز به این سمت (سفیر امریکا در ایران) منصوب شد تیمسار نصیری به من گفت: منصور، مواظب باش در امریکا چه به سیا می گویی. اگر مطلبی انتقادی از شاه به سیا بگویی، آنها ممکن است مطلب را به هلمز برسانند. او نیز به نوبه خود ممکن است آن را به شاه بگوید. بعد از این هشدار من گاهی اوقات احتیاط می کردم، اما اکثر اوقات احتیاط نمی کردم.^۳

• از یکی از مأموران سیا پرسیدم که آیا می توانم یک سؤال خیلی جدی از او بپرسم. او در جواب گفت: حتماً! بگو... [رفیع زاده می پرسد: آیا سیا تمهیداتی اندیشیده که در صورت از دست رفتن شاه، ارتش یا ساواک یا سیاستمدارانی پا پیش بگذارند؟... در حالی که با بدگمانی به من نگاه می کرد، گفت: ما طرحی نداریم و نیازی به آن نداریم. ما به شاه

۱. همان، ص ۲۸۴-۲۸۲.

۲. همان، ص ۲۸۵.

۳. همان، ص ۲۹۰.

ادعای بی‌اطلاعی امریکا از عملکرد شاه و درباریان در ایران، با وجود بی‌اساس بودن، در مقطعی با تبلیغات حساب‌شده و انتشار کتاب‌های متعدد، تا حدودی و به صورت موقت از حامیان محمدرضا رفع مشکل ساخت و فرصتی را برای آنان فراهم کرد تا از طریق سازمان دادن مجدد به نیروهای فرهنگی وابسته به امریکا در ایران حتی عملکرد محمدرضا پهلوی را نیز در تاریخ به گونه دیگری به ثبت رسانند

اعتماد داریم و او نیز به ما اعتماد دارد. حتی طبق گزارشات اطلاعاتی ما شاه برای سال‌های متمادی در قدرت باقی خواهد ماند.^۱

• یکی از آنها آهی کشید، گفت: ماقبلاً هم از این حرف‌ها شنیده‌ایم. پانزده سال است که می‌گویند شاه رفتنی است. اما منصور، باور کن شاه سال‌های سال در قدرت باقی خواهد ماند. شانسه‌ام را بالا انداختم و تکرار کردم: اگر می‌خواهید این را باور کنید، حرفی نیست. اما بدانید شاه آخر خط است. اگر بعد از او کسی را برای به دست گرفتن قدرت زیر سر نداشته باشید ایران و خود شما به محاصره بدی می‌افتید.^۲

• [رفیع‌زاده می‌پرسد]: اگر شاه بمیرد و یا کشته شود، به چه کسی اعتماد می‌کنید؟ آنها از من پرسیدند: تو با چه کسی می‌توانی فوراً تماس بگیری و او را به سیا وصل کنی؟ بی‌درنگ گفتم: تیمسار اویسی. پرسیدند: تیمسار اویسی؟ فکر می‌کنی او از پس این کار برمی‌آید؟ [رفیع‌زاده جواب می‌دهد]: بله. اگر اتفاقی بیفتد و شاه به طور غیرمنتظره‌ای بمیرد، در صورتی که امریکا ظرف بیست و چهار ساعت پشتیبانی خود را از او اعلام نماید او می‌تواند کشور را در دست بگیرد. البته، ما از دست یک دیکتاتور به دست دیکتاتور دیگری می‌افتیم.^۳

• بعد از کمک سیا برای تأسیس ساواک در سال ۱۹۵۷، این دو سازمان تا اواخر دهه ۱۹۶۰ روابط خوبی با هم داشتند تا اینکه شاه تصمیم گرفت برای پنهان نگه داشتن حقایق ایران از امریکایی‌ها، روابط ساواک با سیا را قطع نماید. او به مقامات ایرانی دستور داد فعالیت‌های سیا و مستشاران امریکایی در ایران را تحت نظر قرار دهند و مؤدبانه به اطلاع امریکایی‌ها برسانند که من بعد آنها فقط از طریق بالاترین رده‌های دو سازمان به اطلاعات دسترسی خواهند داشت.^۴

• در امریکا عبارتی که اغلب برای توصیف روابط ایران و امریکا به کار می‌رفت این بود که

۱. همان، ص ۲۹۱.

۲. همان، ص ۲۹۲.

۳. همان، ص ۲۹۳.

۴. همان، ص ۳۰۲-۳۰۱.



«شاه بهترین دوست و متحد امریکا است». متأسفانه این امر از واقعیت دور بود. حقیقت این بود که شاه از شوروی، به خاطر نزدیکی به ایران و توانایی این کشور در نفوذ در سلسله مراتب حکومتی اش بیشتر از امریکا می ترسید. علاوه بر این، شاه قادر به داشتن یک دوستی واقعی و یا اعتماد به کسی غیر از خودش نبود.^۱

• بالاخره شاه تصمیم خود را گرفت. دیگر نباید شمار زندانیان سیاسی افزایش می یافت. او به تیمسار نصیری دستور داد به جای دستگیری و زندانی نمودن افراد آنها را بکشد. علاوه بر این، شاه به نصیری دستور داد ساواک نشریاتی به چاپ برساند که در آنها نشان داده شود که سبب همه ناآرامی ها و قانون شکنی ها، چریک ها و کمونیست ها و افراطیون مذهبی هستند... من هیچ گاه شاه را ضعیف تر از هنگام ملاقات با کندی و قوی تر از زمان دیدار با نیکسون ندیدم.^۲

• ... پروراندن باندها و دستجات بی شمار توسط او تأثیر نهایی و تعیین کننده خود را گذاشت: هر چند هر دسته با دسته های دیگر دشمن بود، اما در خفا همه آنها ضد شاه بودند. حتی یک نفر هم امیدی به آینده شاه یا بخشی از نظام او نداشت.^۳

• در این هنگام تیمسار (نصیری) صورت خود را با دستانش پوشاند. سپس دستانش را برداشت و با صدایی که انگار از ته چاه درمی آمد ادامه داد: می دانی هفته گذشته چند تا مرسدس بنز را درب و داغان کردیم؟ چند تا آتش سوزی در منطقه تجاری شهر راه انداختیم؟ چه تعداد آدم در جا کشته شدند؟ و هنوز کافی نیست! او (شاه) امروز به من گفت این کافی نیست. بیشتر بکشید! بیشتر آتش بزنید. من دیگر نمی توانم. من هم وجدان دارم. من هم فرزند دارم. [رفیع زاده می گوید:] به خاطر خدا به من بگویند دلیل این کارها چیست؟ [نصیری جواب می دهد:] برای اینکه چنین نشان داده شود که این اعمال تروریستی است. برای اینکه به مردم قبولانده شود که دشمنانی وجود دارد و اینکه این دشمنان کمونیست هستند...^۴

• من تیمسار مقدم را سال ها می شناختم. بنابراین چهار روز زودتر به او زنگ زدم. او خیلی از تلفن من خوشحال شد و مدام حرف می زد. وسط حرف او پریدم و گفتم: کسی پیش شماست؟ [مقدم جواب داد:] نه. چطور مگر؟ ظاهراً تیمسار مقدم هنوز چیزی

۱. همان، ص ۳۱۳.

۲. همان، ص ۳۱۵.

۳. همان، ص ۳۱۶.

۴. همان، ص ۳۲۰.

نمی دانست...^۱

• در هفتم ژوئن روزنامه نیویورک تایمز خبر انتصاب تیمسار مقدم به ریاست ساواک را منتشر نمود. چند روز بعد به تهران سفر کردم و مستقیماً به دفتر تیمسار مقدم رفتم. هنوز چند لحظه‌ای از اعلام خبر حضور من در اتاق انتظار به تیمسار مقدم نگذشته بود که او خودش بیرون آمد و مرا با خود به دفترش برد. همان دفتری که من سابقاً تیمسار نصیری را در آن ملاقات می کردم؛ اما این اتاق تغییرات زیادی کرده بود. صندلی چرمی بزرگ نصیری کنار گذاشته شده بود و جای آن یک صندلی چوبی قرار داشت. کف اتاق لخت بود و اثری از قالیچه زیبای نصیری نبود. به طور کلی اتاق ساده و کاری بود. تیمسار از رؤیاهای خود برای آینده ایران سخن گفت. او آرزو کرد شاه سرنگون شود و نظام پادشاهی از بین برود...^۲

• شاه ادامه داد: به هر تقدیر، وظیفه شما در امریکا این است که به آنها القا نمایی که هر بلایی به سر ما بیاید فاتحه خاورمیانه خوانده شده است. کمونیست‌ها همه جا را می گیرند. در هر صورت امید من به امریکا است و امید خاورمیانه به من...^۳

• رسانه‌های خبری امریکا و بنگاه سخن پراکنی انگلیس ناخودآگاه در مرحله نهایی سقوط شاه سهم داشتند. در ایران دو دلیل عمده برای این امر مطرح می شد: این عقیده که ابرقدرت‌ها سرنوشت ایران را تعیین می کنند و نیز عدم درک صحیح دولت امریکا از اوضاع جاری. اکثریت مردم ایران، از جمله شاه، قویاً اعتقاد داشتند که در هر چیزی که در ایران اتفاق می افتد به نحوی دست واشنگتن، لندن یا مسکو در کار است...^۴

• این طرز فکر غیر عادی در بالاترین سطوح دولت، قطع نظر از اینکه رئیس حکومت چه کسی بود، وجود داشت. چه شاه، چه دولت انقلابی، هیچ کس نمی توانست وجود گروه‌های مخالف را بدون رضایت واشنگتن یا لندن تصور نماید. کسی باورش نمی شد که ممکن است عده‌ای ایرانی غیر وابسته به قدرت‌های خارجی که مخالف رژیم هستند وجود داشته باشند.^۵

• در نوامبر سال ۱۹۷۸ خبردار شدم که برژینسکی (مشاور امنیت ملی کارتر) و زاهدی (سفیر ایران در امریکا) از یک کودتای نظامی در ایران حمایت می کنند...^۶

۱. همان، ص ۳۳۱.

۲. همان، ص ۳۳۳-۳۳۴.

۳. همان، ص ۳۴۱.

۴. همان، ص ۳۴۴.

۵. همان، ص ۳۴۶.

۶. همان، ص ۳۵۷.



• با این پشتیبانی محکم امریکایی‌ها، زاهدی با چند نفر از تیمسارهای برجسته ارتش ایران تماس گرفت... طبق نقشه، شاه باید به جزیره کیش یا کرمان فرستاده می‌شد تا موقتاً از مسائل کنار باشد و زندانیان سیاسی باید مجدداً حبس می‌شدند و دیگران نظیر تیمسار نصیری، آزاد می‌شدند و هنگامی که ارتش موفق به برقراری نظم در کشور می‌شد شاه اجازه بازگشت پیدا می‌کرد. اما تیمسار اویسی انعطاف‌ناپذیر بود: قسم می‌خورم که از سلطنت دفاع نمایم. من هیچ اقدامی علیه شاه انجام نمی‌دهم. من فقط از او دستور می‌گیرم...^۱

• سه روز بعد از ملاقات تیمسارها با اویسی، هنگامی که سیا از من خواست رابط این سازمان با تیمسار اویسی باشم من نیز درگیر کودتای پیشنهادی شدم. هدف سیا، همان هدف زاهدی و برژینسکی بود: شاه باید به یک جزیره فرستاده می‌شد و تیمسار اویسی هدایت کودتا را به عهده می‌گرفت و هنگامی که نظم و امنیت در ایران برپا شد، شاه به قدرت باز می‌گشت.^۲

• مأمورین سیا تأکید کردند: به او (اویسی) بگو این پیام مستقیماً از سوی دولت امریکا به شما ابلاغ می‌شود... او بدون درنگ طرح را یکسره رد کرد. درست همان‌طور که قبلاً با تیمسارها صحبت نموده بود گفت که به خداوند قسم خورده است که علیه شاه دست به هیچ اقدامی نزنند. به تیمسار اویسی گفتم که امریکا تلاش می‌کند به شاه کمک کند، اما تیمسار از انجام هر عملی بدون اطلاع شاه سر باز زد... وی اظهار نمود: به نظر من در دولت ایالات متحده دولت‌های دیگری نیز وجود دارند. کسی نمی‌داند رئیس که باید تصمیم بگیرد چه کسی است.^۳

• واضح بود که تیمسار راه‌حلی را برای این بحران نمی‌بیند. سپس این را با من در میان گذاشت: این فقط بین من و تو بماند، منصور! من خودم دنبال راهی می‌گردم تا از کشور خارج شوم. به همسر و خانواده‌ام بگو به ایران برنگردند، من به آنها ملحق خواهم شد.^۴

• در همان ملاقات، شاه بعد از این که مشاهداتش را از چرخ‌بال تعریف نمود، نقشه‌های خود را به سولیوان گفت: «... شاه گفت که چاره‌ای جز استقرار یک دولت نظامی ندارد. او از من پرسید که آیا... واشنگتن از این حرکت وی پشتیبانی می‌نماید؟ من به او گفتم که منتظر چنین تقاضایی بودم و این تضمین را از واشنگتن گرفته‌ام که این اقدام وی

۱. همان، ص ۳۵۸.

۲. همان، ص ۳۵۹.

۳. همان، ص ۳۶۱.

۴. همان، ص ۳۶۲.



مورد حمایت رئیس جمهور و دولت امریکا قرار خواهد گرفت. بعد از این حرف ظاهراً خیال شاه کاملاً راحت شد و دستور داد برایم ویسکی بیاورند.» بعداً تیمسار اویسی به من گفت که شاه او را محرمانه به حضور پذیرفت و به وی گفت کاری کند تا سربازانش آتش سوزی‌هایی را که توسط نیروهای ویژه ساواک ایجاد می‌شوند خاموش ننمایند.^۱

• چند هفته بعد در ملاقات روزانه با شاه، اعلیحضرت که به وضوح نگران و برآشفته بود به اویسی گفت: وقت آن است که به این بی‌نظمی، پایان داده شود. باید جلوی آن را گرفت. اویسی که خود نیز در هچل افتاده بود جواب داد: سربازان من در زره پوش‌های خود در خیابان‌ها مستقر شده‌اند، مردم به طرف آنها می‌روند، با آنها دست می‌دهند و گل‌های میخک قرمز به آنها می‌دهند. آنان سربازان را برادر خطاب می‌کنند! سربازان من دیگر بر روی آنها آتش نمی‌گشایند... شاه مدتی به فکر فرو رفت. سرانجام گفت: اگر طبق یک نقشه، کماندوها به سربازان شما در خیابان حمله کنند و عده‌ای را بکشند چه؟ به این ترتیب بقیه برآشفته می‌شوند و به سمت جمعیت شلیک می‌کنند. نظرت در این مورد چیست؟^۲

• اویسی در حالی که شهامت یافته بود برخاست و مجدداً تأکید کرد: من تنها دو راه حل می‌بینم. یا همه سربازان مرا به پادگان فرا بخوانید و بگذارید مردم آنچه که می‌خواهند انجام دهند و یا همه را بکشید. بزرگترین خطر این است که سربازان از دستور سرپیچی کنند و مردم تسلیم نشوند و راهی کاخ سلطنتی شوند.^۳

• بعد از صرف شام مأمور سیا از من یک سؤال کرد: سعی کن با بی‌طرفی نظر خودت را به من بگویی. هنگامی که بحران فرا برسد (و واضح است که شاه کشور را ترک می‌کند) فکر می‌کنی ساواک یا دیگر نیروهای امنیتی به کار خود ادامه خواهند داد؟ با اطمینان جواب دادم: خیر. همه چیز فرو خواهد ریخت؛ بین این سازمان‌ها هیچ اتحاد و اتفاقی وجود ندارد. شاه این ترتیب را به وجود آورده. هنگامی که او برود، همه چیز از بین خواهد رفت. [مأمور سیا می‌گوید:] برژینسکی نظر مخالفی دارد. او فکر می‌کند که این سازمان‌ها به حیات خود ادامه می‌دهند. زاهدی هم با او هم‌نظر است... تیمسار مقدم گفت: فردا شب [شاپور] بختیار را به حضور شاه، در کاخ سلطنتی می‌برم. از تو می‌خواهم که راجع به آن با سیا حرف بزنی. لطفاً از آنها بخواه که از او حمایت کنند.^۴

۱. همان، ص ۳۶۶.

۲. همان، ص ۳۶۷.

۳. همان، ص ۳۶۸.

۴. همان، ص ۳۷۲-۳۷۱.

امروز دیگر خطی که در کتب منتشره در اوایل سقوط رژیم پهلوی دنبال می‌شد پی گرفته نمی‌شود، بلکه رسانه‌های غربی و نیروهای وابسته فرهنگی به آنها در داخل ایران، از دوران سلطه آمریکا بر ایران کاملاً دفاع می‌کنند و بدین ترتیب عملکرد استعمارگر خارجی و استبداد داخلی (به عنوان دو پدیده که ارتباط تنگاتنگی با هم دارند) موجه جلوه‌گر می‌شود

• ظاهراً حق با تیمسار مقدم بود. حمایت جرج بران از بختیار (که شاه همواره او را دوستدار انگلستان و عامل بریتیش پترولیوم محسوب می‌کرد) شاه را متقاعد نمود که انتصاب بختیار، پشتیبانی انگلیس را تضمین خواهد نمود.^۱

• یک هفته یا ده روز قبل از ورود [آیت‌الله] خمینی به ایران، مقدم دوباره از تهران به من زنگ زد و گفت که تیمسار خسرو داد، بهترین دوست تیمسار نصیری با چند نفر از همکارانش صحبت کرده است. آنها نقشه دارند [آیت‌الله] خمینی را

به قتل برسانند. طبق نقشه به مجرد ورود هواپیمای حامل [آیت‌الله] خمینی به حریم هوایی ایران، تیمسار خسرو داد و همکارانش بدون توجه به شرکت هوایی که هواپیما به آن تعلق داشت و یا اینکه چند نفر ممکن بود کشته شوند، آن را سرنگون می‌کردند...^۲

• از آن جایی که تیمسار (مقدم) به رهبران جبهه ملی (بازرگان و بختیار) اعتماد داشت، مطمئن بود که آنها قادر به اعاده نظم و آرامش در ایران هستند.^۳

• [مقدم می‌گوید]: من از برنامه سفر [آیت‌الله] خمینی به تهران اطلاع دارم، اما خطری وجود ندارد. وقتی [آیت‌الله] خمینی وارد ایران شود، مستقیماً به قم می‌رود. اگر بختیار از عهده نخست‌وزیری برنیاید، بازرگان جایش را می‌گیرد. دست راست او، یعنی دکتر یزدی بین ما و آمریکا، میانجی‌گری می‌کند. همان‌طور که می‌دانی او با سیا کار کرده است.^۴

• اما در ۱۳ فوریه ۱۹۷۹ تیمسار مقدم به من تلفن کرد. او خیلی ناامید به نظر می‌رسید: باورم نمی‌شود. وضع تیمسار نصیری خیلی خراب است. آن قدر او را کتک زده‌اند که حتی نمی‌تواند حرف بزند. هنگامی که او را در تلویزیون نشان دادند، برای پاسخ دادن به سؤالات در مورد بودجه ساواک از انگشتان دستش استفاده می‌کرد. لطفاً با سیا تماس بگیر و ببین آنها نمی‌توانند کاری بکنند! [رفیع‌زاده می‌گوید]: خوب چه کار کنند؟ تو بگو! [مقدم جواب می‌دهد]: آنها در شورای انقلاب آدم دارند. [رفیع‌زاده

۱. همان، ص ۳۷۴-۳۷۳.

۲. همان، ص ۳۷۵.

۳. همان، ص ۳۷۷.

۴. همان، ص ۳۷۸.

می گوید: [چی؟ سیا در شورای انقلاب آدم دارد، مثلاً چه کسی؟] مقدم جواب می دهد: [دکتر ابراهیم یزدی و صادق قطب زاده].^۱

• مقدم با صدای بلند خندید و گفت: بله! در دسرهای زیاد. می دانی بازرگان و باقی این آدم ها مرا چه نامیدند؟ فرشته! لعنتی ها. فکر کنم به زودی تبدیل به فرشته ای در عرش شوم.^۲

• هر چهار رئیس ساواک مرده بودند؛ شاه در حالی مقابل محکمه تاریخ قرار می گرفت که کسی وجود نداشت تا حرف های وی را نفی کند. او ادعا می کرد که آنها - تیمسار پاکروان - یک انسان فرهیخته و مسئولیت پذیر، تیمسار نصیری - یک سرباز شجاع و تیمسار مقدم که شاه او را بیشتر یک فیلسوف می دانست تا یک سرباز (به اختیار خود عمل می کردند و در شهادت های خود وی را از هر گونه گناه و تقصیری در رابطه با ساواک و اقدامات آن مبرا نموده اند...^۳

• هر چند او قبل از ازدواجش ملکه نبود، اما آدم فقیری هم نبود. جواهراتی را هم که او از آنها یاد می کرد، به او تعلق نداشت، بلکه مال دولت بود. علی رغم گفته های وی، او آن قدر با خود جواهر خارج کرد که حتی با فروش زیر قیمت آنها، سی میلیون دلار عایدش شد. همچنین من از یک شماره حساب بانکی در سوئیس خبر دارم که دو میلیارد دلار تنها به اسم او در آن واریز است... به یاد برآوردهای خود از کل پول های خانواده سلطنتی که حداقل شانزده میلیارد دلار بود، افتادم...^۴

• ایرانیان ثروتمند به کنار، من در مورد خانواده شاه صحبت می کنم. اگر آنها، تنها پنج درصد از پول های خودشان را به این آرمان اختصاص دهند درست هشتصد میلیون دلار می شود.^۵

• شاه در ماه های پیش از سرنگونی، با تعداد زیادی از مشاورین خود مشورت کرد. سرانجام، او با یاس، پیش بینی آینده خود را به تعدادی از پیشگوهای مشهور بین المللی محول نمود. هنگامی که اجماع این رجال بر این قرار گرفت که آینده او بی خطر و بسان یک سفر طولانی و لذت بخش می باشد نگرانی هایش کمتر شد.^۶

• آنها ترتیبی دادند که فیلمبرداران بتوانند چند صحنه از سربازی را که به دست و پای

۱. همان، ص ۳۸۰.

۲. همان، ص ۳۸۱.

۳. همان، ص ۳۸۲.

۴. همان، ص ۳۸۷.

۵. همان، ص ۳۸۸.

۶. همان، ص ۳۹۰.



شاه افتاده و تلاش می کرد پاهای شاه را ببوسد فیلمبرداری کنند. شاه نیز در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، مانع از این کار شد و او را از زمین بلند کرد. حامیان وفادار او حتی این شایعه را پخش کردند که او مقداری از خاک ایران را با خود برداشته و مدام به آن نگاه می کرد. هنگامی که آنها از فراز مرز ایران و ترکیه عبور کردند شاه با گریه خاک را بوسید و آن را در جیبش قرار داد... مصر به عنوان یک کشور اسلامی برای وجهه او خوب، و سادات نیز دوستش بود...^۱

• عکس های متعددی از شاه (که به هیچ وجه آدم مذهبی نبود) در حال نماز خواندن در کنار سادات در مساجد مختلف گرفته شد.^۲

• هنگامی که شاه در تبعید به سر می برد، رسانه ها برای پاسخگویی به ادعاهایی که از ناحیه انقلابیون مطرح می گشت در مورد نقش وی در دولت از او سؤال می کردند. طبق قانون اساسی، شاه یک پادشاه مشروطه و صرفاً یک مقام تشریفاتی بود. بر همین اساس، او مدام اظهار می نمود که از محدوده قانون اساسی پافراتر نگذاشته و هیچ کار غیر قانونی نیز مرتکب نشده است.^۳

• یک بار تیمسار اویسی به من گفت که اشرف برای یک ملاقات خصوصی وی را به خانه خود در نیویورک دعوت کرد. او محرمانه به اویسی گفته بود: می دانی که برادرم در وضعیت مخاطره آمیزی قرار دارد. من نقشه ای دارم که هم به نفع اوست و هم به نفع تو. من می خواهم شما و چند تیمسار معروف دیگر به رسانه ها بگویید که در طول دوران خدمتتان به عنوان فرمانده گارد سلطنتی، فرمانده ژاندارمری، فرمانده نیروی زمینی و رئیس حکومت نظامی هیچ دستوری از شاه دریافت ننمودید. من با باربارا والترز صحبت می کنم تا با شما یک مصاحبه تلویزیونی ترتیب دهد. باید بگویید که هر کاری که کردید به اختیار خودتان بوده است... اگر این لطف را در حق ما انجام دهید ما با شاه صحبت می کنیم و او بابت این کار پول خوبی به شما خواهد پرداخت.^۴

• در یک میهمانی شام، یکی از میهمانان که اشرف قبلاً دم او را دیده بود از اویسی پرسید: تیمسار، اگر اعلیحضرت به شما اجازه قتل و کشتار می داد، کشور به چنین وضعیتی می افتاد؟ تیمسار اویسی قبل از پاسخ دادن به سؤال آن فرد، پای خود را به پای من زد و به من فهماند که آنچه را که می گوید جدی نگیرم. سپس با صدای رسایی

۱. همان، ص ۳۹۱.

۲. همان، ص ۳۹۲.

۳. همان، ص ۳۹۳.

۴. همان، ص ۳۹۴.



شروع به صحبت کرد: در طول بیست سال خدمت، هرگز شاه به من دستور قتل نداد. او انسان صلح جویی است. این من بودم که می خواستم بکشم. به این دلیل مجبور به ترک کشور شدم. شاه به من گفت دیگر نمی خواهم کسی را بکشی. قبلاً هرگز نفهمیده بودم که او اینقدر انسان بزرگی است.^۱

• هنگامی که بعداً خود شاه تلاش کرد اویسی را به همکاری در نقشه اشرف برای تطهیر نامش متقاعد نماید، فشار بر تیمسار باز هم بیشتر شد. شاه با چرب زبانی به اویسی گفت: شما همیشه یک میهن پرست بوده اید. برای کشور زحمات زیادی کشیده اید و به خاطر شهرت زیادی که طی بیست سال گذشته در ایران کسب نموده اید، اظهارات شما برای ما بی نهایت ارزشمند است. آیا شما با تیمسارهای دیگری که حاضر باشند، در یک مصاحبه با باربارا والترز شرکت کنند و اظهارات مشابهی بنمایند صحبت کرده اید؟^۲

• بعد از مدتی برخی از نزدیکان شاه نزد من آمدند و پرسیدند که چرا به دیدن شاه نرفته ام. صادقانه به آنها گفتم: نمی خواهم ایشان را در حال درد و رنج کشیدن ببینم... هنگامی که وارد اتاق شاه شدم تعظیم کردم و مؤدب منتظر ماندم. شاه به من اشاره کرد و من هم کنار تخت او رفتم. شاه به قدری تغییر کرده بود که به زحمت می شد او را شناخت. علی رغم میل باطنی خود، شروع به گریه کردم. با دیدن اشک های من شاه نیز به گریه افتاد. بعد از مدتی که هر دو به حالت اولیه خود برگشتیم، شاه تعارف کرد تا بنشینم.^۳

• شاه پرسید: خبر تازه ای از ایران داری؟ دلم خیلی برای سه تیمسار می سوزد، رؤسای ساواک و حشیا نه کشته شدند... [رفیع زاده می گوید: با اجازه ملو کانه اعلیحضرت، من قبلاً در مورد این موضوع با دکتر بقایی صحبت کرده ام. اما به اعتقاد او این تیمسارها نمی توانند [آیت الله] خمینی را سرنگون نمایند و حتی اگر یکی از آنها بتواند این کار را بکند قدرت را در اختیار ولیعهد قرار نمی دهد. بلکه عنوان شاه را بر روی خودش می گذارد. شاه به آرامی گفت: سی سال دکتر بقایی نظرات خوبی به من ارایه داد و من هرگز به آنها گوش ندادم. مشاوران من از او خوششان نمی آمد و او را نزد من بد جلوه می دادند. حال برای تعمق در مورد نصایح او خیلی دیر شده.^۴

• می توانی بروی، اما لطفاً باز هم به دیدن من بیا. اگر به دکتر بقایی تلفن کردی، سلام

۱. همان، ص ۳۹۵.

۲. همان، ص ۳۹۶.

۳. همان، ص ۳۹۸.

۴. همان، ص ۴۰۰-۳۹۹.



مراهم به او برسان.^۱

• در نوامبر ۱۹۷۸ یک دیپلمات ایرانی به نام ناصر قوش بگی که در واشنگتن مستقر بود، برای مأموریتی عازم تهران شد... وقتی از او پرسیدم در قاهره چه کار می کرده گفت که یک جعبه کتاب از تهران به آنجا آورده است. من تعجب کرده بودم که چه دلیلی دارد یک دیپلمات، آن هم در این اوضاع و احوال یک جعبه کتاب تحویل بگیرد. او که منظور مرا گرفته بود، گفت که شاه تصمیم گرفته بود استخوان‌های پدرش را از مقبره او خارج نماید. چراکه از حوادث احتمالی آینده می‌هراسید. آنها با نبش قبر، استخوان‌ها را خارج کرده و یک تاج گل به جای آن گذاشته و مجدداً قبر را بسته بودند. این استخوان‌ها در جعبه‌ای که روی آن نوشته شده بود «کتاب» قرار داده شده بودند. به او گفتم: این خبر تکان دهنده‌ای است. چرا شاه این کار را کرد؟ [ناصر قوش بگی می‌گوید:] او از سایه خودش هم می‌ترسد. او آینده‌ای برای خود یا خانواده‌اش نمی‌بیند.^۲

• به گفته تیمسار پاکروان، بعد از برکناری امینی (نخست‌وزیر وقت) شاه پیشنهادی مطرح نمود که به موجب آن در صورتی که سیا می‌خواست از چیزی در مورد ایران مطلع شود می‌توانست اطلاعات مورد نظر را از شاه بپرسد. در عوض سیا موظف بود در مورد ایرانی‌ها جاسوسی نکند و با هیچ گروه مخالف آنها تماس نداشته باشد. متأسفانه سیا به سهم خود، این قرارداد را رعایت کرد. عدم تماس با مردم ایران اشتباه فاحشی بود؛ سیا در مورد واقعیات کشور در بی‌اطلاعی باقی می‌ماند.^۳

• بعضی از کارمندان ساواک و برخی مقامات دولتی علت طولانی شدن مأموریت مرا این می‌دانستند که من آدم سیا هستم. طی دوران خدمتم، من سه رئیس ساواک و آمدن و رفتن هشت سفیر را دیدم.^۴

• هیچ ایرانی به موقع برای کمک قدم پیش نگذاشت، زیرا در صورتی که شاه یا ساواک درمی‌یافتند که آنها اطلاعات در اختیار سیا قرار می‌دهند، دچار دردسر می‌شدند... طی شش ماه قبل از سقوط شاه هنگامی که با سیا تماس روزانه داشتم از اینکه در یافتن از بین سیاستمداران و مقامات عالی‌رتبه دولت، تنها عده انگشت‌شماری از ارایه اطلاعات به سیا کوتاهی کرده‌اند، حیرت کردم. هیچ کدام اینها قبلاً به فکر انجام این کار نیفتاده

۱. همان، ص ۴۰۱.

۲. همان، ص ۴۰۲.

۳. همان، ص ۴۰۵.

۴. همان، ص ۴۰۶.

بودند. اما هنگامی که شاه به در دسر افتاد همه برای همکاری با سیا هجوم آوردند.^۱

• قبل از این ماجرا به خاطر آنکه احتمال گروگان‌گیری آمریکایی‌ها در صورتی که آمریکا به شاه اجازه ورود می‌داد، قوی بود من ارتباطاتم را با سیا دو چندان کردم. به سازمان التماس کردم تمامی پرسنل و اسناد محرمانه را از سفارت خودشان در تهران خارج کنند...^۲

• این اسناد هرگز از سفارت خارج نشدند و این لکه سیاه در عملکرد دولت آمریکا در نسل‌های آینده به صورت عقده در خواهد آمد و تلاش‌های این کشور را برای جمع‌آوری اطلاعات ناکام می‌گذارد.^۳

• طی چند روز بعد وزارت خارجه آمریکا نومیدانه تلاش نمود کشوری را بیابد که به شاه پناهندگی بدهد. من از طریق سیا فهمیدم که همیلتون، رئیس دفتر کارتر، به تگزاس فرستاده شده بود تا به اطلاع شاه برساند که مصالح عالییه ایالات متحده ایجاب می‌کند که وی آمریکا را ترک نماید. شاه عصبانی شده از او پرسیده بود که آمریکا کجا را برای او در نظر گرفته است. در جواب به وی گفته بودند که با بررسی‌هایی که وزارت خارجه با تقریباً تمامی کشورهای دنیا صورت داده، هیچ کشوری حاضر به پذیرفتن وی نیست.^۴

• از بخت بد شاه بعد از ۱۲ ژانویه ۱۹۸۰، هنگامی که حکام جدید ایران از دولت پاناما درخواست دستگیری وی را نمودند، جو سیاسی این کشور رو به وخامت گذاشت. شاه نه از تقاضای دولت ایران بلکه از تردید و دودلی دولت پاناما، حیرت زده شد. دولت پاناما به جای بی‌اعتنایی به درخواست‌های ایران مردد شده بود و شایعاتی بر سر زبان‌ها پیچید که آنها در مورد قرارداد استرداد شاه مشغول مذاکره با تهران هستند...^۵

• در ۲۴ مارس، درست بیست و چهار ساعت قبل از تسلیم درخواست رسمی دولت ایران به مقامات پاناما، شاه و خانواده‌اش مخفیانه از پاناما خارج شدند و به مصر بازگشتند. طعمه از چنگ تهران در آورده شده بود، اما سفر پر ماجرای شاه به نقطه آغازین آن ختم شده بود. در ۲۷ جولای ۱۹۸۰، چهار ماه بعد از ورود به مصر، محمدرضا شاه پهلوی مرد.^۶

• هنگامی که من چند ماه پس از مرگ شاه در قاهره بودم، برای عرض ادب نزد فرح

۱. همان، ص ۴۰۷.
۲. همان، ص ۴۰۸.
۳. همان، ص ۴۱۱.
۴. همان، ص ۴۱۵.
۵. همان، ص ۴۱۷.
۶. همان، ص ۴۱۸.



رفتیم. طی چند سال گذشته من در موقعیت‌های فراوانی توانستم او را در دیدارهای رسمی‌اش از امریکا مشاهده نمایم.^۱

• او [فرح] سپس زاهدی را مورد انتقاد قرار داد و ادعا کرد که تقصیر عمده مشکلات شاه به گردن اوست، چراکه عادت به دروغ‌گویی داشت. او می‌خواست به اطلاع واشنگتن برساند که زاهدی نماینده خاندان سلطنتی نیست و هر آنچه که می‌گوید، صرفاً نظر شخصی وی می‌باشد. من به او گفتم که مقامات امریکایی می‌دانند که زاهدی تنها نظرات خودش را بیان می‌کند، اما به او اطمینان دادم که پیغامش را مجدداً به آنها می‌رسانم.^۲

• شاهزاده رضا مرا به ویلای خود در رباط مراکش دعوت کرد؛ هنگامی که در کنار ساحل نشستیم او به طور خصوصی به من گفت: من می‌خواهم یک خبر به کلی سری را برای شما فاش کنم. من که حسابی کنجکاو شده بودم گفتم: لطفاً حرف بزنید. [شاهزاده رضا می‌گوید: آیا می‌دانستی پدرم، وزیر دربارش (اسدالله علم) و پزشک او همگی بر اثر یک بیماری - سرطان لنف - مردند؟^۳

• من همچنین اطلاع داشتم که سیا فعالانه تلاش می‌کند که پسر شاه را به قدرت برساند. به سیا و نقاط ضعف آن و نیز مردم ایران که از این سازمان به شدت می‌ترسیدند و آن را مسبب مصائب خود می‌دانستند اندیشیدم...^۴

• آیا شاه تصورش را هم می‌کرد که یک روز در چنین محلی دفن شود. اینکه تمام کاخ‌های باشکوه، گل‌های رز زیبا، جواهرات نفیس جای خود را به مقداری گل سفید و پژمرده و یک قالیچه خاک‌آلود ایرانی (که روی قبر او پهن شده بود) می‌دهد؟^۵

• در مارس ۱۹۸۶ به دنبال اطلاعاتی که سیا در مورد این کتاب دریافت نمود یکی از مأمورین عالی‌رتبه این سازمان که از زمان قطع روابطم با سیا در سال ۱۹۸۳ وی را ندیده بودم، ملاقاتی را با من در نیویورک سیتی ترتیب داد.^۶

• سرانجام او به هدف اصلی ملاقات پرداخت. اداره او در مورد کتاب من خیلی نگران بود و چون او یکی از دوستان قدیمی من بود، داوطلب شده بود تا وظیفه واسطه‌گری بین

۱. همان، ص ۴۱۹.

۲. همان، ص ۴۲۱.

۳. همان، ص ۴۲۳.

۴. همان، ص ۴۲۴.

۵. همان، ص ۴۳۰.

۶. همان، ص ۴۳۲.

سیاست تبلیغاتی امریکا را در مورد حکومت پهلوی باید به سه دوران کاملاً متمایز از یکدیگر تقسیم کرد، زیرا آثاری که در هر یک از این مقاطع منتشر می‌شوند دارای ویژگی‌های متفاوتی‌اند: ۱. دوران سلطه کامل امریکا بر ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد؛ ۲. ایام اوج‌گیری نهضت ضد استبدادی و ضد استعماری ملت ایران که منجر به سقوط دولت وابسته شد؛ ۳. مقطع بازسازی نیروهای وابسته فرهنگی به دنبال سقوط رژیم پهلوی

من و سازمان را به عهده گیرد و مانع از وقوع اشتباهات بزرگ من شود.^۱

• سپس به معلم خودم، دکتر بقایی که خوشبختانه در آن زمان به امریکا سفر نموده بود، تلفن و وی را به خانه‌ام دعوت کردم. خیلی دلم می‌خواست با او حرف بزنم. او قبلاً دست‌نویس‌های مرا خوانده و آنها را تصحیح نموده بود و من به دانش و راهنمایی او نیاز داشتم. به وی توضیح دادم: من دوراه روشن پیش رو دارم، یا پول کلانی بگیرم و اجازه دهم آنها هر چقدر دلشان می‌خواهد آن را سانسور کنند، یا خطر به قتل رسیدن توسط سیا را پذیرا شوم.^۲

• هنگامی که حزب جمهوری خواه برگ ریگان-بوش را رو کرد، سازمان از این نامزدها (به عنوان رئیس جمهور و معاون او) حمایت کرد. بعد از انتخابات این دو، در چهارم نوامبر ۱۹۸۰ میز ایران در سیا آنها را به عنوان رؤسای خود و جیمی کارتر را به عنوان یک آدم بی‌عرضه محسوب کردند. بنابراین تعدادی از عوامل سیا که یکی از آنها صادق قطب‌زاده بود، توجیه شدند تا [آیت‌الله] خمینی را ترغیب نمایند که تازمانی که ریگان سوگند ریاست جمهوری یاد نکرده، گروه‌ها را آزاد ننماید.^۳

• سیا به دنبال رهبران گروه‌های مخالف بود و به زودی با شاپور بختیار در فرانسه، تیمسار غلامعلی اویسی در امریکا، دکتر علی امینی در فرانسه، دریادار مدنی در آلمان، تیمسار جم در انگلستان و رضا پهلوی در مراکش ارتباط برقرار نمود... رژیم [آیت‌الله] خمینی امریکا را به شدت تحقیر نموده بود. موضع حمایتی امریکا از حقوق بشر بر همه معلوم بود و ظهور ایران به عنوان پایگاه آموزش تروریست‌ها تیر داغ روزنامه‌ها بود.^۴

• مأمورین سیا تصریح کردند که بدون صدور دستور رئیس جمهور در این عملیات ضد [آیت‌الله] خمینی شرکت نخواهند کرد. در سپتامبر ۱۹۸۱ چنین دستوری با محدودیت یک سال صادر شد. این احتیاط از این جهت به خرج داده شد تا اگر سیا نتوانست سقوط

۱. همان، ص ۴۳۳.
 ۲. همان، ص ۴۳۸.
 ۳. همان، ص ۴۴۴.
 ۴. همان، ص ۴۴۵.



[آیت‌الله] خمینی را در این محدوده زمانی پیش‌بردار برای صدور دستور دیگری به رئیس‌جمهور رجوع کند. سیاه به ما مخبران محرمانه گفت که اگر در طی این مدت هیچ‌یک از گروه‌های مخالف غالب نشود، امریکا چاره‌ای جز صلح کردن با [آیت‌الله] خمینی پیش‌رو ندارد.^۱

• در سال ۱۹۸۲ یک مأمور عالی‌رتبه ک.گ.ب که در پوشش دیپلمات روس در ایران فعالیت می‌کرد اما در واقع مسئول میز ایران در ک.گ.ب بود، به غرب پناهنده شد. وی بعد از بازجویی شدن توسط سازمان‌های اطلاعاتی امریکا و انگلیس گنجینه‌ای از اطلاعات درست را در مورد مسئولین، اعضا، طرح‌های بلندمدت و سایر مسائل حزب توده فاش نمود.^۲

• [آیت‌الله] خمینی ۴۴۴ روز دیپلمات‌های امریکایی را گروگان نگاه داشت. سپس پنجاه و دو جلد از اسناد کشف‌شده در سفارت امریکا منتشر شدند. هنگامی که نسخه‌هایی از این اسناد در کنار خیابان‌های تهران به بهای ده سنت به فروش رسید، امریکا بیشتر خوار و خفیف گردید.^۳

• در بهار سال ۱۹۸۲ تیمسار اویسی از منابع نزدیک به [آیت‌الله] خمینی به دست آورد که نشان می‌داد در سال ۱۹۸۱ دولت امریکا پیشنهاد فروش تسلیحات به رژیم [آیت‌الله] خمینی نموده است. دولت ریگان به امید ایجاد رابطه با ایران، از طریق سیا، چندین پیشنهاد ارایه نمود. اما [آیت‌الله] خمینی با گفتن این که نیازی به خرید سلاح از امریکا (شیطان بزرگ) ندارد، پیشنهادهای مذکور را رد کرده بود.^۴

• از سال ۱۹۸۲ تا سال ۱۹۸۶، برخورد امریکا با ایران به شدت متشنج شد. دولت ریگان اطلاعات ضد [آیت‌الله] خمینی را در اختیار عراق قرار می‌داد و از اف.بی.آی می‌خواست افرادی را که در امریکا به ایران سلاح می‌فروشنند، دستگیر نماید.^۵

• از سال ۱۹۸۴ [آیت‌الله] خمینی هرگز نگذاشت که تعداد گروگان‌هایش در بیروت از هفده نفر کمتر شود. گاهی اوقات رژیم [آیت‌الله] خمینی یک یا تعداد بیشتری از گروگان‌ها را با سلاح معامله می‌کرد، اما بلافاصله تعداد دیگری را به عنوان جایگزین به گروگان می‌گرفت.^۶

۱. همان، ص ۴۴۶.

۲. همان، ص ۴۵۲.

۳. همان.

۴. همان، ص ۴۵۵.

۵. همان، ص ۴۶۶.

۶. همان، ص ۴۷۲.



• در اولین ارسال مستقیم سلاح به ایران در ۱۶ فوریه ۱۹۸۶، پنتاگون هزار موشک ضد تانک تاو را که بیشتر از کل تولید سالانه امریکا بود، به ایران منتقل نمود. سیا این محموله را با هواپیما به اسراییل و اسراییلی‌ها نیز آنها را به تهران بردند. در همین حال، نمایندگان کادر رئیس‌جمهور امریکا در ایران، متعاقب وعده‌های دال بر روابط دوستانه‌تر، موافقت نمودند سلاح‌های امریکایی پیشرفته دیگری برای استفاده ایران در جنگ طولانی‌اش با عراق در اختیار [آیت‌الله] خمینی قرار دهند. این کار هنگامی صورت می‌گرفت که امریکا اطلاعات ماهواره‌ای جاسوسی خود را در زمینه تحرکات نظامی ایران در اختیار عراق می‌داد.^۱

• یک هدف فرعی این تماس‌ها که بعداً بیشتر علنی شد، ایجاد روابط بهتر بین واشنگتن و عناصر میانه‌رو در تهران و تسهیل روابط دوستانه بین دو کشور در صورت مرگ یا سقوط [آیت‌الله] خمینی بود. اما در واقع هیچ‌یک از جناح‌هایی که با آنها تماس گرفته شد، میانه‌رو نبودند.^۲

• هنگامی که همه زبان‌بازی‌ها و تماس‌های دوستانه پایان یافت، نمایندگان دولت به انگیزه‌های واقعی خود پرداختند و گفتند: «این چیزی است که رئیس‌جمهور ما خواهان آن می‌باشد. ما صداقت خود را ثابت نموده‌ایم. شما سلاح‌ها را دریافت کردید. حالا شما با آزاد نمودن بقیه گروگان‌ها صداقت خود را اثبات کنید...» او (منتظری) با علم به این که اسراییلی‌ها در حال کمک به امریکا جهت آزادی گروگان‌ها هستند به یکی از مشاوران خود گفت: «آشی را که امریکا ببزد و اسراییل آن را تزیین کند من نمی‌خورم!» منتظری بی‌درنگ همه قرار و مدارها را با گروه مخفی رئیس‌جمهور امریکا به [آیت‌الله] خمینی گزارش داد.^۳

• رفسنجانی با زیرکی به کادر سیا اعتماد نکرد و از روی وظیفه [آیت‌الله] خمینی را در جریان همه ملاقات‌ها قرار داد. [آیت‌الله] خمینی به رفسنجانی نگفت که منتظری نیز با امریکایی‌ها در تماس است و از آن طرف به منتظری نگفت که رفسنجانی هم با امریکایی‌ها در ارتباط است. وقتی منبع من این مطلب را به من گفت، فهمیدم که [آیت‌الله] خمینی در حال اجرای یک بازی ایرانی است.^۴

• در ۲۳ مه ۱۹۸۶ تنها چهل و شش روز قبل از این اظهارات، مک فارلین و نورث و

۱. همان، ص ۴۸۰.

۲. همان، ص ۴۸۱.

۳. همان، ص ۴۸۲.

۴. همان، ص ۴۸۳.



سایر اعضای کادر رئیس جمهور، سوار هواپیمایی مملو از قطعات یدکی موشک‌های ضد هوایی هاوک شدند و به سوی تهران پرواز کردند. تقدیر این بود که این سفر تبدیل به یک سفر تاریخی شود. علاوه بر محموله هواپیما که سلاح‌های پیشرفته را در برمی گرفت، این گروه حامل هدایای ویژه‌ای از سوی ریگان برای [آیت‌الله] خمینی بود: یک کیک، دو آیه قرآن، یک پیام شفاهی، یک/نجیل امضاء شده توسط ریگان و دو اسلحه کمری. بر روی کیک یک کلید بود و مفهوم این کلید آن بود که خواست دولت امریکا گشودن باب مذاکره مستقیم با ایران است... مضمون آیات قرآن مربوط به سوره جمعه، آیه‌های ۶ و ۷ بود...^۱

• ... اما به نظر آنها مضحک‌ترین قسمت هدایا انتخابات آیتی از قرآن بود که یهودیان را به خاطر آنکه خود را قوم برگزیده خداوند می خوانند مورد نکوهش قرار می دهد. کاخ سفید چطور می تواند چنین پیامی را به [آیت‌الله] خمینی بدهد و در همان حال روابط امریکا با اسرائیل را محترم بشمارد؟ نتیجه «حمالی این هدایا» توسط کادر رئیس جمهور امریکا به ایران این شد که مقامات ایران اعتقاد پیدا کردند که ریگان یا خیر است یا سعی دارد آنها را خیر کند. فرستاده‌های رئیس جمهور به جای استفاده از هویت و ملیت واقعی خود، با گذرنامه‌های ایرلندی که توسط اداره جعل سیا تهیه شده بود، به ایران سفر کردند. مثلاً گذرنامه جعلی مک‌فارلین نشان می داد که او با اسم سین دلوین در حال سفر است. اگر این آقایان واقعاً می خواستند باب مذاکرات مستقیم را با ایران بگشایند، چرا از حمل گذرنامه واقعی خودشان واهمه داشتند؟...^۲

• دولت ریگان ادعا می کرد که به دنبال گفت‌وگو با میان‌روها در رژیم [آیت‌الله] خمینی بوده است؛ حال آنکه بدبختانه تعداد بسیار معدودی عنصر میان‌رو در رژیم [آیت‌الله] خمینی وجود دارد. حتی اگر هم ادعای دولت درست بود و امکان ایجاد تماس با میان‌روها وجود داشت، کادر رئیس جمهور خام‌تر از آن بود که بتواند این عناصر را پیدا کند و یا برخورد موفق‌ی با آنها داشته باشد. تنها افرادی که کادر رئیس جمهور توانست با آنها تماس بگیرد، نخست‌وزیر آیت‌الله خمینی یعنی میر حسین موسوی، رئیس مجلس او-رفسنجانی- و قائم‌مقامش- منتظری- بود. مسلماً هیچ یک از این افراد دیدگاه‌های میان‌روی از خود نشان نداده‌اند...^۳

• در ۱۳ نوامبر ۱۹۸۶ ریگان به طور زنده از دفتر خود در کاخ سفید برای مردم امریکا

۱. همان، ص ۴۸۵.

۲. همان، ص ۴۸۶.

۳. همان، ص ۴۹۴.

سخن گفت. در بخشی از صحبت‌های وی آمده بود: «ما به مدت هجده ماه یک ابتکار دیپلماتیک محرمانه را با ایران دنبال می‌کردیم. ایالات متحده با کسانی که مردم ما را در لبنان در اسارت خود دارند سازش نکرده و نخواهد کرد. امریکا سلاح‌هایی امریکایی را با گروگان‌ها مبادله نکرده و نخواهد کرد... در جریان مذاکرات محرمانه، من اجازه انتقال مقدار کمی تسلیحات دفاعی و قطعات یدکی برای سیستم‌های دفاعی ایران را صادر نمودم... از زمان شروع تماس‌ها با ایران، هیچ مدرکی دال بر دخالت دولت ایران در اقدامات تروریستی علیه امریکا وجود نداشته است... انقلاب ایران یک واقعیت تاریخی است، اما بین منافع ملی اساسی ایران و امریکا ضرورتی به وجود تعارض دائمی نیست.»^۱

نقد خاطرات رفیع زاده

همان طور که در مطالعه خلاصه کتاب *خاطرات منصور رفیع زاده* نیز مشخص است به دلیل مسئولیت‌های بسیار کلیدی و حساس وی در تشکل «پر رمز و راز» حزب زحمتکشان، ریاست ساواک در امریکا (از ابتدای تشکیل تا اضمحلال آن)، ارتباطات گسترده با همه اعضای خانواده پهلوی و از همه مهمتر عضویت در سیا (CIA)، سؤالات فراوانی به ذهن خوانندگان در مورد تاریخ معاصر متبادر می‌شود. در این میان محتملاً اولین سؤالی که حتی ذهن غورکننده در کتاب را نیز به خود مشغول می‌دارد، این است که چرا نویسنده خاطرات، بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای و به صراحت، عضویت خود را در سیا آشکار می‌سازد؟ از نگاه یک خواننده تیزبین، رفیع زاده در صورت مخفی نگاه داشتن وابستگی‌اش به یک سازمان اطلاعاتی بیگانه، قادر بود بیش از آنچه به قلم آورده است، بیان دارد؛ لذا برای پیدا کردن پاسخی مقرون به حقیقت برای این سؤال اساسی، ابتدا باید دریافت کدام مسئله با اهمیت تری موجب شده است تا نویسنده با اعتراف به جاسوسی برای بیگانگان، خود را در معرض نگاه نفرت‌آمیز نسل حاضر و نسل‌های آینده قرار دهد. به عبارت دیگر، باید گفت منافع و مصالحی مشخص، رفیع زاده را واداشته تا رسماً اعلام کند قبل از درآمدن به استخدام ساواک، جاسوسی برای سازمان اطلاعاتی امریکا را پیشه خود ساخته است. بی تردید در مورد چرایی این مسئله، هر پژوهشگر تاریخ به یک جمع‌بندی خواهد رسید. نگارنده این سطور نیز معتقد است خط تبلیغاتی‌ای که در نگارش این کتاب دنبال شده، افشای ارتباط رفیع زاده را با سیا ضروری ساخته است. برای تحلیل دقیق این موضوع باید توجه داشت که در

۱. همان، ص ۴۹۶.





رفیع‌زاده خاطراتی را از گفت‌وگوهای خود با رؤسای ساواک نقل می‌کند که طی آن اشخاصی چون پاکروان، نصیری و مقدم به صورت شخصیت‌های آزاداندیشی ظاهر می‌شوند که نه تنها هیچ کدام با جنایت‌های شاه موافق نیستند بلکه در جایگاه مدافعان سرسخت دموکراسی امریکا، هر آن مترصدند تا از شرایطی که شاه آنها را گرفتار آن ساخته، رهایی یابند

ماه‌های پایانی عمر رژیم پهلوی که دیگر همه کارشناسان سیاسی امکان آشتی ملت به پاخاسته ایران را با محمدرضا ناممکن ارزیابی می‌نمودند، یک خط تبلیغاتی در غرب بر محور جداسازی کارنامه شاه از عملکرد دولت‌های حامی وی و در رأس آنها، امریکا شکل گرفت. پذیرش عمومی این خط تبلیغاتی قطعاً به سهولت امکان نداشت؛ چراکه طی چندین سال ملت ایران

و جهانیان شاهد و ناظر شکنجه و قتل منتقدان و کشتار دسته‌جمعی تظاهرکنندگان و مخالفان استبداد بودند و امریکا را صرفاً در پیدایش حاکمیت استبدادی از طریق کودتا دخیل نمی‌پنداشتند، بلکه بحق بر این باور بودند که رژیم پهلوی بدون حمایت کاخ سفید قادر به ارتکاب چنین اعمال ضد انسانی و تخریب بنیادهای استقلال کشور نبود. بنابراین باید با تلاش همه‌جانبه اینگونه وانمود می‌شد که دستگاه اطلاعاتی امریکا توسط سیستم اطلاعاتی شاه گمراه می‌شده است! به عبارت دیگر، مردم باید می‌پنداشتند که واقعیت‌های تلخ ناشی از خودکامگی و درنده‌خویی شاه، هرگز به اطلاع تصمیم‌سازان در ایالات متحده نمی‌رسیده و تداوم حمایت بی‌دریغ آنان از دستگاه استبداد حاکم در تهران ناشی از نوعی بی‌اطلاعی بوده است! البته اقناع افکار عمومی در این زمینه چندان سهل نبود؛ لذا بی‌جهت نیست که در عمده آثاری که در این ایام، یعنی بعد از سقوط پهلوی در غرب به نگارش درآمده، نویسندگان آنها به سبب ناتوانی در تطهیر رژیم دست‌نشانده غرب در ایران، به القای این موضوع پرداخته‌اند. برای نمونه ویلیام شوکراس در کتاب *آخرین سفر شاه* در حالی که اطلاعات قابل توجه و ارزشمندی در مورد فساد و تباهی در دربار پهلوی ارایه می‌دهد، اما تلاش دارد خواننده را قانع سازد که اطلاعات غرب در مورد ایران از فیلتر شاه می‌گذشت و وی قادر بود آنگونه که خود تمایل داشت در آن دخل و تصرف کند. متأسفانه باید اذعان کنیم که محکوم کردن هدف‌دار جنایات شاه و حتی بیان برخی ناگفته‌ها در مورد میزان انحطاط محمدرضا پهلوی، تا حدودی در جلب اعتماد مخاطبان مؤثر افتاد و زمینه القای فریب‌خوردگی امریکا توسط شاه را اندکی فراهم آورد.

اگر بپذیریم *خاطرات منصور رفیع‌زاده* با همین هدف به نگارش درآمده است، قطعاً-



همان گونه که در کتاب آمده - وی می‌بایست عضویت خود را در سیا آشکار می‌ساخت؛ زیرا به زعم طراحان کتاب در این صورت خواننده می‌تواند مطلب مورد بحث را بپذیرد. در واقع رفیع‌زاده در این کتاب به عنوان یک عامل سیا، به کرات و به صورت غیر متعارف ادعا می‌کند که مسئولان این سازمان در جریان رخدادها و تحولات اجتماعی و سیاسی ایران نبوده‌اند. بنابراین به طور مشخص هدف آن است که رفیع‌زاده از جایگاه یک عامل سیا سخن بگوید تا چنین دروغی برای خواننده قابل پذیرش شود. البته یادآوری این نکته ضروری است که دستگاه اطلاعاتی امریکا به دلیل معطوف داشتن همه توجه و توان خود به دربار و روشنفکرانی که تربیت شده غرب بودند، از بسیاری از واقعیت‌های ایران به دور ماند، اما آنچه را که کتاب‌هایی از این دست در صدد القای آن‌اند کاملاً در جهت عکس این نکته است؛ یعنی برای تطهیر امریکا این ادعا را مطرح می‌سازند که سیا از عملکرد شاه اطلاع نداشته است، در حالی که دربار و نهادهای وابسته به آن همچون لانه امنی برای جاسوسان رنگارنگ بودند. خانم تاج‌الملوک، مادر شاه، در خاطرات خود در این ارتباط می‌گوید:

یک پدر سوخته دیگری بود به نام شاپورچی که با پررویی به محمدرضا می‌گفت من قبل از اینکه تبعه ایران باشم نوکر ملکه انگلستان هستم! ما از امثال این آدم‌ها که جاسوس و نوکر آشکار و یا پنهان انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها بودند دور و برمان داشتیم. گاهی به محمدرضا می‌گفتم چرا با علم به اینکه می‌دانی این پدر سوخته‌ها نوکر اجنبی هستند آنها را اخراج نمی‌کنی؟ محمدرضا می‌گفت: چه فایده‌ای بر اخراج آنها مترتب است؟ اینها را اخراج کنم ده‌ها نفر دیگر را اطرافم قرار می‌دهند. بگذارید اینها باشند تا خیال دولت‌های خارجی از حسن انجام امور در ایران راحت باشد!

و یاد مورد شاکله سیستم اطلاعاتی شاه می‌گوید:

البته شما می‌دانید که ساواک را خود امریکایی‌ها درست کرده بودند... محمدرضا خصوصی به من می‌گفت همین رئیس ساواک و معاون او و مدیران ارشد همه‌شان با امریکایی‌ها ارتباط دارند... بعضی وقت‌ها هم می‌آمدند قدرت‌نمایی می‌کردند. مثلاً در حالی که ما نمی‌دانستیم محمدرضا بیماری معده دارد، سفیر کبیر انگلیس می‌آمد و پیشنهاد

۱. تاج‌الملوک، ملکه پهلوی؛ خاطرات تاج‌الملوک، تهران، به‌آفرین، ۱۳۸۰، ص ۳۸۳.



می کرد اعلیحضرت برای معاینه پزشکی و معالجه پزشکی و معالجه به لندن برود!^۱

بنابراین ادعای بی‌اطلاعی امریکا از عملکرد شاه و درباریان در ایران، با وجود بی‌اساس بودن، در مقطعی با تبلیغات حساب‌شده و انتشار کتاب‌های متعدد، تا حدودی و به صورت موقت از حامیان محمدرضا رفع مشکل ساخت و فرصتی را برای آنان فراهم کرد تا از طریق سازمان دادن مجدد به نیروهای فرهنگی وابسته به امریکا در ایران حتی عملکرد محمدرضا پهلوی را نیز در تاریخ به گونه دیگری به ثبت رسانند. از این رو امروز دیگر خطی که در کتب منتشره در اوایل سقوط رژیم پهلوی دنبال می‌شد پی گرفته نمی‌شود، بلکه رسانه‌های غربی و نیروهای وابسته فرهنگی به آنها در داخل ایران، از دوران سلطه امریکا بر ایران کاملاً دفاع می‌کنند و بدین ترتیب عملکرد استعمارگر خارجی و استبداد داخلی (به عنوان دو پدیده که ارتباط تنگاتنگی با هم دارند) موجه جلوه‌گر می‌شود.

در اینجا صرفاً به یک نمونه از چگونگی بازسازی تشکیلات فرهنگی وابسته به غرب در داخل کشور اشاره می‌کنیم:

نوری زاده، یکی از این روزنامه‌نگارانی که در حال حاضر در لندن زندگی می‌کند... به دخترم (فرح دیبا) پیشنهاد کرد که هزینه تأسیس چند روزنامه و مجله را در ایران بپردازد زیرا بسیاری از روزنامه‌نگاران گروه رستاخیز و روزنامه‌های /اطلاعات و کیهان، پاکسازی شده و بی‌کار هستند... فرح، نوری زاده را به آدرسی در تهران حواله کرد و ما به زودی شاهد راه‌اندازی چند روزنامه و مجله بودیم که علناً با جمهوری اسلامی و حکومت روحانیون مخالفت می‌کردند.^۲

به طور کلی در دو دهه گذشته اهتمام به سرمایه‌گذاری در این زمینه را در مراکز مختلف داخلی و خارجی می‌توان شاهد بود. حتی آقای رفیع‌زاده در این کتاب معترف است که اشرف با پرداخت پول قابل توجهی به او ایسی، وی را واداشت تا در مصاحبه‌ای با مطبوعات غربی، مسئولیت همه کشتارها را شخصاً بر عهده گیرد و رسماً اعلام دارد که شاه از قتل عام تظاهرکنندگان و مخالفان بی‌خبر بوده و او بدون مشورت با شاه چنین تصمیماتی را اتخاذ می‌کرده است.

۱. همان، ص ۳۸۸.

۲. فریده دیبا، دخترم فرح، ترجمه و تصحیح الهه رئیس‌فیروز، تهران، به‌آفرین، ۱۳۹۰، ص ۴۷۶-۴۷۵.

به این ترتیب سیاست تبلیغاتی امریکا را در مورد حکومت پهلوی باید به سه دوران کاملاً متمایز از یکدیگر تقسیم کرد، زیرا آثاری که در هر یک از این مقاطع منتشر می‌شوند دارای ویژگی‌های متفاوتی‌اند: ۱. دوران سلطه کامل امریکا بر ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد؛ ۲. ایام اوج‌گیری نهضت ضد استبدادی و ضد استعماری ملت ایران که منجر به سقوط دولت وابسته شد؛ ۳. مقطع بازسازی نیروهای وابسته فرهنگی به دنبال سقوط رژیم پهلوی.

بدون شک اگر خاطرات رفیع‌زاده در مقطع سوم نگاشته می‌شد، اثری بود کاملاً متفاوت از آنچه عرضه شده است و هرگز در آن، شاه مظهر همه پستی‌ها و زشتی‌ها و به عنوان دیکتاتور قرن عنوان نمی‌شد، زیرا با همه تلاش‌ها برای جداسازی حساب وی از امریکا، در نهایت، او با کودتای امریکایی به قدرت بازگشته بود.

نکته جالب‌تر در خاطرات رئیس ساواک در امریکا، برخورد فرصت‌طلبانه وی با موقعیت ایجاد شده است. به زعم او، حال که قرار است امریکا تطهیر شود چرا مولود امریکا یعنی ساواک (که خود عضو برجسته‌ای از آن بوده) تطهیر نشود؟ لذا وی با استفاده از این فرصت چهره‌ای از ساواکی‌های برجسته ترسیم می‌کند که مضحک می‌نماید. رفیع‌زاده خاطراتی را از گفت‌وگوهای خود با رؤسای ساواک نقل می‌کند که طی آن اشخاصی چون پاکروان، نصیری و مقدم به صورت شخصیت‌های آزاداندیشی ظاهر می‌شوند که نه تنها هیچ کدام با جنایت‌های شاه موافق نیستند بلکه در جایگاه مدافعان سرسخت دموکراسی امریکا، هر آن مترصدند تا از شرایطی که شاه آنها را گرفتار آن ساخته، رهایی یابند.

همچنین نویسنده در حالی که معترف است حتی مکالمات تلفنی شاه با دخترش توسط مأموران ویژه شنود می‌شد، ادعا می‌کند که در دوران رؤسای مختلف ساواک، از امریکا با تهران تماس می‌گرفته و همچون یک مخالف جدی شاه با آنان گفت‌وگو می‌کرده است. البته معلوم نیست آقای رفیع‌زاده چه تصویری از خوانندگان کتاب‌های تاریخی و خاطرات دارد که در مورد شخص خود پارا به مراتب از این هم فراتر نهاده و ادعا می‌کند اصولاً انگیزه ورودش به ساواک، مبارزه با شاه و تلاش برای سرنگونی حکومت استبدادی پهلوی‌ها بوده است!

در مورد ماهیت آقای رفیع‌زاده و چگونگی ارتباط وی با پهلوی‌ها حتی بعد از سرنگونی آنها از قدرت، خانم فریده دیبا می‌گوید:

شعبان (جعفری)... شروع به تضرع و زاری کرد که با خود از ایران



چیزی نیاورده و در اینجا به گدایی افتاده است! رضاجان به منصور (رفیع‌زاده) گفت ۵ هزار دلار به شعبان بدهید... منصور رفیع‌زاده هم که از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه ساواک بود، سال‌ها در غربت به ما خدمت کرد. رفیع‌زاده از جان و دل رضاجان را دوست داشت. رفیع‌زاده مرد ثروتمندی بود و زندگی خوبی در امریکا برای خود دست و پا کرد، اما متأسفانه پسر ارشدش ناخلف از آب درآمد و به خاطر تصاحب پول‌های پدر، یک شب سر او را برید.^۱

البته آقای احمدعلی مسعودانصاری در کتاب *پس از سقوط* شناخت دقیق‌تری از آقای رفیع‌زاده به خوانندگان می‌دهد. بر اساس اطلاعات وی، رئیس ساواک در امریکا حتی بعد از سقوط پهلوی‌ها تلاش می‌کرده تا همچنان در خدمت آنان باشد اما ظاهراً وجهه رفیع‌زاده موجبات بی‌اعتباری بیشتر برای پهلوی‌ها می‌شده است:

... آهی مدعی بود که چون او (منصور رفیع‌زاده) با سازمان «سیا» کار می‌کند حضورش مفید است. به همین سبب یک‌بار در ژوئن ۱۹۸۲ مبلغ سی و پنج هزار دلار گرفت. ولی چون تمام اطرافیان رضا به شدت به او (منصور رفیع‌زاده) بدبین بودند و معتقد بودند فرد بدنامی است و از گذشته‌های او و کارش در ساواک بد می‌گفتند، جای پایش محکم نشد. حتی آهی هم پس از مدتی که متوجه شد دوستی با او ممکن است به نفع او نباشد، از حمایت شدید خود از او دست برداشت...^۲

صرف‌نظر از چگونگی ارزیابی درباریان فراری از آقای رفیع‌زاده، آنچه در همه این اقوال و روایت‌ها مشترک است تلاش وی برای حفظ ارتباط با پهلوی‌ها و رساندن مجدد آنان به قدرت و سلطنت حتی بعد از مرگ محمدرضا است. ناسازگاری ادعای او مبنی بر تلاش برای سرنوشت پهلوی‌ها از ابتدای ورود به ساواک - که به صورت مکرر در این کتاب مطرح شده - با این واقعیت، بیانگر عمق دروغ‌پردازی‌های این خاطره‌پرداز مدعی است.

رفیع‌زاده همچنین فصلی از کتاب را به بیان ماجرای مک‌فارلین اختصاص داده است. در این بخش ظاهراً سیا و امریکا به دلیل تغییر سیاست‌هایشان در قبال انقلاب اسلامی ایران مورد نقد قرار گرفته‌اند، اما در واقع طراحان کتاب با این شیوه خواسته‌اند

۱. همان، ص ۵۰۶.

۲. احمدعلی مسعودانصاری، *پس از سقوط*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۲.

افتتاح سیاسی مقامات کاخ سفید را متوجه ایران سازند. بدین منظور نویسنده کتاب، سخاوتمندانه در این ارتباط نسبت‌های فراوانی را متوجه مسئولان از جمله آقای منتظری، هاشمی و... می‌نماید که به دلیل سست بودن اساس آن، تأمل خواننده را بر نمی‌انگیزد.

اما آنچه در این کتاب می‌تواند نظر تاریخ‌پژوهان کشور را به خود جلب کند جایگاه مهم رفیع‌زاده در تشکیلات بسیار پر رمز و راز حزب زحمتکشان است. بیان سوابق حزبی از سوی نویسنده تا حدودی موجب افشای روابط مثلث «زحمتکشان»، «ارتش شاهنشاهی» و «سیا» می‌شود. البته بعد از کودتای ۲۸ مرداد، ارتش جای خود را به ساواک داد. هر چند رفیع‌زاده می‌خواهد این‌گونه وانمود سازد که روابطش با سیا موجب حفظ موقعیت وی به عنوان مسئول ساواک در امریکا از سوی همه رؤسای ساواک شد، اما در بیان داستان برخوردش با نصیری به عنوان رئیس جدید ساواک، دچار غفلتی شده و نقش تعیین‌کننده مظفر بقایی را آشکار ساخته است.

به طور کلی مظفر بقایی و حزب وی در پوشش مبارزات ضد انگلیسی و با نفوذ در جرگه مبارزان واقعی، نقش تعیین‌کننده‌ای را در جایگزین کردن امریکا به جای انگلیس داشتند. حتی براساس برخی اسناد، بقایی در ایام نفوذ در میان مبارزان و قبل از روشن شدن ماهیتش در جریان کودتای ۲۸ مرداد، نقش قابل ملاحظه‌ای در حذف فیزیکی عوامل قدرتمند لندن در ایران ایفا می‌کند. البته بخشی از کشاکش قدرت بین انگلیس و امریکا از طریق عوامل محلی آنها در ایران آشکار شد. به عنوان نمونه مهدی بهار با نگارش کتاب *میراث‌خوار/ استعمار عوامل امریکا* را به مردم شناساند و متقابلاً اسماعیل رائین با نگارش کتاب *فراموشخانه یا فراماسونری* فعالیت شبکه جاسوسان انگلیسی را در ایران مختل ساخت، اما فعالیت‌های عوامل پشت‌پرده‌ای چون بقایی حتی تا به امروز چندان آشکار نشده است. جالب این که نویسنده کتاب *اسناد خانه سدان* یعنی آقای رائین صرفاً از کمک‌های فراوان آقای دکتر بقایی تشکر می‌کند.

بقایی در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت بدون هماهنگی با دکتر مصدق و به کمک رئیس شهر بانی وقت «زاهدی»، عنصر دیگر وابسته به امریکا، همه اسنادخانه رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس، یعنی آقای نورمن ریچارد سدان را خارج می‌سازد و طی آن به لیست همه حقوق‌بگیران و عوامل و مرتب‌بینان با دولت انگلیس در ایران دست می‌یابد. در آن ایام که نفت ایران به ثمن بخش به تاراج می‌رفت، شرکت نفت ایران و انگلیس با اتکا به پشتوانه مالی اموال به غارت رفته، در واقع به شیوه‌های مختلف بر



ایران حکومت می‌کرد که یکی از آن شیوه‌ها، قرار گرفتن عمده شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی کشور در لیست حقوق‌بگیران نماینده انگلیس در ایران بود.

دستیابی امریکایی‌ها به چنین منبع غنی اطلاعاتی از طریق بقایی، موجب شد که تمامی شبکه نفوذ انگلیس در ایران برای آنان شناسایی شود. جالب است بدانیم بخشی از این اسناد از طریق بقایی در اختیار دکتر مصدق قرار گرفت و همین اسناد در دادگاه لاهه ثابت نمود که انگلیسی‌ها در همه امور ایران به صورت کاملاً غیر قانونی دخالت می‌کرده‌اند.

بنابراین نقش بقایی در برقراری ارتباط نزدیک با همه جریان‌هایی که با تفکرات و گرایش‌های مختلف، خواهان پایان دادن به حاکمیت استعماری انگلیس در ایران بودند، بسیار روشن است؛ اما زمانی که بعد از پیروزی ملت ایران بر انگلیس و خلع ید شرکت نفت ایران و انگلیس، نیاز شدید به وحدت بود تا ایران توسط ایرانی اداره شود، نقش مرموز بقایی آغاز شد و توانست به کمک شبکه اطلاعاتی امریکا اختلافات داخلی را تشدید و به خصومت تبدیل کند و زمینه پیاده شدن کودتای امریکایی و در نهایت جابه‌جایی قدرت مسلط بر ایران را فراهم آورد. علی‌شهبازی در خاطرات خود از دوران بازداشت بقایی توسط دولت مصدق می‌نویسد:

در همین حال دیدم که دکتر بقایی هم که به وسیله چهار سرباز و یک افسر مراقبت می‌شود به طرف پادگان می‌رود. گروه‌بان مرتضوی که یک درجه‌دار با احساس و وطن‌پرست بود به قول سرهنگ کسرای خفه نشد و این بار یک چهارپایه زیر پای خود قرار داد و با صدای بلند شعار داد: زنده‌باد دکتر بقایی، مرد شماره یک مخالف دولت! برخلاف سرهنگ کسرای، دکتر بقایی ایستاد و وقتی که شعار دادن گروه‌بان مرتضوی تمام شد، با صدای بلند گفت: سرکار بگو زنده باد شاه، مرگ بر مصدق خائن، نوکر انگلیسی‌ها.^۱

بنابراین بقایی حتی در بازداشت نیز تحرکات خود را به منظور بازگرداندن عامل بیگانه یعنی شاه به کشور متوقف نساخته بود و به تحریک نیروهای ارتشی برای کودتا می‌پرداخت. با وجود چنین کارکردهایی، بعد از کودتا چهره بقایی به عنوان یک چهره منتقد حفظ شد، اما ارتباطات وی با سیا و ساواک از طریق عناصر بلندپایه حزب زحمتکشان تشکیلاتی تر شد و گسترش یافت. به عبارت دیگر، منصور رفیع‌زاده از طرف

۱. علی‌شهبازی، *محافظ شاه (خاطرات علی‌شهبازی)*، تهران، اهل قلم، ۱۳۷۷، ص ۶۰.

حزب به امریکا اعزام شد تا به سهولت با سیا کار کند و از سوی دیگر به عنوان یک مقام بلند پایه ساواک، قدرت تأثیر گذاری حزب زحمتکشان را فزونی بخشد. وی بابر خورداری از اطلاعات وسیع و روابط تعیین کننده موجب می شد در هر مقطعی که منافع امریکا به خطر می افتاد، بقایای به سرعت وارد عمل شود و مشکل را برای امریکاییان در ایران رفع و رجوع کند. به عنوان نمونه، در جریان قیام مردم در ۱۵ خرداد ۴۲ که روحانیت و مردم در دفاع از مرجعیت به میدان آمدند، وی توانست به سرعت در صفوف روحانیت تزلزل ایجاد نماید و برخی از شخصیت‌هایی را که ابتدا در حمایت از امام به پا خاسته بودند از ادامه کار منصرف سازد. البته چنانچه اشاره شد، خاطرات رفیع زاده به عنوان یک عضو برجسته حزب زحمتکشان صرفاً تا حدودی ارتباطات این حزب را مشخص می سازد و الا در مورد عملکرد مظفر بقایی و گروهش سخن بسیار است؛ هر چند تاکنون از آن غفلت شده و باید به منظور شفاف سازی تاریخ معاصر عنایت بیشتری به این حزب پر رمز و راز مبذول داشت.

در آخرین فراز این مقال توجه به این نکته خالی از لطف نیست که رفیع زاده به دلایل مختلف به هر وادی سرک می کشیده است. وی در میان خاطره نویسان تنها کسی است که وارد حصار آهنی تشکیلات اشرف می شود و اشاره ای به فعالیت‌های گسترده این همزاد محمدرضا دارد. انجام عملیات تروریستی حتی در خارج کشور برای حذف مخالفان و به طور مستقل از ساواک، مقوله ای است که رفیع زاده از آن مطلع بوده، اما صرفاً به یک مورد آن اشاره می کند؛ زیرا وی به دلیل برخورداری از عنایات «ویژه» اشرف، نخواستہ است بیش از این در مورد عملکرد این زن در داخل و خارج کشور سخن بگوید. به عبارت دیگر، رفیع زاده یعنی مطلع ترین فرد از عملکرد شبکه آهنی اشرف، ترجیح داده همچنان از این اطلاعات خود استفاده مادی ببرد کما اینکه به نظر می رسد وی برای نگارش این کتاب نیز مبلغ قابل توجهی از سازمانی که به آن تعلق دارد، دریافت کرده باشد. اما سرانجام عمری خیانت از طریق حزب زحمتکشان، ساواک و در خدمت سرویس اطلاعاتی بیگانه بودن می تواند درس گران سنگی باشد که می بایست توسط تاریخ پژوهان به خوبی تبیین شود. با قتل مشکوک منصور رفیع زاده در واقع اطلاعات فراوانی دفن شد و این پاداش شاید تنها راه بستن چنین پرونده پر حجمی از سوی سرویس‌های جاسوسی بوده باشد.



انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

اخوان المسلمین و قضیه فلسطین

علیرضاسلطانشاهی

مقدمه

رشد روزافزون نفوذ سیاسی و اقتصادی کشورهای اروپایی در منطقه خاورمیانه در اواخر قرن نوزدهم، تبعات فرهنگی جبران ناپذیری را برای مردم این منطقه به دنبال داشت. مردمی که بنابر نظر استعمارگران، قلمروهای وسیعی را در اختیار دارند و سرزمین‌هایشان انباشته از گنج‌ها و منابع پنهان و آشکار می‌باشد. چنین مردمی در اوایل قرن بیستم با بحران‌های متعددی مواجه شدند که تا پیش از فروپاشی امپراتوری عثمانی ایجاد محدودیت در گسترش این بحران‌ها امکان‌پذیر بود؛ ولی به محض از بین رفتن حاکمیت اسلامی از کلیه قلمروهای امپراتوری عثمانی، بحران‌های زیر خاکستر به شعله‌هایی مبدل شدند که خاموش کردن هر کدام از آنها بسیار مشکل می‌نمود و در نهایت همان‌ها سبب‌ساز از هم گسیختگی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی امت واحد خاورمیانه شدند. بحران ناشی از ملی‌گرایی در امپراتوری عثمانی، منطقه یکپارچه اسلامی را پس از انقلاب ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ و متعاقباً انحلال خلافت در سال ۱۹۲۴ به کشورهای ذره‌ای مبدل ساخت که هر کدام در مقاطع مختلف و بر اساس «پیمان‌های





بحران ناشی از ملی‌گرایی در امپراتوری عثمانی، منطقه یکپارچه اسلامی را پس از انقلاب ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ و متعاقباً انحلال خلافت در سال ۱۹۲۴ به کشورهای ذره‌ای مبدل ساخت که هر کدام در مقاطع مختلف و بر اساس «پیمان‌های متعدد، قلمرو نفوذ دول استعماری شدند.»

متعدد، قلمرو نفوذ دول استعماری شدند.^۱ از میان این قوم‌گرایی، پان‌ترکیسم، پان‌عربیسم و در نهایت صهیونیسم یا جنبش ملی یهود سر بر آورد. البته در عوامل پیدایی این جنبش که خود ریشه در توطئه‌های یهودی مربوط به انحلال خلافت دارد، «تحقیقات مفصلی صورت گرفته است»^۲ که بحث این مقاله نیست.

علمانیت یا سکولاریسم و به تعبیر جدیدتر جدایی دین از سیاست نیز از پیامدهای تجددگرایی غرب می‌باشد که به همراه خود، بیگانگی از دین و فرهنگ اسلامی را در پی داشت و بنابر نظر بسیاری از محققان باعث انحرافات فکری و اخلاقی در میان مسلمانان نیز شد. به این ترتیب «بحران هویت»^۳ اولین پیامد منفی ناشی از حضور بیگانگان در منطقه بود که متفکران اسلامی را به چاره‌و‌داشت.

جست‌وجوی عیوب در «خود» یا در «ایدئولوژی» باعث شد که متفکران برای برخورد مناسب با این بحران، به اصول اولیه اسلام که از آن دور شده‌اند رجعت کنند و ریشه تمام نابسامانی‌های خود را در این مسیر بیابند. متفکرانی همچون سید جمال، شیخ محمد عبده و بعدها رشید رضا به عنوان اولین افرادی بودند که بازگشت به اصول اولیه اسلام و سلف صالح را در رأس اندیشه خود قرار دادند. منتهی چون چنین تحریک‌های فکری در جهان اهل سنت شروع به رشد کرده بود، خاستگاه‌های فکری شاخه ابن‌حنبل مرجع تمام نیازها شد و پیرو آن تفکرات ابن‌تیمیه محرک اساسی در به وجود آوردن حرکات‌های فکری و سیاسی قرار گرفت؛ که بنابر نظر استاد شهید مطهری «ریشه

۱. پیمان سایکس-پیکو که منطقه لوانت را تحت سلطه ۲ کشور فرانسه و انگلیس قرار داد.

۲. پیرامون نقش یهود در اضمحلال امپراتوری عثمانی منابع متعدد به ذکر سخن پرداخته‌اند که عمده آنان به شرح ذیل می‌باشد:
الف. علی محمد نقوی، اسلام و ملی‌گرایی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

ب. Encyclopedia of Judaica V.6P. 148.

پ. صالح زهرالدین، یهود فی ترکیه، دارالصدافه، حلب، ۱۹۹۶.

ت. دور الدونمه فی خلع سلطان عبدالحمید.

ث. حسین حلاق، نقش یهود و قدرت‌های بین‌المللی در خلع سلطان عبدالحمید از سلطنت، ترجمه حجت‌الله جودکی و احمد درویش، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰.

ج. مصطفی توران، نقش یهود در ترکیه، ترجمه مصطفی پورامینی، سمیع، ۱۳۸۰.

چ. علیرضا سلطانشاهی، پان‌ترکیسم و صهیونیسم، مؤسسه مطالعات ملی، تمدن ایرانی، ۱۳۸۴.

۳. هرایر دکمچیان، اسلام در انقلاب، ترجمه حمید احمدی، تهران، کیهان، ۱۳۷۷، ص ۲۶.

ناکامی جنبش‌های اسلامی را از همین نقطه باید جست‌وجو کرد.^۱ از جانب ۵۰۰ هزار پیرو حسن البنا یک بار پیش از کشته شدن خود گفت که صرف‌نظر از بررسی ناکامی جنبش‌های اسلامی این نکته حائز اهمیت است که به هر حال علمای اسلام برای حل بحران هویت به فکر چاره‌جویی افتادند و ۳۰۰ میلیون مسلمان است آن طور که بررسی‌های تاریخی نشان داده است اولین اقدامات فکری از مصر آغاز شد و اندیشه‌های سیاسی و عقیدتی بسیاری از متفکران آن دیار، برای اولین بار در قالب ایدئولوژی، دستمایه اقدام عملی مبارزان و مخالفان وضع موجود قرار گرفت که اقدامات سید جمال‌الدین اسدآبادی از نمونه‌های برجسته از این جریان تا قبل از جنگ جهانی اول است و مسلماً اگر بخواهیم به سراغ اولین جنبش‌های اسلامی برویم، که در صحنه عمل منشأ بسیاری از تقابل‌های فرهنگی، سیاسی و عقیدتی با غرب شد، جنبشی را نخواهیم یافت جز «جنبش اخوان المسلمین» که در مصر تأسیس شد.^۲

پیدایش اخوان المسلمین

حمید عنایت در علل و عوامل پیدایی جنبش اخوان المسلمین معتقد است که این جنبش اصلاً زاینده مقتضیات سیاسی و اجتماعی مصر در نخستین سال‌های پس از جنگ اول جهانی بود که از آن جمله می‌توان از رواج بی‌دینی میان روشنفکران و درس‌خواندگان و گسترش علمانیت^۳ پس از پیروزی کمال آتاتورک و برانگیخته شدن احساسات سیاسی مصریان در پی انقلاب سال ۱۹۱۹ ضد انگلیس و آرزوی همگانی ایشان به اصلاح اوضاع داخلی مصر یاد کرد.^۴ عده دیگری با در نظر گرفتن عوامل مذکور در پیدایی جنبش اخوان المسلمین موارد ذیل را به صورت مشخص ذکر کرده‌اند:

۱. مقابله با پیامدهای سیاسی، فرهنگی و عقیدتی ناشی از بحران خلافت پس از ۱۹۲۴ و روی کار آمدن آتاتورک با سیاست‌های ضد اسلامی او؛

۱. مرتضی مطهری، بررسی/جمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، تهران، صدرا، ۱۳۷۶، ص ۴۷-۴۶.
 ۲. جنبش‌های سیاسی معاصر در جهان تشیع بحثی جدا و مفصل است که عمدتاً در قلمرو و جوامع شیعی منشأ اثر بوده است؛ الا انقلاب اسلامی که جنبشی صرفاً شیعی نبود و از همین رو تحولی بنیادین در اوضاع منطقه و ملل مستضعف جهان ایجاد نمود. در واقع انقلاب اسلامی با خاستگاه‌های دینی مرزهای ملی و ایدئولوژیک مرسوم و ناکارآمد موجود را درنوردید و گفتمانی جدید برای ملل مسلمان و تحت ستم در سراسر جهان ایجاد کرد که بیداری اسلامی در منطقه ثمره‌ای کوچک از این درخت تناور است.

۳. Secularism

۴. حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، امیر کبیر، ص ۲۴۰.



۲. مقابله با موج روزافزون فساد اخلاقی و اجتماعی و انحرافات فکری؛
 ۳. مقابله با ایده جدایی دین از سیاست؛
 ۴. پاسخ به انقلاب ضد انگلیسی ۱۹۱۹؛
 ۵. ترویج روحیه مذهبی در میان جوانان که هدف اصلی غربیان بودند؛
 ۶. حمایت از محرومان و مستضعفان در کنار کارهای تبلیغی و دینی.
 به این ترتیب فردی به نام حسن البنا تنها با داشتن ۲۱ سال سن در سال ۱۹۲۸ آغازگر این حرکت عظیم شد.^۱
 مشوقین وی در آغاز این حرکت همان طور که بنا در خاطرات خود آورده است، افرادی همچون احمد المصری، فؤاد ابراهیم، عبدالرحمن حبالله، اسماعیل عزو و ذکی المغربی بودند که پس از گوش فرا دادن به سخنان بنا به منزل وی آمده بودند و خطاب به وی گفته بودند که:

ما به سخنان تو گوش فرادادیم و در ما مؤثر افتاد، ولی طریق عمل و راهی را که به اسلام و سعادت مسلمانان می انجامد نمی دانیم. دیگر از این زندگی مذلت بار به تنگ آمده ایم. در این دیار، مسلمانان، هیچ عزتی ندارند و جایگاه آنان حتی از خدمتکاران بیگانگان نیز پایین تر است. ما حاضریم با نثار خون، ایمان و تقوای خویش در راه خدا، با تو همگام شویم و بنا نیز به حدی از سخنان آنان متأثر شده بود که نمی توانست از زیر بار مسئولیتی که آنان بر دوشش نهاده بودند، شانه خالی کند. فلذا به دعوت آنها لبیک گفت و در همان جا با یکدیگر سوگند خوردند که تا جان در بدن دارند در راه اسلام فعالیت و مبارزه کنند.^۲

بنا پس از آغاز فعالیت خود استراتژی مشخصی را برای تحقق اهداف بدین شکل پی ریزی کرد:

۱. احتراز از جدال های نظری؛
۲. احتراز از درگیر شدن با سلطه افرادی متشخص و بزرگ؛
۳. احتراز از سازمان های سیاسی جدایی افکن میان مسلمانان؛
۴. تأکید بر مراحل سه گانه فعالیت (۱. تبلیغ ۲. جذب ۳. عمل)؛

۱. وی که بنا بر نظر عده ای فرزند یک ساعت ساز یا یک طلبه از مکتب حنبلی بود، در سال ۱۹۰۶ در دهکده محمودیه در دلتای نیل از نواحی بحیره به دنیا آمد و تحصیلات خود را پس از طی کردن دروس مقدماتی در دارالعلوم قاهره تکمیل نمود.

۲. بهمن آقایی و خسرو صفری، *اخوان المسلمین*، تهران، رسام، ۱۳۶۵، ص ۱۵.

اخوان المسلمین پیش از توجه به مسئله فلسطین به مسئله مهمتری که مسئله یهود است، توجه دارد و به همین نسبت حل مسئله یهود را در اولویت حل قضیه فلسطین می‌داند. این جنبش اسلامی بین یهودیت و صهیونیسم هیچ فرقی قائل نیست و این دو مقوله را کاملاً به هم مرتبط و متصل و اساساً یکی می‌داند

۵. پی‌جویی برای کسب قدرت جهت تحقق اهداف منجمله توسط به قدرت نظامی در صورت لزوم؛

۶. اعتقاد به وحدت عربی اسلامی؛

۷. تجدید خلافت، زیرا خلیفه مظهر وحدت اسلامی است؛

۸. ایجاد یک دولت مذهبی، زیرا حکومت یکی از پایه‌های اسلام است؛

۹. هر کشوری که به وطن اسلامی تجاوز نماید، بایستی به عنوان یک قدرت خودکامه با آن مبارزه

کرد (مصدق آن مبارزه علیه صهیونیست‌ها می‌باشد).^۱

استراتژی بنا جهت وصول به تحقق اصولی بود که در ۶ بند ذیل خلاصه می‌شد:

۱. علمی: ارایه یک تفسیر دقیق از قرآن و دفاع از آن در برابر تفسیرهای نادرست.

۲. عملی: وحدت مصر و دول اسلامی بر اساس اصول قرآن و تجدید نقش و تأثیر عمیق آن.

۳. اقتصادی: گسترش و حفاظت از ثروت ملی، ارتقای سطح زندگی، تحقق عدالت اجتماعی برای افراد و طبقات؛ امنیت اجتماعی برای شهروندان و تضمین فرصت‌های مساوی برای همه.

۴. اجتماعی و خیرخواهانه: مبارزه با جهل، بیماری و فقر.

۵. میهن‌دوستی و ملی‌گرایی: آزادسازی دره نیل و کلیه کشورهای عرب و در نهایت همه دنیای اسلام از چنگال بیگانگان.

۶. جنبه انسانی و جهانی: ترویج صلح جهانی و تمدن انسانی بر بنیادهای جدید مادی و معنوی اسلام.^۲

محققاً اخوان المسلمین پس از نزدیک به ۸۰ سال از فعالیت، هم‌اکنون نیز با پشت سر گذاردن مراحل مختلف از دوره‌های سیاسی مصر بر این اصول پایبند بوده است. البته

۱. همان، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۴.





هیچ دوره‌ای از فعالیت اخوان المسلمین را نمی‌توان با دوران حیات بنا مقایسه نمود.^۱ چراکه در این دوره با آغاز فعالیت و تحکیم پایه‌های اخوان در میان قشرهای مختلف جامعه، موقعیت‌های بسیار زیادی نصیب این جنبش گردید؛ به طوری که تا ۵ سال قبل از انتقال دفتر مرکزی این حزب از اسماعیلیه به قاهره «تقریباً چهل شعبه در سراسر کشور ایجاد شد و در کنار هر شعبه یک بنیاد خیریه و کارگاه قالی‌بافی، یک مسجد و یک داروخانه رایگان برای تهیدستان و یا یک مؤسسه آموزشی ایجاد شد»^۲ و جالب آن است که سرآغاز و تداوم این موفقیت‌ها در شهری بود که بنابر نظر هیکل «برخلاف سایر شهرهای مصر شهری شبه‌اروپایی بود و مقر اصلی شرکت کانال سوئز که دولتی در داخل دولت بود، در همین شهر قرار داشت. افزون بر این قلب منطقه اشغالگری انگلستان بود.»^۳ البته پایان موفقیت اخوان در این شهر نبود چراکه پس از انتقال دفتر مرکزی اخوان به قاهره «شمار مراکز، بدون گزافه به ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ و شمار پیروان به ۳۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر رسید. حسن البنا یک بار پیش از کشته شدن خود گفت که از جانب ۵۰۰ هزار پیرو سخن می‌گوید و بیانگر خواست‌های ۷۰ میلیون عرب و ۳۰۰ میلیون مسلمان است.»^۴

گستره فعالیت اخوان المسلمین محدود به چهار چوب جغرافیایی مصر نمی‌شود و کشورهای عربی منطقه به صورت چشمگیری در فعالیت سیاسی، مذهبی و حتی اقتصادی متأثر از رویکرد و مسیر اخوان المسلمین و حتی شعبه‌ای از آن در جوامع عربی دیگر به شرح ذیل هستند:

۱. جمعیت‌الاصلاح در بحرین با حزب سیاسی المنبر از شاخه‌های اخوان در بحرین هستند.

۲. اخوان المسلمین سوریه در سال ۱۹۳۰ و به یک عبارت ۱۹۴۵ و تا قبل از استقلال از فرانسه اعلام موجودیت نمود و در انتخابات سال ۱۹۶۱ نیز ده کرسی پارلمانی را تصاحب کرد و تا سال ۱۹۸۲ و قیام حما از مهمترین گروه‌های فعال در عرصه سیاسی

۱. مرشدهای عام اخوان: ۱. حسن البنا ۱۹۴۹-۱۹۲۸ به مدت ۲۱ سال؛ ۲. حسن الهضیبی ۱۹۷۲-۱۹۴۹ به مدت ۲۳ سال؛ ۳. عمر التلمسانی ۱۹۸۶-۱۹۷۲ به مدت ۱۴ سال؛ ۴. محمد حامد ابونصر ۱۹۹۶-۱۹۸۶ به مدت ۱۰ سال؛ ۵. مصطفی مشهور ۲۰۰۲-۱۹۹۶ به مدت ۶ سال؛ ۶. مأمون الهضیبی ۲۰۰۴-۲۰۰۲ به مدت ۲ سال؛ ۷. محمد مهدی عاکف ۲۰۱۰-۲۰۰۴ به مدت ۶ سال که در جریان بیداری اسلامی چند سفر به جمهوری اسلامی داشته است؛ ۸. محمد بدیع تاکنون - ۲۰۱۰.

۲. مجید خدوری، *گرایش‌های سیاسی در جهان عرب*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، ص ۸۵.

۳. حسنین هیکل، *پاییز خشم*، ترجمه محمد کاظم موسایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۱۷.

۴. مجید خدوری، همان، ص ۸۵.

بود و البته با حضور گروه‌های مبارز فلسطینی به ویژه گروه اسلام‌گرای حماس، مورد حمایت مشترک حکومت قرار گرفتند. در ناآرامی‌های اخیر و در خلال بیداری اسلامی در منطقه عربی و مسلمان، امریکا، غرب و عده‌ای از کشورهای وابسته منطقه از جمله قطر و عربستان بسیار تلاش دارند تا از

ظرفیت بالای اخوان سوریه علیه حکومت ضد صهیونیستی آن استفاده کنند. فلذا اخوان المسلمین سوریه در معرض تصمیم‌گیری خطیر و مهمی در این مرحله قرار گرفته است که احتمال سقوط به دره افراط‌گرایی وهابی نیز در آن وجود دارد.

۳. شاخه اخوان المسلمین در اردن در سال ۱۹۴۲ پایه‌گذاری شد و هم‌اکنون با حضور احزابی همچون حزب التحریر به فعالیت خود ادامه می‌دهد. اگرچه با محدودیت‌های بسیار شدیدی از سوی حکومت نیز مواجه است.

۴. اخوان المسلمین در عراق در سال ۱۹۶۰ تأسیس و در سال ۱۹۶۱ منحل اعلام گردید. در زمان حاکمیت حزب بعث کاملاً فعالیت زیرزمینی داشت و پس از سقوط صدام در سال ۲۰۰۳ با حضور در عرصه سیاسی در مناطق سنی و کرد از جمله KIU به فعالیت ادامه می‌دهد.

اخوان المسلمین در کویت، یمن، عمان، الجزایر، سودان، سومالی، تونس، انگلستان، ایالات متحده، فدراسیون روسیه و سایر کشورهای اسلامی فعالیت داشته و به نسبت فضای سیاسی کشورهای فوق در مسیر اسلام‌گرایی، منشأ آثار مهمی در عرصه سیاسی بوده است.

بررسی چنین جایگاهی در میان نهضت‌های اسلامی جهت بازشناسی توان بالقوه علما در تهیج و بسیج توده‌ها بسیار ضروری است. از همین رو به بررسی مختصری از دوره‌های فعالیت اخوان المسلمین تا پس از ورود به بحث اصلی که همانا اخوان المسلمین و مسئله فلسطین است خواهیم پرداخت.

از آنجایی که نحوه عملکرد رهبران یا به عبارتی مرشدهای عام اخوان المسلمین در مقاطع زمانی یکسان بوده و تفاوت عمده‌ای مشاهده نمی‌شود، بررسی نحوه عملکرد و فعالیت و بازشناسی اقدام اخوان المسلمین را در دوران مرشدهای عام آن اعم از حسن البنا، اسماعیل حسن، عمر تلمسانی، محمد حامد ابوالنصر، مشهور و... را محور قرار

گفتنی است اندیشه اخوان المسلمین نسبت به یهود تا حد بسیار زیادی از طریق نشریه *الدعوه* خصوصاً در سال‌های مربوط به حکومت سادات ترویج می‌شد تا جایی که نهایتاً به یک نشریه «آنتی سمیت» (یهودستیز)، معروف شده بود



- نمی‌دهیم بلکه معیار تقسیم‌بندی دوره‌های عملکرد اخوان را حول وقایعی که مشخصاً با دیگر دوره‌ها تفاوت داشته است، به شرح ذیل مشخص می‌کنیم:
۱. دوران حیات حسن البنا از تأسیس اخوان المسلمین تا ترور وی در سال ۱۹۴۹؛
 ۲. پس از ترور بنا تا پایان دوره حکومت جمال عبدالناصر در سال ۱۹۷۰؛
 ۳. دوره حکومت سادات؛
 ۴. از آغاز حکومت مبارک تا بیداری اسلامی و سقوط مبارک؛
 ۵. دوره پس از بیداری اسلامی.

دیدگاه اخوان المسلمین در مورد صهیونیسم

از نکات بسیار قابل تأمل در اندیشه اخوان نسبت به قضیه فلسطین و صهیونیسم دیدگاه منحصر به فردی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته؛ در عین اینکه بسیار اصولی و متقن به نظر می‌رسد.

اخوان المسلمین پیش از توجه به مسئله فلسطین به مسئله مهمتری که مسئله یهود است، توجه دارد و به همین نسبت حل مسئله یهود را در اولویت حل قضیه فلسطین می‌داند. این جنبش اسلامی بین یهودیت و صهیونیسم هیچ فرقی قائل نیست و این دو مقوله را کاملاً به هم مرتبط و متصل و اساساً یکی می‌داند.

پایه استدلال اخوان المسلمین در این خصوص، آیات متعدد قرآن می‌باشد که صراحتاً بر خطر یهود در سوره‌های متعدد قرآن اشعار دارد. سوره‌هایی که عمدتاً در برگیرنده آیاتی است که به ذکر خصوصیات منفی یهودیان می‌پردازد. این نکته بارز در اندیشه اخوان المسلمین به لحاظ شفافیت از لسان هیکل بدین صورت عنوان می‌شود:

حتی پس از سفر سادات به قدس هم دشمنی با یهودیان به دلیل یهودی بودن و نه صهیونیست بودن از سوی اخوان المسلمین بسیار مشهود بود و خود آنان نیز آن را پنهان نمی‌کردند.^۱

این ضدیت اخوان المسلمین با یهودیت در رأس مبارزه جویی علیه^۳ دشمن اصلی دیگر می‌باشد که «اخوان از آنان به صلیبی‌گری، کمونیسم و علمانیت»^۲ یاد می‌کند.

گفتنی است اندیشه اخوان المسلمین نسبت به یهود تا حد بسیار زیادی از طریق نشریه *الدعوه* خصوصاً در سال‌های مربوط به حکومت سادات ترویج می‌شد تا جایی که نهایتاً

۱. حسنین هیکل، همان، ص ۲۱۲.

۲. ژیل کپل، پیامبر و فرعون، ترجمه حمید احمدی، تهران، کیهان، ۱۳۷۵، ص ۱۲۸.

در کنار قرآن به عنوان منبع اساسی ضدیت اخوان المسلمین با یهودیان، منابع دیگری نیز جهت بر ملا کردن چهره موهوم صهیونیسم مورد استفاده اخوان قرار می گرفت؛ از جمله کتاب پروتکل های زعمای صهیون که بیانگر برنامه های یهودیان برای استیلای فرهنگی و اقتصادی بر جهان است که از سال های اول قرن بیستم بر ملا شد

به یک نشریه «آنتی سمیت» (یهودستیز)، معروف شده بود.

سردبیران نشریه / الدعوه عمدتاً با ذکر آیات بسیار زیادی از قرآن در قالب مقاله و داستان برای نوجوانان در ستونی مشخص به نام «شیر بچگان / الدعوه دشمنان دین خود را بشناس» به بیان سرگذشت تاریک قوم بنی اسرائیل در قرآن می پرداختند و از این طریق بازشناسی نوینی از چهره صهیونیسم در قرآن ارایه می کردند که چراغ راه مبارزه علیه صهیونیسم بود.

به طور کلی قرآن جریان مربوط به قوم یهودیان یا

بنی اسرائیل را در چند مرحله مورد توجه قرار داده است و عمدتاً بر این امر تأکید کرده است که «خطابش عمومیت دارد و همه یهودیان را در بر می گیرد، چه یهودیان قبل از اسلام (عهد قدیم) و چه آنهایی که در زمان پیغمبر (ص) می زیسته اند.»^۱

مرحله اول از بیان جریان قوم بنی اسرائیل توجه خاص خداوند به این قوم می باشد. رحمت هایی که کمتر شامل دیگر اقوام گردید از جمله «تفضیل و برتری بنی اسرائیل به لحاظ پر خورداری از نعم الهی، رهایی از تنگناهای ستمگرانی همچون فرعون و غرق این دشمنان، عبور از دریا و آنجات آنان، برخورداری از رزق خداوند همچون من سلوی، جاری شدن ۱۲ چشمه از سنگ، دوباره زنده شدن ۷۰ نفر برگزیده از قوم، بعثت پیامبران فراوان از میان ایشان، فرود آمدن بینات فراوان برای ایشان، ارسال کتاب هدایت به آنها و نعمت های دیگر.»^۲

اما بنی اسرائیل در ازای تمام نعم و رحمت های خاص خداوند روشی بسیار ناپسندانه را در پیش گرفتند از جمله «عهدشکنی، گرایش به طاغوت، عصیان و نافرمانی، تمرد در برابر فرمان پیامبر، تجاوز به حقوق مردم، مال دوستی، رشوه خواری، رباخواری، خیانت در امانت، تجاوز به حدود الهی، تجاوز به حریم خوراکی های حلال و حرام، تجاوز به نهی رباخواری، ارتکاب منکر و عدم توجه به نهی ناهیان، تحریف کلمات الهی، دلبستگی به لذایذ دنیوی، بخل، کشتن پیامبران و صالحان، دلبستگی به زندگی و مرگ گریزی، ترک

۱. عفیف عبدالفتاح طباره، چهره یهود در قرآن، ترجمه سید مهدی آیت اللهی، تهران، جهان آرا، ص ۱۲۷.
۲. سهیلا جلالی، «یهود در قرآن»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۲، ص ۹۰.





عمر تلمسانی از سردبیران الدعوة و مرشد عام اخوان در خصوص این جو بی اعتمادی می گوید: «صلح هدف عالی اسلام است و در پی صلح بودن کار خوبی است، اما مسئله مهم شریک صلح است. به یهودیان نمی توان به خاطر ماهیتشان اعتماد کرد. فلذا هیچ راهی جز جنگ در جهت حل این مسئله متصور نمی باشد.»

امر به معروف و نهی از منکر، بغی و فزون جویی، ظلم، فسق، سخت دلی و قساوت، سخنان گناه آلود و نسبت های ناروا به خداوند و پیامبران الهی از جمله به حضرت سلیمان، حضرت موسی، حضرت مریم و حضرت عیسی و جسارت نسبت به ملائکه، حيله گری و مکر، ظالمت و گمراهی، فراگیری سحر و عمل به آن، استهزاء، خودبرترینی و نژادپرستی، لجاجت و تعصب، سفاهت و جهالت، بهانه جویی، جبن و ترس، گزافه گویی در دین، مفسده جویی،

سدر راه حق^۱ و صفات ناپسندیده دیگر.

خداوند نیز به واسطه ارتکاب چنین اعمال و متخلق شدن یهود به چنین اخلاق زشتی آنان را مغضوب نموده و عقوبت های سختی بر آنان مقرر نمود از جمله «مجازات با صاعقه، قطع مائده های آسمانی و من سلوی، نزول رجز و عذاب، مسخ شدن چهره آنها و خواری و درماندگی در زندگی دنیوی، آوارگی و سرگردانی، سلب اقتدار از آنها و تحت فرمان دیگران قرار گرفتن، قساوت دل ها، تحریم پاره ای از طبیعت و تشدید برخی از آنها، محرومیت از نصیب ها و بهره های اخروی، بی اعتنایی خداوند بر ایشان در روز قیامت، کیفر شدن به اشد عذاب در آخرت.»^۲

در واقع این سرنوشت حاصل سرپیچی یهود از فرامین الهی بود. خداوند نیز با بیان نمودن هدف خود از ذکر جریان مفصل یهود در قرآن بر این نکته تصریح می کند که «جز اندکی از بنی اسرائیل، بقیه از این دستورات روی گردان شدند.»^۳

اخوان المسلمین با ذکر هدف اصلی خود از رجعت واقعی به دین اسلام چنین صراحت های تندی را علیه صهیونیست ها با پایه قرآنی عنوان نموده اند؛ در حالی که سرنوشت بسیار ناخوشایند یهود در قرآن برای تمام مسلمانان عبرتی تکرارناپذیر خواهد بود. ان شاء الله

در کنار قرآن به عنوان منبع اساسی ضدیت اخوان المسلمین با یهودیان، منابع دیگری نیز جهت بر ملا کردن چهره موهوم صهیونیسم مورد استفاده اخوان قرار می گرفت؛ از

۱. همان.

۲. همان (در کنار کتاب چهره یهود در قرآن، «یهود در میزان» نشر سبحان، ۱۳۸۶ از بهترین آثار موجود برای اطلاع از محتویات قرآن پیرامون یهود و بنی اسرائیل است).

۳. قرآن مجید، ۸۳/۲.



این جنبش معتقد است که سرچشمه وضع مسلمانان امروزی و عاجز بودن آنها در مقابله با تجاوزات در فلسطین به قیام مسلمانان علیه دولت عثمانی در جنگ جهانی اول مربوط است. آنها این سؤال را مطرح می کنند که آیا انقلاب اعراب علیه عثمانی درست آن گونه که فکر می کنند، یک ضرورت بود؟» یقیناً پاسخی که اخوان در نظر دارد منفی است چراکه به اعتقاد آنان فروپاشی امپراتوری عثمانی از مهمترین زمینه های قوت گرفتن ایده جنبش ملی یهود بود

جمله کتاب پروتکل های زعمای صهیون که بیانگر برنامه های یهودیان برای استیلای فرهنگی و اقتصادی بر جهان است که از سال های اول قرن بیستم بر ملا شد.^۱

صرف نظر از ارایه بحث های متعدد و مطول پیرامون صحت و سقم مندرجات این اثر کم نظیر، لازم است اطلاعاتی هر چند مختصر از محتویات این کتاب ارائه گردد. کتاب مذکور شامل ۲۴ پروتکل یا بیانیه کوتاه از برنامه عملی صهیونیست ها جهت استقرار حکومتی بزرگ در جهان با اهرم های اقتصادی و فرهنگی است. «این کتاب اولین بار در روسیه تزاری... تحت عنوان پروتکل های جلسات علمای صهیونیست به دست نویسنده ای روسی به نام سرگئی نیلوس افتاد و وی در سال های ۱۹۰۶-۱۹۰۵ میلادی چندبار اقدام به چاپ و نشر آن کرد»^۲ که باعث افزایش جو ضد یهودی در جامعه روسیه نیز شد.

این کتاب بعدها توسط بنگاه های متعدد انتشاراتی و به زبان های مختلف چاپ و منتشر گردید و از آنجایی که بر ملا شدن چنین نیاتی برای صهیونیست ها تبعات بسیار ناگواری داشت، آنان اقدام به مقابله با آن به دو صورت نمودند. در مرحله اول سعی کردند که به امحاء یا جمع آوری نسخ و جلوگیری از چاپ آن اقدام نمایند و در مرحله دوم که مؤثرتر نیز بود به مقابله علمی با آن پرداختند و در بسیاری از آثار خود انتساب چنین برنامه هایی را به قوم خود تکذیب نموده، استدلال های متعددی در رد آن بافتند. این روش اگرچه در ذهن بعضی سطحی نگران معقول می نمود ولی با پذیرش کذب بودن این پروتکل ها، شاهد تحقق تک تک آنها هستیم. ۲۴ پروتکل و یا مانیفست یهودیت در عصر حاضر برنامه منظم «سرمایه داران و اقتصاددانان یهود برای ویرانگری بنای مسیحیت، قلمرو پاپ و دست آخر اسلام است... یهودیان صهیونیست معتقدند که بعد از این ویرانی که به گفته اصحاب پروتکل ها، طی صد سال یعنی پیش از سال ۱۹۹۷ عملی می شود، آنها بر

۱. ژیل کیل، همان، ص ۱۳۴.

۲. شمس الدین رحمانی، تصویر آئینه، تهران، ضیاء اندیشه، ۱۳۷۸، ص ۷۹.



از نظر اخوان المسلمین،

یهودی «یهودی است و بنابراین قابل تشریح. بدین خاطر دلیلی ندارد که بین صهیونیست و غیر صهیونیست، بین اسرائیل و یهودی خارج از اسرائیل و غیره تفاوت قائل شویم.»

جهان استیلا خواهند یافت و سلطنتی یهودی-داوودی برقرار خواهند کرد که با تدابیر و امکانات خود به یهودیان با آنکه اقلیتی ناچیز هستند، امکان خواهد داد تا بر تمام جهان مستبدانه حکومت کنند^۱ و تاکنون پایه‌های چنین حکومتی پس از ۱۱۴ سال از کنگره بال بر جهانیان هویدا گشته است.^۲

استدلال اخوان المسلمین با ابتنا به دو منبع مذکور

این جنبش را بر آن داشته است که به هیچ روی از در

مسالمت با یهودیان وارد نشود. عمر تلمسانی از سردبیران الدعوه و مرشد عام اخوان در خصوص این جو بی‌اعتمادی می‌گوید: «صلح هدف عالی اسلام است و در پی صلح بودن کار خوبی است، اما مسئله مهم شریک صلح است. به یهودیان نمی‌توان به خاطر ماهیتشان اعتماد کرد. فلذا هیچ راهی جز جنگ در جهت حل این مسئله متصور نمی‌باشد.»^۳

این دیدگاه تلمسانی که به نحوی انعکاس نظریات اصولی اخوان در برخورد با مسائل جهان اسلام است، رویکردی متفاوت در داخل داشته؛ یعنی اخوان المسلمین در هیچ یک از مراحل عمر خود از ابتدا تاکنون برای پیش برد اهدافش دست به اسلحه نبرده الا در مورد فلسطین که قائل به حرکت مسلحانه در قبال صهیونیست‌ها است.

و نتیجتاً از نظر اخوان المسلمین، یهودی «یهودی است و بنابراین قابل تشریح. بدین خاطر دلیلی ندارد که بین صهیونیست و غیر صهیونیست، بین اسرائیل و یهودی خارج از اسرائیل و غیره تفاوت قائل شویم.»^۴

اخوان المسلمین در انتقاد از مسلمین به جهت پذیرفتن چنین ظلمی در دامان خود باز هم یک نظر اصولی ارایه می‌دهد. این جنبش معتقد است که سرچشمه وضع مسلمانان امروزی و عاجز بودن آنها در مقابله با تجاوزات در فلسطین به قیام مسلمانان علیه

۱. عجاج نوبیض، پروتکل‌های دانشوران صهیون، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳، ص ۴۳.

۲. برای اطلاع دقیق از محتوای ۲۴ پروتکل مذکور رک: ۱. شمس‌الدین رحمانی، همان؛ ۲. ژرژ لامبلن، اسرار سازمان مخفی یهود، ترجمه مصطفی فرهنگ، بی‌جا، والعصر، بی‌تا؛ ۳. تئودور هر تسل، صهیونیسم چه می‌خواهد؟، ترجمه بهرام محسن پور، تهران، کاوش، ۱۳۶۰؛ ۴. سرگئی نیلوس، حکومت‌سازان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، خامه، ۱۳۶۴؛ ۵. ب‌زنامه صدساله؛ مباحثی پیرامون پروتکل‌های دانشوران صهیون، جمعیت دفاع از ملت فلسطین، قیله اول، ۱۳۸۴.

۳. ژیل کیل، همان، ص ۱۳۳-۱۳۲.

۴. همان، ص ۱۳۵.

اقدامات نظامی اخوان عمدتاً

با گماردن محمود لیبیب به آموزش نظامی داوطلبان و حتی مبارزان فلسطین سامان یافت و با ادغام دو شاخه نظامی «الفتوه» و «النجاده» توسط لیبیب که اخوان در تأسیس آنان نیز سهیم بود، حرکت نظامی علیه صهیونیست‌ها به معنای واقعی آن سازمان یافت

دولت عثمانی در جنگ جهانی اول مربوط است. آنها این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا انقلاب اعراب علیه عثمانی درست آن گونه که فکر می‌کنند، یک ضرورت بود؟^۱ یقیناً پاسخی که اخوان در نظر دارد منفی است چرا که به اعتقاد آنان فروپاشی امپراتوری عثمانی از مهمترین زمینه‌های قوت گرفتن ایده جنبش ملی یهود بود.

اخوان المسلمین ضمن برشمردن مسئولیت خطیر مسلمانان در این مسیر بر این نکته همیشگی تأکید می‌کند که «خودداری و عقب‌نشینی از جنگ و جهاد

یک خیانت سرنوشت‌ساز است و هر فلسفه‌ای برای توجیه و خضوع و یا قبول امر واقع و یا ترس از کمی امکانات و نیروهای انسانی همانا خروج و ارتداد است.»^۲

اخوان المسلمین اگرچه بر نظریات سازش‌ناپذیر خود در مقاطع مختلف زمانی تأکید کرده است ولی پیدایی قضیه فلسطین برای مسلمین را از منظری دیگر یک «رحمت و از سوی دیگر مصیبت می‌داند. مصیبت است، چرا که پست‌ترین و زشت‌ترین نوع بشر که یهود می‌باشند، پاک‌ترین و شریف‌ترین قطعه زمین، جایگاه وحی و محل معراج رسول صلی الله علیه و آله و سلم را لگدمال می‌کنند. و رحمت است، زیرا در حالی که جهان اسلام به طور خیلی شدیدی به آن نیاز دارد، به وجود آمد تا پرده ذلت و پوشش سازشکاری را از نفوس مسلمانان کنار بزند و ملت‌ها را به لذت و زیبایی و شگفتی و سودآوری آنچه که در ساختن مرگ است، رهنمون سازد.»^۳

اخوان المسلمین و قضیه فلسطین

مرحله اول: دوران حیات حسن البنا از تأسیس اخوان المسلمین تا زمان ترور وی در

سال ۱۹۴۹

در این دوره که مهمترین فعالیت‌های سیاسی و نظامی در خصوص فلسطین از سوی اخوان صورت گرفت، دستاوردهای عمده‌ای برای انقلاب اسلامی مردم فلسطین در برداشت.

۱. زیاد ابوعمر و جنبش‌های اسلامی در فلسطین، ترجمه هادی صبا، تهران، سفید، ۱۳۷۱، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. همان.





دیدگاه ضد ملی گرایی
 اخوان المسلمین مهمترین
 عامل اساسی در جدایی
 میان این گروه با حکومت
 در دوران ناصر بود

اوضاع و احوال ناشی از نابسامانی‌های حادث شده از جنگ
 دوم و اوج گرفتن بحران اعراب و اسراییل، دلیل اصلی
 تمرکز اخوان المسلمین به مسئله فلسطین در دهه سوم از
 تولد خود بود. از سوی دیگر قضیه فلسطین اولین هم‌اورد
 اخوان المسلمین در چهارچوب امت اسلام و خارج از مرزهای

مصر بود.

استراتژی اخوان تا پیش از مرگ بنا و انحلال اخوان در فلسطین، حمله به سیاست‌های
 حمایت‌گونه حکومت قیومیت از یهودیان و عدم شناسایی یهودیان تازه‌وارد و همچنین
 حمایت همه‌جانبه داخلی و خارجی از انقلاب مردم فلسطین علیه اشغالگران استوار بود
 و به همین دلیل دو رویکرد اساسی مدنظر اخوان بود:

۱. انجام اقدامات سیاسی و حرکت‌های افشاگراییانه

۲. اقدام عملی در عرصه جنگ و مبارزه علیه یهودیان

اخوان المسلمین در مرحله اول با انتصاب عبدالرحمان البنا (برادر حسن البنا) و
 محمداسعد حکیم^۱ در امور مربوط به قضیه فلسطین به صورت جدی وارد عرصه گردید.
 این دو با مسافرت به فلسطین و دیدار با حاج امین الحسینی^۲ مفتی وقت بیت المقدس
 با استقبال زیادی مواجه شدند. از سوی دیگر اخوان با بها دادن به قضیه فلسطین در
 «نشریه خود به نام *النذیر*^۳ مسئولیت تبلیغی علیه یهودیان و انگلیسی‌ها را حرکت
 جدیدی بخشید و بعدها با انتشار کتاب *النار والدمار فی فلسطین* (آتش و ویرانی در
 فلسطین) در سرتاسر مصر از مسلمانان نمازگزار دعوت نمودند که به خاطر فلسطین در
 نماز دعا کنند و حتی خواستار تحریم یهودیان مصر نیز شدند.^۴

تأسیس شعب اخوان المسلمین در «بیت المقدس و سپس در غزه و با حضور بنا در ۱۹
 و ۲۰ مارس ۱۹۴۸ موج جدیدی از تأسیس و افتتاح شعب اخوان در فلسطین از جمله
 در قلقلیه، لد، طولکرم، مجدل و الخلیل آغاز گشت. تا اینکه تعداد این شعب به ۲۰
 واحد رسید.^۵»

۱. سید هادی خسروشاهی، حرکت اسلامی فلسطین، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵، ص ۱۱۵.

۲. با وساطت اخوان المسلمین، ملک فاروق به حاج امین الحسینی که در یکی از روستاهای نزدیک پاریس در
 اقامت اجباری به سر می‌برد، پناهندگی سیاسی داد و حاج امین الحسینی به مصر آمد. ریچارد میشل، تاریخ
 جمعیت اخوان المسلمین از آغاز تا امروز، ترجمه سید هادی خسروشاهی، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ
 و انتشارات، ج ۱، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۱۸.

جنگ ۱۹۶۷ اوج سرشکستگی ناصر در مقابل اخوان المسلمین بود. تنها در همین زمان بود که ناصر برای التیام بخشیدن به بخشی از آلام پنهان پیروان اخوان المسلمین، اقدامی همچون فراهم نمودن موجبات آزادی بعضی از زندانیان را فراهم ساخت

این فعالیت سیاسی و تبلیغاتی با برپایی کنگره‌های مربوط به قضیه فلسطین تقویت شد و موجبات ورود جدی اخوان المسلمین در عرصه را بیش از پیش فراهم ساخت.

رویکرد دوم اخوان در اقدام عملی آن ناشی از ضرورتی بود که به طور روزافزون در اندیشه حسن البنا نسبت به خطر یهودیت تقویت می شد و به همین دلیل پیشاپیش برای اعزام نیرو برای مبارزه

با اشغالگران اعلام آمادگی می نمود. «پیام بنا به گردهمایی ۱۹۴۷ مبنی بر آمادگی اخوان به اعزام ۱۰ هزار نیرو جهت آزادی و نجات فلسطین»^۱ یکی از ده‌ها نمونه‌ای است که حتی دشمن صهیونیستی دیگر از آن به هراس افتاده بود. تا جایی که خطر ناشی از اقدامات وی در یکی از دانشگاه‌های اسرائیلی همراه با عکس بنا به این صورت خاطر نشان شده بود:

صاحب این عکس یکی از سرسخت‌ترین دشمنان اسرائیل بود تا جایی که وی پیروان خود را در سال ۱۹۴۸ از مصر و برخی کشورهای دیگر عرب، برای جنگیدن علیه ما، گسیل داشت. ورود آنان به جنگ به طرز هولناکی برای اسرائیل دردسرافرین بوده است.^۲

اقدامات نظامی اخوان عمدتاً با گماردن محمود لیبیب به آموزش نظامی داوطلبان و حتی مبارزان فلسطین سامان یافت و با ادغام دو شاخه نظامی «الفتوه» و «النجاده» توسط لیبیب که اخوان در تأسیس آنان نیز سهیم بود^۳ حرکت نظامی علیه صهیونیست‌ها به معنای واقعی آن سازمان یافت.

در واقع اخوان المسلمین با تمام محدودیت‌هایی که به عنوان یک گروه مردمی از بطن جامعه اسلامی مصر بر دوش داشت تا جایی که در توان داشت علیه صهیونیست‌ها در جنگ اول از خود رشادت نشان داد. ولی یقیناً قصور و اهمال دول سران عرب عامل اصلی ناکامی این مبارزات حق جویانه شد.

قدرت روزافزون اخوان و محبوبیت آنان در میان آحاد جامعه و خصوصاً «فعالیت‌های ضد انگلیسی گروه تحت نام «النظام الخاصه» یا «الجهاز السری» (ارگان مخفی)

۱. همان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۸.

۳. همان، ص ۱۱۹.





سیاست خصمانه ناصر در طول حکومت ۱۶ تا ۱۸ ساله‌اش علیه اسلام‌گرایی و ناتوانی اخوان المسلمین در ارایه یک برنامه مشخص از مبارزه در این دوره خفقان، باعث شد که گروه‌های تندرویی از داخل جریان‌های اسلامی خارج شوند و دو جریان معتدل و رادیکال را به وجود آورند

باعث دستگیری بنا در چند مورد شد»^۱ و «رژیم شاهنشاهی به لحاظ خطر عمده‌ای که از این مسیر متوجه خود می‌دانست نهایتاً در اواخر سال ۱۹۴۸ این گروه را منحل اعلام کرد. تلاش شخصی بنا برای مذاکره با دولت نقراشی پاشا به هنگامی که نخست‌وزیر تمام قدرت حکومت را علیه اخوان به کار انداخته بود، ناموفق ماند. در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۸ نقراشی توسط یکی از اعضای اخوان ترور شد. به دنبال آن موج ترور علیه گروه به راه افتاد و سرانجام به ترور حسن البنادر ۱۲ فوریه ۱۹۴۹، توسط عوامل دولت منجر شد»^۲ و بدین ترتیب رهبر یکی از جنبش‌های مهم اسلامی در منطقه خاورمیانه پس از نزدیک به ۲۰ سال مبارزه در راه تحقق آرمان‌های اسلامی در سن ۴۳ سالگی به شهادت رسید.

مرحله دوم: دوره زمامداری جمال عبدالناصر

دیدگاه ضد ملی‌گرایی اخوان المسلمین مهمترین عامل اساسی در جدایی میان این گروه با حکومت در دوران ناصر بود. البته دلایل دیگری همچون جانبداری اخوان از ژنرال نجیب در منازعه وی با ناصر نیز وجود دارد، ولی به طور کلی ناصر خواهان افزایش روحیه ملی‌گرایی در مصر و در جهان عرب بود و اگر در زمان وی اتحاد و انسجام حتی به صورت اندک در میان اعراب لساناً و عملاً در یک مقطع کوتاه شکل گرفت تنها ناشی از ملی‌گرایی شخصی ناصر بود.

ملی‌گرایی ناصر به عقیده بسیاری از آگاهان «از ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۰ در جهت جدایی دین از سیاست و همگون با سیاست‌های محمدعلی پاشا حاکم سابق مصر بود.»^۳ وی به دنبال «نوسازی پایگاه‌های مشروعیت حکومت، با الهام از مفاهیم غربی و ملی‌گرایانه بود.»^۴ از سوی دیگر اندیشه حکومت مذهبی را مردود می‌دانست.^۵ با این تفاسیر به غیر از «دوره روابط مسالمت‌آمیز اولیه در سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۴»،^۶ ناصر تا پایان عمر خود از در خصومت با اخوان وارد شد و در پی سوءقصدی که به وی

۱. هریر دکمچیان، همان، ص ۱۵۰.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. بهمن آقایی و خسرو صفری، همان، ص ۱۱۸.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان، ص ۱۱۵.

شد بهانه‌ای یافت تا ضمن دستگیری مقامات اخوان، آثار حضور آنان را از جامعه سیاسی مصر بزداید.

جنگ ۱۹۶۷ اوج سرشکستگی ناصر در مقابل اخوان المسلمین بود. تنها در همین زمان بود که ناصر برای التیام بخشیدن به بخشی از آلام پنهان پیروان اخوان المسلمین، اقدامی همچون فراهم نمودن موجبات آزادی بعضی از زندانیان را فراهم ساخت.

اخوان المسلمین در خصوص علت اصلی شکست در مقابل رژیم صهیونیستی، همانا دوری از اجرای فرامین الهی را دلیل اصلی می‌دانست؛ به همین دلیل موضعی حق به جانب اتخاذ کرد و حتی از سوی حکومت نیز با برطرف نمودن بعضی محدودیت‌ها با اقبال مواجه شد. البته همان‌طور که پیش از این گفته شد این سیاست ناصر پس از جنگ ۱۹۶۷ به دلیل باز یافتن وجهه‌ای بود که وی در آن زمان از دست داده بود.

سیاست خصمانه ناصر در طول حکومت ۱۶ تا ۱۸ ساله‌اش علیه اسلام‌گرایی و ناتوانی اخوان المسلمین در ارایه یک برنامه مشخص از مبارزه در این دوره خفقان، باعث شد که گروه‌های تندروی از داخل جریان‌های اسلامی خارج شوند و دو جریان معتدل و رادیکال را به وجود آورند.

ظهور سید قطب از بطن اخوان المسلمین، از پیامدهای ناشی از ناکامی اسلام‌گراها بود که به صورت بسیار تندی راه مبارزه علیه حکومت را طرح‌ریزی می‌کرد. سید قطب عمدتاً با نشر آرا و افکار خود در کتاب *معالم فی الطريق* که عمدتاً با فراگرفتن تعالیمی از مودودی همراه بود جامعه جاهلی را با داشتن علائمی از کفر از جامعه اسلامی متمایز می‌کند و تنها راه رهیدن از جامعه جاهلی را پیش‌تازی یا جهاد علیه آن می‌داند. بر شمردن حکومت ناصر به عنوان یک جامعه جاهلی نتیجه‌ای جز اعدام او در سال ۱۹۶۶ توسط ناصر در بر نداشت.

سید قطب در واقع «حلقه ارتباطی غیر قابل انکار میان اخوان المسلمین از یک طرف و سازمان آزادی‌بخش اسلامی، «التکفیر و الهجره» و سازمان «الجهاد»، از سوی دیگر است. سید قطب به عنوان یک ایدئولوگ مبارز، رهبری تبدیل بنیادگرایی سست بنیاد اخوان المسلمین به افراط‌گرایی جوان دهه ۱۹۷۰ را بر عهده داشت^۱ و بدین ترتیب از این زمان به بعد شیوه آرام تبلیغ اسلامی به گونه‌ای مبارزه‌طلبی تبدیل شد که تمام جوانان مصر را تحت تأثیر خود قرار داد. مهمتر از همه آنکه عمده این گروه‌های تندرو بر خاسته از اندیشه‌های اخوان، پس از جنگ ۱۹۶۷ پا به عرصه وجود نهادند. در واقع

۱. هراییر دکمچیان، همان، ص ۱۶۵.



سید قطب به عنوان یک
ایدئولوگ مبارز، رهبری
تبدیل بنیادگرایی سست
بنیاد اخوان المسلمین به
افراط گرایی جوان دهه
۱۹۷۰ را بر عهده داشت

حقارت ناشی از شکست در این جنگ محرک اصلی آنان در
بازگشت به اصول اولیه اسلام بود؛ که هر کدام به یک نحو آن
را پیگیری می کردند.

ملی گرایی دوره ناصر که در جهان عرب ظرفیت بسیار
خوبی را علیه صهیونیسم بسیج کرده بود در داخل عملاً

در برابر اخوان المسلمین قرار گرفت و سخت ترین دوران
را برای این جنبش رقم زد و از سوی دیگر بخش عظیمی از ظرفیت های اسلامی در
مصاف با صهیونیسم را هدر داد و به همین دلیل دوره ناصر با تمام اقبال های عربی و ضد
صهیونیستی نه برای ناصر و نه برای فلسطین ثمری در پی نداشت. در حالی که موفقیت
ناصر و فضای مطلوب دوران او به ویژه پس از ملی شدن کانال سوئز می توانست جزء
بهترین دوران او و اسلام گراها باشد.

مرحله سوم: دوره سادات و مبارک

به طور کلی اوضاع حاکم بر وضعیت سیاسی مصر در دوران سادات و مبارک دارای یک
وجه مشترک مهم و اساسی است و این وجه مشترک، رویکرد هر دو آنان به غرب در یک
چرخش ۱۸۰ درجه ای از شرق است.

در این مسیر سیاستی را که سادات شروع نمود دارای این ویژگی ها بود.

۱. آشتی با اسلام رسمی دولتی و حمایت از الازهر؛

۲. دلجویی از اخوان المسلمین علیه ناصر پست ها؛

۳. سرکوب گروه های بنیادگرا.

اخوان المسلمین نیز از سوی دیگر با فراهم شدن فضای باز سیاسی در جامعه ای که
بنا داشت دشمن وی یعنی ناصر را منکوب نماید، دست به اصلاحاتی در اندیشه خود
زد تا به نحوی وجود گروه های تندروی اسلامی نیز ضرورت حضور خود را تا حدودی
کمرنگ تر ببینند.

اگر بتوانیم ادعا کنیم که اخوان المسلمین و سادات در تمام مسائل به یک نقطه مطلوب
از همزیستی مسالمت آمیز رسیده بودند، در یک مورد این ادعا صحیح نیست و آن
قضیه فلسطین بود. سادات در این مقوله حتی از سلف خود بسیار بدتر بود؛ به طوری
که رژیم صهیونیستی را مشروعیت بخشید. در واقع دوره مسالمت آمیز اولیه سادات با
اخوان المسلمین با انعقاد قرارداد کمپ دیوید به دوره پر تنش مبدل شد؛ تا جایی که
اخوان المسلمین به هیچ عنوان از نظریات خود عدول نکرد و حتی از طریق ماهنامه

ارزیابی ناظران از عملکرد

اخوان، دورخیز این جنبش برای یافتن یک نقش تأثیرگذار منطقه‌ای از جانب اسلام‌گرایان منطقه است

تازه‌مجاز گرفته/الدعوه در خصوص انعکاس نظریات خود در عین مخالف بودن حکومت، استفاده نمود و حتی «سادات را به تهدید برای بستن/الدعوه واداشت»^۱ با این همه گروه‌های اسلامی از این تهدیدات پروا نکردند و به طور جدی این مخالفت را ادامه دادند تا اینکه خالد

اسلامبولی به عنوان عضوی از سازمان الجهاد و با همکاری فکری عبدالسلام فرج و مشورت نظامی عبد الزمر در کسوت عضوی از اعضای ارتش در یک رژه نظامی، سادات را ترور کرد و تمامی گروه‌های اسلامی را از یک چاره‌جویی مصیبت‌بار رهایی بخشید.

دوره حسنی مبارک نیز در برگیرنده سیاست‌های کج‌دار و مریزی است که عمدتاً ریشه در اندیشه‌های سادات در کنترل جامعه سیاسی مصر داشت؛ به طوری که مبارک نیز در یک دوره با حضور اخوان در انتخابات سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۷ موافقت و در انتخابات سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۵ مخالفت می‌کند و حتی بعضی از رهبران آن را به زندان می‌افکند. اگرچه نمی‌توان سیاست مشخصی را از سوی مبارک انتظار داشت ولی چه در دوره ناصر و چه در دوره سادات و مبارک، حکومت‌ها به دنبال محدود کردن فعالیت جنبش‌های اسلامی بودند. منتهی سیاست ناصر مخالفت صریح بود ولی مخالفت سادات و مبارک در لفافه‌ای از ژست‌های دموکراتیک مابانه محقق می‌شد که نهایتاً تاب تحمل آن را نیز نداشتند. به نحوی که شاهد واکنش‌های نامناسب مبارک در قبال موفقیت اسلام‌گراها در آخرین انتخابات قبل از سقوط وی بودیم.

مذاکره و سازش در دوره حسنی مبارک^۲ با رژیم صهیونیستی، جنبه‌ای فراملی به خود گرفت و شامل میانجی‌گری برای سایر کشورهای عربی و گروه‌های فلسطینی شد و در این میان اخوان المسلمین که کم‌فروغ‌ترین دوران فعالیت سیاسی خود را طی می‌کرد در این معادله هیچ نقشی نداشت و هواداران آن نیز با سرکوب و اختناق ناشی از حاکمیت مبارک فرصت بروز و ظهور نداشتند.

در این دوره مبارک پایه راهبردی غرب و امریکا در منطقه برای نهایی کردن فرآیند سازش محسوب می‌شد و هر چه در این دوره بر نقش خود پافشاری می‌نمود، فاصله‌اش با

۱. حسنین هیکل، همان، ص ۲۳۲.

۲. دلایلی مبارک میان اسرائیل و فلسطینی‌ها و گروه‌های فلسطینی و حتی نقش‌های منطقه‌ای، همگی ناشی از پذیرفتن نقش زبوتانه سیاسی به عنوان یک مهره سرسپرده در منطقه از سوی امریکا و صهیونیسم بود. اگرچه در برخی موارد حتی خود را به عنوان منجی فلسطینی‌ها و حتی قدس نیز جا می‌زد. رک: اسامه الغزالی و محمد ابراهیم، مبارک و/القدس، نهضه مصر للطباعه و النشر و التوزیع، ۲۰۰۱.





دو سازمان جنبش مقاومت

اسلامی (حماس) و جنبش جهاد اسلامی از بطن اخوان المسلمین جوشیده‌اند

مردم و توده‌های مسلمان در مصر و سایر کشورهای عربی، افزون می‌گشت؛ اوج خوش خدمتی مبارک به امریکا و صهیونیسم در جریان جنگ ۲۲ روزه و خیانت به حماس با مسدود کردن راه‌های ارتباطی دولت مردمی حماس در غزه با دنیای خارج و تکمیل محاصره مردم مسلمان غزه که در بدترین شرایط معیشتی و بهداشتی تحت تهاجم صهیونیست‌ها قرار داشتند، هویدا شد. مبارک در این مقطع زمانی آخرین نفس‌های خود را برای بقای اسراییل در برابر مخالفت تمام ملت‌های منطقه می‌کشید؛ تا اینکه بانداک مقاومتی، توان ایستادگی در برابر نهضت بیداری اسلامی را نداشت و در بهمن ماه ۱۳۸۹ سنگر خود را به نظامیان سپرد.

تا پیش از به ثمر نشستن نهضت بیداری اسلامی در مصر و سقوط مبارک، اخوان المسلمین تمام تلاش خود را محدود به حضور کم‌رنگ در مناسبات سیاسی داخلی کرده بود و در این دوره حتی شبکه فراملی خود در برابر صهیونیست‌ها را فعال نکرد و به عبارتی بقای هر چند محدود خود را به موضع‌گیری شجاعانه در برابر تحولات مهم منطقه از جمله جنگ ۳۳ روزه و ۲۲ روزه ترجیح داد.

مرحله چهارم: اخوان المسلمین و بیداری اسلامی

حرکت سنجیده و حساب‌شده در فضای داخلی، منطقه و تعامل با قدرت‌های تأثیرگذار از جمله مهمترین شاخص‌های رفتارشناسی اخوان المسلمین در این دوره است. عدم معرفی کاندید ریاست جمهوری در ابتدا و سپس معرفی کاندیدا آن هم با تأکید بر پذیرش یکی از آنها توسط شورای نظامی و صرفاً فعالیت در انتخابات مجلس حاکی از عدم اطمینان نسبت به فراگیری و مطلق بودن حمایت مردمی از این جنبش در کنار سایر فعالان تازه‌وارد در عرصه سیاسی داخلی است؛ به ویژه در زمانی که برخی گروه‌های اسلامی تندرو با گرایش‌های سلفی بحث عبور از اخوان المسلمین را مطرح کردند؛ که کتاب *الحصاد/المر* نوشته ایمن الظواهری رهبر القاعده را می‌توان در این راستا ارزیابی کرد. ضمن آنکه احزاب لائیک، ملی‌گرا و تکنوکرات پس از مبارک نیز مورد توجه اخوان هستند و اخوان به راحتی آنها را در رفتار و رویکرد خود کنار نمی‌گذارد.

از سوی دیگر شعب اخوان در خارج از مصر از جمله در سوریه و تونس به شکل دیگری با امواج بیداری اسلامی درگیر هستند و هنوز حضور و فعالیت امریکا و غرب را در ممالک خود پایان یافته نمی‌دانند. از همین رو قائل به بازی دوطرفه با غرب تا تثبیت کامل خود می‌باشند.



مواجهه اخوان در این دوره با فلسطین و صهیونیست‌ها از دو جنبه قابل بررسی است. تعامل با گروه‌های فلسطینی و دولت خودگردان با محوریت تقویت مقاومت و دوم اتخاذ شیوه آرام و حساب‌شده برای لغو قرارداد کمپ دیوید از مسیر قانونی و نه انقلابی؛ همچون حمله به سفارت رژیم صهیونیستی.

ارزیابی ناظران از عملکرد اخوان، دور خیز این جنبش برای یافتن یک نقش تأثیرگذار منطقه‌ای از جانب اسلام‌گرایان منطقه است. ضمن آنکه از یک سو چهره‌های متعادل، همراه و تعامل‌گرا از اسلام در جایگاه حاکم ارایه کند و از سوی دیگر نمونه‌های انقلابی همچون ایران را به دلیل مخالفت شدید با غرب، منزوی و ناکارآمد نشان دهد.

الگوی اجرایی چنین ایده‌ای، ترکیه تا قبل از اظهارات اردوغان مبنی بر مطلوب بودن حکومت لائیک در سفر به مصر است که شدیداً با آن مخالفت شد. پیچ تاریخی اخوان و تصمیم‌گیری در قبال غرب، صهیونیسم و استقرار در جامعه ملت‌هتیب سیاسی مصر در همین دو سال است. در واقع اخوان المسلمین با فرصت بی‌بدیل کنونی یا باید همچون یک جنبش اسلامی با اهداف و تعاریف اولیه نقشی مهم و اساسی در منطقه بر عهده بگیرد یا به عنوان یک فعال سیاسی وارد معادلات، معاملات و زوابعدهای سیاسی شود. متأسفانه مواضع سران اخوان المسلمین در یک سال اخیر پس از سقوط مبارک بسیار محافظه‌کارانه و حاکی از علاقه آنها به حکومت‌داری است و نه اسلام‌گرایی؛ و به همین دلیل است که منابع ناآشنای اخوان در مصر به صورت مکرر در صدد پاسخگویی به شبهات مطرح در این عرصه هستند.^۱ حتی محمد بدیع مرشد عام اخوان نیز در نسخه رسانه‌ای شده دیدار خود با آنه پاترسون سفیر امریکا در قاهره نکات حائز اهمیت در نزد آگاهان جهان اسلام مبنی بر بی‌اعتمادی به سیاست‌های امریکا و حمایت این کشورها از [مبارک] دیکتاتور و موضع غیر قابل قبول در قبال قضیه فلسطین را به وی گوشزد می‌کند.^۲

اخوان المسلمین و گروه‌های اسلامی مبارز فلسطین

به طور کلی فعالیت اخوان المسلمین در فلسطین دو گروه مبارز اسلامی را از خود به جای نهاده است؛ و بنا به گفته شهید دکتر فتحی شقاقی «دو سازمان جنبش مقاومت اسلامی (حماس) و جنبش جهاد اسلامی از بطن آن جوشیده‌اند.»^۳

۱. جام جم، ۱۰/۲۸/۱۳۹۰.

۲. جمهوری اسلامی، ۱۱/۱/۱۳۹۰.

۳. زیاد ابو عمرو، همان، ص ۵.



اعضای جهاد فرق اساسی خود با اخوان را عمدتاً در نیافتن راهی جهت پایان نظریات و رفتار ابهام‌آمیز اخوان و حرکت‌های آرام و اصلاح‌گرانه آن و عدم توسل آنان به اسلحه و غیره در شرایط فعلی و همچون گذشته می‌دانند

جنبش مقاومت اسلامی (حماس) که در ۱۹۸۷/۱۲/۱۴ با صدور بیانیه‌ای اعلام موجودیت نمود، در واقع به دنبال تحقق ایده‌های اخوان المسلمین در فلسطین به شکلی مبارزه‌جویانه‌تر و شفاف‌تر است. دکتر زیاد ابو عمرو در خصوص حماس می‌گوید:

حماس جنبش جدیدی نیست مگر در اسم و نه در کارهای جدید، جنبش مادر که حماس به آن گرایش دارد جنبش اخوان المسلمین است که ریشه‌های آن در صحنه فلسطین به ده‌ها سال پیش و حتی تا پیش از استقرار رژیم غاصب صهیونیستی برمی‌گردد.^۱

این واقعیت را می‌توان در نزدیکی شعارهای این دو گروه با هم مشاهده نمود. ولی به هیچ عنوان یک تمایز اساسی را نمی‌توان نادیده گرفت و آن اینکه حماس به واقع پویاتر و جدی‌تر در مبارزه علیه صهیونیست‌ها می‌باشد و آنچه مهم است اقدام عملی است و نه فقط نظریات لسانی.

جنبش جهاد اسلامی نیز اگرچه به یک عبارت از بطن اخوان المسلمین خارج شده است و بسیار پیش‌تر از حماس پا به عرصه مبارزه گذاشته است ولی نمی‌توان اهداف و برنامه‌های اجرایی آنان را با اخوان همسو دانست. اعضای جهاد فرق اساسی خود با اخوان را عمدتاً در نیافتن راهی جهت پایان نظریات و رفتار ابهام‌آمیز اخوان و حرکت‌های آرام و اصلاح‌گرانه آن و عدم توسل آنان به اسلحه و غیره در شرایط فعلی و همچون گذشته می‌دانند. در واقع اخوان المسلمین سرعت مورد نیاز جهت پاسخ گفتن به نیاز گروه‌های مبارز جهت اقدام مسلحانه را محقق نکرد و گروه مبارز جهاد که در بسیاری از موارد با الهام از انقلاب اسلامی ایران مصمم به مبارزه جدی بود مسیری جدا را برای رسیدن به هدفی مشترک انتخاب نمود. ضمن آنکه جنبش جهاد اسلامی فلسطین سازش‌ناپذیری خود را با الهام از حضرت امام (ره) در ایران در عدم ورود به هر نوع مذاکره‌ای با سازشکاران و غاصبین اثبات کرده و مرزی سیاه و سفید از سوی خود با آنها ترسیم کرده است. باز بودن باب مذاکره به ویژه از سوی رهبران اخوان در شرایط فعلی برای جنبش جهاد، قابل قبول نیست.

جنبش جهاد اسلامی با حفظ روحیه و کارکرد مقاومت‌گونه خود در چهارچوب

۱. همان، ص ۷۷.

محورهایی همچون وحدت، اسلام‌گرایی و مبارزه قاطع حاضر به پذیرفتن نقش در تحولات جدید است. همچون استقبال از اظهارات رهبران حماس در اتحاد و حتی ادغام گروه‌های اسلامی برای حضوری پررنگ در ساف.

اخوان المسلمین و جمهوری اسلامی ایران

بنابر نظر رهبران حماس مبنی بر سابقه ۶۰ ساله ارتباط اخوان با ایران از زمان شهید نواب صفوی، دوره‌های مختلفی از روابط و سطح آن می‌توان ارایه کرد؛ البته اگر نتوان در این مقال مروری مفصل بر آن داشت، ولی اشاره گذرا به نقاط عطف آن حائز اهمیت است. محوریت اساسی در ایجاد این ارتباط عدم ورود اخوان به مناقشات فرقه‌ای و مخاصمات مذهبی^۱ با رویکرد وحدت‌گرایانه است که عامل ارتباط ایران و اخوان از دیرباز شده است. به ویژه ارتباطات متقابل که از دوران جمال عبدالناصر این زمینه را برای جایگاه فرمانطقه‌ای مصر در تحولات اسلامی فراهم کرد.

از سوی ایران فداییان اسلام با مسئولیت شهید نواب صفوی این دیدگاه را داشت که برنارد لوئیس نیز بر آن صحنه گذارده و می‌گوید: «با وجودی که فداییان اسلام از مذهب تشیع پیروی می‌کنند، حامل اندیشه‌های وحدت‌گرایانه اسلامی هستند که تا حد زیادی به اندیشه‌ها و تفکرات اخوان المسلمین مصر نزدیک است؛ چنانکه روابط نزدیکی میان آن دو جریان برقرار بود»^۲؛ که البته نمونه عالی از این رویکرد را می‌توان در تشکیل «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» با حضور شخصیت‌های مختلفی از جهان اسلام شاهد بود.

موضوع فلسطین علاقه‌مندی مشترک دیگری برای پیوند و ارتباط اخوان با ایران بود که با ورود فعالانه آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی به ویژه در هنگامی که رژیم پهلوی در هم‌سویی با صهیونیست‌ها مرتکب رفتار نادرستی شده بود، وسعت بیشتری یافت. با پیروزی انقلاب اسلامی انتظار می‌رفت که اخوان المسلمین با فراهم آمدن شرایط جدید در مواجهه ضد صهیونیستی جمهوری اسلامی و برپایی حکومت دینی استفاده‌های بیشتری از این فرصت نماید؛ ولی تحولات پس از انقلاب اسلامی و طولانی شدن جنگ تحمیلی و فتنه‌گری برخی عناصر ضد اسلامی این روابط را سرد و در برخی موارد تیره کرد.^۳ ولی مانع از آن نشد که امیدهای دو طرف به طور کامل از میان برود.

۱. عباس خامه‌یار، *ایران و اخوان المسلمین*، تهران، اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۰، ص ۲۲۸.

۲. همان.

۳. همان.

سفر مقامات سابق اخوان به

ایران در خلال بیداری اسلامی و پس از سقوط مبارک حاکمی از دریافت عمیق و صائبی از اندیشمندان دو طرف برای آینده منطقه است

از همین رو در هیچ برهه‌ای از هیچ یک از مقامات جمهوری اسلامی علیه اخوان و بالعکس، مطلبی عنوان نشد. تا اینکه با بیداری اسلامی و از میان رفتن موانع سفر و ارتباطات، این فضا تا حدی تلطیف گردید.

سفر مقامات سابق اخوان به ایران در خلال بیداری اسلامی و پس از سقوط مبارک حاکمی از دریافت عمیق و صائبی از اندیشمندان دو طرف برای آینده منطقه است. جمهوری اسلامی با توجه به اصول خود و با تأکید بر توسعه وحدت اسلامی با برخی از منشعبات اخوان در سایر کشورها از جمله تونس و شخص راشد الغنوشی هم ارتباط خود را حفظ کرده و آنان نیز با توجه به تحولات جدید، بسیار متمایل به تبادل تجربیات برای ساخت آینده سیاسی کشورشان هستند.

نتیجه

کالبدشکافی جریان‌های اسلامی فلسطین هدف این مقال نیست ولی آنچه مورد توجه است تأثیر اخوان المسلمین در ایجاد این گروه‌ها و گرایش‌های اسلامی در فلسطین است که البته تنها دلیل پیدایی این گروه‌ها هم نیست. ولی بحق نمی‌توان ثمرات ارزنده تشکیلاتی را که «حسن‌البناء» بنیان نهاد، نادیده انگاشت. اخوان المسلمین اگر چه نتوانست در برهه‌های مختلف زمانی به تمامی نیازها پاسخ گوید و نقش مکمل یا متمم را بازی کند ولی به عنوان آغازگر جریان، مسیری را فراهم نموده است که دیگر نیروها با راهیابی به این مسیر، توانی بیشتر را به سوی هدف به کار گرفته و حرکت اولیه را تکمیل نمایند. در واقع نمی‌توان انتظار داشت که اخوان المسلمین با وجود تمام گرایش‌های فکری و اصولی میان متفکران اسلامی در جهان اهل سنت، تمام‌کننده جریانی باشد که خود در ۷۰ سال گذشته آن را آغاز کرده است. در واقع می‌بایست این انتظار را از گروه‌های جدیدی داشت که با برنامه‌های جدید خود به تقویت و ترمیم این بنای خیر بپردازند؛ و این را از یاد نبرند که حرکتی را که از میان شاخه‌های اخوان شروع نموده‌اند، ریشه‌ای بسیار مستحکم دارد که حتی دشمن نیز به آن واقف است.

حسنى مبارک در این خصوص به روزنامه نیویورک تایمز می‌گوید:

باید به شما بگویم که تمامی مشکل مربوط به تروریسم در سراسر خاورمیانه چه الجهاد یا حزب‌الله در لبنان باشد چه حماس، از

موضوع فلسطین علاقه مندی
 مشترک دیگری برای پیوند و
 ارتباط اخوان با ایران بود که با
 ورود فعالانه آیت الله کاشانی و
 نواب صفوی به ویژه در هنگامی
 که رژیم پهلوی در هم سوئی با
 صهیونیست ها مرتکب رفتار
 نادرستی شده بود، وسعت
 بیشتری یافت

اخوان المسلمین غیر قانونی خودمان
 سرچشمه می گیرد. اینها همه از زیر
 چتر اخوان المسلمین بیرون می آید!^۱
 در واقع حسنی مبارک با به کار بردن واژه تروریسم و
 اطلاق آن به گروه های مبارز فلسطینی و حامی آزادی
 فلسطین «وعده نابودی قطعی گروه اخوان المسلمین
 را طی طرح های آینده»^۲ خود، به نیویورک تایمز
 می دهد و حال آنکه دیری نمی پاید که خود با موج

بیداری اسلامی، اسیر شاگردان همین مکتب شده و از قدرت ساقط می شود. و در عین
 ناباوری از قدرت فراوان مردم مسلمان مصر در پشت حصارهای آهنین، در انتظار مرگ
 خود می باشد.

منابع قابل استفاده دیگر:

۱. ریچارد میشل، تاریخ جمعیت اخوان المسلمین از آغاز تا امروز، ترجمه سید هادی
 خسروشاهی، ۲، تهران، مرکز، چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷.
۲. کمال حاج سید جوادی، اخوان المسلمین مصر در امتحان تاریخ از حسن البنا تا سید
 قطب، تهران، میثاق، ۱۳۵۸.
۳. ابراهیم محمد و دیگران، اخوان المسلمین مصر، ترجمه و تألیف کارشناسان مؤسسه
 مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۸۵.
۴. بهمن آقایی و خسرو صفوی، اخوان المسلمین، تهران، رسام، ۱۳۶۵.
۵. زیاد ابو عمرو، جنبش های اسلامی در کرانه غربی و نوار غزه، ترجمه حسن خامه یار،
 تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۶. بررسی روابط مصر و حماس، مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۹۰.
۷. جمال البنا، ما بعد اخوان المسلمین، دارالفکر اسلامی، ۱۹۹۶.
۸. فؤاد الهجرسی، اخوان المسلمین والقضیه الفلسطینیة، دارالکلمه، ۲۰۰۱.
۹. شاهد علی، جهاد اخوان المسلمین فی حرب فلسطین (۱۹۴۸)، دارالتوزیع و النشر
 الاسلامیه، ۲۰۰۲.
۱۰. ریچارد میشل، اخوان المسلمین، ترجمه عبدالسلام رضوان، دارالقلم، ۱۹۷۸.

۱. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۲۸ و ۱۲۷، ص ۵۴.

۲. همان.





مناسبت‌ها



امریکا در غرقاب جهنم طبس

«باز خوانی شکست امریکا در صحرای طبس»

غلامرضا خارکوهی^۱

اشاره

یکی از اقدامات غیر قانونی سران کاخ سفید انجام عملیات نظامی پنهان در کشورهای مخالف می باشد که با هدف سرنگون کردن دولت های مخالف و بر سر کار آوردن مهره های سرسپرده و وابسته به غرب صورت می گیرد. این برنامه حداقل دو بار در کشور ایران تجربه شده است. بار اول در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود که سازمان سیای امریکا (C.I.A) با انجام کودتایی شوم دولت دکتر مصدق را سرنگون کرد و محمدرضا شاه را بر خلاف خواست مردم بر سر کار آورد. اما این تجربه در پنجم اردیبهشت سال ۱۳۵۹ برای بار دوم تکرار شد؛ با این تفاوت که در عملیات اول هدف صرفاً روی کار آوردن حاکمیت پهلوی و سرکوب هواداران نهضت ملی بود؛ ولی در بار دوم علاوه بر سرکوب انقلاب اسلامی، بخش مهمی از هدف عملیات، نجات گروگان های جاسوس امریکایی محبوس در تهران بود که در پنجم اردیبهشت سال ۵۹ در صحرای دورافتاده طبس با امدادهای الهی به شکست انجامید. شکست تهاجم مخفیانه امریکا به ایران و بر ملا شدن

۱. تاریخ نگار انقلاب در استان گلستان



آن، حیثیت سران کاخ سفید به ویژه کارتر رئیس‌جمهور را بر باد داد و تبعات سیاسی زیادی برای آنها در ایران و جهان داشت. اینک در این مقاله بر آن هستیم تا نگاهی به این تهاجم نافرجام داشته باشیم.

درآمدی بر عملیات امریکا

عملیات پنهان نظامی از حربه‌های جنایتکارانه سازمان سیاى امریکا (CIA) است که بارها و بارها در کشورهای ضد امریکایی (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) به کار گرفته شده است. برخی از این اقدامات با نیک‌فرجامی و برخی دیگر با نافرجامی و شکست مفتضحانه همراه بوده است.

از میان عملیات‌های پنهان نظامی امریکا که سرانجامی فضاحت‌بار برای آنان داشت و چون لکه ننگی بر پیشانی‌شان و داغ جگرسوزی بر دلشان مانده و خواهد ماند، می‌توان از حمله نظامی ناموفق امریکا به صحرای طبس ایران (در تاریخ پنجم اردیبهشت ۱۳۵۹) نام برد که به خاطر نجات ۵۳ جاسوس گروگان در دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و نیز به منظور شکست انقلاب شکوهمند اسلامی یا حداقل ضربه زدن به آن صورت پذیرفت.

گرچه پیش از آن نیز در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ شمسی با استفاده از ضعف دولت ملی گرای مصدق، سازمان سیا با همکاری اینتلیجنت سرویس انگلیس و نظامیان سرسپرده محمدرضا شاه اقدام به کودتای موفقی نمود که نتیجه آن سلطه بلامنازع ۲۵ ساله امریکا بر تمام ارکان کشور ایران بود، اما عملیاتی که ۲۷ سال بعد (در ۵ اردیبهشت ۱۳۵۹) امریکاییان طی توطئه ذلت‌بارشان در صحرای طبس به مرحله اجرا گذارند به لحاظ دخالت مستقیم و تمام و کمال نیروهای امریکایی در این حمله، در طول تاریخ فعالیت‌های سیا در ایران، واقعاً بی‌سابقه و منحصر به فرد است. هر چند پس از آن نیز در دوران ۸ ساله دفاع مقدس، امریکا به عنوان موتور محرکه ماشین جنگی صدام بعثی عراق علیه انقلاب اسلامی عمل کرد؛ به طوری که حتی گاهی از حضور مستقیم در جنگ به نفع عراق نیز خودداری نورزید، که در این میان می‌توان از دخالت نظامی و کمک مستقیم به مزدوران عراقی در بازپس‌گیری شهر فاو (در بهار سال ۶۵) و نیز حمله به سکوهای نفتی و همچنین شلیک بی‌شرمانه موشک به هواپیمای مسافربری ایران - در تیرماه سال ۶۷ که نتیجه آن کشته شدن مظلومانه حدود ۲۷۰ زن و مرد و کودک بی‌گناه بود - نام برد.

استانفیلد ترنر (Stan eld Turner) رئیس اسبق سازمان سیای آمریکا (در زمان ریاست جمهوری کارتر) که خود از طراحان مداخله و عملیات پنهانی در کشورهای ضد آمریکایی خصوصاً ایران اسلامی بود، درباره مداخلات غیر قانونی و ضد بشری سران کاخ سفید چنین می گوید:

ما اکثراً به خاطر انگیزه‌های خصوصی، آشکارا در امور کشورهای مختلف دخالت کرده‌ایم، ولی در ظاهر

انگیزه‌های اخلاقی را بهانه قرار داده و به اقداماتی... علیه آنها دست زده‌ایم.^۱

او در ادامه می گوید:

مسدود کردن دارایی‌های ایران در آمریکا هرگز آن طور که باید برای افکار عمومی آمریکا که ناظر اسارت دیپلمات‌های خود به مدت ۴۴ روز در ایران بودند، حالت تسلی بخشی نداشت.^۲

دولت مردان آمریکا قبل از حمله به طیس انواع توطئه‌های مزورانه و کارشکنی‌ها را علیه انقلاب اسلامی به کار بستند که مطالعه برخی از اقدامات ضد انسانی آنها از زبان یکی از عاملان و مجریان اصلی این گونه ترندها، یعنی آقای برژینسکی (Brzezinski) مشاور امنیت ملی رئیس جمهور سابق آمریکا (کارتر) و نیز رئیس کمیسیون سه جانبه آمریکا مفید به نظر می‌رسد. او می گوید:

در ۱۰ نوامبر [۱۹ آبان ۵۸]، یک روز قبل از یادداشت کتبی رئیس جمهور (کارتر) خطاب به من پیرامون اخراج تمام دانشجویان ایرانی، آغاز اخراج تمام ایرانیانی را که به طور غیر قانونی در ایالات متحده می‌زیستند، اعلام کردیم. دو روز بعد، رئیس جمهوری دستور داد تا خرید نفت از ایران متوقف شود... تمام دارایی‌های رسمی ایران در آمریکا بلوکه شود. این اقدام طی یک فرمان اجرایی در ۱۴ نوامبر [۲۳ آبان سال ۵۸] اعلام شد... روشن بود که فشار برای دست زدن

۱. استانفیلد ترنر، پنهان کاری و دموکراسی، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۱۳۴.



به اقدام جامع‌تر شدت بیشتری می‌یافت... در اجلاس چهارم دسامبر [۱۳ آذر ۵۸] شورای امنیت ملی رئیس‌جمهور (امریکا) تصمیم گرفت تا مجازات‌های اقتصادی بیشتری علیه ایران صورت بگیرد. تیم‌هایی از مقامات وزارت خارجه و خزانه‌داری (امریکا) مأمور شدند تا با یکدیگر مشورت کرده و اقدامات خود را با متحدانمان هماهنگ کنند؛ این طرح در نهایت در ۷ آوریل [۸ فروردین ۵۹] به اعلام قطع روابط دیپلماتیک و تحریم اغلب صادرات و معاملات مالی با ایران منجر گردید... ماهمچنین علیه دیپلمات‌های معتبر ایرانی در ایالات متحده دست به اقدام زدیم؛ به سفارت ایران در واشنگتن دستور داده شد تا کارکنان خود را از ۶ نفر به ۱۵ نفر کاهش داده و تعداد کارکنان چهار کنسولگری خود را در سراسر ایالات متحده به نصف برساند.^۱

امریکا ملتی از گوسفندان

جالب این است که بدانیم جنایات سازمان سیا، چه به صورت عملیات پنهان و چه به صورت دیگر که برای حفظ منافع نامشروع امریکا اعمال شده و می‌شود مورد تأیید مردم خودخواه آن کشور نیز می‌باشد و آنان چشم‌پسته مهر صحت بر جنایات‌های سیا و دولتمردان کشور خود می‌زنند.

چنانکه آقای ترنر در کتابش به نام *پنهان‌کاری و دموکراسی secrecy any democracy* می‌نویسد:

همواره مواردی پیش آمده که شهروندان امریکایی نیز نتایج حاصل از عملیات پنهانی ما را تحسین کرده‌اند؛ مثل مواقعی که: ... دست به عملیاتی زده‌ایم که به عنوان نمونه می‌توان از موارد زیر نام برد: ... حمله و توزیع وسایل ضد رژیم (در کشورهایایی مثل ایران تحت حاکمیت آیت‌الله خمینی و لیبی تحت حاکمیت سرهنگ قزافی) و...^۲

او در ادامه می‌نویسد:

اوایل سال ۱۹۸۱ [اواخر سال ۱۳۵۸ و اوایل سال ۱۳۵۹ شمسی] در پایان دوران ریاست‌جمهوری کارتر، تعداد زیادی طرح عملیات پنهانی

۱. زیگنیو برژینسکی، *اسرار سقوط شاه و گروگان‌گیری*، ترجمه حمید احمدی، تهران، جامی، ۱۳۶۲، ص ۱۵۳-۱۵۲.

۲. استانیفیلد ترنر، همان، ص ۱۳۵.

در نقاط مختلف [دنیا] در حال اجرا بود و من موقعی که به روند فزاینده عملیات پنهانی بعد از دوران رکودش در اواسط دهه ۱۹۷۰ می‌اندیشم به این نتیجه می‌رسم که ملت آمریکا هم مسلماً هرگز راضی نمی‌شد به طور کامل [ما] از اجرای هر گونه عملیات پنهانی دست برداریم [۱]! ترنر در بخش دیگری از این کتاب می‌نویسد:

مردم آمریکا حاضرند از «سیا» و اقداماتش علیه دشمنان آمریکا ولو اینکه به صورت فریبکاری و دروغ‌گویی هم که باشد پشتیبانی کنند. جامعه آمریکا ترجیح می‌دهد «سیا» به هر اقدامی که ضروری می‌داند دست بزند اما فقط کاری کند که کسی از آن مطلع نشود و سناتور «سالتونستال» هم می‌خواست بگوید هیچ علاقه‌ای به آگاهی از بعضی اقدامات نامطلوب [سازمان سیا در سایر کشورها] ندارد که توسل بدان‌ها برای حفظ بقای آمریکا در جهان معیوب و اوضاع تهدیدکننده امروزی، اغلب اجتناب‌ناپذیر است.^۲

به راستی که این نشانه بی‌خردی و جهالت،^۳ نامتمدن، وحشی، کثیف و بی‌منطق^۴ بودن و نیز وحشی و جانپان عادی و بالفطره^۵ بودن مردم امریکاست که با وجود آن همه دم‌زدن از حقوق بشر و دموکراسی و ادعاهای «رهبری جهان و الگو جلوه دادن خود برای جهانیان» به اندازه پیشیزی برای حقوق سایر ملت‌ها و جوامع انسانی ارزش قایل نیستند و در حوزه زندگی اجتماعی انسان هیچ‌کس را به جز خود آدم به حساب نمی‌آورند.

۱. همان، ص ۱۳۷.

۲. همان، ص ۲۲۴.

۳. درباره جاهل بودن مردم آمریکا علاوه بر آنچه در متن مقاله از قول آقای ویلیام. ج. لدرر آمده، جالب است که بدانیوم مؤسسه آمریکایی روابط عمومی و سنجش افکار «لوئیس هریس» در اوایل اردیبهشت سال ۱۳۷۴ش «با تعجب بسیار اعلام کرد که تنها دو درصد از آمریکاییان نام رئیس‌جمهوری کشور همسایه، مکزیک و یک درصد از آنها فقط نام نخست‌وزیر کانادا را می‌دانستند! گزارش «لوئیس هریس» که توسط آسوشیتد پرس مخابره شده است، گویای آن است که معلومات عمومی آمریکاییان در مقایسه با سایر ملل فوق‌العاده کم است و از اوضاع جهان و سیاست بی‌اطلاع هستند. این مؤسسه، این بی‌اطلاعی را نتیجه عدم توجه آمریکاییان به اخبار و تحولات سایر کشورها می‌داند و معتقد است که آنها حتی بسیاری از کشورها را نمی‌شناسند که به اخبار مربوط به آنها توجه کنند.» همشهری، ۱۳۷۴/۲/۱۴، ص ۱۶.

۴. این تعبیر در پاسخ به این سخن «ریچارد نیکسون» است که گفته بود: «بسیاری از آمریکاییان تمایل دارند که مسلمانان را مردمی نامتمدن، وحشی، کثیف و بی‌منطق بدانند.» ریچارد نیکسون، فرصت‌را از دست ندهید، ترجمه محمود حدادی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۱۹۳.

۵. این تعبیر در پاسخ به این گفته آقای ریگان - رئیس‌جمهور اسبق آمریکا - است که ایرانیان را وحشی و جانپان عادی و بالفطره نامیده بود. ادوارد کلن، رازها، ترجمه پوران خاور و سرور طلپعه، تهران، بی‌بی‌تی، ص ۲۳۰.



امریکایی‌ها در شرایطی خود را برای تجاوز نظامی به ایران آماده می‌کردند که دولت موقت در اعتراض به اشغال لانه جاسوسی استعفا کرده بود و در اوایل بهمن ماه ۵۸ بنی صدر تازه به ریاست جمهوری رسیده بود. در اواخر بهمن ماه ۵۸ جنگ دوم گنبد و ترکمن صحرا تازه به پایان رسیده بود. امام در پیام نوروزی سال ۵۹ این سال را سال قانون اعلام کرده بود و خواستار انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و مدارس شده بود. سپس اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار شد. در ۲۰ فروردین ۵۹ آمریکا با ایران قطع رابطه اقتصادی نمود. از سوی دیگر گروهک‌های ضد انقلاب که مراکز دانشگاهی را پایگاه اصلی فعالیت‌های حزبی خود کرده بودند پس از اعلام انقلاب فرهنگی مایل به تخلیه و ترک دانشگاه‌ها نبودند و هر روز بحران‌سازی می‌کردند

امریکاییان که در اصل مردمی بی‌بن و ریشه و مهاجران و غاصبان^۱ سرزمین آمریکا هستند، تنها و تنها به فکر آسایش و خوشبختی خود بوده و حاضرند تمام ملت‌ها و ارزش‌ها و قداست‌های مردم روی کره زمین را فقط فدای منافع نامشروع خود نمایند. لذا بدین سبب است که می‌بینیم ارتش آمریکا یک روز به ایران حمله می‌کند، یک روز به لیبی، یک روز به سومالی و روز دیگر به عراق و افغانستان. علاوه بر این در همه توطئه‌ها و ستم‌هایی که در نقاط مختلف دنیا اعم از کشورهای مسلمان و غیر مسلمان و حتی در خود آمریکا و سایر کشورهای به اصطلاح متمدن، ضد اسلام و مسلمین به ویژه علیه انقلاب اسلامی ایران جریان داشته و دارد، مستقیم یا غیر مستقیم جای پای آمریکا را مشاهده می‌کنیم. بنابراین باید گفت حقیقتاً هیچ لقبی و

صفتی شایسته‌تر و برازنده‌تر از لقبی که یکی از خود شهروندان آمریکا- یعنی آقای ویلیام. ج. لدرر (W.J.Lederer)- به مردم آمریکا داده است، نیست: «ملتی از گوسفندان»

او با انتشار کتابی تحت عنوان *ملتی از گوسفندان* (*A nation of sheep*)، ضمن بر ملا کردن بخشی از جنایات ضد بشری آمریکا در سایر کشورها از جمله ایران، مردم آمریکا را «گوسفند» معرفی کرده است... او در قسمتی از این کتاب می‌نویسد:

۱. به این دلیل امریکاییان فعلی غاصب سرزمین آمریکا هستند که با زور و تجاوز و کشتار و بردگی و غارت و تاراج ثروت بومیان (سرخ‌پوستان) ساکن آنجا باعث نابودی شهرها و تمدن‌های اولیه آنها شدند. لذا به کار بردن اصطلاح «کشف آمریکا» که متأسفانه در میان نویسندگان نیز رایج است غلط می‌باشد چرا که قاره آمریکا گم نشده بود یا خالی از سکنه نبود که کسی (مثل کریستف کلمب ماجراجو) آنجا را کشف یا پیدا کند. پیام جهاد سازندگی، س ۱۳۷۳، ش ۳۱، ص ۱۳.



ما [امریکاییان]، ملتی غافل، بی‌خبر از حقایق، بی‌شهامت و فاقد عقل سلیم بودیم؛ زیرا ما هر آنچه را که شنیدیم و خواندیم پذیرفتیم و کوچکترین تلاشی برای کشف صحت یا سقم مطالب دریافتی نکردیم. ما نمی‌دانستیم در کره چه می‌گذشت؛ همچنان که در جریان وقایع لائوس نبودیم و همین‌طور که در جریان آنچه در چین، کوبا، شیلی، بولیوی، اندونزی، ویتنام، ایران و عراق می‌گذشت و می‌گذرد، نبودیم و نیستیم.^۱ او در بخش دیگری از کتابش می‌نویسد:

[ما امریکاییان] اگر شکست بخوریم فقط به دلیل این است که کودن ایم... همه ما می‌دانیم که اشتباهات احمقانه ما اساس شکست‌های ما است. با این حال کمتر کسی پیدا می‌شود که خشمگینانه خواستار اصلاح و رفع آنها باشد. هیچ کس توصیه یا پیشنهادی ارائه نمی‌دهد. به جای آن با احساس ترحم دست‌های خود را می‌مالند و مثل گوسفند بعبع می‌کنند... ما درست مثل یک ملت گوسفند عمل می‌کنیم، نه مثل یک جامعه جسور از امریکایی‌های آگاه و شجاع.^۲

البته اکنون با بیداری مردم امریکا و قیام ۹۹ درصد علیه یک درصد شادخواران و زورمداران می‌توان گفت که «ملت گوسفند» برانزده آن قدرت‌طلبان و تبهکارانی است که برای به چنگ آوردن قدرت و حفظ آن چون گوسفندی در چنگ صهیونیست‌ها قرار دارند.

انقلاب دوم، گرداب امریکا

گفتیم که حمله به طبس یک عملیات نافرجام نظامی و پنهان امریکا بود که یادآوری آن در واقع نمایانگر تصویر کوچکی از جنایت‌های بی‌شمار امریکا است. همان‌طور که می‌دانید، در تاریخ ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در اعتراض به جنایت‌های ضد بشری شیطان بزرگ - امریکا - و پناه دادن آن کشور به محمدرضا پهلوی مخلوع و نیز به منظور شکست ابهت پوشالی ابرقدرت‌ها، به ویژه امریکا، طی یک اقدام بی‌سابقه انقلابی، لانه جاسوسی امریکا را به اشغال خود درآوردند و جاسوسان دیپلمات‌نمای آنجا را نیز به گروگان گرفتند.

۱. ویلیام. ج. لدرر، *ملتی از گوسفندان*، ترجمه عبدالمحمد دلخواه، تهران، عطایی، ۱۳۶۰، ص ۱۰۳-۱۰۲.

۲. همان، ص ۲۲۹.



به رغم آنکه خبر این واقعه سردمداران کاخ سفید را شوکه کرد، ولی آنان در بدو امر چنین تصور می‌کردند که با تماس‌ها و قول و قرارهایی که با دولتمردان ملی‌گرای دولت موقت ایران خصوصاً مهدی بازرگان و ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده داشتند، می‌توانند به زودی گروگان‌ها را آزاد کنند و این موضوع با عذرخواهی ایران خاتمه خواهد یافت. اما چند روز بعد به دنبال حمایت‌های گسترده حضرت امام (ره) و مردم مسلمان از این اقدام شجاعانه دانشجویان (خاصه پس از استعفای بازرگان در اعتراض به دستگیری جاسوسان امریکایی)، سردمداران کاخ سفید تازه دریافتند که در چه گرداب وحشتناکی افتاده‌اند. چنانکه آقای برژینسکی می‌گوید:

در ۶ نوامبر [۱۵ آبان ۵۸]، امید ما مبنی بر زودگذر بودن مسئله [گروگان‌ها] به باد رفت. آیت‌الله خمینی علناً تصرف سفارت و گروگان‌گیری را تشویق کرد و از ملاقات با فرستادگان امریکا خودداری ورزید. علاوه بر این تب و هیجان عمومی در ایران شدت می‌یافت.^۱

این گرداب، هیبت امریکا را به خاک مذلت مالید و انقلابی در ایران و حتی جهان پدید آورد که به تعبیر حضرت امام، انقلابی بزرگتر از انقلاب اول (پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷) بود.^۲ به این ترتیب بود که ملت مسلمان ایران و دانشجویان پیرو خط امام با عمل قهرمانانه خود روی تاریخ را سفید کردند و افتخار نسل‌های حاضر و آینده شدند؛ زیرا اقدام آنان علاوه بر اینکه انقلاب اول را کامل کرد، کانون توطئه داخلی و خارجی ضد انقلاب را به هم ریخت و ضربه بزرگی به هیبت شیطان بزرگ وارد نمود؛ درس بزرگی هم به پابرهنگان و مظلومان تحت ستم جهان برای مقابله با دول استکباری دادند. بدون شک خاطره این حماسه جزء جاودانه‌ترین و درخشان‌ترین صحنه‌های تاریخ سیاسی دنیا باقی خواهد ماند.

مقدمات تهاجم

به دنبال اشغال لانه جاسوسی، دولتمردان امریکا اقدام به راه‌اندازی جنگ روانی و تبلیغاتی گسترده و پوشش خبری وسیع علیه انقلاب اسلامی کردند و دست به انواع مجازات‌ها، محاصره اقتصادی، تزییقات سیاسی و دیپلماتیک، تحریک و کمک به ضد انقلاب داخلی و حتی تشجیع رژیم بعثی عراق برای خرابکاری در نقاط مرزی ایران

۱. زیبگنیو برژینسکی، همان، ص ۱۵۱.

۲. امام خمینی (ره) فرمود: «در ایران باز انقلاب است، انقلاب بزرگتر از انقلاب اول»، cd کتاب صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).

زدند. اما قرائن و شواهد به ویژه اعترافات دست‌اندر کاران عملیات نجات (حمله طبس) حکایت از آن دارد که سران کاخ سفید از نخستین روزها و قبل از مجازات‌های سیاسی و اقتصادی و دیپلماتیک، به فکر حمله نظامی به ایران افتاده‌اند و به همین سبب در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۸ یعنی دو روز پس از اسارت جاسوسان امریکایی در تهران، دستور طرح‌ریزی و آماده‌سازی نیروهای نظامی ویژه (گروه نجات) را برای حمله به ایران صادر کردند. چنانکه به گفته زیبگنیو برژینسکی - مشاور امنیت ملی کارتر و یکی از طراحان اصلی تهاجم - «طرح عملیات نجات از نخستین روزهای گروگان‌گیری تحت مطالعه بود.»^۱ او در جای دیگر می‌نویسد:

گزارش مأموریت نجات گروگان‌ها، محصول پروسه یک طرح‌ریزی طولانی بود. ماجرا از ششم نوامبر آغاز شد؛ یعنی یک روز پس از گروگان‌گیری. در آن روز من به هارولد براون (Harold Brown) وزیر دفاع دولت کارتر (تلفن زده و به او دستور دادم تا استاد مشترک را به طرح‌ریزی یک مأموریت نجات [برای حمله به ایران] مأمور نماید.^۲

این طرح رفته رفته خصوصاً با پیگیری مستمر برژینسکی، پنتاگون، هارولد براون - وزیر دفاع - و ژنرال دیوید جونز (David Jones) - رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح امریکا - سیر تکاملی خود را پیمود و با امکانات و هزینه و اختیارات گسترده‌ای که برای آموزش، تدارکات، نقشه و آماده‌سازی این گروه قایل شدند، امید اجرای موفقیت‌آمیز آن بیش از پیش افزایش یافت و بر ضریب اطمینان و امکان پیروزی آن افزوده گشت.

امریکایی‌ها در شرایطی خود را برای تجاوز نظامی به ایران آماده می‌کردند که دولت موقت در اعتراض به اشغال لانه جاسوسی استعفا کرده بود و در اوایل بهمن ماه ۵۸ بنی‌صدر تازه به ریاست جمهوری رسیده بود. در اواخر بهمن ماه ۵۸ جنگ دوم گنبد و ترکمن صحرا تازه به پایان رسیده بود. امام در پیام نوروزی سال ۵۹، این سال را سال قانون اعلام کرده بود و خواستار انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و مدارس شده بود. سپس اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار شد. در ۲۰ فروردین ۵۹ امریکا با ایران قطع رابطه اقتصادی نمود. از سوی دیگر گروهک‌های ضد انقلاب که مراکز دانشگاهی را پایگاه اصلی فعالیت‌های حزبی خود کرده بودند، پس از اعلام انقلاب فرهنگی مایل به تخلیه و ترک دانشگاه‌ها نبودند و هر روز بحران‌سازی می‌کردند. بنابراین تقریباً همه

۱. سایروس ونس و زیبگنیو برژینسکی، *توطئه در ایران*، ترجمه محمود طلوعی، تهران، هفته، ۱۳۶۲، ص ۱۸۸.
۲. زیبگنیو برژینسکی، *همان*، ص ۱۶۷.



آقای جولیتو کیه‌زا خبرنگار ایتالیایی می‌گوید:

مستولان سیاسی و اجرایی کشور در گیر انواع بحران‌های داخلی بودند و به عبارت دیگر فکر همه چیز بودند جز در اندیشه ورود کماندوهای متجاوز امریکایی در منطقه طبس آن هم در چنان شبی. البته در این میان افراد و جریان‌ات انقلابی هم بودند که انتظار تهاجم نظامی امریکا را به خاک ایران داشتند، اما نمی‌دانستند که به این زودی و در چنین شبی در منطقه طبس اتفاق می‌افتد. چنانکه این موضوع در یکی از اطلاعیه‌های چهار صفحه‌ای که پس از ۲۰

تمام منابع نقل شده، جز منابع رسمی امریکا، عقیده دارند که شوروی به وسیله دستگاه‌های الکترونیکی‌اش از عملیات [دلتا] اطلاع حاصل کرده است. طبس کمتر از ۵۰۰ کیلومتر از مرز شوروی فاصله دارد و دقیقاً در منطقه‌ای واقع شده که همیشه اهمیت خاصی برای شوروی داشته است

فروردین سال ۵۹ و اندکی قبل از حمله به طبس از سوی امور پرورشی هنرستان امام خمینی شهرستان علی‌آباد کتول - واقع در ۶۰ کیلومتری شرق گرگان در استان گلستان - تحت عنوان «حمله نظامی» صادر شده و تصریح گردیده بود:

این آخرین حربه امریکا خواهد بود که از آن ابایی هم نخواهد داشت. زمینه‌های این کار هم در امریکا فراهم شده است؛ پس از چند ماه نقشه‌کشی، شاه مخلوع به مصر می‌رود و به دنبال او اردشیر زاهدی به او می‌پیوندد تا زمینه را به کمک ساواکی‌های فراری برای به وجود آوردن یک شبکه خرابکاری علیه ایران آماده سازد. در همین موقع خبرنگارها خبر ورود بختیار خائن به عراق را گزارش می‌دهند و تبلیغات رادیو عراق بر علیه ایران بیشتر می‌شود. از نظر بین‌المللی هم اقداماتی از سوی جناح‌های جنگ طلب هیئت حاکمه امریکا صورت گرفته است. دولت امریکا ۲۰۰ هزار نفر از سربازان احتیاط خود را فرا خوانده است تا سربازان جوان خود را به آن سوی دریاها و نهایتاً خلیج فارس گسیل دارد. ۲۰۰ تن از سناتورهای دموکرات و جمهوری خواه امریکایی طرحتی که به دولت این کشور تسلیم کرده‌اند خواستار تقویت نیروهای نظامی امریکا شده‌اند و بالاخره دولت آلمان غربی دوست و متحد امریکا برای اولین بار به اقیانوس هند نیروی دریایی اعزام داشته است.

این تحولات همه نشانه آن است که امریکا خود را آماده می‌سازد تا در صورتی که تحریم اقتصادی‌اش بر علیه ایران کارگر نیفتاد، از نیروی نظامی استفاده نماید.^۱

شرح عملیات دلتا

بالاخره پس از گذشت چند ماه از بازداشت جاسوسان سفارت امریکا و محرز شدن عدم کارایی توطئه‌های روانی، تبلیغاتی، سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک سران کاخ سفید علیه انقلاب اسلامی و نیز به دنبال شکست تلاش‌های سازشکارانه ملی‌گراها و لیبرال‌ها و سایر ضد انقلابیون داخلی و خارجی در آزادسازی جاسوسان و نیز عدم تسلیم ملت ایران در برابر فشار امریکا، به تدریج اندیشه توسل به حمله نظامی در میان سران کاخ سفید قوت گرفت. تا اینکه از حدود اوایل یا اواسط فروردین ماه سال ۱۳۵۹ شمسی گروه عملیات نجات موسوم به «نیروی دلتا» بر فعالیت‌های آماده‌سازی خود افزودند و برای روز عملیات مهیاتر گردیدند. افراد نیروی دلتا از کارکشته‌ترین، ماهرترین، باتجربه‌ترین، خون‌آشام‌ترین، خشن‌ترین و جانی‌ترین کماندوهای امریکایی بودند و از ماه‌ها پیش نیز برای چنین عملیاتی اشتغال به تمرین و آموزش داشتند. گروهی از آنها حتی چندبار و به طور مکرر عملیات را تا فرودگاه متروکه طبس (صحرای یک) آزمایش کرده بودند و علاوه بر این از طریق ایادی داخلی خود و همچنین جاسوسانی که تحت عناوین کذایی صلیب سرخ، کشیش، خبرنگار و دیپلمات با سوءاستفاده از ملیت سایر کشورها جهت بازدید از لانه جاسوسی و جاسوسان به ایران اعزام کرده بودند، اطلاعات لازم را برای تکمیل طرح تجاوز کارانه به دست آوردند. جیمی کارتر (Jimmy Carter) رئیس‌جمهور وقت امریکا و بالاترین مقام مسئول در حمله نظامی به ایران، برنامه عملیات را تحت عنوان «فاجعه در کویر» چنین تشریح می‌کند:

تمام تلاش ما این بود که اقدامات مربوط به آزادی گروگان‌ها مخفی بماند و به افرادی که اجباراً از رفت و آمد هواپیماها و هلی‌کوپترها مطلع می‌شدند، گفته بودیم این حرکات مربوط به عملیات مین‌گذاری است. عصر شانزدهم آوریل (۲۷ فروردین ۵۹) برای بررسی کامل عملیات در اتاق بررسی موقعیت [اتاق وضعیت کاخ سفید] تشکیل جلسه دادیم

۱. آرشیو اسناد شخصی مؤلف؛ ضمناً این اطلاعیه در ۴ صفحه با نام «یک گام به عقب» از سوی گروهی به نام «امور پرورشی هنرستان امام خمینی علی‌آباد کتول» منتشر شده که حاوی اطلاعات زیادی در زمینه اشغال لانه جاسوسی است.



کارتر رئیس جمهور اسبق امریکا:
روز یکشنبه چهارم نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۱۳۵۸) تاریخی است که من هرگز آن را فراموش نخواهم کرد... اسارت گروگان‌های امریکایی از چهارم نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۱۳۵۸) در ایران، سایه‌ای از غم بر زندگی من و مردم امریکا افکنده بود

که جلسه دو ساعت و نیم به طول انجامید. من مخصوصاً تحت تأثیر «ژنرال جیمز وات»، «ژنرال فیلیپ کاست» و «سرهنگ چارلی بکویت» که رهبری عملیات را بر عهده داشتند قرار گرفتم. در توضیحات دقیقی که از عملیات دادند ابهام‌هایی که در نحوه اجرای طرح وجود داشت، مرتفع شد. از این رو ضمن قبول و تأیید کامل طرح به آنها دستور دادم که آن را به مرحله اجرا درآورند و آنها را مطمئن ساختم که هنگام اجرای طرح هیچ‌گونه دخالتی از جانب کاخ سفید نخواهد شد. تنها درخواست من این بود که مرا لحظه به لحظه در جریان امر قرار بدهند.

کلیه برنامه‌ها و تمرین‌های مقدماتی این طرح تکمیل شده بود و زمان برای اجرا نیز مناسب بود و من به موقعیت این طرح کاملاً امیدوار بودم. هواپیماها در مصر و عمان که دوست ما و هم‌جوار ایران بودند، مستقر شده بودند... بدیهی است که نقشه دقیق ساختمان سفارت ما در ایران در اختیارمان بود. ولی به منظور اطلاع از مکان نگهداری گروگان‌ها احتیاج به اطلاعات دقیقی داشتیم که... اقبال با ما یاری کرد و برای اولین بار یکی از عوامل ما در ایران... توانست محل دقیق هر یک از گروگان‌ها، تعداد محافظین و خصوصیات آنها و برنامه روزانه گروگان‌ها و محافظین را دقیقاً در اختیار ما بگذارد. از طرف دیگر عوامل ما که قبلاً به عناوین متفاوت تجاری و خبرنگاری و... به ایران رفت و آمد می‌کردند، اطلاعات دقیقی در زمینه محافظین گروگان‌ها در اختیار ما گذاشته بودند... در چنین شرایطی نیروهای ماهر و آموزش دیده ما می‌توانستند در تاریکی شب و با استفاده از وسایل نورزا افراد ما را از دانشجویان تشخیص دهند و امکان آزادی آنها را فراهم سازند. بدین منظور ما احتیاج به شش هلی‌کوپتر بزرگ داشتیم که در مرکز تهران پرواز کند و گروه نجات همراه با سه نفر گروگان امریکایی مستقر در وزارت خارجه و گروگان‌هایی که در سفارت بودند پس از آزادی به محل امنی منتقل شوند.

مشکل اساسی عبور از دریا و کشورهایی بود که در مسیر قرار داشت تا به مرکز تهران برسیم. برای رفع این مسئله در نظر گرفتیم هشت هلی کوپتر بزرگ که فقط شش فروند آن در عملیات رهاسازی گروگان‌ها شرکت می‌کردند و دو عدد دیگر برای ذخیره در نظر گرفته شده بود، توسط هواپیمای حمل و نقل که در عمان داشتیم به منطقه دورافتاده‌ای که صحرای شماره یک [طبس] نامیده شده و قبلاً توسط پرواز آزمایشی ما دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته بود، منتقل کنیم. تنها نقطه ضعف این منطقه جاده فرعی و خاکی بود که به ندرت برای عبور و مرور مورد استفاده قرار می‌گرفت. البته در این زمینه گروه نجات آمادگی این را داشت که در صورت عبور و مروری در این جاده در حین عملیات عابرین را توقیف نموده وسیله نقلیه آنها را دور از انظار مخفی... سازند.^۱

کارتر در ادامه می‌گوید:

طبق برنامه، هلی کوپترها غروب روز پنجشنبه ۲۴ آوریل (۴ اردیبهشت ۵۹) ساعت ده و نیم صبح به وقت واشنگتن پرواز می‌کردند و شش ساعت بعد به محل عملیات می‌رسیدند. فاصله این پرواز از بحر عمان تا محل عملیات ۶۰۰ میل بود که حداکثر ظرفیت پرواز این گونه وسایل هوابرد است. شش فروند هواپیمای C-۱۳۰ که حامل نود نفر اعضای گروه نجات، به علاوه سوخت و وسایل و تجهیزات بود در محل عملیات به هلی کوپترها می‌پیوست. سپس گروه و لوازم از هواپیماهای C-۱۳۰ به هلی کوپترها منتقل می‌شدند و هواپیماها خاک ایران را ترک می‌گفتند. آنگاه هلی کوپترها به سمت شمال و یکی از کوه‌های نزدیک به پرواز در می‌آمدند و ساعت ۴ صبح به مقصد می‌رسیدند و تا روز بعد در همانجا مخفی می‌ماندند. این محل، دورافتاده و کاملاً خالی از سکنه بود و احتمال شناسایی گروه نجات بسیار کم بود. ارتباط بین پنتاگون و گروه نجات از طریق ماهواره و سایر وسایلی ارتباطی فوری بود. من نیز گزارش‌های خود را تلفنی از طریق «ژنرال جونز» و «هارولد براون» دریافت می‌کردم. شب بعد کامیون‌هایی که توسط عمال ما در تهران خریداری و در انباری در نزدیکی تهران نگهداری می‌شد، به محل

۱. تیم ولز، ۴۴۴ روز ماجرای گروگان‌های آمریکایی در ایران، ترجمه احمد باقری، تهران، رجا، ۱۳۶۶، ص ۳۸-۳۶.



اختفای گروه نجات آمده آنها را به شهر [تهران] می‌آوردند.^۱
ادامه توضیحات مربوط به تشریح عملیات دلتا را از زبان سرهنگ چارلی بکویث (Charli beckwth) فرمانده این عملیات نافر جام بخوانید:

من در یک مقطع خاص با استفاده از یکی از خودروهای کوچک‌تر جلو خواهیم رفت تا آخرین قسمت از مسیری را که به طرف شهر [تهران] می‌رود بازرسی و سفارت را برانداز کنم. لحظه‌ای که کامیون‌ها به دیوار شرقی سفارت، روبه‌روی خیابان روزولت برسند، نیروی دلتا از دیوار بالا می‌رود و مواد منفجره قوی در آن کار می‌گذارد به طوری که با انفجار آن حفره‌ای در دیوار ایجاد می‌شود که برای وارد شدن یک کامیون هجده چرخ به داخل سفارت کافی خواهد بود. این انفجار پنجره‌های خانه‌های اطراف را در هم خواهد شکست و سکنه اطراف آن ناحیه را سراسیمه خواهد کرد... دلتا به سه گروه قرمز، سفید و آبی تقسیم خواهد شد. گروه حمله مرکب از عناصر آبی و قرمز خواهد بود که هر کدام شامل چهل نفر می‌باشد. گروه سفید که از نظر کمیت خیلی کوچک‌تر است به عنوان پشتیبان عملیات مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

لحظه‌ای که مواد منفجره در دیوار کار گذاشته می‌شود، گروه آبی با یورش به محل سکونت قائم مقام سفارت، اقامتگاه سفیر و ساختمان اداری و انبار که به آن قارچ می‌گویند، گروگان‌هایی را که در آنجا نگهداری می‌شوند آزاد می‌کند. گروه قرمز، محل پذیرایی‌های رئیس و کارکنان را که گروگان‌هایی نیز در آنجا هستند مورد حمله قرار می‌دهد و پست‌های نگهبانی در پارک موتوری و مرکز برق را از کار می‌اندازد. وقتی این کارها انجام شود، گروه سفید، خیابان روزولت را مسدود می‌کند و سپس استادیوم ورزشی را که در نزدیکی محوطه سفارت است اشغال و به تصرف خود در می‌آورد. گروگان‌های آزادشده تحت پوشش سه مسلسل-دوام-۶۰ و یک اچ-ک-۲۱ همراه با گروه‌های قرمز و آبی به طرف حفره دیوار و آن طرف خیابان روزولت و سپس به داخل استادیوم حرکت خواهند کرد. در آنجا منتظر خواهند شد تا هلی‌کوپترها آنها را سوار کنند و ببرند [و از آنجا دور نمایند]... بزرگترین مشکل نیروی دلتا

برژینسکی مشاور امنیت
 ملی کارتر: تصرف ساختمان‌ها نیست، ما مدت دو
 سال به عنوان یک واحد ضد تروریستی
 احتیاج به گرفتن ندارم که
 شکست مأموریت نجات
 [حمله نظامی امریکا به
 طبس] تلخ‌ترین ناامیدی
 من در چهار سال خدمتم
 در کاخ سفید بود
 حفاظت هر گروگان دو عضو دلتا را مأمور
 کرده‌ایم... به پزشکان وظیفه شمارش افراد در استادیوم داده شده است.
 هیچ کس آنجا را ترک نخواهد کرد تا اینکه تمام گروگان‌ها شمارش
 شوند.

با وجود اینکه احتمال داشت که یک یا دو هلی کوپتر را در استادیوم
 فوئبال از دست بدهیم، اما بقیه هلی کوپترها برای خارج کردن همه
 کافی بود. اولین هلی کوپتر قادر بود تمام گروگان‌ها را حمل کند، اما
 دومی برای احتیاط در نظر گرفته شده بود. سپس گروه‌های قرمز و آبی
 وارد هلی کوپتر سوم و گروه سفید سوار هلی کوپتر چهارم می‌شوند و از
 صحنه می‌گریزند. در [ورزشگاه] منظره گروگان‌ها و دلتا با یک واحد
 رنجر، که وظیفه حفظ امنیت فرودگاه و نظارت بر سوار کردن افراد در
 استارلیفتر (Starli er) های سی - ۱۴۱ با بال‌های ثابت نیروی هوایی
 دارند، دیدار می‌کنند... این دقیقاً طرح ما بود.

ما می‌خواستیم تمام نگهبان‌ها را در چهار یا پنج ساختمان و هر کس
 دیگری را که در این عملیات مداخله می‌کرد بکشیم. هر ایرانی مسلح در
 داخل ساختمان باید کشته می‌شد... وقتی که عملیات شروع شود تعداد
 زیادی از ایرانی‌ها برای آوردن کمک پا به فرار می‌گذارند. دلتا وظیفه
 دارد که آنها را مثل آبکش سوراخ کند و در این باره حرفی نیست.
 این طرح بود... رئیس جمهوری (کارتر) گفت: در طول راه از منظره به
 خارج از ایران پوشش هوایی همراه شما خواهد بود... در مورد تاریخ عبور
 از دیوار توافق حاصل شد. ۲۴ آوریل (۱۴ اردیبهشت ۵۸) ما وارد ایران
 می‌شدیم. روز ۲۵ آوریل مخفی می‌گشتیم و از دیوار عبور می‌کردیم و





اوایل بامداد روز بیست و ششم ایران را ترک می‌کردیم.^۱

پنجه عقاب در فاجعه کویر

بالاخره فرمان عملیات صادر و حرکت نیروی دلتا آغاز شد. گروه عملیات طبق برنامه وارد صحرای طبس شد. رمز این عملیات «پنجه عقاب» نام داشت و در آن ۸ هلی کوپتر فوق مدرن و ۳ هواپیمای سی - ۱۳۰ شرکت داشتند. «این هواپیماها مجهز به وسایل فوق مدرن بودند که می‌توانستند رادارهای ایران را به کلی خنثی کنند. ۹۰ نفر افرادی که در واقعه طبس شرکت داشتند مسلط به زبان فارسی روان و سلیس و اطلاعات جاسوسی لازم بودند.^۲

کماندوها مجهز به پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و متخصص در جنایت، خشونت و کشتار بودند. طرح این عملیات به رغم عمر چند ماهه‌اش به خوبی محرمانه و پنهان در حد اطلاع دست‌اندرکاران آن و برخی از کشورهای مشارکت‌کننده مانده بود. در شرایطی که همه محاسبات کارشناسان شیطان‌ی، حکایت از موفقیت این عملیات داشت و عملیات نیز طبق برنامه شروع شده و پیش می‌رفت و سردمداران کاخ سفید از مستی و خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند، ناگهان اولین خبر ناگوار شکست مفتضحانه متجاوزان منتشر شد. «هامیلتون جردن» رئیس ستاد کاخ سفید و یکی از مزدوران سازمان سیا می‌گوید:

ساعت چهار و نیم بعد از ظهر جلسه‌ای درباره برنامه مبارزات انتخاباتی داشتیم ولی فکر ما متوجه وقایعی بود که هزاران کیلومتر دورتر از ما در میان بیابانی متروک [یعنی صحرای طبس ایران] جریان داشت. انتظار ما زیاد به طول نینجامید و با تلفن کارتر، من و ماندیل و جودی هر سه به طرف دفتر رئیس‌جمهور به راه افتادیم. کارتر با حالتی پریشان در پشت میز دفتر کار خصوصی خود ایستاده بود و با برژینسکی صحبت می‌کرد. وقتی که ما وارد شدیم، گفت: «خبر بدی برایتان دارم. باید مأموریت نجات را لغو کنیم.» هر سه ما بهت‌زده شدیم و در آن لحظه هیچ یک نمی‌دانستیم چه باید بگوییم. کارتر ادامه داد: «دو هلی کوپتر به مقصد نرسیده و از شش هلی کوپتر باقیمانده یکی دچار نقص فنی شده است.

۱. چارلی بکویت و دونالد ناکس، *نیروی دلتا از پلی ملی تا طبس*، ترجمه رضا فاضل زرنندی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۲۰-۱۴.

۲. *غائله چهاردهم/سفند ۱۳۵۹*، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، تهران، دادگستری، ۱۳۶۴، ص ۲۳۱.



با پنج هلی کوپتر هم نمی توان به موفقیت برنامه امیدوار بود. ... کار تر پشت میز خود نشست و چند ثانیه سکوت برقرار شد. هر کس در درون خود به عاقبت کار می اندیشید و یارای سخن گفتن نداشت. این سکوت مرگبار را صدای زنگ تلفن شکست. کارتر گوشی را برداشت و گفت: «دیوید (جونز) چه خبر؟» ما حرف های جونز را نمی شنیدیم ولی حالت چهره کارتر و پریدگی رنگ او نشان می داد که خبرهای بدی می شنود. کارتر لحظه ای چشمانش را بست و در حالی که به زحمت آب دهانش را قورت می داد پرسید: «آیا کسی هم مرده است؟ ... ما به دهان و چشمان او زل زده بودیم. چند ثانیه بعد گفت: «می فهمم... می فهمم» و گوشی تلفن را گذاشت. هیچ کس سؤالی نکرد تا اینکه خود کارتر پس از چند ثانیه سکوت گفت: مصیبت تازه ای پیش آمده. یکی از هلی کوپترها به یک هواپیمای سی - ۱۳۰ خورده و آتش گرفته و احتمالاً چند نفری هم کشته شده اند.^۱

آری؛ آنها به لحاظ خصلت استکباری شان همه جوانب علمی، فنی، جغرافیایی، جوی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و لجستیکی عملیات و حتی تغییر تحولات، خطرات، موانع و مسائل احتمالی را نیز در نظر گرفته بودند و در واقع راجع به همه چیز اندیشیده بودند به جز یک چیز و آن «قدرت خداوند» بود که هرگز کارتر و امثال او قادر به درک آن نبودند. به قول یکی از نویسندگان که می گوید:

استکبار جهانی که خود را مالک تمامی هستی می داند، در عملیات آزادسازی گروگان ها همه چیز را به خدمت گرفته است: نیروی تربیت شده، گروه ضربت، امکانات جاسوسی جهانی، پایگاه های مزدوران سرسپرده و وابسته شان در خلیج فارس، استفاده از تجارب عملیاتی سایر نیروهای به اصطلاح ویژه ای چون «سرویس هوابرد ویژه انگلیس» و «گروه ضد شورش آلمان». محاسبات آنها دقیق است و برای مواجهه با کوچکترین حرکات طرف مقابل برنامه ریزی می شود. آنها همه چیز را حتی غیر محتمل ترین اتفاقات را... در نظر گرفته اند ولی موفق نمی شوند زیرا فقط و فقط خدا را فراموش کرده اند؛ همین و بس.^۲

۱. هامیلتون جردن، بحران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، هفته، ۱۳۶۲، ص ۱۷۱-۱۷۰.

۲. چارلی بکویت و دونالد ناکس، همان، ص ۵ (مقدمه ناشر).



بنابر این خداوند یک بار دیگر آن هم در قرن یکه تازی علم و تکنولوژی با تحقق عملی سوره مبارکه فیل (الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل - الم یجعل کیدهم فی تضلیل و ارسل علیهم طیراً ابابیل تر میهم بحجاره من سجیل فجعلهم کعصف ماکول) و یادآوری داستان شکست فضاحت بار اصحاب فیل (در سال ۵۷۰ میلادی) شن‌های زمین را مأمور کرد تا پاسخ این تجاوزگری بی‌شرمانه به کعبه آمال مسلمین جهان یعنی انقلاب اسلامی را بدهند.

و بدینسان بود که توفان شن، به رغم مهتابی بودن شب به حرکت درآمد و کرد آنچه را از سوی خداوند مقدر شده بود. به دنبال این شکست مفتضحانه تاریخی، کاخ سفید در ساعت یک بامداد ۲۵ آوریل (به وقت واشنگتن مطابق با روز ۱۳۵۹/۲/۵) طی بیانیه کوتاهی اعلام کرد: «عملیات نجات گروگان‌ها به دلیل اشکالات فنی عقیم ماند و بر اثر حادثه‌ای که رخ داد ۸ امریکایی کشته شدند.»^۱

اهداف و برنامه‌ها

بازخوانی پرونده قطور حمله نظامی امریکا به طبس، خاصه مدارک به دست آمده از هلی کوپترهای به جا مانده در صحرای طبس و حوادث و توطئه‌های بعدی علیه جمهوری اسلامی، صاحب‌نظران علوم سیاسی و تاریخ را بر آن داشت تا تصور کنند که به احتمال قریب به یقین هدف از این عملیات تجاوز کارانه تنها آزادسازی جاسوسان امریکایی و کشتن دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نبوده است. بلکه فراسوی این مقصود، طراحان و مجریان آن اهداف شوم دیگری را نیز در سر می‌پروراندند که در یک جمع‌بندی کلی می‌توان از این موارد نام برد:

۱. انجام کودتا در ایران (در صورت موفقیت عملیات دلتا به طور همزمان یا تسریع در انجام کودتا پس از آزادسازی گروگان‌ها).
۲. بمباران فرودگاه‌ها و پایگاه‌های نظامی ایران.
۳. تسکین افکار عمومی امریکا که در مدت گروگان‌گیری به شدت سرخورده، ذلیل و درمانده شده بودند.
۴. جلب رأی و نظر مردم امریکا به نفع کارتر برای پیروزی در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری‌اش.
۵. نمایش قدرت در مقابله با انقلاب اسلامی و اثبات آسیب‌پذیری آن.

۱. تیم ولز، همان، ص ۴۷۹.

۶. تشجیع، تحریک و تقویت ضد انقلاب داخلی (اعم از کمونیست‌ها، ملی‌گراها، لیبرال‌ها، منافقین و...) برای تشدید مبارزه با انقلاب اسلامی.

۷. اثبات دکترین همزیستی مسالمت‌آمیز دو ابرقدرت در ضدیت با انقلاب اسلامی.

۸. در صورت موفقیت‌آمیز بودن حمله، بنا بود این عملیات به عنوان یک نمونه تسجیلی، یک الگو و تجربه عالی به منظور تأسیس یک سازمان ثابت و همیشه مهیا برای انجام عملیات و حمله‌های مشابه چه در ایران و چه در سایر کشورهای ضد امریکایی مورد استفاده قرار گیرد.

بی تفاوتی شوروی

به رغم ادعاهای ابرقدرت شرق به سرکردگی سردمداران کمونیست شوروی سابق مبنی بر دشمنی با امریکا و طرفداری از محرومان و کارگران، دیدیم که در ماجرای حمله نظامی پنهان امریکا به طیس ایران، با توجه به داشتن آن همه دستگاه‌های جاسوسی زمینی و فضایی و با آگاهی از حمله امریکا به ایران که هم مرزش بود، کوچکترین مخالفت و واکنشی از خود نشان نداد؛ چنانکه آقای جولیتو کیه‌زا (Giulietto chiesa) خبرنگار ایتالیایی می‌گوید:

تمام منابع نقل شده، جز منابع رسمی امریکا، عقیده دارند که شوروی به وسیله دستگاه‌های الکترونیکی‌اش از عملیات [دلتا] اطلاع حاصل کرده است. طیس کمتر از ۵۰۰ کیلومتر از مرز شوروی فاصله دارد و دقیقاً در منطقه‌ای واقع شده که همیشه اهمیت خاصی برای شوروی داشته است.^۱

گذشته از این، یکی از ژنرال‌های فراری روسی اعترافاتی دارد که حائز اهمیت است: در شوروی (سابق) نقشه آماده‌ای برای عملیات نظامی در ایران وجود دارد و لشکریان روسی با تجهیزات کامل برای آغاز این عملیات در هر لحظه آماده‌اند.^۲

علاوه بر این یکی از تحلیل‌گران سیاسی امریکا به نام آقای پل لوانتن می‌گوید: این آمادگی به خاطر موقعیت حساس مرزهای شوروی [سابق] با ایران ممکن است امری طبیعی باشد، ولی به هر حال مبین این واقعیت است

۱. جولیتو کیه‌زا، هدف تهران، ترجمه هادی سهرابی، تهران، نو، ۱۳۶۲، ص ۱۱۷.

۲. پل لوانتن، زبگنیو برژینسکی و اسکات تامسن، سقوط ۸۴، ترجمه محسن پگاه، ص ۷۸.





که شوروی‌ها منتظر فرصتی برای تحقق بخشیدن به مقاصد دیرینه خود در ایران هستند و با نگرانی‌هایی که از گسترش نفوذ اسلام انقلابی به جمهوری‌های مسلمان خود دارند از هیچ اقدامی برای تضعیف حکومت اسلامی ایران فروگذار نخواهند کرد... دولت شوروی زیان بقای این رژیم [جمهوری اسلامی] را در ایران برای خود بیش از سود محتمل آن می‌داند و می‌توان گفت که برای نخستین بار آمریکا و شوروی موضعی کم و بیش مشابه یکدیگر در برابر جمهوری اسلامی ایران یافته‌اند.^۱

لذا این مسئله قطعی است که حاکمان شوروی سابق به رغم در پیش گرفتن سیاست ریا و تزویر و تلاش برای نزدیکی بیشتر با ایران، در جهت ضدیت و دشمنی با انقلاب اسلامی گام برمی‌داشتند و در نظر آنها هر رژیمی که در ایران بر سر کار می‌آمد، بهتر از دولت جمهوری اسلامی بود.^۲

عواقب شکست امریکا

شکست این توطئه جنایتکارانه عواقب بسیار سنگینی چه در داخل ایران و چه در امریکا و سطح جهان برای سران نابخرد کاخ سفید در برداشت که برخی از این عواقب بدین قرار است:

الف. در داخل ایران

۱. در هم شکستن ابهت و هیبت امریکا و استواری این حقیقت که امریکا در برابر اراده

۱. همان، ص ۷۸.

۲. البته در طول تاریخ روابط ایران و روسیه و حتی دوران ابرقدرتی شوروی، سیاست سران کاخ کرملین هیچ‌گاه بر دوستی و حسن هم‌جواری صادقانه ایران استوار نبوده است. بلکه همواره و به طور یک‌طرفه آنها خواسته‌اند فقط منافع خود را تأمین نمایند. مردم ایران خاطرات بسیار تلخی در این زمینه دارند؛ خاطرات جنگ‌ها و تجاوزهای به ناحق علیه کشور ما و جدایی بخش‌های زیادی از خاک ایران، قراردادهای تحمیلی، اشغال مناطق شمالی کشور ما در جنگ‌های اول و دوم جهانی و حضور اجباری چندساله نظامیان روسی در ایران، تأسیس جمهوری کمونیستی در آذربایجان (به ریاست جعفر پیشه‌وری) و مهاباد (به ریاست قاضی محمد)، کسب امتیازهای نفتی و شیلاتی و اقتصادی خاصه در حوزه جغرافیایی شمال و دریای خزر، سنگ‌اندازی در مسیر نهضت ملی ایران و دولت دکتر مصدق و سکوت در کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، همکاری نزدیک با شاه و تأیید انقلاب سفید و اصلاحات آمریکایی شاه، بدگویی از قیام امام و نهضت ۱۵ خرداد سال ۴۲، عدم همراهی با انقلاب اسلامی، جاسوسی توسط عوامل حزب توده در ارکان جمهوری اسلامی، کمک به صدام بعثی و تجهیز نظامی و لجستیکی در جنگ ۸ ساله علیه ایران، همراهی با امریکا در تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران پس از اندکی شانناژ و مانور تبلیغاتی چه در زمان جنگ تحمیلی و چه دوران پس از آن، بی‌تعمدی و تأخیر عمدی در قبال راه‌اندازی چندساله نیروگاه هسته‌ای بوشهر و پول‌ها و امتیازات کلانی که در قبال آن مطالبه کرد، عدم تعهد در تحویل موشک‌های «اس-۳۰۰» به ایران با وجود دریافت پول آن، و صدها ظلم و جنایت بی‌شمار دیگر که از زمان صدارت امیر کبیر تاکنون از ناحیه سران کاخ سرخ کرملین بر ملت ایران و انقلاب اسلامی وارد شده است؛ که خود کارنامه سیاه‌قطوری است که هیچ‌گاه از یاد ملت ایران به ویژه امام و شهیدان ما نخواهد رفت.

- ملت‌ها هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.
۲. تشدید خشم و نفرت عمومی مردم ایران و مسلمانان تحت ستم جهان از امریکا؛
۳. تقویت روحیه مردم در تداوم انقلاب اسلامی؛
۴. افشای بیشتر چهره کریه ملی‌گراها، گروهک‌ها، لیبرال‌ها، روشنفکران غرب و شرق‌زده و سایر ضدانقلابیون داخلی؛
۵. پراکنده کردن گروگان‌ها در شهرهای مختلف جهت مراقبت بیشتر در مقابل توطئه‌هایی مشابه عملیات دلتا؛
۶. شناخته شدن دوستان و دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اسلامی؛
۷. اثبات الهی بودن انقلاب اسلامی و برخورداری از امدادهای غیبی؛
۸. اثبات عظمت انقلاب دوم (تسخیر لانه جاسوسی)؛
۹. تحکیم پایه‌های انقلاب اسلامی توأم با هوشیاری مردم و مسئولان؛
۱۰. تقویت بیشتر خط امام در مقابل خط سازشکار لیبرال‌ها و ملی‌گراها و دفاع از کار دانشجویان در تصرف لانه جاسوسی؛
۱۱. تشدید مشارکت جوانان به ویژه دانشجویان شیفته امام در دفاع از آرمان‌های مقدس انقلاب اسلامی؛
۱۲. به تعویق افتادن یا تضعیف شدن کودتای نوژه؛
۱۳. افزایش بی‌آبرویی کمونیست‌های ایران به خاطر عدم مخالفت اربابشان (شوروی سابق) با حمله امریکا؛
۱۴. ناامیدی ضد انقلاب از مبارزه پیروزمندانه با انقلاب اسلامی.
- ب. در امریکا و سطح جهان**
۱. پیروزی امداد الهی بر تکنولوژی و تخصص و سلاح‌های فوق مدرن؛
۲. لکه‌دار شدن حیثیت جهانی امریکا و در عوض افزایش اعتبار و حیثیت جهانی انقلاب اسلامی؛
۳. شکستن طلسم شکست‌ناپذیری ابرقدرتی مثل امریکا توسط یک ملت ستمدیده و مسلمان؛
۴. اثبات عدم توانایی کاخ سفید در حفظ منافع امریکا؛

سولیوان سفیر سابق امریکا در ایران: روش سست و بی‌بنیاد حکومت کارتر در سیاست خارجی و اقدامات نامعقول پرژینسکی که هنوز قادر به درک واقعیت مسائل ایران نبود در نوامبر ۱۹۷۹ [آبان ۱۳۵۸] به گروگان‌گیری اعضای سفارت امریکا منجر شد و یک دوران تحقیر ملی که در تاریخ امریکا نظیر آن دیده نشده است، آغاز گردید





۵. ضربه خوردن غرور و اعتماد به نفس کاذب مردم و دولت جنایتکار امریکا؛
۶. بر ملا شدن چهره ضد بشری و تروریستی امریکا در افکار عمومی مردم دنیا؛
۷. به بن بست رسیدن راه زر و زور و قلدری در مواجهه با انقلاب اسلامی؛
۸. به زیر سؤال رفتن دولت کارتر از سوی مردم، کنگره و رسانه‌های گروهی امریکا؛
۹. افزایش جرئت و قدرت کشورهای ضد امریکایی در تداوم مبارزه علیه امریکا؛
۱۰. پدید آمدن جو تبلیغاتی وسیع در رسانه‌های گروهی جهان که نهایتاً به زیان امریکا انجامید؛
۱۱. ایجاد شکاف بین رهبران جنایتکار امریکا (از جمله استعفای سایروس ونس وزیر خارجه کارتر و استعفای سرهنگ چارلی بکویت فرمانده عملیات حمله به ایران، از ارتش امریکا)؛
۱۲. زیر سؤال رفتن ابر قدرت شرق کمونیست (شوروی سابق) به عنوان تماشاگر چنین تهاجمی در کنار مرزهایش؛
۱۳. صدور پیام انقلاب اسلامی به خارج خصوصاً به کشورهای مسلمان و جهان سوم؛
۱۴. آشکار شدن شکست قطعی دموکرات‌ها در انتخابات آینده ریاست جمهوری امریکا (از آن سال به مدت سه دوره دموکرات‌ها از ریاست جمهوری محروم شدند و در این مدت جمهوری خواهان بر امریکا حکومت کردند.)؛
۱۵. متحمل شدن هزینه سنگین اقتصادی برای بازیابی و جبران این شکست ذلت‌بار؛
۱۶. تردید استکبار جهانی در موفقیت عملیات پنهان نظامی در ایران بعد از انقلاب اسلامی.

تلخ‌ترین اعترافات شیاطین

با مطالعه کتاب‌ها، مقالات، مصاحبه‌ها و سخنان عوامل استکبار جهانی به ویژه نویسندگان و گویندگان امریکایی، به اعترافات بر می‌خوریم که حکایت از اوج ضعف، ذلت و زبونی آنان در مواجهه با انقلاب اسلامی و حضرت امام، به ویژه در مسئله گروگان‌گیری جاسوسان امریکایی توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام دارند.

اعترافات که در واقع ناله‌های شیطانی آنهاست و از سوز جانیشان و در نهایت ذلت و بیچارگی سرداده‌اند. عظمت شکست مفتضحانه امریکا در ایران برای آنها چنان خردکننده، سهمگین، عمیق و جگرسوز بود که ناله‌های آنها را در تمام کهکشان تاریخ به طنین انداخت.

لذا مطالعه و یادآوری چند جمله از این گونه ناله‌ها، آن هم از زبان خود سردمداران کاخ سفید برای نسل جوان ایران همان قدر لذت‌بخش است که برای امریکاییان متجاوز زهر آگین و اندوه‌بار می‌باشد:

کارتر رئیس‌جمهور اسبق امریکا:

روز یکشنبه چهارم نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۱۳۵۸) تاریخی است که من هرگز آن را فراموش نخواهم کرد... اسارت گروگان‌های امریکایی از چهارم نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۱۳۵۸) در ایران، سایه‌ای از غم بر زندگی من و مردم امریکا افکنده بود. علاوه بر مسئولیتی که در این زمینه به عنوان ریاست‌جمهوری امریکا داشتم، عواطف شخصی نیز به این مسئله پیدا کرده بودم.^۲

او همچنین اعتراف می‌کند که «سال آخر ریاست‌جمهوری برای من یک سال جهنمی بود.»^۳

برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر:

احتیاج به گفتن ندارد که شکست مأموریت نجات [حمله نظامی امریکا به طیس] تلخ‌ترین ناامیدی من در چهار سال خدمتم در کاخ سفید بود... شکست مأموریت نجات گروگان‌ها جز یک راه برای ما باقی نگذارد و آن مذاکرات بود. راه حل نظامی گسترده چه از طریق محاصره و چه مین‌گذاری امیدوارکننده نبود... ماجرای مفتضح ایران یکی از سه عامل مهم شکست کارتر بود: این ماجرا احساس ناامیدی ملی را برانگیخت.^۴

هامیلتون جردن رئیس ستاد کاخ سفید:

تصور اینکه گروهی از داوطلبان نجات گروگان‌ها، (در حمله به ایران) خودجان‌باخته و در یک بیابان دور در آن سوی دنیا [صحرای طیس] به خاک هلاکت افتاده‌اند، چون کابوسی بر فکر و روح من سنگینی می‌کرد... همه [اعضای ستاد کاخ سفید] ناراحت و ماتم‌زده بودند و هیچ کس حرفی برای گفتن نداشت... بی‌اختیار از دفتر خود خارج شدم و

۱. تیم ولز، همان، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۵۳.

۳. هامیلتون جردن، همان، ص ۱۹۴.

۴. زیبگنو برژینسکی، همان، ص ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۹۷.



بی‌هدف به خارج از ساختمان کاخ رفتم و مدتی مثل یک مرده متحرک به دور کاخ می‌گشتم.^۱

سرهنگ چارلی بکویت فرمانده عملیات نافر جام امریکا در ایران:

من از اینکه در نقطه‌ای در کویر ایران دستگیر شوم وحشت دارم. این امر برایم خوشایند نیست... آخر چه کسی دلش می‌خواهد کاری را که ما آنچنان سخت برای انجامش [حمله به ایران] تلاش می‌کردیم، اینچنین خاتمه یابد... ما از کجا می‌دانستیم یک [هواپیمای] سی-۱۳۰ در آتش خواهد سوخت و آن اتفاقات خواهد افتاد؟... کار من ساخته است. من تمام شده هستم. ما واقعاً بدشانسی آوردیم.^۲

سولیوان سفیر سابق امریکا در ایران:

روش سست و بی‌بنیاد حکومت کارتر در سیاست خارجی و اقدامات نامعقول برژینسکی که هنوز قادر به درک واقعیت مسائل ایران نبود در نوامبر ۱۹۷۹ [آبان ۱۳۵۸] به گروگان‌گیری اعضای سفارت امریکا منجر شد و یک دوران تحقیر ملی که در تاریخ امریکا نظیر آن دیده نشده است، آغاز گردید.^۳

باری روبین کارشناس مسائل خاورمیانه و عضو مرکز تحقیقات استراتژیک و امور بین‌المللی دانشگاه جرج تاون امریکا:

ماجرای طبس یک شکست دردناک برای کارتر و یک پیروزی بزرگ برای ایران بود. ونس استعفا داد و موقعیت بین‌المللی امریکا به شدت تضعیف شد. رادیوها و مطبوعات شوروری امریکا را متهم کردند که قصد دست زدن به یک کودتای نظامی را در تهران داشته و عملیات نجات گروگان‌ها پوشش و مقدمه‌ای برای کودتا بوده است. برای پیشگیری از عملیات مشابهی در آینده، گروگان‌ها را در نقاط مختلف ایران پراکندند. تلاش برای نجات گروگان‌ها پس از ماجرای طبس مدتی به حال تعلیق درآمد.^۴

نان سناتور کنگره امریکا:

۱. هامیلتون جردن، همان، ص ۱۷۱ و ۱۷۳.
 ۲. چارلی بکویت و دونالد ناکس، همان، ص ۴۵۳-۴۴۸.
 ۳. ویلیام سولیوان، *مأموریت در ایران*، ترجمه محمود مشرفی، تهران، هفته، ۱۳۶۱، ص ۱۹۵.
 ۴. باری روبین، *جنگ قدرت‌ها در ایران*، ترجمه محمود مشرفی، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۲۲۲.

باری رویین کارشناس مسائل خاورمیانه و عضو مرکز تحقیقات استراتژیک و امور بین‌المللی دانشگاه جرج تاون امریکا: ماجرای طبس یک شکست دردناک برای کارتر و یک پیروزی بزرگ برای ایران بود. ونس استعفا داد و موقعیت بین‌المللی امریکا به شدت تضعیف شد. رادیوها و مطبوعات شوروی امریکا را متهم کردند که قصد دست زدن به یک کودتای نظامی را در تهران داشته و عملیات نجات گروگان‌ها پوشش و مقدمه‌ای برای کودتا بوده است. برای پیشگیری از عملیات مشابهی در آینده، گروگان‌ها را در نقاط مختلف ایران پراکندند

مردم کشورمان از اتفاقی که در ایران افتاده است ناراحت هستند. کارهای ما خوب از آب در نمی‌آید. ما از شکست مأموریت نجات ماتم زده شده‌ایم. ما به چیزی احتیاج داریم که از این مهلکه نجاتمان دهد.^۱ استیون. آر. وایزمن مفسر و خبرنگار نیویورک تایمز در کاخ سفید:

بیش از هر چیز دیگری امریکاییان در ایران با سمبلی از عجز و ناتوانی خود روبه‌رو شدند. زیرا ملتی که بعد از ماجراهای ویتنام و واترگیت با اشتیاق تمام می‌رفت که اعتماد به نفس خود را بیابد، اکنون گرفتار کشمکش

با یک فرهنگ مذهبی قدیمی که سابقه دشمنی و عدم تفاهمش با غرب به قرن‌ها قبل باز می‌گردد، شده است. بحران گروگان‌ها به خوبی عمق وسعت عدم قدرت امریکا را در حفاظت جان اتباع خود و همچنین حفاظت منافع مهم و حساس اقتصادی و استراتژیک کشور [امریکا] روشن ساخت... اما داغ شکستی که امریکاییان در ایران خوردند تا مدت‌ها آنها را رها نخواهد کرد. مخصوصاً بدین خاطر که این شکست ضربه دوباره‌ای به احساس غرور و اعتماد به نفس آنان بود. برای جامعه‌ای که شدیداً به تکنولوژی معتقد است و به آن ایمان دارد از کار افتادن سه هلی کوپتر در میان بادهای شنی بیابان ضربه بسیار بزرگ و دردناکی بوده است. حدود پانزده سال قبل، شکست نظامی امریکا در ویتنام به آنان نشان داده بود که نمی‌توان با به کار بردن زور و قدرت جلوی یک انقلاب را گرفت... همچنین ایران توانست نشان دهد که امریکا تا چه

۱. چارلی بکویت و دونالد ناکس، همان، ص ۴۵۳.





اندازه مورد نفرت مردم دنیای خارج است و همین مسئله باعث خواهد شد که در آینده امریکا در معامله با دنیای سوم دچار اشکالاتی گردد... [اکنون] به امریکا تلقین گشته که تجسم زنده‌ای از شیطان می‌باشد... به طور مسلم بحران گروگان‌ها یک‌بار دیگر به امریکاییان یادآوری کرد که دنیا محل سخت و خشنی است و انباشته از مردمی است که ما را دوست ندارند.^۱

هادینگ کارتر سخنگوی سابق وزارت امور خارجه امریکا:

کابینه کارتر از حرکت گروگان‌گیری در ایران عصبانی شد و سپس گرفتار بحران معروف به بحران گروگان‌ها گردید. آیت‌الله باعث ناتوانی و شرمندگی امریکا در جهان شد و کاخ سفید مسخره آیت‌الله گردید.^۲

یادآوری چند نکته تکمیلی

از آنجا که تشریح و تفصیل این عملیات خارج از ظرفیت این مقاله می‌باشد لذا برای کااستن از حجم آن، برخی از نکات را فقط به طور خلاصه در اینجا یادآوری می‌کنیم:

۱. در این حمله دولت‌های مزدور اسرائیل، انگلستان، آلمان غربی، مصر، پاکستان، ترکیه، عربستان، یمن، عمان، سوئیس و نیز شوروی (سابق) با امریکا همکاری داشته‌اند.
۲. مقارن با این حمله تحرکات ضد انقلاب شدت گرفت. از جمله فعالیت ضد انقلابیون کردستان افزایش یافت و دوشنبه ۵۹/۲/۷ نیز بمب پر قدرتی در تهران توسط ضد انقلاب منفجر شد که به شهادت و جراحت گروهی از مردم بی‌گناه منتهی گردید. همچنین در تاریخ ۵۹/۲/۱۰ نیز گروهی که خود را عراقی معرفی می‌کردند و در ارتباط با امریکا، انگلیس و صدام بودند سفارت ایران در لندن را به اشغال خود درآوردند.
۳. در جریان حمله نظامی امریکا گروهی از سلطنت‌طلب‌ها همراه آنان بودند و در داخل ایران نیز به گفته یک مقام امریکایی که در تاریخ ۵۹/۲/۹ اعلام کرده بود: «سه هزار نفر با این توطئه همکاری داشته‌اند»^۳
۴. همزمان با این حمله در تاریخ ۵۹/۲/۵ «شادمهر» فرمانده ستاد مشترک ارتش و «باقری» فرمانده نیروی هوایی ایران، نسبت به انقلاب و روحانیت و مسئولان خط امامی

۱. ادوارد کلن، امریکا در اسارت؛ لحظات سرنوشت‌ساز در بحران گروگان‌گیری، ترجمه توران خاوری و سرور طلبعه، تهران، قلم، ۱۳۶۲، ص ۲۱۹-۲۱۷ و ۲۳۴.

۲. جلال رفیع، در بهشت سدا، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۱۱۴.

۳. نگاهی کوتاه به توطئه امریکا، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تهران، بی‌نا، بی‌تا، ص ۱۰.

فحاشی کردند.

۵. شب حمله از سوی عوامل ضد انقلاب، لامپ‌های برق زمین فوتبال امجدیه تهران جهت بهره‌برداری امریکاییان روشن بود.
۶. سه روز قبل از حمله، کلیه توپ‌های ضد هوایی به دستور باقری (فرمانده نیروی هوایی) از مناطق حساس مرزی ایران جمع‌آوری شده بود تا امریکاییان راحت‌تر عملیات خود را انجام دهند.
۷. عملیات نجات از سرعت و تحرک ویژه‌ای برخوردار بوده، به طوری که مدت زمان ضروری جهت عملیات تهران ۱۰ دقیقه در نظر گرفته شده بود.^۱
۸. این عملیات به رغم مدرن و تخصصی بودن آن فقط با امدادهای غیبی در هم شکست؛ از جمله نقص فنی در هلی‌کوپترهای مدرن، توفان شن در شب مهتابی و به هم خوردن یک هلی‌کوپتر و یک هواپیمای پیشرفته با هم.
۹. با اعلام شکست عملیات از سوی کاخ سفید و اعلام اینکه تعدادی هلی‌کوپتر و اسناد سری در صحرای طبس باقی مانده (که ظاهراً این اعلام علامت رمزی بود برای همکاران داخلی امریکا در این حمله)، بلافاصله جنگنده‌های ارتش به دستور بنی‌صدر آفرمانده کل قوای وقت [سه بار آنجا را بمباران کردند و باعث انهدام برخی از هلی‌کوپترها و نابودی تعداد زیادی از این اسناد شدند که این اسناد می‌توانست گستردگی این توطئه و عوامل مرتبط با آن را افشا کند. علاوه بر این در نتیجه این حمله پاسدار رشید اسلام فرمانده سپاه یزد، محمد منتظر قائم نیز به شهادت رسید.

واکنش حضرت امام(ره)

به دنبال شکست حمله نظامی امریکا در طبس، رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی(ره) بلافاصله در همان روز اقدام به صدور پیام مهمی کردند که بر عظمت انقلاب و مسرت ملت قهرمان ایران افزود و درد جانکاه سران واشنگتن را چند برابر کرد. ایشان در بخشی از این پیام فرموده‌اند:

ملت رزمنده ایران! دخالت نظامی امریکارا شنیدید... اینجانب که کرازاً گفته‌ام کارتر برای وصول به ریاست جمهوری حاضر است به هر جنایتی دست بزند و دنیا را به آتش بکشد، شواهد آن یکی پس از دیگری ظاهر شده و می‌شود؛ و اشتباه کارتر در آن است که گمان می‌کند با دست

۱. طبس مصداقی بر سوره فیل، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ص ۱۴۳.





زدن به این مانورهای احمقانه می‌تواند ملت ایران را که برای آزادی و استقلال خویش و برای اسلام عزیز از هیچ فداکاری رویگردان نیست، از راه خودش که راه خدا و انسانیت است منصرف کند. کارتر باز احساس نکرده با چه ملتی روبروست و با چه مکتبی بازی می‌کند. ملت ما ملت خون و مکتب ما جهاد است.^۱

حضرت امام سپس در ادامه با اشاره به اینکه اگر این گروه متجاوز امریکایی پایشان به تهران می‌رسید، فرمودند: «اکنون از هیچ یک از آنها و از پنجاه نفر جاسوس محبوس در لانه جاسوسی خبری نبود و همه رهسپار جهنم شده بودند.» ایشان همچنین به سران کاخ سفید چنین هشدار دادند:

کارتر باید بداند که حمله به ایران، حمله به تمام بلاد مسلمین است و مسلمانان جهان در این امر بی تفاوت نیستند. کارتر باید بداند که حمله به ایران موجب قطع نفت از تمام دنیا خواهد شد و دنیا را بر ضد او بسیج می‌کند. کارتر باید بداند که این عمل احمقانه او در ملت امریکا چنان اثری خواهد گذاشت که طرفداران او را [مبدل به] مخالفان او خواهد کرد. کارتر باید بداند که با این عمل بسیار ناشیانه حیثیت سیاسی خود را به صفر رساند و از ریاست جمهوری باید قطع امید کند.^۲ کارتر با این عمل خود ثابت کرد که قدرت تفکر را از دست داده و از اداره یک کشور بزرگ مثل امریکا عاجز است. کارتر باید بداند که ملت ۳۵ میلیونی ما با مکتبی بزرگ شده‌اند که شهادت را سعادت و فخر می‌دانند و سر و جان را فدای مکتب خود می‌کنند. و کارتر باید بداند که تمام ساز و برگ‌های مدرن جنگی که امریکا به ایران برای پایگاه خود در زمان شاه مخلوع داده است، اکنون موجود است و به دست ارتش بزرگ و سایر قوای انتظامی است و بلای جان اوست... اینجانب به کارتر اخطار می‌کنم که اگر دست به امثال این کار ابلهانه بزند، کنترل این جوانان مسلمان و مبارز و غیوری که نگهبان جاسوسان جاسوس‌خانه هستند برای ما و دولت امکان ندارد و مسئول جان آنان، شخص اوست.^۳

۱. صحیفه/امام، ج ۱۲، ص ۲۵۶.

۲. چندی بعد این پیش‌بینی حضرت امام تحقق یافت و انتخابات ریاست جمهوری امریکا انجام شد و رقیب کارتر، رونالد ریگان از حزب جمهوری خواه به عنوان رئیس‌جمهور به کاخ سفید رفت.

۳. صحیفه/امام، همان، ص ۲۵۶.

همچنین باز در ادامه همین پیام حضرت امام به آشوبگران دانشگاه‌ها پس از انقلاب فرهنگی و تلاش ضد انقلاب در کردستان ایران و شیطنت‌های مرزی عراق چنین اخطار کرد: باید تذکر دهیم که در قضایای کردستان که گروه‌های منحرف شده بودند

حضرت امام درباره اینکه اگر این گروه متجاوز امریکایی پایشان به تهران می‌رسید، فرمودند: اکنون از هیچ یک از آنها و از پنجاه نفر جاسوس محبوس در لانه جاسوسی خبری نبود و همه رهسپار جهنم شده بودند

چپ و مخالف با اسلام به آشوبگری برخاسته‌اند، و در قضایای دانشگاه‌ها که گروه‌های چپ امریکایی در آن مکان‌های مقدس دست به آشوب زده‌اند و آشوبگری‌های دولت غیر قانونی عراق در مرزهای ایران با حمله کارتر و دخالت نظامی در ایران رابطه ملموسی دارد و در این موقع حساس اگر این گروه‌های منحرف در دانشگاه‌ها و یا خارج آنها دست به آشوب بزنند، ملت رابطه مستقیم سران آنان را با امریکای جهان‌خوار خواهد فهمید و تکلیف خود را با آنان روشن خواهد کرد.^۱

البته دو روز بعد در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۵۹ حضرت امام با صدور حکمی به رئیس‌جمهور وقت [آقای ابوالحسن بنی‌صدر] ضمن تشریح ابعاد دیگری از این تجاوز، دستور داد: «برای رسیدگی به جرایم امریکا در حمله نظامی به ایران، از گروه‌های مختلف کشورهای جهان دعوت شود.» منظور امام از این دعوت این بود که آنان:

مشاهده کنند امریکای جهان‌خوار با ادعاهای طرفداری از حقوق بشر و صلح‌دوستی و انسان‌دوستی با یک ملت مستقل چه معامله‌ای کرده است و می‌کند؛ تا مشاهده کنند آثار جرم این رژیم آدم‌خوار را؛ که مع‌الأسف دولت‌های غربی، جمعیت‌های طرفدار حقوق بشر و سازمان ملل متحد و شورای امنیت سازمان ملل متحد، همگی طرفداری از او می‌کنند. و به عیان ببینند تا آنچه اینجانب مکرر گفته‌ام که تمام این سازمان‌ها و گروه‌ها برای طرفداری از قدرتمندان به وجود آمده است،

۱. همان، ص ۲۵۷؛ (علاوه بر این حضرت امام در همین پیام کلیه نیروهای نظامی و انتظامی و ارتش ۲۰ میلیونی بسیج را اعلام آماده‌باش داد و فرمود: «اکنون که شیطان بزرگ دست به کار احمقانه زده است، ملت شریف و رزمنده ما باید به امر خدای تبارک و تعالی با تمام توان خود و با اتکال به قدرت خدای متعال مهیا شود و آماده نبرد با دشمنان خود گردد. نیروهای انتظامی، ارتش و ژاندارمری و سپاه پاسداران به حال آماده‌باش باشند و سپاه بیست میلیونی که خود را مجهز نموده‌اند امروز برای فداکاری اسلام مهیا باشند که در موقع لزوم از کشور اسلامی خود دفاع کنند؛ و از این مانور احمقانه که به امر خدای قادر شکست خورد، هراسی به خود راه ندهند که حق با ما و خدا پشتیبان ملت مسلمان است.»





و این جمعیت‌ها به دست قدرتمندان برای سلطه بر ضعیفان و مکیدن خون محرومان جهان به وجود آمده است. تا ببینند که به بهانه نجات جاسوسان چه نقشه‌ای برای ملت مظلوم ما طرح کرده‌اند. تا ببینند و باور کنند که سازمان‌های کذایی آنجا که به نفع قدرتمندان و سرمایه‌داران بین‌المللی است حقوق مستضعفین را نادیده گرفته و جز برای سلطه آنان عملی انجام نمی‌دهند.

دولت غاصب عراق به دستور امریکا مدت‌هاست به ایران تجاوز می‌کند و ما ندیدیم این جمعیت‌ها و سازمان‌ها و لو برای یک مرتبه هم که شده است اعتراض کنند، لکن برای پنجاه نفر جاسوس که با کمال انسانیت با آنها عمل می‌شود، هر روز اعتراضات و فریاد نقض حقوق بشر از حلقوم آنان طنین‌انداز است! ما ندیدیم که طرفداران حقوق بشر از حق دولت ضعیف و ملت مظلوم ما دفاع کنند. این سازمان‌ها نه تنها این تجاوز واضح به یک کشور مستقل را نادیده می‌گیرند، بلکه ما را به نقض قراردادهای بین‌المللی محکوم می‌کنند. در صورتی که ما جز جاسوسان را که برای توطئه به ایران آمده‌اند کسی را توقیف نکردیم.^۱

حضرت امام در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۵۹ در پاسخ به اظهار همدردی و حمایت فیدل کاسترو (رئیس‌جمهور کشور کوبا) از مردم ایران، در خصوص تجاوز امریکا به خاک ایران (در طبس) چنین نوشت:

آقای کارتر با تجاوز آشکار خود به خاک ایران، چهره واقعی خود را به مردم دنیا نشان داد و ادعاهای دروغین دفاع از حقوق بشر و انسان دوستی خود را با این عمل وحشیانه به اثبات رسانید. و ما به یاری خدا تا نبودی کامل دشمنان اسلام و ملت‌های مستضعف جهان در برابر آنان، و به خصوص در مقابل امریکای جهان‌خوار، ایستادگی خواهیم کرد و همان ایمان به خدا ضامن پیروزی ما بر همه دشمنان خواهد بود.^۲

باز حضرت امام در سخنرانی خود - قبل از ظهر ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ - در جمع فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سراسر کشور در خصوص واقعه طبس گفت:

[آقای کارتر] هی فریاد می‌زند که شما نقض قراردادهای اجتماعی و

۱. صحیفه امام، همان، ص ۲۵۹-۲۵۸.

۲. همان، ص ۲۶۲.

امام خمینی (س) به سران کاخ بین‌المللی را کردید، خودش همین نقض قرارداد بین‌المللی را کرده است که نظامی وارد کرده در یک مملکتی که مستقل است. این یکی از چیزهایی است که نقض حقوق بین‌المللی است. نقض قراردادهای بین‌المللی است. این نقض قرارداد شد و دنیا را بر ضد او بسیج فریاد می‌زند، خودش نقض می‌کند. و این قدرها هم این مجالسی که در دنیا هست از او انتقاد نمی‌کنند. البته در این قضیه که حالا شکست خوردند انتقادات زیاد است. لکن بدانید که اگر این توفیق پیدا کرده بود، همه این انتقادهایی که اینها می‌کردند برمی‌گشت به تعریف و ثناخوانی.

در هر صورت ما از این طور ارباب‌ها نمی‌ترسیم. من نمی‌گویم که ما یک قوه سلاح زیادی داریم که می‌توانیم با همه قدرت‌ها طرف بشویم، همچو چیزی ما نمی‌گوییم. آنها شاید به اندازه جمعیت ایران قوای انتظامی داشته باشند. فرض کنید ما می‌گوییم که ما اتکال به یک مبدای داریم. به اتکال به آن مبدأ از مردن نمی‌ترسیم. شما هم آخر کارتان این است که بیایید همه ما را بکشید. همانی که جوان‌های ما کراراً از من خواستند که شما دعا کنید ما شهید بشویم. کسی که می‌گوید دعا کنید شهید بشویم، دیگر نمی‌ترسد از اینکه آقای کارتر بفرستند اینها را به شهادت برسانند. بنابراین، ابداً خوفی از این مسائل نیست، قوی باشید، قدرتمند باشید.

اتکال به خدا بکنید. یک نفر شما وقتی اتکال به خدای تبارک و تعالی دارد، با عده‌ای از آنها می‌تواند مقابله کند. اینها اگر هم یک وقتی بی‌عقلی



کنند و فرض کنید بریزند به ایران، این جوان‌های ما آنها را با چنگ و دندان از بین می‌برند. نمی‌گذارند اینها یکی‌شان هم از چنگشان درآی برونند. اگر هم این کاری که کرده بود رسیده بود به آنجایی که بیایند در تهران، و بیایند در این لانه جاسوسی، آن وقت می‌فهمیدند که با چه اشخاصی طرف هستند.^۱

بعد از شکست مفتضحانه امریکا در طبرس، شایعه کودتا در فضای سیاسی ایران رواج یافت. اما باز عصر همین روز ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۹ حضرت امام در دیدار با اعضای شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در خصوص عدم موفقیت طرح کودتا در ایران چنین گفت:

با قاطعیت باید عمل کرد؛ هیچ کس نباید اظهار یأس کند هر کس اظهار یأس کند، نمی‌داند ایران در چه وضعی است. انقلاب ما با کودتا فرق دارد، ایران مثل افغانستان نیست. مردم ایران باید بدانند که حتی فکر کودتا در مغز احدی امکان ندارد وارد شود. زیرا به محض اینکه این خیال در سرش بیاید اول خودش نابود می‌شود. مگر ملت ما خواب است؟ کودتا مقدماتی می‌خواهد که یکی از آنها خواب بودن ملت است، و دیگر اینکه ارتشی می‌خواهد که آلت دست باشد، نه ارتش ایران که اکثریت قریب به اتفاقش همراه و همدل ملت است. با چهار نفر مخالف که نمی‌شود کودتا کرد. این از شایعات دشمن است، و عده‌ای هم ساده‌اند و گول خورده‌اند. ملت ما تمام خائنین رژیم سابق را به جزایش رسانده، و یا آنها را بیرون کردند، اگر کسی در ذهنش این مسئله بیاید، ملت ما با چنگ و دندان آنان را خرد می‌کنند.

الحمد لله ارتش و سپاه و ملت همه با هم اجازه نمی‌دهند که کسی علیه خودشان قیام کند؛ سی و پنج میلیون جمعیت [ایران] است. به حرف‌های ابلهانه عده‌ای که در اتاق‌های دربسته حرف می‌زنند، گوش ندهید. من اطمینان می‌دهم که این ملت آسیب‌پذیر نیست. روزی سفیر شوروی آمد پیش من و گفت افغانستان از ما کمک خواسته است و ما می‌خواهیم وارد افغانستان شویم؛ من گفتم، البته می‌شود افغانستان را گرفت، ولی بدانید که نمی‌توانید دوام بیاورید. تا ملت چیزی را نخواهد



نمی‌شود کاری کرد. حالا فهمیده‌اند ولی پایشان گیر کرده است، و مسئله همان طور که من گفتم خواهد شد.^۱ دولت افغانستان غاصب است و موافق خارجی‌ها است و مخالف مردم است. ولی در ایران دولت و ملت و ارتش و سپاه همه و همه از هم می‌باشند. امریکا آمدن و نظامی پیاده کردن همان و مردم آنان را از بین بردن همان.^۲

۱. این پیش‌بینی حضرت امام چند سال بعد محقق شد و ارتش سرخ با تحمل خسارات مالی و جانی زیاد ذلیلانه از افغانستان خارج شد.

۲. صحیفه/امام، همان، ص ۳۰۵-۳۰۴.



از تاریخ

اسنادی از دستگیری امام در سال ۱۳۴۲ و واکنش مراجع تقلید

در تاریخ تشیع در دو مرحله علما و مراجع یکدست و یک‌زبان در مقابل زورمداران ایستادند و سخن واحد و نظر واحدی ارائه دادند. در جریان امتیازنامه رژی آنگاه که مرحوم میرزای شیرازی حکم تحریم تنباکو را صادر کردند، مراجع و علمای بزرگ ایران و عراق یک‌صدا پشت سر آن مرجع والامقام ایستادند و حرمت تحریم تنباکو را پاس داشتند. مرحله دوم در پی دستگیری امام در ۱۵ خرداد ۴۲ بود که علما و مراجع ایران و اعیان مقدسه به‌رغم تفاوت فکری با امام با قاطعیت و صراحت از امام پشتیبانی کردند و توطئه دشمن را در راه به زیر سؤال بردن امام خنثی کردند. گزارش‌هایی که در پی می‌آید پشتیبانی بی‌دریغ مراجع بزرگ نسبت به امام را نشان می‌دهد.

چنانکه در این گزارش آمده است مرجع بزرگ آیت‌الله سید محمود شاه‌رودی که در آن روز بیش از نود سال داشتند و آیت‌الله خویی و دیگر مراجع و علما به صورت دسته‌جمعی در نیمه‌شب ۱۶ خرداد به منزل آیت‌الله حکیم رفتند و با ایشان در راه حمایت از امام به رایزنی نشستند و هر کدام از آنها تلگرام‌های اعتراض آمیزی به شاه و هیئت حاکمه ایران مخابره کردند و دستگیری امام را محکوم کردند.



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

بغداد

وزارت امور خارجه

روزنامه الطلیعه در شماره امروز خود نوشته است در کربلا اجتماعات عظیمی تشکیل و خطبا به اعمال جنایتکارانه دولت شاهنشاهی بر ضد علماء دین و افراد بی دفاع ایران اعتراض نموده اند علمای کربلا تلگرافی به عبدالسلام عارف و سایر رؤسای دولت های عربی و اسلامی مخابره کرده و نوشته اند ایران را از آهن و آتش نجات دهید و برای رهائی خمینی و سایر علما اقدام نمائید. اهالی کربلا نیز تلگرافات مشابهی به رؤسای دول عربی و اسلامی مخابره و خواسته اند که برای نجات ایران از چنگال حکومت ظالم و رهائی زندانیان و قطع رابطه آن دولت با اسرائیل مداخله نمایند تلگرافی هم به دبیر کل سازمان ملل متحد بدین شرح مخابره کرده اند حدی برای تجاوز به آزادی ملت ایران که اکنون در دریاهائی از خون غوطه ور است قائل شوید برای آزادی خمینی و سایر پیشوایان دینی پادمیانی کنید نشریه ای هم در کربلا منتشر کرده اند که طی آن نوشته شده در تهران شعارهائی علیه شاه داده می شود و تانک ها در پایتخت در آمد و شد می باشند هزار نفر زخمی و صدها کشته شده اند اوضاع وخیم و شاهنشاه و خانواده از خشم مردم به سعدآباد فرار کرده اند. حکومت نظامی علیه افراد ملت و تظاهر کنندگان که خواهان آزادی و اسلام می باشند اعلام گردید مقامات دولتی خمینی و بیست و پنج نفر از علما و مراجع را دستگیر و بر خلاف قانون اساسی که باید از آن ها حمایت شود به دادگاه نظامی روانه کرده اند. ارتش خانه بقیه علما را محاصره و هزاران نفر را زندانی کرده است. در ایام اخیر تظاهرات توسعه و ادامه یافته و علاوه بر تهران شامل شهرهای کاشان و شیراز و قم و غیره شده است و دولت با قساوت و وحشی گری مردم و علمای اعلام را تحت فشار قرار داده است دانشگاه تهران را بسته و تانک ها در هر گوشه و کناری ایستاده و در متفرق ساختن تظاهر کنندگان و حمله به مردم شرکت می کند. نشریه مزبور علاوه می کند علت خرابی اوضاع آن است که دولت خائن شاه با صهیونیسم همدست شده بازارهای ایران را به روی آن ها باز نموده و اقتصاد ملی فلج شده است و نیز کمونیست های محلی را در مقامات حساس نشانده تا از پشتیبانی آن ها برخوردار شده ایران زیر فشار استعمار بدون قید و شرط امریکا مانده است. شاهنشاه برای این که سلطنت لرزان خود را برای چند روزی باقی نگاه دارد با زردشتی ها و بهائی ها دوست شده است. شاهنشاه سلطنت خود را پس از آن که از ملت خود مایوس شده به صهیونیسم تکیه می دهد و می خواهد



با اسرائیل روابط سیاسی به درجه سفارت کبری برقرار سازد وی ایران را غرق در قرض کرده است. برای این انحرافات و مدها امثال آن ملت مسلمان ایران به رهبری علما علیه ستمگران قیام کرده و نظر خود را با شجاعت اعلام داشته است. در نشریه مزبور اعلام گردیده که مردم کربلا از ملت ایران پشتیبانی کرده و عواقب وخیم و آتیه تاریکی را که در انتظار دولت شاه است گوشزد می نماید. طی تحقیقی که بعمل آمد این تحریکات به وسیله سید محمد شیرازی صورت گرفته موضوع کثیر اجتماعات صحت ندارد. ضمناً هیچ یک از کسبه تاکنون حاضر نشده اند دکان خود را ببندند.

راجع به روش جراید عراق که از روزنامه های مصری تقلید و پیروی می کنند...

۴۲/۳/۲۰





سندارت کبری شاهنشاهی ایران
بشرداد

۲۰۱۱
تلفظ
بیت
میانرز

وزارت امور خارجه

روزنامه الطلیعه در شماره امروز خود نوشته است در کویلا اجتماعات علمی تکمیل و خلیا با اتصال جفا پتکارا نه دولت شاه نظامی برضد علما • دین و افراد بی دفاع ایران اعتراض نموده اند علما ی کویلا دلگرافی بمبدا السلام عارف و سایر روشای دولتها ی عربی و اسلامی معا بره کرده و نوشته اند ایران را این آهن و آتش حیات همسند ویرا ی رطافی خمینی و سایر علما • اقدام نمائید اهالی کویلا نیز دلگرافات مطایبی بروشای دول عربی و اسلامی معا بره و خواسته اند که برای حیات ایران از جنگال حکومت نظام و رطافی زندانیان و قطع رابطه آن دولت با اسرائیل معامله نمائید دلگرافی هم بدیور کل سازمان ملل متحد بدین شرح معا بره کرده اند حدی برای تجاوز بازادی ملت ایران که اکنون در دریا طافی از سخن فوطه و راست لافسل خود برآی آزادی خمینی و سایر پیغمرا بان دینی بسا در میانسی کنتیغ نغمه ای همس در کویلا مستقر کرده اند که طی آن نوشته شده در طهران ضارها فی علیه شاه داده میخورد و دانها در پایعت درآموشد میباید هزار نفر زخمی و مصط کشته شده اند اوضاع و عیس و غامضا ه و غا نواده از عثم مریم بسعدا یاد فرار کرده اند • حکومت نظامی علیه افراد ملت و ظاهرکنندگان که خواهان آزادی و اسلام میبایندت اصلاح کرده مقامات دولتی خمینی و بیست و پنج نفر از علما و مراجع را دستگیر ویرطلف قانون اساسی که باید از آنها حمایت نمود بدادگاه های نظامی روانه کرده اند ارضی خانه بدیبه علما • را محاصره و هزاران نفر را زندانی کرده است • در ایام اخیر نظهرات تبیحه و ادامه یافته و علاوه بر طهران شامل شهرهای کاهان و خمیرا ز



شده
تفصیلاً
پوست

خاتمه کبری شاهنشاهی ایران
شده

و قسم و غیره شده است و دولت با قنوت و وحشی گری مردم و علمای اعلام
 را تحت فشار قرار داده است و انقضاء تهران را بپسند و تانکها در مرکز گسیخته
 و کتاری ایستاده و در متفرق ماسخن تظاهر کنندگان و حمله بمردم حرکت میکند .
 شهره مزبور علاوه میکند علت خرابی اوضاع آنستکه دولت عاقلان شاه و پهلوی نیز
 حضرت عده بازاری را می ایران را بر روی آنها باز نموده و اقتصاد ملی فلج شده است
 و نیز کمونیستها ی مسلحی را در مقامات حاکمیت نفاذ داده تا از پشتیبانی آنها برخوردار
 شده ایران زیر فشار انحصار بدون تدویر شرط آمریکا مانده است شاهنشاه برای
 اینکه سلطنت لیزان خود را برای چند روزی باقی نگاه دارد با زرد خنثیها و بیاضها
 دوست شده است . شاهنشاه سلطنت خود را پس از آنکه از ملت خود با بیوس عده
 بجهت نیز م تنگه میدهد و میخواند با اسرائیل روابط سیاسی بدرجه سلطنت کبری
 برقرار سازد وی ایران را غرق در خون کرده است . برای این اضرافات و عدا
 افعال آن ملت مسلمان ایران بر میبری علما علیه مستکبران انجام کرده و نظر خود را
 با عبادت اعلام داشته است . در نتیجه مزبور اعلام کرده بدین که مردم کریلا از
 ملت ایران پشتیبانی کرده و عواقب وحشی و آنچه تاریخی را که در انتظار دولت
 شاه است گوشزد مینماید و نظم ملی کفایت که همراه آن کورس و بسینه
 سید محمد هجده هزار در حرکت گرفته و مرفق کنونی اوضاع است صحت ندارد
 حتی نمیکند از کتب و کتون حاضر شده و در آن روز خود را بنده
 در روزی که شاهنشاهی را از روی زمین محو و تقسیم و بر سر زمین
 در روزی که شاهنشاهی را از روی زمین محو و تقسیم و بر سر زمین

۱۸۸
۲۶/۴

در روزی که

۳۹۵



اسنادی از دستگیری امام در سال ۱۳۴۲ و واکنش مراجع تقلید

دوره سوم - سال نهم - شماره ۳۱ - بهار ۹۱

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت الله آشتیانی دامت برکاته - طهران

بقلق شديد و احكام بالغ تلقينا نباء الاحداث الداميه فى ايران التى لازالت تعانى الام الجرح من احد آثار القرية جداً، واعتقد ان اصرار لمسولين على اتباع سياسه القمع و الارهاب فى فترات متلاحقه ليكشف عن فشلهم فى اداره شؤون لامه و يندرهم بالمصير المحتوم و لا يحيق الحكم المسئى الالباقه.

تامل ابلاغ المسؤولين استنكارنا الشديد لموقفهم هذا من المومنين عامه و من الطبقة الروحيه خاصه. و لاتحسبن الله غافلا عما يعمل لظالمون و العاقبه للمتقين. محسن الطباطبائى الحكيم.

فى ١٣ محرم ١٣٨٣



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت آية الله العظمى آية الله العظمى - طهران

تقلد خیر و اهتمام بالغ تلقینا بناء لإحداثی الدائمة فی ایران الی
لذالت تعاف الام یخرج من احد اثر التریبة جداً، وایعتقد ان امرار
المؤولین حای اتباع سیاسة التبع والارتباب فی فترات متلاحقة لیکنف
عن فتلهم فی ادارة شؤون الامة وینذروهم بالمهر الختوم ولایحیی الملک السی
الا بالله .

نامل ایلانی المؤولین استکارنا التمدیر لمؤقرهم لئلا من اومنین عامة
ومن طبقة الروحیة خاصة . ولا یحیی الله غا طوعاً یعلم لظالمون وإعاقبة
المؤمنین .

عن الطبا طباطبائی
الحکیم

فی ۱۳ محرم ۱۳۸۳



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

بغداد

تلگراف

وزارت امور خارجه

روزنامه الطلیعه امروز تلگرافی را که از کربلا به عنوان عبدالسلام عارف و سایر رؤسای ممالک اسلامی مخابره شده و شامل حملات بی ادبانه‌ای به ایران است نشر داده است ترجمه جداگانه عرض می‌شود. خبر دستگیری خمینی و قومی و روحانیون دیگر موجب وحشت شدید در بین روحانیین نجف شده است. نیمه شب شنبه گذشته آقایان خوئی و شاهرودی به خانه آقای حکیم رفته و از او تقاضای وساطت کرده‌اند. شنیده شد آقای خوئی اعلامیه‌ای دایر به تحریم اطاعت از دولت شاهنشاهی و تحریک مردم به نافرمانی تهیه کرده و دیروز برای نشر به رادیو بغداد فرستاده بود ولی رادیو نپذیرفته و گفته است ایران و عراق دو کشور دوست هستند و این اعلامیه قابل نشر نیست. از آقای حکیم هم چنین تقاضایی کرده بودند ولی نپذیرفته و تلگرافی که متن آن جداگانه عرض شده به آقای آشتیانی مخابره نموده است چند نفر از طلاب نجف دیروز با نخست‌وزیر ملاقات کرده‌اند شنیده شد از آیت‌الله حکیم تقاضا شده که تلفنی از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه تقاضای آزادی خمینی و سایر دستگیرشدگان را بنماید یا از عبدالسلام عارف بخواهد که وساطت کند ولی او به این عذر که فعلاً با دولتین ایران و عراق رابطه‌ای ندارد نپذیرفته است. فعلاً در نجف وضع متشنجی است. قوای انتظامی شدیداً مراقبت می‌کند معروف است آقایان خوئی و سیدعبدالله شیرازی و سیدمحمد شیرازی تحت نظر هستند و به آنها همچنین شیخ نصرالله خلخالی از طرف مقامات انتظامی اخطار شده است که مواظب حرکات خود باشند در نجف و کربلا بعضی وعاظ مطالب بی ادبانه و شدیدتی علیه دولت شاهنشاهی ایراد می‌کنند ولی مردم از تبلیغات ناروای آن‌ها خسته شده‌اند قوای تأمینیه هم مواظب می‌باشند. فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه در همدان تاثیر بسیار مطلوبی در اذهان مردم عراق داشته است. روزنامه‌ها بنا به مقاصد خاص و تحریکاتی که هست ناقل اخبار ناروا و ناصواب [ناخوانا] هستند. دیشب اینجانب با آقای خالصی زاده ملاقات نمود که تفصیل طی تلگراف جداگانه‌ای عرض می‌شود. ۴۲/۳/۱۹



وزارت امور خارجه

دولت

وزارت امور خارجه

روزنامه ^{الطنیب} ~~الطنیب~~ امروز دلترا فی را که از کربلا بمصران عید السلام عاریه معاخره
 شده و حامل حلات بی ادبانه ای به ایران است دفر داده است درجه چاکانه
 عین میوه ~~۱۹۹۹~~ ^{۱۹۹۹} نقله غیر دستگیری خصی و فی و روط نون دیگر موجب وحشت
 شدید درین روط نون میته شده است همه شب شنه گد شده آقا بان خوشی
 و عامرودی بطا نه آقا حکیم رفته و از او طفا ی رسالت کرده اند خنده شد
 آقا خوشی اعنیه ای دایر ^{دفعه} ~~دفعه~~ از دولت شاهنشاهی و حرکت مسرم
 بنا فرما می تهیه کرده و دمیوز برای دفر براده بغداد فرستاده بود ولی راهیو
 نیده برتفه و گفته است ایران و عراق دو کشور دوست هستند و این اعنیه فاپسل
 دفر نیت از آقا حکیم هم چنین طفا نسی کرده بودند ولی نیده برتفه و دلترا فی
 که متن آن جا آنه سخن شده بالای آفتاب نسی سلابره ندرده است چند نفر از
 طلاب نجف دمیوز با نعت وزیر مذلات کرده اند خنده شد ~~عین میوه~~
~~عین میوه~~ ^{عین میوه} ~~عین میوه~~ از آقا الله حکیم دلترا ~~عین میوه~~ دلترا ^{عین میوه} دلترا ^{عین میوه} از پهنکا ه
 میارک اعنیه سلابره شاهنشاهی دلترا ی آز دی خصی و سایر دستگیره کسان
 را بنا میاید با از عید السلام عاریه ~~عین میوه~~ ^{عین میوه} رسالت کنده ولی او باین ط
 که فلا با دولین ایران و عراق رابطه ای ندارد نیده برتفه است نقله عواد در نجف





شماره
تفصیلی
پنجاه



۲

وضع مشخصی است. فرای تندگامی شدیداً مراعات میکند معروفست آلمان نازی
و بعد بعداً لاه شیرازی و سپس مشهور ازى تحت نظر مسعود و با آنها همچنین میسخ
صرا لاه خلغالی از طرف مقامات انتظامی اخطار شده است که مواظب حرکات خود
باشند در ضمن کریلا بعضی نقاط مطالب بین ادبانه و عده‌ی علیه دولت است
حاکم نظامی ابراه می‌کنند ولی ~~تاریخ~~ مردم از تبلیغات نارواى آنها ~~می‌گویند~~
~~خبر~~ فرای نامیده ~~تاریخ~~ ~~محلین~~ ~~وید~~ ~~محلین~~ ~~محلین~~ ~~محلین~~
~~محلین~~ ~~محلین~~ ~~محلین~~ ~~محلین~~ ~~محلین~~ ~~محلین~~ ~~محلین~~ ~~محلین~~
در ضمن نامیر بسیار مطلوبی در انجان مردم عزاد دانسته است ~~روزنامه~~
~~تاریخ~~ بنا به خلاصه غایب و حکایتی که هست ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~
ناروا و نامیر ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~
~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~ ~~تاریخ~~

دفعه‌ی ملی و کاران جا ۱۰۰ نه ای عزیز میخورد
۱۳۵
۱۳۱۹

از نو

دوره سوم سال پنجم شماره چهارم ۹۱

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

بغداد

وزارت امور خارجه

۵۱۶ سری. وحشت فوق العاده‌ای برای علما و مراجع تقلید پیدا شده که ممکن است خمینی و قمی را در محکمه نظامی محکوم به مرگ کنند. به این جهت با وجود اختلاف شدیدی که بین آقایان وجود دارد شاهرودی و خوئی نیمه شب به منزل حکیم رفته و از او تقاضا نموده‌اند حضور مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه جهت استخلاص خمینی و قمی وساطت نماید ولی او جواب داده است در صورتی به چنین اقدامی مبادرت می‌ورزد که آن‌ها هم اطمینان بدهند طلاب دست از حرکات و سخنان بی‌رویه برمی‌دارند که جواب داده بودند قادر به جلوگیری از طلاب نیستند. در تلگراف‌های کربلا به عبدالسلام عارف و رؤسای ممالک عربی و اسلامی [ناخوانا] همه جا تقاضای میانجی‌گری جهت نجات خمینی و سایر علما شده است عده‌ای از طلاب هم که با نخست‌وزیر عراق ملاقات نموده‌اند ظاهراً همین تقاضا را کرده‌اند. این بنده از چندی قبل سعی می‌کند آقایان علما را متوجه سازد که اگر استدعائی دارند مستقیماً از پیشگاه مبارک ملوکانه بنمایند و به عطف و عنایات ذات مقدس شاهنشاه دین پرور مستظهر باشند عریضه تلگرافی آقای شاهرودی که مستقیماً عرض شده انعکاس مطلوبی داشته و اکنون همه منتظرند ببینند در جواب او که مهم‌ترین مراجع تقلید است و موقعیت به خصوصی دارد چه اوامری شرف صدور می‌یابد. به نظر قاصر اکنون فرصت مناسبی است که از بی‌طرفی ایشان تقدیر شود و به سایر مراجع هم تذکاری باشد که بزرگواری و عطف شاهانه هنوز شامل روحانیین بی‌طرف و وظیفه‌شناس می‌باشد ظرف این دو سه روزه با آقای شیخ محمد رشتی که مطمئن‌تر از سایر اطرافیان آقای حکیم است ملاقات و در خود اوامر تلگرافی ۵۰۴ [ناخوانا] را پیغام خواهد داد که نتیجه تلگرافی عرض خواهد شد با وسائل دیگر نیز حقایق را بعلمای نجف مانده است با آقای خالصی زاده دیشب ملاقات نمود و کمک خرج دو ماهه طلاب حوزه ایشان را تسلیم داشت که جریان طی تلگراف جداگانه بعرض می‌رسد. ۴۲/۳/۲۰



